١٤٣ع

كحل الجواهر

شیخ نجم الدین کبری

اختلف فی تسمیة الشیخ نجم الدین کبری فقال بعضهم هو الکبری

مقصور وقال الآخرون هو ممدود مفتوح الواحدة ای هو نجم الکبرا جمع کبیرة بکسر الکبر

قالوا والصحیح هو الاول وجه صحته علی ما ذکروا انه کان ایام صباه شدیدا الذکاء فطنا الی تلوق [illegible] فحذفوا

الی اعدائه فی الکتب شیئا من المشکلات الا سبقهم ثابت ذهنه فلقبوه الطامة الکبری ثم غلب علیه ذلک اللقب

الطامة ولقبوه بالکبری وهو وجه صحیح نقله جماعة من اصحابه ممن یوثق بهم

تاریخ ۵

احد در میم احمد گشت ظاهر
درین دور اول آمد عین آخر

احد اسم ذات است باعتبار انتفاء تعدد اسماء و صفات و نسبت و تعینات و میم احمد که یعنی محمد است علیه الصلوة والسلام چه امتیاز احمد از احد بمیم است که عبارت از تعین است که ظاهر گشته چه مظهر حقیقی احد حقیقة احمد است علیه السلم و باقی مراتب موجودات سریان یافته چه کامل کسی است که از خودی خود فانی و ببقا حق باقی شده باشد

نیست کامل در دو جهان آنکس که دریا عین اوست
عین دریا هر که شد میدان که هم کامل شد

ما همه دریا و دریا عین ما بجهد ولی
مائی ما در میان ما و دریا حایل است

چشم دریا بین کسی دانو که غرق بحر شد
ورنه نقش موج بیند هر که او بر ساحل است

و میم احمد اشارت بدایره موجودات است که مظهر حقیقت محمدی احمد علیه الصلوة والسلام چنانچه اشارت کرده شد

ز احمد تا احد یک میم فرق است
جهانی اندرین یک میم غرق است

حرف میم در عدد چهل است و مراتب موجودات اگر چه از روی جزویت لا ینحصرند فاما از روی کلیه هم چهل

ومجموع این صورت نسبه کلی مجملا منظور

حقیقت محمدی علیه الصلوة والسلام و آنحضرت من حیث

الحقیقه ظاهر و متجلی بر احمد است و میم احمد از آنجهت فرموده که جمیع مراتب کونیه او راست

حقیقت محمدی علیه الصلوة والسلام و در صورت احمد معنی آنحضرت است که ظهور یافته و جهت رتبت [illegible]

مرتبه اول عقل کل که روح اعظم و تعین اول و ام الکتاب میخوانند دوم نفس کلی که لوح محفوظ و کتاب مبین میگویند سیم هیولی

که هیولا و کتاب [illegible] طبیعت کلیه که مبدء آثار سماء و افعال است چهارم فلک الافلاس که عرش است پنجم فلک ثوابت [illegible]

هفتم فلک [illegible] هشتم فلک ششم [illegible] فلک پنجم [illegible] دهم فلک چهارم [illegible] فلک سیوم [illegible] فلک دوم [illegible] فلک اول [illegible]

تا نهم [illegible] فلک [illegible] آفتاب [illegible] اعظم است [illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible] قمر [illegible]

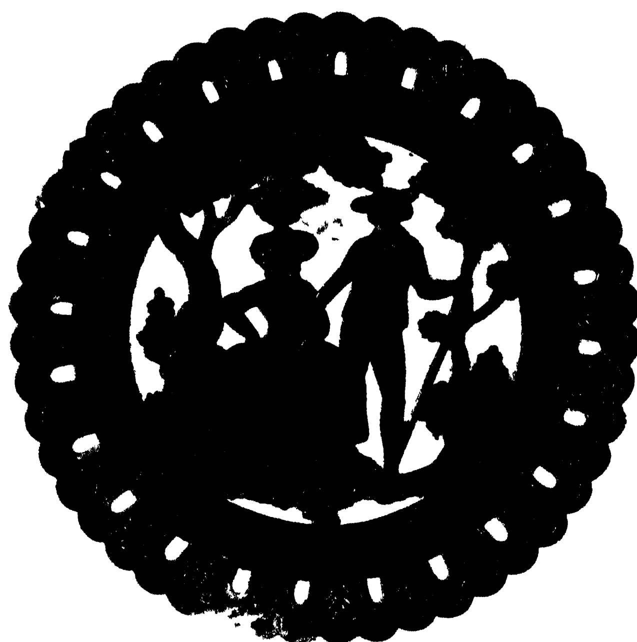
ثابت و نهم [illegible] کره نار [illegible] کره هوا [illegible] کره آب [illegible] کره خاک [illegible] متصل

قوس [illegible] آنست که [illegible] عقل [illegible] حقیقت [illegible] کامل [illegible] تمام مظاهر است [illegible]

نبات [illegible] حیوان [illegible] انسان [illegible] کامل و اصل بظهور آمده [illegible]

و همه تمام [illegible] اکبر [illegible]

یا کبیکج یا کبیکج یا کبیکج







من كتاب مجمل الجواهر

لو كشف الغطا ما ازددت يقينا



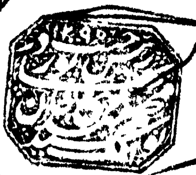


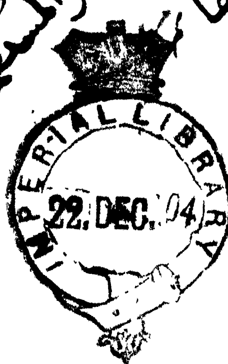
نهج البلاغة

ومن كلام له عليه السلام عند عزمه على المسير الى الشام

اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر
وكآبة المنقلب وسوء المنظر في النفس
والاهل والمال اللهم انت الصاحب في السفر
وانت الخليفة في الاهل ولا يجمعهما غيرك
لان المستخلف لا يكون مستصحبا والمستصحب لا يكون
مستخلفا







من كتاب مجمل الجواهر



این کتاب مجمع الجواهر تصنیف قاضی زاده کرهرودی [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

کس نامهٔ انوار جلی ننویسد ٭ تا بر سر او هو العلی ننویسد

کی دست قضا خامه نهد بر نامه ٭ تا نام علی سرجلی ننویسد



و بعد چنین جامع مجموعهٔ ایجادی و مرتب صحیفهٔ مبادی در تهذیب قطعهٔ مهذبهٔ خلق
و ایجاد و تذهیب سفینهٔ مذهبهٔ مبداء و معاد اولین صورتی که بقلم قدرت رقم صحیفهٔ
هستی بآن مصور ساخته کلمهٔ طیبهٔ ابداع مصطفوی و نسخهٔ مصححهٔ ایجاد مرتضوی است
که نقطهٔ دایرهٔ وجود و عنوان حقیقت هر موجود است لاجرم مناسب اظهار حقایق آثار
شیعیان دودمان ولایت و هدایت و منتسبان خاندان نبوت و امامت که تاج وهاج
دین مبین مصطفوی را بجواهر ثمینهٔ کمالات صوریه و حالات معنویه مکلل ساخته از فیض
ذوارف عوارف و ملهم حقایق معارف بفیوضات کثیره بهره ور ندان آن می نماید که اقتداء
لآثار الالوهیة والاسرار الربوبیة عنوان صحیفهٔ دانشوری و دیباچهٔ مجموعهٔ سخن گستری
بنام نامی و القاب سامی آن منور انوار ما عدا و مظهر اسرار لو کشف الغطا مزین ساخته

محمد

مدوح محرمان بارگاه کشف و یقین باشند و چون طریق معرفت سبقت ایجادی

آنحضرت نظر به سابقین و لاحقین مخلوقات آسمان و زمین بر رهروان ظواهر

مسالک علم و عرفان خفای تمام دارد و سمند عقول ناقصه که در زیر زین اوهام و خیالات

فاسده ملجم بلجام جحود و انکار است از جاده وسیع این مسلک قویم و صراط مستقیم بغایت

بعید المرمی مینماید بهتر آنست که در رفع نقاب خفا (حجاب) از چهره تحقیق مدعا بروایات منقوله از

سید البریه تمسک جسته به آن مهتدی گردد و از جمله روایات مشهوره که کثیری از کتب معتبره

بآن موشح گشته و زبان معجز بیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محمد ظهور آن کرده آنست

که کنت و علی نوراً بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف

عام فلم نزل نتمحض فی النور حتی اذا وصلنا الی الحضرة العظمة فی ثمانین

الف سنة ثم خلق الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله والخلق کلهم صنایع

لنا ای مصنوعین لاجلنا پوشیده نماند که جواهر افکار ابکار صحیحه آلای آبدار منتظم

در سلک تحقیق و سمط تدقیق چنین انسلاک میتواند داد که مدلول روایت شریفه از

عهده وفا بمدعا بیرون آمده زواید رحیق تحقیق بکام جان اصحاب توفیق میرساند

چه مقصود از ذکر حدیث بیان این بود که قبل از آنکه رحمت شامله نامتناهی اقتضای افتتاح
ابواب ابداع و قدرت کامله الهی انضمام بدایع و صنایع بارواح و اشباح نماید انارت
انوار خلقت و اضاءات مشکوة هویت منور نور آنحضرت شده در ظهور تباشیر وجود
بصورت سبقت بر هر موجود مصور گردیده و مفاد روایت شریفه آنست که نور وجود پرنور
سبب ابداع کاینات و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده بطفیل آنحضرت از تنگنای عدم
بفضای سرای وجود اشتغال نموده و مضمون روایت آتیه که صیقل مرآت شکوک و اوهام است
و اسناد آن بحضرت سید الانام شهرت تمام دارد توضیح مقام قیام مینماید چه فرموده که اول
ارقام ایجادی که بقلم صنع بر ورق هستی نگاشته شد نور وجود من و وجود علی ابن ابی‌طالب
و اختراع انوار وجودات کافه مخلوقات از آن شد و در بدو آفریدن صد و نود هزار سال مقام قرب
الهی طی نموده و بعد از آن بچهار قسم انقسام یافته از قسمی عرش و قسمی کرسی و از قسمی حمله عرش و خزنه
کرسی خلق فرموده و قسم رابع در مقام محبت ایزد متعال صد و نود هزار سال متوقف بوده و بعد از آن
بچهار قسم منقسم گردید از قسمی قلم و از قسمی لوح و از قسمی جنت بصورت خلقت مصور گردید و قسم
رابع بعد از آنکه صد و نود هزار سال در ساحت خوف و خشیت ایزدی متوقف بوده باقسام اربعه تقسیم

متخوف

گردید

پدیر گردید از جزوی ملائکه و از جزوی آفتاب و از جزوی قمر و کواکب از جلباب عدم بمنصه

وجود خرامید و قسم رابع بعد از طی مراحل رجا که صد و پنجاه هزار سال کیفیت انقضا یافته بچهار

قسم انقسام یافته قسمی مشکوة انوار عقول کامله و قسمی مایهٔ بروز علوم شامله و قسمی ذریعهٔ عطیه

عظیمه عصمت و توفیق گردید و قسم رابع بعد از اقامت صد و پنجاه هزار سال در مقام حیا از

سبحات انوار جبال و اشراقات لمعات انظار جلال ذو بان یافته صد و بیست و چهار هزار قطره

از رشحات فیض آیات این نور متقاطر گشته هر قطره از ان ذریعه روح پیغمبری گردید و از ارواح ایشان

نور اولیا و سعدا و شهدا و صلحا ن و اهل ایمان و ارباب طاعت و ایقان بخلعت وجود مخلع

گردید و بعد از ذکر مضمون این روایت چنین فرموده که فالعرش والکرسی والکروبین والرو

حانیین والسموات السبع والطبقات الجنان والشمس والقمر والکواکب والعقل

والعلم والتوفیق وارواح الرسل والانبیاء والاولیاء والسعداء وا

لشهداء کلهم من نوری و بعد از ان فرموده که حق سبحانه و تعالی صد و پنجاه هزار حجاب بیافرید

و جزو رابع ان نور را در هر حجابی هزار سال توقیف داده بعبودیت اشتغال می نمود و ان

حجب حجاب کرامت و سعادت و هیبت و رحمت و رأفت و علم و حلم و وقار و سکینه

رشحات

وصبر وصدق ورضا ویقین است وچون نور مذکور از سرادق حجب بیرون آمده بر تجلیگاه
ظهور متمکن گردید خداوند جلّ وعلا اورا در ارض تعبیه فرمود انوار آن بمشارق ومغارب رسید
وبنابراین ذرات کاینات علی اختلاف الانواع والاشخاص من الازل الی الابد از آن مظهر
مراتب وجود ومظهر انوار کلّی موجود درجه ظهور یافته باشد وبروایت ابن بابویه رحمه الله از
سفیان ثوری از حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است
که آن حضرت می فرمود که انّ الله خلق نور محمد ونوری من قبل خلق الخلق باربعمایه
الف عام واربعه وعشرین الف عام وخلق منه اثنی عشر حجاباً وبروایت
ابن بابویه ایضاً از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که انّ الله سبحانه
تفرّد فی وحدانیته ثمّ تکلّم بکلمة فصارت نوراً ثمّ خلق من ذلك النور
محمداً وعلیاً وعترته ثمّ تکلّم بکلمة فصارت روحاً واسکنها ذلك النور
واسکنه فی ابداننا فنحن روح الله وکلمته احتجب بنا عن خلقه فما زلنا
فی ظلّ عرش خضراء مسبّحین تسبیحة نسبّحه ونقدّسه وتقدیسة حیث لا شمس
ولا قمر ولا عین یطرف ثمّ خلق شیعتنا وانّما سمّوا شیعة لانّهم خلقوا من

شعاع

شعاع نورنا وسئل المفضل عن الصادق عليه السلام ما كنتم قبل ان

يخلق الله السموات والارضين قال كنا انوارا حول العرش نسبح الله تعالى

ونقدسه حتى خلق الله سبحانه الملائكة فقال لهم سبحوا فقالوا يا ربنا لا

علم لنا فقال الله لنا سبحوا فسبحنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا الا انا خلقنا

من نور الله وخلق شيعتنا من دون ذلك النور فاذا كان يوم القيمة

التحقت السفلى بالعليا ثم فرق عليه السلام بين اصبعيه الوسطى وا

لسبابتين وقال كهاتين ثم قال شيعتنا منا ونحن من شيعتنا اما

ترى هذه الشمس اين تبدو قلت من شرق والى اين تعود قلت من مغرب

قال عليه السلام هكذا شيعتنا منا بدأوا والينا يعودون ودر رساله برتسيه

از ابن عباس ذکر یافته که در تفسیر کریمه وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون الآیه

معانی در سلک بیان باین عنوان انتظام داده که کنا عند رسول الله جلوسا فاقبل

علی بن ابیطالب صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه آدم بار بعین

الف عام فقلنا یا رسول الله اکان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی

بتسبيحنا

غرب

وعلیاً نوراً واحداً قبل خلق آدم بهذه المدة ثمّ قسمه نصفین
ثمّ خلق الاشیاء من نوری و نور علی ثمّ جعلنا عن یمین
العرش ثمّ خلق الملائکة فسبّحنا فسبّحت الملائکة وهلّلنا
فهلّلت الملائکة وکبّرنا فکبّروا فکلّ شیء سبّح لله وکبّر فان ذلک
من تعلیمی وتعلیم علیّ واز ابن عباس از رسول ربّ العالمین منقول است
که میفرمود که یا علیّ لولانا ما خلق الله ارضاً ولا سماءً ولا عرشاً ولا
فرشاً ولا بشراً ونحن الذین سبقنا الی معرفة ربّنا نسبّحه ونقدّسه
ونهلّله ونحن اوّل خلق خلق الله خلق ارواحنا وانطقنا بتوحیده
وتمجیده ثمّ خلق الملائکة فلمّا شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً
امرنا فسبّحنا لتعلم الملائکة انّا ذلک واز صادق علیه السلام منقول است
که کنت انظر فی کتاب فاطمة علیها السلام لیس من ملک یملک الا
وهو مکتوب فیه باسمه واسم ابیه ... مرتاب ماند که ظلمت جهل
وغشاوه دیده بصیرت وی شد مدلول لهم اعین لا یبصرون بها صفة

کاشعو نیست همانا در وادی اذعان مدلولات روایات مذکوره طریق مکابره مسلوک
داشته در بیابان ضلال سرگشته خیالات منتهیه بوزر و وبال است و ازین معنی غافل
که مثل موجودات ماسوی و مبداء وجودات حاصله در ارض و سما از رتبهٔ علیّه از ان
متعالیست که این قسم از نوادر فضایل در جنب ارتفاع قدر آن عالی المکان بصفت
استبعاد موصوف تواند گشت چه ظاهر است که هرکه را قاید توفیق عنان اعتقاد بجانب
تحقیق انعطاف دهد در دریای اسرار معانی بجمع لآلی مکنونه در اصداف کلمات موفق گردد
در شوره زار ادراک ریگ خزف ریزه‌های بمقدار التفات ننمود آنچه در خصوص صفات
مسموعه خارجه از طرق ادراکات عقلیه از ان مظهر امورات خفیّه و جلیّه بران
اطلاع یابد زبان بلم و کیف گشودن و زیاده سری نمودن بتخریب اساس ایمان
رخصت دادن است چنانچه در مواعیظ سلمانیه از ان حضرت منقول است
که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح
الله صدره لقبوله ولا یشك ولا یرتاب ومن قال هناك لم و
کیف فقد کفر و ظاهر است که هر نقطه وحدت وجود و سر حقیقت هر موجود

بجهة بمبدأیت جمیع مخلوقات اتصاف پذیراست لاجرم بجمیع اوصاف الهیه موصوف
بود چنانچه طایر بلندپرواز عقول کامله در طیران شوامخ قلل اسرار معرفت الوهیت
پروبال کشوده در فضای حیرت فزای ما عرفناک حق معرفتک راه آشیان حقیقت
از دست داده حیران و سرگردان است همچنان درین امر که نمونهٔ از معرفت ذات
احدیت است مثل اسنی گشته در زاویهٔ قلت بصیرت متقاعد گشته چنانچه کس
کس نبرد پی بسر ذات خدا بسر ذات علی نیز پی نبرده کس و از آنجهت که
سررشتهٔ معرفت حقیقت آنحضرت از دست کافهٔ مخلوقات بیرون رفته در روایات
معتبره ذکر یافته که صاحب الامر صلوات الله علیه چنین زیارت آنحضرت باین عبارت
متکلم شده که السلام علیک یا مجهول القدر و وجه این آنست که طایفهٔ از
امت طومار عقیدت خود را بتصور معنی معبودیت ارقام داده مدعی الوهیت وی گردیدند
و این نتیجه نادانی و جهل بحقیقت حال آنحضرت است و گروهی سررشتهٔ اعتقاد را
بالکلیه از دست داده بخارستان جهل و عناد افتاده و غایت ظهور حقیقت آن والا رتبت
پردهٔ دیدهٔ معرفت ایشان شده به تقدیم جهالت و اصحاب ضلال و جدال قایل گردیدند

بلی من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضلّ سبیلاً وهمانا

مولوی قدّس سرّه اشارت باین طایفه نموده که تو شبانیکه عدادیها زان سبب غیری

بران بکرّیدا و چون حضرت عبدالله موفق گشته قبهٔ رفیعهٔ خلافت نبوی را مستقر حلّ آفات

وی دانسته باختصاص رتبهٔ علیهٔ نیابت حضرت رسالت مآب رفیع منزلت طریق توفیق

نیافته ایشان نیز درراه معرفت راه نبرده واز حقیقت این امر غافل وذاهل بوده و نقش نقطهٔ

اکتفا نموده الواح خواطر خود را از سطور معانی دلپذیر الباب اسرار مودعه دران مظهر غرایب

حالی گذاشته بجرعه وحلاوتی قناعت نموده اگرچه ابواب شناسائی آنحضرت برروی ما عدای

نشاهٔ ربوبیّت ومرتبه نبوت بسته گویا چنانچه در خبر است از حضرت رسالت که

یا علی لا یعرف الله الّا انا وانت ولا یعرفنی الّا الله وانت ولا یعرفک

الّا الله وانا ودر متن نصوص ذکر یافته از حضرت ربّ العالمین بخاتم النبیین

خطاب فرموده که فمن عرفک عرفنی وانا لا اعرف فانت لا تعرف ومع

چنین افاده نموده که وقد ثبت انّ الله لا یعرف بالحقیقة اذ لا یعرفه الّا

هو فعبده الاکمل الذی هو مظهر للحقّ الاسم الاعظم لا یعرفه غیره وچون

بمقتضای آثار مرویه معرفت ذات مرتضوی ثبت صحیفهٔ صحیحهٔ دانش آلهی و رسالت
پناهی سعادت یافته و در شان اختصاص پذیرفته لاجرم راکب ابلق دانش و بینش
هر چند در مضمار صفات آنحضرت گوی سخنوری بصولجان معارف در آمده و قصب السبق
از همگنان ربوده بزم آرای عرفان آن چو مان شرف امتیاز پذیرد یا غواص بحار
حالات ذات احدی سمات آن مظهر اسما و صفات جواهر تحقیق در سلک تدقیق انتظام
داده جوهری گنجینهٔ اشعار کرده هنوز بر پردگیان اهداف معانی اسرار خفیه که دست
آلوده عقول مختلفهٔ غیر مؤتمنه نشده در پس پردهٔ غیب مستورند بهره تقلبت معرفت
معترف گردد چنانچه مضمون کلام صدق انتظام امیر الحدیه بان اشعار تمام دارد

انا فی مدیحک الکن لا اهتدی — و انا الخطیب الهبرزی المصقع
اأقول فیک سمیدع کلا و لا — حاشا لمثلک ان یقال سمیدع

و از اینجاست که در روایت منقوله از خیر البریه مذکورست لو کانت البحار مدادا
والاشجار اقلاما والسموات صحفا والانس والجن کتابا لنفد المداد
وفنیت الصحف وکلت الاقلام لم یکتبوا معشار عشر فضل علی
و لهذا

وتصدیق ان از کلام الهی غایت وضوح دارد که قل لو کان البحر مدادا

لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله

مددا و در تفاسیر معتبره ذکر یافته که کلمه کلمات ربی اشارات بحضرات

و در رساله حاویه مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیه شریفه فتلقی

آدم من ربه کلمات فتاب علیه اینست که یا حامد بحق محمد و یا علی

بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم

الاحسان بحق الحسین فاغفر لی فتاب علیه و در کلینی مذکور است مراد

از کلمات ربی ربانیه واقعه در آیه شریفه ذوات خمسه مقدسه اشمیه است

و آیه مذکوره منکران متشبث بعض ارباب عصیان و طغیان باخراج آن از کلمات

بینات فرقانی شعله افروز آتش غضب الهی گردیده و عبارت کتاب مذکور

اینست که عن ابی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام

فی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات محمد و علی و فاطمه

و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا و الله

بمقتضای آثار مرویه معرفت ذات مرتضوی بثبت صحیفهٔ صحیحهٔ دانش آلهی و بالت
بپای سعا و بافکار دوربینان اختصاص پذیرفته لاجرم راکب ابلق دانش و بینش
هر چند در مضمار صفات آنحضرت گوی سخنوری بصولجان معارف درآمده و قصب السبق
از همگنان ربوده بمزایای عرفان آن همان شرف امتیاز پذیرد یا غواص لجار
حالات و ذات احدی سمات آن مظهر اسما و صفات جواهر تحقیق در سلک تدقیق انتظام
داده جواهر گنجینهٔ اشعار کرده هنوز رب پردگیان ابکار معانی اسرار خفیه که دست
آلوده عقول مختلفهٔ غیر مؤتمنه نشده در پس پردهٔ غیب مستورند بی برقعه تقلبات معرفت
معترف گردد چنانچه مضمون کلام صدق انتظام امیر البلاغة الحیدریه بآن اشعار تمام دارد

انا فی مدیحک الکن لا اهتدی   وانا الخطیب الهبرزی المصقع
اأقول فیک سمیدع کلا ولا   حاشا لمثلک ان یقال سمیدع

و از اینجاست که در روایت منقوله از خیر البریه مذکور است لو کانت البحار مدادا
والاشجار اقلاما والسموات صحفا والانس والجن کتابا لنفدت البحار
وفنیت الصحف وکلت الاقلام لم یکتبوا معشار عشر فضل علی
ولفرق

و تصدیق این از کلام الهی غایت وضوح دارد که قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا چه در تفاسیر معتبره ذکر یافته که کلمه کلمات ربی اشارت بآن حضرات است
و در رساله حاویه مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیهٔ شریفهٔ فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه اینست که یا حامد بحق محمد و یا عالی
بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم
الاحسان بحق الحسین فاغفر لی فتاب علیه و در تفسیر مذکور است مراد
از کلمات ربی ربانیه واقعه در آیهٔ شریفه ذوات خمسهٔ مقدسه است
و آیهٔ مذکوره بذکر آن موشح بوده ارباب عصیان و طغیان باخراج آن از کلمات
بینات فرقانی شعله افروز آتش غضب الهی گردیده‌اند و عبارت کتاب مذکور
اینست که عن ابی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات محمد و علی و فاطمه
والحسن والحسین والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله

انزلت علی محمد صلی الله علیه و آله و از اینجا و از مثل این از مواضع معینه که عثمان سعی [illegible]

اخراج آیات قرآنیه منقصه سر زدن عبدالله مسعود و سوختن مصحف وی و دیگر مصاحف

درجه ظهور می یابد چه غرض آن ملعون با خفای نور مرتضوی تعلق یافته آنچه از آیات واضحات

و کلمات محکمات صریحة الدلالات که افاده حالات و کمالات و اختصاص شاه مرتضویه

به عطیات حاصله از خالق للارضین والسموات منقصه از تأویلات بعیده فاسده مبرا

می نمود باخراج آن جرأت منقصه بقیه آیات که فی الجمله تأویلی یا تقییدی یا تخصیصی

یا حذف و اضماری یا ارتکاب مجازی با آن تطرق تواند یافت مجتمع ساخته بود آن

ایمان و دزد قرآن گشت لعنة الله و علی محبیه و تابعیه و تعقیق اشاره و مقتدی بفعاله

و یرضی بافعاله و یعمل باقواله و یعتقد صحة بیانه و یذهب مذهبه بل یستقل بجمیع [illegible]

و تسکن فی جواره بمحمد و آله و چون این دانسته شد بدانکه تعبیر از ذات اقدس الصفات

آن حضرت گاهی بلوح محفوظ و گاهی بام الکتاب و گاهی بکتاب مبین شده مقصود بیان

مراتب کمالات حاصله آن مخزن اسرار ربوبیت است و سر این سخن آن است که چون

جمال کمال قابلیات فطرت مستدعی گلگونه استعداد تجلیات الهیه بجمیع صفات جمالیه

و جلالیه است

وجلالیه است تا بتمامی افعال واسما وصفات در صور مرادات ومعلومات

ومقدورات متجلی له تجلی نموده خاطر او را مرآت ارادات خود سازد وچون

استعداد ذات وحدت سمات آن حضرت که غرایب علوم مودعه کرده است که از خفیه

وعجایب اسرار کامنه خزاین سایره سماویه از خصایص بنیه ولوازم معینه وسیت

مقتضی مراتب غیر محصوره تجلیات ازلیه است بنا بر این باعتبار تجلی الهی در عالم

شهادت وظهور آیات قدرت وحکمت در وی که مناسب معنی کتاب مبین است مسمی باین

اسم گردید وباعتبار تجلی عوالم غیبیه وانتقاش صور معلومات ومرادات بلوح

محفوظ تسمیه یافته وباعتبار تجلی غیوب الغیوب وثبوت جمیع اشیا واحاطه واحتوا

بر مضامین مثبته لوح وکتاب مبین بام الکتاب مرسوم گشته وباوجود اتحاد

مسمی تفاوت میانه مفهومات الفاظ ثلاث باعتبار جزئیت وکلیت است

چنانچه عبارت بعضی از عرفا بآن مصرح است که کل ما هو مکتوب فی الکتاب

المبین من المعانی الغیبیة فی صور الموجودات بعض ما هو مکتوب

فی اللوح المحفوظ ولما کان اللوح من عالم الغیب فله سعة واحاطة

بالزمان وكل ما هو مكتوب في اللوح بعض ما هو مكتوب في ام
الكتاب لان اللوح وان كان محيطا بالزمان فلا يحيط بالدهر
الذي هو احد طرفيه الازل والآخر الابد وام الكتاب محيط بالازل
والابد وما بينهما من الحوادث فهو اوسع واجمع من اللوح وبمراعات
معاني متفاوته اسماء ثلاثه گشته واشتمال ام الكتاب بر كل واحد از جنابه
واحاطه به ازليات وابديات دانسته ميشود علوم مودعه واسرار خفيه مرتسمه
بر صفحه دانش مرتضوي نموذج علوم الهيه وانموذج حقايق اخلاق ربوبيه است
كه از درجه تخلق باخلاق الله صعود باعلى اركان نموده بمقام تحقق باوصاف الله
اتصال يافته وفرق ميان تخلق وتحقق بر طبق قواعد اصحاب كشف آنست
كه تخلق بكسب وتزكيه نفس وتحليه آن بصفات الهيه است وتحقق صفات مذكوره
مقصود بر مناسب ذاتيه است متحقق بها نظر بآن مرآت ذات شده ومرتبه جامعه
جميع اسما وصفات مودى ارتسام آيينه ادتساما ذاتيا ودر اين معنى گفته اند شعر
بجوشش اثار صد ديارها محو شد اوصاف وهم اسمارها ودر كتب ايشان مذكور است
كه

که لصاحب التحقق بظهوره وبنفوذ آثار الصفات والاسماء فی المتخلقین بها

وغیرهم من المجالی الذین هم مجالی آثارها من الاناسی وغیرهم ودر اصطلاح

عارف کاشی چنان باشد که متخلق آنست که کسب فضایل اخلاق واوصاف حمیده فرموده باشد تکلفاً

وتعملاً واجتناب نموده از ذمایم ورذایل واو را آثار اسمای الهیه بود اما متحقق باسماء آنست

که حقیقت او را مظهر اسما واوصاف حق کرده باشند بود وتجلی فرموده باسماء واوصاف او و بنا بر ارتسام

صور مذکوره واتصاف ذات آن جامع جمیع اسما وصفات به نعوت الهیه در امور منتزعه

محتاج الیها در صور عنصریه از واسطه مستغنی بوده ظهور تباشیر آفتاب عالمتاب صفات الهیه در آن

حضرت امین واظهر سایر مظاهر حالات ربوبیه است وکلام شیخ اعرابی اشاره بآن است که

الانسان الکامل من حیث حقیقته ومرتبته لا واسطة بینه وبین الحق لکون حقیقته

عبارة من البرزخیة الجامعة بین احکام الوجوب والامکان فله الاحاطة بالطرفین

و پوشیده نماند که نظر بکمالات مختصه الوهیت وآثار مخصوصه بشریت ولوازم وجوب وامکان

وخصایص حدوث وقدم که از صفایح احوال آنحضرت مترائی گشته ذریعه اشتباه بعضی از عقلا

شده در مرآت ملاحظه ایشان بعنوان ربوبیت انطباع یافته وکلام ابن ابی الحدید نیز اشاره

والمسترع

بآنست که لولا حدوثك قلت انك جاعل الارواح والاشباح والمستنزع و در عبارت
شیخ محیی در فصوص که الانسان الحادث الازلی والنشأة الدائم الابدی فله الاولیة
والتقدم علی الموجودات من هذا الوجه واقع شد انسان نیز مشعر برزخیت ان ن له مرات
بین صفات الوجوب والامکان و از جهت جامعیت صفات الالهیه والمخلوقیه بشرط کثرت
به اولیت من حیث الانوار و آخریت ما دولد و ظاهریت من حیث الاحکام الشرعیه و باطنیت
من حیث احاطته بالغیوب و غیوب الغیوب تسمیه فرموده جامع جمیع امهات مقامات دینی
و دنیاوی است چنانچه کلام بلاغت نظامش بعضی از آن ناطق است که انا دحوت ارضها
وارسيت جبالها وفجرت عيونها وشققت انهارها وغرست اشجارها و
اطعمت ثمارها وانشأت سحابها واسمعت رعدها ونورت برقها واذلت
قطرها ونصبت مجراها وانا البحر القمقام الزاخر وسكنت اطوادها وانشأت
جوار الفلك فيها واشرقت شمسها وانا جنب الله وكلمته وقلب الله وبابه الذی
يؤتى منه ادخلوا الباب سجدا اغفر لكم خطاياكم وبي وعلى يدي تقوم الساعة
فى يرتاب المبطلون وانا الاول والآخر والظاهر والباطن وانا بكل شيء عليم وهمانا کلام
بعضی

ببعضی از نفحات عرب ماخوذ از نفحات مطیبه در طی عبارت آن حضرت است که لک قال

النبی هذا علی اوّل آخر سمیع علیم ظاهر باطن کما قالت الشمس جهارا وقولها

مکتوم و ظاهرا مراد است عرار کلام ظاهر باطن کما قالت السموات ها بروایت منقول

از ابن عباس است که صاحب کتاب غایت المطلوب ذکر نموده مضمون کلامه بعد از فتح مکه معظمه چون

موضعی که مسمی بهوازن است مخیم سرادقات جلال نبوی گردید شبی اولیا از شنیدن اینها باین

خطاب صریح فراخصاص یافت که قم یا علی وانظر کرامتک علی الله و بنا برین

ان مرکز دایره صدق و صواب بعد از طلوع آفتاب جهانتاب بجانب وی توجه فرمود السلام

علیک ایها العبد المطیع لله الذائب فی طاعة الله آفتاب نیر بامر الله تعالی

و تلقینه بجواب آن فاتح ابواب در آمد که علیک السلام یا اخا رسول الله و

وصیه وحجة الله علی خلقه یا اولاً یا آخراً یا ظاهراً یا باطناً یا امیر المؤمنین

و امام المتقین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک

فی الجنة یا علی انت اول من ینشق عنه الارض بعد محمد صلی الله علیه و آله

و اول من یحیی محمد ثم انت و اول من یکسی محمد ثم انت آنحضرت بسجده شکر

قیام نموده والآلی مکنونه دموع علیه در رشته سلوت منتثرت کشیدا حضرت رسالت سر مبارکش

در کنار گرفته و چهره منوره اش از قطرات آب دیدها پاک نموده میفرمود که قم یا اخی ادفع

واسك یا حبیبی فقد ابکیت اهل السماء و باهی الله بك حملة عرشه بعد از ان فرمود

که الحمد لله الذی فضلنی علی سایر الانبیاء وایدنی بوصی سید الاوصیاء و مضمون

شعر ابن حماد نیز مشعر بصدق روایت مذکوره است که شعر من کلمته الشمس لما سلمت

جهراً علیه وکل شیئ یسمع یا اولاً یا اخراً یا ظاهراً یا باطناً فی الحجب مستتراً

مودع و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ملک الموت سه بار از روح اعراب

منعقد مرتبه تحقق یافته اول طریق استغاثه مسلوک داشته که یا امام المسلمین اشفع

لی الی ربی انه لا یعذبنی و یکی از شعرای عرب اشاره باین مقام نموده که صفوة الله

علی المجیب ردت الشمس له بعد المغیب فاتی ما البحر فرضاً حاضراً

وداها کل نائی و قریب قالت الشمس له یا سیدی کن شفیعی عند

ربی و حبیب مرتبه ثانیه استدعا احراق دشمنان آنحضرت نموده که قم بی

احرق مبغضیك فانی اعرفهم بسیماهم مرتبه ثالثه با رضی همراه که بجواز عقوبه

امران حضرت مراجعت نموده بشرف مکالمه آن حضرت تشرف یافت مرتبه رابعه

ارجاب آنحضرت ابتدای کلام شما فرموده که یا ایتها الشمس هل تعلمین لی

خطیئة جواب داد که بعزت رب العالمین که اگر قلم قدرت منشی توئی بر صفحهٔ خلقت

تصویر دادی بخلق آتش احتیاج نبودی مرتبه خامسه حدوثان عدوان ابوبکر وغصب

خلافت ومخالفت مباحث با آن حضرت و اشتهار حضرت لذوی استماع این عبارت

از نور وجهی که کثیری شیندا و سر عجلت بجیب عداوت وغلظت فرو نمودند که لطفی بیدی

ومعاوله مرتبه سادسه روزی که آب وضو جهت آنحضرت حاضر کردانید بتفصیلی که در

محل خود ذکر یافته مرتبه سابعه هنگام رحلت آنحضرت از دار غرور برای سرور و معاهد اهلبیتها

وچنین این دانسته شد بابیه دالت که چنین حکومت ودارائی صحرای قیامت بان پادشاه

معنی وصورت مفوض کشته [illegible] رجال شیعیان آن خاندان رفیع البنیان بنور

سرور وحبور منور کشته بر مسند اختصاص آنحضرت متمکن بجه ازنا عدا ممتاز و باین

حالت بر لواز نده وکریمه وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم در کتاب شیخ ترجمه

چنین معتبر گویا که ای الما الله علی الحاکم یوم الدین ای حاکم حلیم لانه هو الحکم

فهو حاكم يوم الدين ومن حكم الاشياء في مواضعها فله في القيمة مقاما
عظيمين انه مالك يوم الدين والصراط المستقيم فله الحكم والحكمة فهو الحاكم
فخصه ذو الفضل العظيم بالتفضيل والتعظيم واعطاه يوم الدين حكم يوم
الدين وجعله مالك الصراط المستقيم السوى لمن اهتدى ولا شك حضرت ولايت
ومحبت آن حضرت معبر عنه بصراط مستقيم است بر فضلا و اكثر مخلوقات تحتم يافته و بآن
مامور گشته و توسل بذات بابركات مرتضوى كه سركرده سلسله نبوت با آن اتفاق داشته
لاجرم هر كه در خريطه ايمان منخرط گشته و تمسك بما يتمسك به الوصول منظور نظر حقيقت
اثر وى باشد از جاده مستقيم محبت و اطاعت شاه ولايت انحراف نورزيده يا بعطف
عنان ايمان از طرق معوجه هالكه تبادر ننموده در زمره فرقه ناجيه دخول يابد و مؤيد
مقام است آنچه در كتاب كلينى از حضرت باقر عليه السلام ذكر يافته بدين عبارت عن ابى
جعفر عليه السلام قال اوحى الله تعالى الى نبيه صلى الله عليه وآله فاستمسك بالذى
اوحى اليك انك على صراط مستقيم قال انك على ولاية على وعلى عليه السلام
هو الصراط المستقيم و چون حكومت يوم الدين بتفويض رب العالمين با نقطه دائره

صدق

صدق و یقین اختصاص یافته و عنان اختیار در امور اخیار و اشرار و تقسیم جنت و نار
بقبضهٔ اقتدار آن سید ابرار حواله شده از آنجهت در سورهٔ فاتحه که بنابر اشتراک در بعضی
از حقایق مخفیه با ام خیر البریه بام الکتاب تسمیه یافته بعد از التفات از غیبت بحضور و اظهار
انحصار عبودیت و استعانت در ملک غفور با معبود بیکس مقامات بندگی طلب هدایت صراط
مستقیم است بانهمه که اهدنا الصراط المستقیم چه ظاهر است که عبادت صحیح کما هی
صدور نتواند یافت که سالک راه در سلوک مسلک قویم و صراط مستقیم راسخ بوجه برجادهٔ حقه
حقیقت بثبوت قدم موصوف باشد و چون مراد از صراط مستقیم بتصدیق کثیری از مفسرین
و محدثین محبت آن عالی رتبت است بنابرین مفاد این شریفه آن است که عبادت خالصه
پروردگاری و استعانه مخصصه از درگاه باری وقتی صورت صحت یابد که بر شاهراه محبت
شاه ملایک سپاه بثبات قدم ورزیده از دزدان و رهزنان آن طریق وثیق برحذر
بوده رخسارهٔ اعتقاد صمیمی سوا از انوار مشکوة محبت آن سرور زمان و الامکان تنویر دل منور
ساحت عبودیت کند و در روایت معتبره از خیر البریه مذکور است که لا یقبل الله عمل
عامل الا بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام و مطابق مدلولات قرآنی در دایات

بنور ربّانیه الحجه از محقق طوسی بکب ی نظم مکتسی شده که لو انّ عبداً اتی بالصالحات
غداً · بودّ کلّ نبیّ مرسل وولیّ وصام ما صام صوّام بلا کسل
وقام ما قام قوّام بلا ملل · وعاش فی الناس آلافاً مؤلفة · عاد
من الذنب معصوم من الزلل · وحجّ لله الفحجة ودعا · عند المقام ولبّی
ذروة الجبل · فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه · الّا بحبّ امیر المومنین علی
واز سید مرتضی قدس الله سره العزیز این کلمات منظومه ذکر یافته که · کثیر الشک
والخلاف فکلٌّ · یدّعی الفوز والصراط السوی · واعتصامی بلا اله سواه
وبحبّی لاحمد وعلیّ · فاز کلب بحبّ اصحاب کهف · کیف اشقی بحبّ آل النبیّ
وحسن عبادت صادره از آحاد مکلفین با نظر رغبت در ثواب ورهبت از عقاب وتنبیه
اشرف وادوم لذات ونعمات است که نزد ارباب تحقیق ادون مقامات عبودیت
عدد کلام بعضی از طین اصحاب فکر ونظر نیز ایمائی باین شده که المستحصل بوسیطه
الحق مرحوم من وجه اذ لم یطعم لذة البهجة · با نظر بخروج از تکالیف شرعیه واتیان
اوامر ونواهی الهیه مع قطع النظر عما یترتب علیه من الثواب والعقاب وانی
مرسوم

مرتبه ایست متوسطه با قطع نظر از دو مذکورین بمجرد ملاحظه مفهوم الوهیت که مستدعی
هیبت و معبودیت و مراعات مفهوم بندگی و مخلوقیت که مقتضی اطاعت و خدمت است و چون
این مرتبه که اعلی درجات عبودیت و نزد اصحاب حقیقت مسمی به عبودت است باسقاط حرف یا و این معنی
در سورهٔ فاتحه از کلمه ایاک نعبد و ایاک نستعین بملاحظه تقدیم ضمیر منفصل فهمیده میشود
و اشرف مراتب مقصوده حالات و عبادات انسانیست چنانچه نزد بعضی از متألهین بر مرتبه
رسالت رجحان یافته که العبودیة اشرف من الرسالة فبالعبودیة ینصرف من
الخلق الی الحق و بالرسالة ینصرف من الحق الی الخلق و بالعبودیة ینعزل عن
التصرفات و بالرسالة یقبل علی التصرفات و عنایت ربانی مقتضی مجازات و مکافات
بنده باحسن مقامات علیه و درجات بهیه است از آنجهت به تعلیم و تلقین بندگان مخلص و عابدان
متخصص توجه فرموده به سلوک طریق محبت شاه ولایت که اعظم مقامات علیه شأن
مخلوقیت است اشاره فرموده که اهدنا الصراط المستقیم تا چنانچه عابد حقیقی در درجات
عبادت غیر ذات ربوبیت که مستحق نهایت تعظیم و اطاعت است بچیزی دیگر التفات
ننموده و دیده بندگی را بکحل ایاک نعبد مکحل ساخته همچنان سالک مسلک محبت آن

سر حلقهٔ سلسلهٔ ولایت سررشتهٔ محبت بدیگری ارتباط ندارد و سر ارادت بر آستان خلوص

عقیدت گذاشته و بر طبق و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید عتبهٔ علیهٔ حاجبان سپهر

آن جلیس مجلس خلافت و ولایت را قائمهٔ عرش اعظم پنداشته و فرمانبرداری دانسته با محرمان

سرادق انس همراز و با طایران اوج قدس هم پرواز گشته که گفته اند که شعر هر دل که محرم حرم

الهی راز شد از کاینات و هرچه در او بی نیاز شد و هرکس که روی از در این بارگه برتافت

بی رنگ بروی او در ضلالت فراز شد و چنین نزد بعضی از مفسرین میانه کلمه اهدنا الصراط

المستقیم و کلمه ایاک نعبد تقدیم و تاخیر معقولیت بنابر آنکه عبادت مسبوق بهدایت است

بر این تقدیر محبت آن حضرت ذریعهٔ توفیق عبادات کامله و بندگان خالصه فقرا از شرک عوض و غرا

بجهت تلازم طرفین که موجب انفکاک محبت از متعبدین غیر مخلصین و سقوط عبادت مقبوله

از غیر محبان آن حضرت است در آیینهٔ ملاحظه ارتسام یافته طریق رستگاری و تحصیل رضای باری در

در محبت آنحضرت انحصار یافته وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ فوز باعلا درجات است و در این معنی گفته اند شعر

حسن صلوة هی مردودة الا بحب الخمسة الطاهرة المصطفی والمرتضی و حیدر

وابناهما والزهرة الزاهرة و این مضمون بعبارتی مترجم گشته که شعر هیچ طاعت نپذیرد

خدا

فداش تا نشوی چاکر این پنج تن ٭ احمد مرسل پس از او مرتضی ٭ فاطمه آنگه حسین و حسن ٭
و از اینجا معلوم است که خلاصه مدلول سورهٔ عظیمه فاتحة الکتاب بجمیع ما فیها من العجایب والطلاسم
که مشتمل است بر مجملات مدلولات کلمات فرقانی مقصود الهی از ارسال و تقدیر کتاب عزیز
بتحریر آن المهر مراتب حقایق اوصاف ذات احدی السمات آن حضرت لاسیما که در اخراج
معالم مخفیه در طی عبارات هدایت آیاتش از مخزن صور علمیه الهیه انواع آثار غریبه و اطوار
عجیبه از نهانخانه قدرت بر صحیفه صنعت مرقوم ارقام خلقت کون یافته چنانچه کتاب البصایر الدرجات
ببعضی از آن تصریح یافته که چون الحمد لله رب العالمین مرقوم رقم ظهور کون یافت منه لوح
آب مثبت شد نوری که از آن عرش و کرسی و تمامی سموات نماید ظهور یافته و بعد قسم انقسام
پذیرفته از قسمی درجات بهشت مخلوق گردید و مدرجات اهل آن تسمیه یافت و از قسمی دیگر
فرشتگان که ثواب این کلمه نویسند و جبرئیل از قلم روایت کند که چون الرحمن الرحیم مرقوم
شد نوری عظیم از آن متولد شد مانند انهار دریای رحمت کونیه و چون مالک یوم الدین
نوشته شد نوری دیگر که مظهر دریای عدل است تکون یافت و از ایاک نعبد و ایاک
نستعین نوری نمایان گشته و بعد قسم انقسام پذیرفته قسمی بمبلغان سپرده شد که ذریعه

ارزاق عباد کرده و بعضی دیگر را همه بر روز بجز توفیق گوهر وا نمود راه اهدنا الصراط المستقیم در بار
هدایت خلق کرده که اکرم کهر راهی مستعد هدایت کرده قطره ازان دریا بر وسعت سرار
دل وی انصباب دهند که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
و از صراط الذین انعمت علیهم نوری در بر جبین ودیعت گذاشتند که اهل ایمان بآن
اختصاص پذیرفت و از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ظلمتی ظاهر شد و ازان
ظلمت فرشته عظیم الهیکل که تمام آسمان و زمین در جنب عظمت وی مشابه لقمه نماید مخلوق
گردید فرمان شد که درکات دوزخ را بر داشته تحت الثری که هفتاد هزار ساله مسافت است ببرد تا
و وی حسب الامر عمل نموده سبعه مواضع که عبارت از طبقه حقه اثنی عشریه است جز بقراءت
فاتحة الکتاب مستغنی نباشد ببرکت خواندن آن از آسیب مقصوره مرتبه بر انکار ان درکات
مصون ماند بفضل الله وکرمه دقیقه جمع قبل از این از ضمیر دلپذیر خامه مشکین شمامه که طوطی
خوش لهجه حقایق حضور وانمارات صفحه بیان باظهار کیفیت سبقت ایجاد رنج و دست که محبوبان
سرا پرده فاحببت ان اعرف را سر دفتر دیوان ازل و مخصوصان خلوتخانه خلقت الخلق را
مصدوقه اول الفکر آخر العمل اند تذهیب یافته حرفی از صحیفه لطایف رحمت موفور و عرفی

از کار

از بحور نعم نامحصور ملک غفور نگاشته و بپاس سرور و حضور گشت به شمیم نسیم صبحگاه عنایت
ازلی شجار رحمت بار رنگارنگ تر را که با بار بلبل بکسطری تزئین داده تازه بتازه میوهٔ از مرارت
و حموضت عیب و نقصان بری بکام جان همگنان میرساند شعر هر دم از این باغ بری میرسد
تازه‌تر از تازه‌تری میرسد و هرچند عروس حجلهٔ غرایب اطوار احدیت آثار الشان را اقتضاء
ظهور از حسن صداوله سواحجت مثنی له نیست بحلیهٔ بیان و زیور لطافت زبان بیان احتیاج
نیست اما چون در اغاز ابراز مکونات شمع موتلف الذ پرتو نور بیان فروغ یافته و نیر دقایق
حقایق از افق مبین کلمه و کلام بر مناظر ضمایر تافته و ساقی خمخانهٔ محبت بی علت جام محبیت
و محبوبیت از مدامهٔ کلام محبت التئام یحبهم و یحبونه لبریز ساخته تا ارزشی تحقیقات
فیض اقتباسش آسمان سرگردان و زمین حیران مانده کیشما مراما نست شعر بوخت عقد
در این بزم و هیچ فهم نکرد که کیست ساقی و این باده از کجا آورد زبکه جامست شربتش ملی خونفزا
بجام و مهر شفا شد بلاکش هجران درد و از آنجاست که سرورق دفاتر اسرار نقطه و اعلای
دوایر انوار خلوت‌نشین سراپرده استتر بروی نقشی در میان افکنده خویشتن پنهان و
شوری در جهان افکنده الکه القصه تر که جلالش در شکار خرابی‌های نمونه موقوف ذات احدی

جبر و جلال و کلام سید المرسلین مصداق این مقال است که یا علی لا یعرف الله الا انا
وانت ولا یعرفنی الا الله وانت ولا یعرفک الا الله وانا شعر نیز گونه گوهری ست
در سلک کسی مکنست نه از قصور فاعل بل که از قصور قابل دیگر رستی حکمت روشن بگردد از عقد
هر چند بر فروزد صد مشعل از ولایش ورقا دبرج ملکوت طاوس خطه جبروت عندلیب البساتین
غیوب خازن خزاین قلوب مقرب نهانخانه وحدت جلیس طا احدیت آیینه جمال
ذات مظهر انوار صفات مشکوة مصباح قدم واسطه ایجاد عالم طراز شعایر معارف انبیا
مرآت کواشف اولیا مظهر اسرار لو کشف الغطا ساقی شیعه در حوض خاتم الانبیا فهو کما
قال القائل فی خیام الملکوت مجالس انسه وفی سرادق الجبروت مقام قربه عرشه
المجید مرکبه وحسن الشهود مشربه فقربه الحق منه بهر الیه فطاب سره وغاب
فی نوره نوره وهاج فی بیداء وحدانیته شوقه فصار هو هو بلا هو حینه
در دریای عوارف بی پایانش به تلاطم امواج تحقیق و تدقیق مظهر لالی ابدار عظیم المقدار حقایق مخفیه
گشته خواست که حقه مختوم ملاشفه را مفتوح ساخته پر از ذخایر فاطر فیاض اشاره فرماید
بمفتاح ایضاح آن بعبارات رشیقه و کلمات مانیقه تا در جستجو رشته مکالمه را بانسلاک

عزر درر

نور قدرت کلام معجز نظام چنین انتظام داده که ظهرت الاشیاء عن باء بسم الله
وانا النقطة تحت الباء مصدر ترجمه عبارت وافی هدایت الست والله اعلم خبر بابی
بارگاه رب السموات والارض وما بینهما کتابه کارخانه خلقت الخلق لاعرف از تصویر
معنی دلپذیر انی خالق بشرا مصور گشته ابتدا به بروز انوار نبوت و ولایت از مکمن قدرت
بشارت فرموده صحیفه صحیحه ابداع را بدیباچه مهذب به نور وجه نبی و ولی تذهیب داده بر طبق کلام
صدق انجام اول ما خلق الله نوری عنوان مجموعه ایجاد را بان اراسته ساخته سرورق ارقام
دفاتر خلق و تکوین و اصل اصیل اصول کافه مخلوقات گردانید و هریک از انواع و اصناف
ممکنه علی اختلاف الطبقات والدرجات از ان چشمه صافیه اول تعینات ذاتیه انشعاب پذیرفته
بجامعیت جمیع مقامات نبوت از انوار تجلی و تنزل و رسالت و نبوت و توحید و معرفت و محبت
و حسن و جمال و جلال و کمال و اسرار و انوار و اسما و صفات و مظهریت لطفیات و قهریات
و معانی جمیع انبیا و رسل و کروبین و روحانیین و کمت ملک و انوار ربوبیت و اسرار الوهیت
و براهین ساطعه و آیات باهره و حقایق الجمه من الازل الی الابد و قبل از زمان و قبل الکون
والکاینات اتصاف پذیر گردید یا فیوض معارف حقایق اشیا از قاموس تقدیس و تطهیر و توحید

و نبوت و از انهار عظیمه مصطفوی و مجتبا بر او دیده قلوب آنانکه مصطفین از اهل بیت اخیار و ذریت

اطهار آنحضرت سیلان داشته بما رفعهم الله تعالی من بحر اسراره و انواره مخصوص

یافته مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی گردیدند و چون آیینه ذات احدی الصفات ولایت مطلقه

که مرتسم بصور حقایق اشیاء کونیه است مرآت صفات جامعه جمیع اضدادست که مجمع و منبع آن

ذات بابرکات سید کاینات است و بر طبق قواعد اصحاب مکاشفه تجلیات الهیه اسمائی

و صفاتی و افعالی از مظهر نبوت بر مظهر ولایت تحقق پذیرست از اینجهت نبوت باطن ولایت

و ولایت ظاهر نبوت بود بعد ظهور نور نبوت و اسرار الوهیت و احکام شرایع ملت و اتمام معالم

دین و احکام مراسم امنا رب العالمین از سابقین و لاحقین من الازل الی الابد مابین

نشأه علیه و عالم معالم غیبیه ارتباطی یافته لمعه نور داول ظهور و منشأ اختراع وجودات

جمهور است و در اینمعنی گفته اند شعر جنبش اول ز محیط قدم نقطه پرکار وجود و عدم

علت غائی ز وجود بشر حاکم دیوان قضا و قدر عرش برین خاک نشین درش عالی و می

از دل و جان چاکرش گوی ملک در خم چوگان او و تفسیر تعقید بر عرفان او و تحقیق کلام

آنکه فیض اول که باصطلاح عرفا وجود مطلق مقوم ماهیات است و در بعضی از عبارات معبر عنه به عقل است

از اول

که اول ما خلق الله العقل ولهذا معبر عنه بقلم و لوح و دوات نیز شده و وجه تسمیه از
عبارت عرفا فهمیده میشود که لانه یکتب بنفسه من جهة القلمیة علی نفسه من
جهة اللوحیة من نفسه من جهة الدواتیة و هو المتعینات و مجمع مجموع عبارات
که از وجه تعبیر باین شیٔ مراد از آن وجه فایض الجود نبویست که اول ما خلق الله نوری
از آن حکایت مینماید و چون فایض مهمه از ذات علیه وجوب سمت امکان بمعرف حقیقت آلهیه است
که عبارت خلقت الخلق لاعرف مبین آن است و تعین مسبوق بوجه احدی ذات مقدس است
که مظهر کمال معرفت ذات الوهیت است از اینجهت دایره نبوت تدویر یافته به نقطه وجود
نبوی مشهور گشت تا نجوم مرضیه معارف و مقاصد آلهی از آسمان انگار نبوی درخشان گشته تنویر
عالم کون و مکان شد و نسبه به پرتو نور وجود او هر بوط شیٔ فهرست مجموعه انگار گردد و برین
تقدیر مراد از نور اول و عقل اول و لوح و قلم و دوات و مداد و آنچه از وجه تعبیر باین شیٔ
وجه کثیر الجود آنحضرت است و عبارت عرفا در بینمقام متمم مرام است که فهو ام الکتاب
و ابوهم و صدر الدیوان و آخر الفذلکه و بنا بر این موصوف حضرت شاه ولایت
و هو اعلم به از مبادی بسمله وجود و ختم سلسله نبوت است که باعتبار سبقت آنحضرت در وجود بر سایر

اشیاء و اشراق مجموع آنها از نور وجود او بمنزلهٔ علت مستقلات و علت غائیه نیز اتفاق

دارد چنانچه مفاد عبارت منسوبه بحضرت طاهرین است نحن صنایع الله والخلق کلهم

صنایع لنا ای مصنوعین لاجلنا و چنین مبین شد که حرف با کنایه از وجود آنحضرت است

و عرفا نیز تصریح باین نموده اند که الباء کنایة عن الجامعیة التی یقال لها المعنی المحمدی

و در کلام مولوی نیز ایمائی واقع است که: الف اول شد پدید از جیب غیب بد نور جان

او بی شک و ریب بعد از آن از نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم بنا بر این فتح

ابواب مستغلق و جود و فایض الجود آنحضرت ارتباط یافته عمود فسطاط وجود است و نزد بعض

از ارباب تحقیق آن است که مراد از ظهور رشحات حضرت علیه است که در این مقام عبارت

از معالم دین و احکام شریعت سید المرسلین و رموزات کارخانهٔ ایجاد و مکنونات دفاین مبدء

و معاد و کشف اسرار مخفی خانهٔ مجهت و ظهور انوار خلوتخانهٔ وحدت است که مشکوة مجامع انوار آن

مرآت ذات نبوت مطلقهٔ محمدیه است که زجاجه وجه ولایت مطلقهٔ مرتضوی از تأثیر بوارق

اقتباس و استشراق آن کانها کوکب دری توقد من شجرة مبارکة منور گشته است

ایجاد و مظهر غرایب عالم کن و فیکون ذات و علامه شیخ بهائی در تفسیر خود باین معنی اشاره نموده که

کما قال

کل العلوم مندرج فی الکتب الاربعة وعلومها فی القرآن وعلوم القرآن فی
الفاتحة وعلوم الفاتحة فی بسم الله الرحمن الرحیم وعلومها فی الباء وذلک
ان المقصود من کل العلوم وصول العبد الی الرب وهذا الباء للالصاق فهو
یوصل العبد الی الرب وهو نهایة الطلب واقصی الامد وبنابرین حرف با کنایه است
در باطن فیض مواطن نبوت مصطفویه که جامع جمیع علوم ربانی ومعارف سبحانی بهره مشکوة ادراک
عوارف سابقین ولاحقین است وحضرت مفتاح خزاین علوم محمدی با نامی قدسی شمایل مرتضوی مربوط
بجهة فتح ابواب مغلقه انا مدینة العلم وعلی بابها بکف کفایت آن مرکز دایره هدایت
حواله شده صحیفه کامله سراسر کلیات بنیاد خانه غیب که بخاتم خصوص انما انت منذر
ولکل قوم هاد مختوم گردید و درنشأه علیه مرتضویه اختصار یافته ساحت خلقت اولین واخرین
از پرتو اشراقات لمعات انوار درخشان وتبیان آن کاشف رموز زمین وآسمان شعشعه پذیرفت
ونسبت بدایع عوارف الحضرت ومعادن معارف آن علا رتبت بظهور معالم نبوی وتکمیل
مراسم مصطفوی وقیام بمقام وی در عالم عنصری وهیکل بشری ظاهریت ونسبت بمرتبه رسالت
وباطنیت رسالت نظر برتبه ولایت منشی نقطه دائره است نظر بحرف با که مظهر مرتبه

و ر و متمیز در هر او از درجات و مبین اشتمال او بر مراتب کثرت و غیرها من الاتصاف

بظاهریتها و باطنیة الباء بالنسبة الیها است از انجهة تعبیر از نبوت که مدلول حرف باء

و از ولایت شامله به نقطه و اعلاء و تحت او نموداری از مظهریت فاتین او تبیین در تجلیات

اسمائی و صفاتی فرمود و درین مقام گفته شده که تحقیق اینست که در کلام ازلی است در فاتحه و آن

جمله در بسم جلیست و در بسم الله در جمیع مراتب اهم انها هم در نقطه و ان نقطه علمیت

و در کتب اصحاب تحقیق مذکور است که الرسل کلهم یاخذون من خاتم الرسل و خاتم

الرسل ما یاخذ من بالمنه من حیث انه خاتم الاولیاء ولکن لا یظهره لان صفات

بینه فاذا ظهر بالمنه فی صورته خاتم الاولیا یظهره و در موضعی از شرح فصوص مذکور است

که فخاتم الرسالة من حیث الحقیقة هو خاتم الولایة و من حیث کونه خاتم الولایة

معدن هذا العلم و علوم جمیع الاولیاء والانبیاء و بعضی از اکابر گفته اند که مراد به خاتم

الانبیاء از خاتم الاولیاء اخذ نموده از مقوله رجوع به باطن اوست و خاتم الاولیاء اکرم در ظاهر

احکام شریعت که خاتم الرسل ان مبعوث شده بهره تو انوار الهامات غیبیه ان حضرت

اختصاص یافته بشهادت حضرت رسالت صلعم یا علی انا صاحب الوحی وانت صاحب

الالهام

الالهام صفحهٔ ضمیرش بحقیقت انا شتقاقش نافیه ازین جهت مسند نشین مقام استغنا توانند بود
لکن من حیث الظاهر اکتفا باین ننموده بتبعیت شریعت و انقیاد از حضرت رسالت در ظاهر
ولایت مامور است و عرفا گفته اند که ولایته هی المسماة بالولایة الشمسیه
و ولایة سایر الاولیاء یسمی بالولایة القمریة لانها ماخوذ من ولایته کنور
القمر من الشمس و از مدلولات عبارات فیض آیات مفهوم میشد که تاخیر وجود
نبی و ولی از زمره انبیا و اولیای سابقین مانع اقتباس انوار نبوت و ولایت ایشان
از مشکوة حقیقت خاتم الانبیا و خاتم الاولیا نبوده فیاض اولین و آخرین و مقتدای
مقتدیان اند و همانا کلام صدق انجام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
مصداق اینمعنی است و در تحقیقات اصحاب شعبی بعض مذکور است که و غیره من الانبیا
ما کان نبیا الا حین بعث و کذلک خاتم الاولیا کان ولیا و آدم بین
الماء والطین و این عبارت شاهد است از آنکه ایشان خلاف مبرا انکه پرتو انوار ولایت
مطلقهٔ آنحضرت مسعود خلقت کافهٔ مخلوقات از آن شوریده و ظهور کاینات
اذعان و قبول مامور گشته بزمانی دون زمانی اختصاص نیافته بعموم شامل جمیع

از منهٔ ماضیه و حالیه و استقبالیه است و لکن تصرف در امور دین و دنیا برایا من حیث
الیناابتر موقوف باشارا نبویه است و بطرق مختلفه از آن حضرت مذکور است و ولایت
آن والا رتبت بر جمیع اشیاء عرض شده هر کرا اینه اعتقادش از تصویر آن ساذج افتاده
از انجهت مغضوب غضب الهی کردیده چنانچه مادهٔ بوم و عنقا بلکه حیدر اینها نیز متحقق کشته سوای
که بعد از بعض مرقوم رقم صدق و یقین جزاهم الله تعالی حکایت سؤال منکر و نکیر از
فاطمه بنت اسد و مسئول شدن ولی الله امام زمان او و تلقین حضرت رسالت بعبارت ابنک
ابنک موید مقام است و از حافظ ابونعیم از حضرت رسالت مذکور است که قال النبی صلعم
لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی امیر المؤمنین وآدم
بین الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال الله تبارک
وتعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و مذکور است که یکی از عرفا از وقوع روز
بلی و از آن سام حقیقت آن در آینهٔ ضمیر او مسئول کردید ما صفه سؤال اینها را تبند کر خاطر
انتقاش داد صورت وقوع و وضوح آن را بمنزلهٔ امور حادثهٔ دیروز که غالبا از شاینه
لطرق

تطرق نسیان مُبرّ است تیشی نمونه بتصدیق آن ملتفت نموده که شیخ الاسلام عبد الله انصاری

و نحو که این جواب مستلزم نقص درجه تصوف است چه فرق امروز و دیروز نزد صوفی از امور

اعتباریه است و این روز هنوز رحمه الله منتهی نگردیده فردا امروز است از صوفی و شان

که بود از دی و از فردا شان الله از حق نیست غافل کیفیت ماضی و مستقبلش حالت و پیش

و در کلام بعضی از اصحاب به توفیق ذکر یافته که کشف حقایق نبوت و ولایت مطلق بر غیر

ذوات مجرده از حیز وقوع بیرون است چه از جمله علوم آلهی و نمونه از اسرار

کامنه خزاین ربانیه است و قال بعضهم و نعم ما قال فذلک سر من اسرار الله

لا یمکن نعته من ناعت و لا دخل فی وصفه الا بان یقال هو امر ربانی کما

قال الله تعالی قل الروح من امر ربی و الامور الربانیة لا یحتمل العقول

وصفها بل یتحیر فیها عقول اکثر الخلق و اما الاوهام و الخیالات فقاصرة

عنها بالضرورة قصور البصر عن ادراک الاصوات و یتزلزل فی ذکر مبادی

وصفها معاقد العقول المقیدة بالجوهر و العرض المحبوسة فی مضیقها

فلا یدرک فی العقل شیء من وصفه بل نور اعلی و اشرف من العقل

يشرق ذلك النور في العالم الولاية والنبوة نسبته الى العقل نسبة
العقل الى الوهم والخيال وقد خلق الله تعالى الخلق اطوارا فكما يدرك
الصبي المحسوسات ولا يدري المعقولات لان ذلك طور لم يبلغه بعد
وانه لمقام شريف ومشرب عذب ورتبة عالية فيها يلحظ جناب الحق
بنوع الايمان واليقين وذلك المشرب اعز من ان يكون شريعة لكل وارد بل
لا يطلع عليه الا واحد بعد واحد تتمه حضرت يحيى از نسبت وجود نبوی با بسمله دانسته شد
بدانکه مراد از نقطه تحت با نقطه احدی ولایت مطلقه است که باعتبار ظهور در عوالم
جسمانی متمم مقام نبوت است چنانچه اتمام با به نقطه واحده در تحت اوست واگرچه ظهور
نقطه نیز بوجه با مربوط است ولکن نقطه نظر بهویت با و با بباطنیت نقطه موصوف است
بخلاف نبوت وولایت که ولایت باطن نبوت ونبوت ظاهر ولایت است وهمچنانکه نقطه
تحت با باو ارتباط یافته دال بر وجود با وناطق از او ومتمم ومظهر اوست همچنان نقطه
ولایت نیز نسبت به نبوت جامع امور مذکوره است من حیث الظاهر وفي الحقيقة نظر
بحقیقت بطون وظهور که متمم اتحاد است بی تفاوت مرتبه واز حیثیت مقبولست
سام

سایر العالم مرتبطین بالنقطة وهی الولایة وهی نور سبعین الف عام
فمن لم یبصر بنورها فهو اعمی من الازل ولم یزل والنقطة هی الباب فمن جاء
بها وصل الی الحباب ومن تولی عنها ضل وخاب لان الولایة هی باب الهدایة
وعین العنایة وظاهر مراد حضرت از تعبیر ذات نبوی بباء بسم الله آن است که همچنانکه
حرف با اول مراتب کثرت است که وجود او مظهر نقطهٔ واحدهٔ وحدت ذاتیه است و جمیع
افراد متکثره عددیه از آن منتزع است همچنان وجود کبریای وجود نبوی منشأ وجود انواع و اصناف
و اشخاص مخلوقات است باتصاف مظهریت نقطهٔ واحدهٔ ولایت مطلقه متصف بهر ظهور
آثار نبوت و اطوار رسالت بوجود او مربوط است و همانا نکته در تعبیر ذات مرتضوی بنقطه
آنست که همچنانچه انتهاء اجسام بسطوح و سطوح بخطوط و خطوط به نقطه و کلام بکلمه و کلمه
بحروف و حروف به نقطه تحقق پذیر است همچنان ذات با برکات آنحضرت منتهی الیه سایر
مخلوقات عوالم نوریه و ظلمانیه بهر باولیت من حیث الایجاد و آخریت بادوار الحقایق
پذیر است در تفسیر کریمهٔ ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم از حضرت صادق
علیه السلام ایمائی بما هو المقصود واقع است که در جواب سؤال سایر از مدلول آیهٔ شریفه

فرموده که نحن والله هم الینا یرجعون وعلینا یعرضون وعندنا یقفون و
عن حبّنا یسئلون ونحن السادة والقادة واصح از این روایت شیخ برسی است
باسناده الی النبی صلی الله علیه وآله باین عبارت که انه قال یا علی انت دیّان
هذه الامة والمتولی حسابهم وانت الرکن الاعظم یوم القیمة الا وان ایاب
الخلق الیک والحساب علیک والصراط صراطک والمیزان میزانک والموقف موقفک
ودر تتمه مرام است روایت از ابن عباس از رسول رب العالمین که مخاطباً الی امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده که الا وان المالک والرضوان ان یاتیانی غداً عن امر الله
فیقولان لی یا محمد هذه مفاتیح الجنة والنار هدیة من الله الیک فسلّمها
الی علی بن ابی طالب فادفعها الیک فمفاتیح الجنة والنار یومئذ بیدک
تفعل فیها ما تشاء ودر کتاب غایة المطلوب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ من بطنان العرش این خلیفة الله فی ارضه
فیقوم داود النبی علیه السلام فیاتی النداء من قبل الله عز وجل لسنا ایاک
اردنا ثم ینادی ثانیة فیقوم امیر المؤمنین صلوات الله علیه فیاتی النداء من

قبل الله

قال الله عز وجل یا معشر الخلائق هذا علی بن ابی طالب خلیفة الله فی ارضه

وحجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی الدنیا فلیتعلق بحبله فی هذا الیوم

ولیستضئ بنوره علی جنة حصن منیع من النیران فی یوم الحساب

لهذا جائت الاخبار عنه بمنطوق الروایة والکتاب و مولانا نظام الدین محمد

استرابادی رحمه الله که نظام کارخانه نظم بوجود در انتظام یافته صحیفه صحیح خلوص عقیدت را

به بیان معانی مخزونه در ضمیر منیر حقایق شد ایب داده که شعر بحجب حکم الهی روند اصحاب حشر

بسوی خلد برین بهر بی روز حساب رهی شدی که آبای چرخ را نبود برای طفیل نظیر تو نطفه در اصلاب

بدوستی تو گر خلق جمع گشته در روز حشر نبودی غم حساب و عقاب موافق تو مقیم سواحل امید

مخالف تو گرفتار موج بحر عذاب کنار جنت ز اعدا کشیده دامن گشنه دامن خود پاک دامنان ز کلاب

بکوی خفته به آن سگی که پیش جهنمی تو امام نبود برای امامت ستاره در محراب تو آن کسی که اگر کعبه اند ز الواقع

هوای بغض تو اصحاب دارای بر اصحاب مفاد ریطه در این عبارات مفید آنست که مگر صور مشتمه بغض و عداوت

اصحاب بر صفحه خاطر ناظم نه بعنوان یقین بحریر یافته مشکوک فیه میتوهم و این امر از امور متیقنه

محققه معلومه جلیل الیقینیات که احدی از مؤمنان و محبان این دودمان را شبهه خلافی در خاطر نمانا

و همانا که مولانا محمد را این طومار تقیه را بدان مخدوش کرد امیدوار اظهار ما هو الحق بعبارتی

صریح تبادر بجسته و چنین دانسته شد باید دانست که در تعبیر ذات حضرت سمات آنحضرت

به نقطه اشارت لطیفه ایست بالکه همچنانچه با بسمله کلیه از وجود مصطفویست مظهر وجودات

اعیان ثابته و مجمع اسرار الوهیت است و مشهور الیه سایر آیات است نقطه واحد ولایت مطلقه نیز

که مظهر فیض اول از فیوضات ربانی و تعینات بهمه ذات متمم وجود سایر مخلوقات بجمیع از این جهه

مشابه به محاذی وجه نبوی بصر در تجلیات ذاتی و صفاتی بی تفاوت نمایند و آنچه از آنحضرت در

مخاطبات سلمانیه ذکر یافته صدای این مصرع است که انا ابو کل مؤمن و مؤمنة قمیص

مضی و قمیص بقی ایدت بما ایدت به الانبیاء بالروح و انا تکلمت علی لسان

عیسی بن مریم فی المهد و انا فی المهد و انا آدم و نوح و ابرهیم و عیسی و محمد المصطفی

و علی المرتضی و ظاهر البعض از غره کشف جلباب خفا از چهره حقایق اشیا که و امثال

انوار اشعه از مشکوة عبارات آنحضرت لمعه که شعر تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود   هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود   موسی و عصا و ید بیضا و نبوت   در مصر نفر عمن

ابحکم

که بنموده بود عیسی بوجه امر و در مهد سخن گفت ان النطق و فصاحت که در او بود حاصل بود

فرزند خلف در صدف نقطه توحید که آدم بجای پیش نگران بود بود و حقیقت اینجا بیت بر باقیات

از بستان حقایق اسرار که با قتطاف اثمار معارف مبین و دل از شجره طیبه حوض معالم غیر مشرع

گردید کام جان طالبان زلال الیقان از آن التذاذ پذیر است و تحقیق مقام آن آنست

که جسم وجود کثیر الجود مرتضوی بتصاعد و ترقی در عوالم ملکوتی منتهی بافق اعلا کبریا و پرتو

انوار تجلیات ذاتی و صفاتی رحمت فیض آیت ذات احدی الصفات احاطه نموده مظهر اسرار

ربانی و انوار سبحانیت لاجرم نقطه دایره اسرار و منور مشکوة انوار است و کلام عرفا در این

مقام چنین محرر گشته که فانه ترقی بالعلم والعمل حقا انتهی الی الافق الاعلی و رجع

الی البرزخ الجامع کما نزل منه و بلغ الحضرات الالهیة واتصف بصفات الله

بحسب ما قدر له من الامکان و سبق العلم به عند تعین عینه و اتسم بما امکن

له من الاسماء الالهیة التی هی مفاتیح واطلع علی ما فی تلک الخزاین من العلوم

ولم یبق بینه و بین الحضرة الاحدیة حجاب وارتفع حجب که بعضی از ذوات مقدسه

بشریه بآن اختصاص پذیر گشته مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی گردد بنا بر مناسبت ذاتیه

که نظر بانان از مناعد اعلیٰ زیاده بر رفع حجب و استار است و بهمین معنی شیخ اعرابی قدس سره اشاره نموده

که الانسان الکامل من حیث حقیقته و مرتبته لا واسطة بینه و بین الحق و کمال

انسانی بر وجهی که مصطلح عرفاست عبارتست از ظهور نور الهی بر مظاهر بشری بر وجهی که وجه و صفات و اخلاق

وی الهی گشته صفات انسانی بر صفات مبدل گردد تا زلال علم توحید از آسمان روح قدسی بر ارض نفس

انسانی تقاطر نموده اسرار معانی مخزونه کریمه وانزلنا من السماء ماء فاحیینا به الارض بعد موتها

چهره گشته در این هنگام محو آثار بشری و دفع وثبات شیطانی مرآت قلب از زنگ رذایل نفس

منجلی شده بصیرت برویت مجرد نور حق از غفلت غیر محجوب باشد تا ستر معانی مخفیه در طی کلام حقیقت

نظام ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو مع ذلک هو هو

و نحن نحن از پس پرده خفا چهره نموده حقیقت انکار صفاتی جلوا نماید تکلمة اکبر شیئا شخو

که از فیض اول تعبیر نماید و در تعینات ذات احدیت نماید معنی مبدأیت اعیان موجودات اراده

میشود چنانچه در تحقیق فردیت وجود محمدی که عین حقیقت مرتضوی است شارح فصوص ذکر نموده که

وانما خصت الکلمة المحمدیة بالحکمة الفردیة لانه علیه السلم اول التعینات

الغیر المتناهیه وقد سبق ان التعینات مترتبة ترتب الاجناس والانواع

والاصناف

والاصناف والاشخاص مندرج بعضها تحت بعض فهو يشمل جميع التعينات

فهو واحد فرد في الوجود لا نظير له اذ لا تعين يساويه في المرتبة وليس فوقه

الا الذات الاحدية المطلقة المنزهة عن كل تعين وصفة ورسم واسم و محل

ونعت فله الفردية مطلقا وظاهرا انتهى زيب اسم شريف حضرت رسالت منوط برا

اتحاد معنی و ذکر احد المراد فیض است و از بعضی شعرا مسموع است * بودند یکی عشا و احد ۞

در دنیا احوال آن صدا آمد ۞ و مخزن اسرار روانی حکیم سنائی که ماشطه سخن وی در چهره

پردازی ابکار معانی ید بیضا مینماید بهمین معنی اشارتی نموده شعر مرتضی را که گردید فاش ۞

همه صابر مصطفی جانش ۞ هر دو یک قبله و خردشان دو ۞ هر دو یک مغز و کالبدشان دو ۞

هر دو یک در ز یک صدف بوده ۞ هر دو پیرایه شرف بوده ۞ از ره بیم به یکدگر غیف ۞

سوی ما هر دو آتی و راتشریف ۞ در منظوم مصطفی کانش ۞ لوح محفوظ پارسا جانش ۞

این عم رسول و شوی بتول ۞ در دین را به او سپرده رسول ۞ باز اندر دل عشا هر سو ۞

عرش و کرسی چو بنید انگ و طن ۞ چرخ و مهر و شفق ریگذرش ۞ عقل را اول و عاشق اطرش ۞

او دل عالم معانی بود ۞ لفظ او آب زندگانی بود ۞ و بر ضمایر امی ب کشف مخفی نماند که

پرتو نور نبوت و رسالت بعد از طلوع آفتاب ولایت بر باطن نبی و رسول تجلا نموده حصول
سایهٔ ولایت بعد فنای ظلال رسوم خلقیه و بقای بای صفات خالقیت حضرت ظاهر و باطن ولی
گردیدند از این جهت نبی شایسته خلافت حقیقی مستخلف شده و ایشان استخلاف و مستعد خلافت
و ولایت گردیدند حدیث مشهور کنت سمعه و بصره و یده و رجله مصحح عقد این
عقیده است املای این رمز از آن سر تست یا من تو چه نام ای که ز گفتنی لا ندر غلطم که من توام
یا تو منی نی منم نی من توام نی تو منی هم من منم و هم تو تو نی هم تو منی و در فتوحات مذکور است
فالنبوة مقام عند الله سبحانه ینال البشر و هو مختص بالاکابر من البشر یعطی
للنبی المشرع و هو یعطی للتابع لهذا النبی المشرع الجاری علی سنته و مدلول
حدیث اول از حدیثین مشهورین اول ما خلق الله نوری و حدیث کنت نبیاً و آدم
بین الماء و الطین مفید آنست که نور وجود آنحضرت مطلع ظهور نور موجودات و منبع صدور
جمله مخلوقات و مولوی را بآن اشارتیست که ؎ یک علم از نور پاکش عالم است
یک علم ذریت است و آدم است ؎ و مضمون حدیث ثانی اشاره بآن است که آنحضرت جمیع انبیا
و رسل را در نشأه ثانیه جدا جدا بحسب قابلیت مظهر شده آنحضرت را در نشأه اولیه روحانی
برحسب

برحسب استعداد ذاتی و قابلیت اصلی صاحب بعثه و قطرات فیوض تکمیلی مناسب هر وقت
و زمان بر قلوب انبیا از آدم تا عیسی علیه السلام از دریای حقیقت کامله وی فایض شده
و این رشحه از تموج دریای نبوت مطلقه صورت وقوع پذیرد و اعتقاد اکثر ارباب حقیقت
در شان خاتم الرسالت آنست که نبوت مطلق که ذاتی ازلی و ابدیست مخصوص حضرت
رسالت پناه همچنانکه ولایت مطلق که ذاتی ازلی و ابدیست باشد ولایت اختصاص پذیرفته با آن
مفوض و منصوص گردیده و نبوت مقیده و همچنین ولایت مقیده که سایر انبیا و اولیا بآن
اختصاص یافته اند حصول آن نظر بسلسله علیه ایشان بر سبیل استفاضه و استفاده از نبوت و
ولایت مطلقتین است و حضرت رسالت را خاتم نبوت مطلقه و عیسی علیهما السلم را خاتم نبوت
مقیده دانند چنانچه حضرت امیر المؤمنین را خاتم ولایت مطلقه و صاحب الامر را خاتم ولایت
مقیده شناسند چون از روایات و تحقیقات سابقه دانسته شد ظهور کافه
مخلوقات من الازل الی الابد بظهور نور نبوت و مظهر آن نقطه واحده ولایت مطلقه است
ارتباط پذیر است باید دانست که چون ظهور نور وحدت ذاتی بظهور نور نبوی و ظهور
آن بظهور نور مرتضویست پس ظهور نور الهی بظهور نور ولایت تعلق یافته مظهر مراتب

تعینات وجوب و امکانست چنانچه از اسرار مودعه در خزاین کلمات بینات آنحضرت بنجم

وضوح می‌پیوندد که ان الله سبحانه لم یزل فردا متفردا فلما اراد ان یتم نوره تکلم بکلمة

فصارت نورا ثم تکلم بکلمة فصارت روحا واسکنها فی ذلک النور وجعلها حجابا

فهی کلمته ونوره وحجابه و وجه دلالت آنست که کلمه فلما اراد ان یتم نوره اشارتها بآنست

که چون حق سبحانه و تعالی اراده ظهور وحدت ذات ربوبیت نموده خواست که از نهانخانه خفا بجلوه

گاه ظهور آرد فرماید کلمه تامه نور وجود مصطفوی که تکلم بکلمة فصارت نورا عبارت از آنست

بر صفحه صحیفه اول تعینات ذاتی ارقام داده بنور وجود مرتضوی که ثم تکلم بکلمة فصارت روحا

مشیر بآنست مرتدف ساخت و در تعبیر از وجود نبی بنور و وجود ولی بروح اشارتی لطیفه است بآنکه

ولایت که از اسرار الهیه است نسبت وی بنور نبوت بمثابه نسبت روح بجسد است لان نور

النبوة لا یتم الا بالولایة کما لا یصلح الجسد الا بالروح و عبارت غره ... الکرام مخبر بیانیه

که الولایة عدیل النبوة روحا و جسدا و لحما و دما و نورا و سرا که کتب معتبره مشحونست

بآنکه عبادت صادره از متعبدین که معرا از ولایت امیرالمؤمنین است از درجه اعتبار ساقط

هباء منثورا است چنانچه مفاد روایت مذکوره در کتاب غایة المطلوب است که اسناد آن بحضرت

رسالت

روایات مصحح گشته که لو تعبّد الله احدکم الف عام والف عام والف عام بین الرکن والمقام

ثمّ لم یأت بولایة اخی علی بن ابی طالب علیه السلام والائمة من ولده لم یقبل الله

منه واکبه الله علی منخریه فی النار لان الولایة مقرونة بالتوحید الذی لا یسقط

فرضه علی الصغیر والکبیر والحرّ والعبد والغنی والفقیر واز طریق اهل بیت علیهم السلام منقولست

که لا یقبل الله عمل العبد الا بولایتنا فمن لم یتولّنا کان من اهل هذه الآیة وهو

قوله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً و مناسب مدلول روایات

مذکوره است آنچه در کتاب مسمّی بخصایص الوحی المبین درج یافته از طریق ابو نعیم بروایت ابن عباس

که مراد از خطاب در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین آن

مرکز دایره صدق و یقین است و همچنین کریمه وارکعوا مع الراکعین که در کتاب مذکور از حضرت

صادق علیه السلام نقل نموده که انها نزلت فی رسول الله وعلی علیهما السلم خاصة وهما

اوّل من صلّی ورکع و صاحب این کتاب گوید که وهذا دلیل علی وجوب اتباعه علیه السلم فی

حیوة النبی ومماته والکون معه ودلّ ایضاً علی ان ولایه هو المزکی للاعمال ودلّ

ایضاً علی ان الاقتداء به والکون معه علی حدّ وجوب ذلک لرسول الله من غیر فرق و ذلک

مضاهٍ لقوله تعالى انّما وليّكم الله الآية علوت عن المدايح حيث كانت اذا كان
القديم عليك تثنّي و زلال اقوال بعضى از محبّين از هواى محبت فزاى ايمنى ترشّح انگيزست كه بغير
انكه مدحتش خدا همدم رسول الله بود گر كسى همتاش باشد هم رسول الله بود و از حكيم سنائى كه شكربار
عبارات فايض البركاتش حلاوت بخش كام جان ايمان است نقل شده كه شعر جان ثناى تو در طبعها
سرشت كرد مرغ شاخ سدره پى ثنات سرايد زرد رنگ فلك و چار طبع و هفت اختر بهر دو گيتى يكى
چه تو برون نايد كسى در راه آثار سيرت تو به سبب نا طاهر كه نه هم شكر خايد و حضرت امام طهور توحيد
به نبوت و نبوت به امامت است بنا بر اين اقرار به وحدانيت بدون نبوت و اقرار به نبوت بى ولايت
از درجهٔ صحت سر من بعد قايلين به نبوت نبى بدون امامت حضرات ائمه عليهم السلام از حليه ايمان
برى بعد سرگردان بيابان كفر و عصيان است و از مؤيدات مقام است آنچه در طريق مؤالف و مخالف
ذكر يافته كه ولاية على بن ابى طالب حصنى و من دخل حصنى أمن من عذابى كه با جمله مشهوره
لا اله الا الله حصنى سر از گريبان مماثلت بيرون آورده صنوان و توامان است و در كتاب مصباح
الانوار و رساله فرقهٔ ناجيه بروايت حضرت صادق عليه السلام از حضرت رسول صلى الله عليه و آله
در حديث طاير المشوى و كثير الفايده مذكور است باسناد آن بجبرئيل از رب الجليل كه من لم يشهد ان

لا اله الا الله انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمدا عبدی ورسولی
او یشهد بذلک ولم یشهد ان علی بن ابی طالب خلیفتی او یشهد بذلک ولم یشهد
ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی وصغر عظمتی وکفر بآیاتی وکتبی و شیخ
مفید رحمه الله بروایت ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده که ولایة علی بن ابی طالب
ولایة الله وحبه عبادة الله واتباعه فریضة الله واولیاؤه اولیاء الله واعداؤه
اعداء الله وحربه حرب الله وسلمه سلم الله است و در بعضی قدسیات مذکور است که علی
مقیم حجتی لا اعذب من والاه وان عصانی ولا ارحم من عاداه وان اطاعنی و اگر این
حقایق ایمنی قلوب محبین از آن سرسبز و شاداب است و نشات طیبه اخبار معتبره که غنچه گلبن
عقاید اصحاب ایمان از آن شکفته شده آن است که اقرار بولایت که معتبر عنه به عقیده صحیحه است
عشیره است مسقط سیئات و محبط خطیئات ایشان لهذا امر این طایفه حقه و زمره محقه لذا
دفاتر مؤاخذات چون سموات محو کرده موضوع و مرفوع القلم می نماید چنانچه بمفاد روایت
منقوله از زکریا بن آدم از حضرت رضا علیه التحیة والثنا ماثور است که یا زکریا بن آدم
شیعة علی رفع عنهم القلم و همچنین از زکریا رحمه الله مذکور است از حضرت رضا صلوات الله علیه

له یا ذاکر یا بن آدم ما احدٌ من شیعة علی علیه السلام اصبح صبیحة اتی بسیئة واد

تکب ذنبا الا امسی وقد نالهم حظ عند سیئته فکیف یجری علیهم القلم

فذلکه عنبر رشته سخن حکایت مانسلاک گوهر گران قیمت روایات مذکوره مزین گشته

فیاض مجالس انس و محفل مدرس است دکرباره صفحه بیان را باتمام ما هو المقصود توشیح داده

بنهج میشود که چون مجملی از کیفیت معانی مطویه در طی کلام معجز نظام ظهرت الاشیاء عن باء

بسم الله مرقوم رقم و ممنوح منشاء باظهار مجملی از اسرار رمز نهفته از فضل دلکش خواطر اغیار که حق

دبیر فیض پذیر قلم که سرورق دفاتر علم بالقلم ما لم یعلم مرقوم ارقام حقایق نظام اوست

طالب تکمیل و تتمیم آن بر دور رموز مخفیه گردید که دیباچه نسخه طلب را بمدلول فذلک بیانا مشحون

میساخت و هر چند خازن خزاین جواهر مکنونات خاطر فاتر محرر این مقال که بنهال وجودش لذ

او ان کان فی المهد صبیا تا زان واشتعل الرأس شیبا پرورده زلال رشحات

مطهرات دریای گوهرزای خلوص عقیدت آن بارگاه عرش اشتباه و به بنان حقیقت بیان آیه السعید

من سعد فی بطن امه جبین جبلت او مصحح صدق صحیفه شغف علی چون روز جزا نامه

بدیوان آرند رقم مهر تو بر صفحه جان مالیش مکاشفه رقم توفیق و تحقیق است و از آن که حقه

[illegible]

نفیسهٔ جواهر اسرار که مختوم خاتم علمٌ مخزونٌ فی کتابٍ مکنونٍ لا یمسّه الّا المطهّرون

و لا یدرکه الّا الرّبّانیّون و لا یبالیه الّا المؤمنون الممتحنون است در زمان کتمان خفا

احتفا دلیل صحّت سؤال سایر الصحیح کلام محبّت انتظام و مُتخبّر عن ستر لیلی

اجبته بعمیاء عن لیلی بغیر یقین یقولون خبّرنا فانت امینها و ما انا ان

خبّرتهم بامین محرّر سازد لکن فیض سحاب ثمّ رشّ علیهم من نوره کشت زار

دقایق معانی را بتازگی سرسبز داشته مورد حمد رمزه احباب میگرداند که از اسرار کامنه در عبارت

شافیه سابقه ثمّ تکلّم بکلمات ترتیب یافته چنین کلام که مدار انتظام اسالیب عبارات

با متزاج کلمتین تحقّق پذیرست مادام که کلمهٔ صحیحه ولایت بکلمهٔ شریفهٔ نبوّت انضمام نیابد کلام تام

که عبارت از اتمام و انجام مراسم شریعت ملّت مطهّره است انتظام نیافته فواید مأموله رسالت

صورت نه بندد و از اینجاست که هر فرد از افراد مخلوقات چنانچه باذعان نبوّت نبی علیه السلام

مأمور بحجه ایمان به قبول ولایت آنحضرت نیز مأمور به ایمان به رد و قبول آن مسئول است

و بطرق مختلفه در کتب مؤالف و مخالف ثبت شده که خبر لیلة المعراج مقتضی فحوای خطاب

مستطاب است که از اشعه انوار فیض آثار آیهٔ شریفه و اسأل من ارسلنا من قبلک

من رسلنا بما اذا ادّ سلّتم ساحت اطاعت و مأموریت حضرت رسالت شوید پذیرفته زمره
انبیا از فایده مترتّبه بر ارسال ایشان مسئول شده من جانب الله به بیان حقیقت آن صحایف
اتیان ایشان تسطیر یافته صفحه سؤال نبوی را المضمون این سرّ مکتوم تصویر داده فرموده اند
علی الاقرار بنبوّتک و ولایة اخیک علی بن ابی طالب و از اینجاست که در کلام الهی بر توبیخ
طایفه که اقرار به نبوّت بدون ولایت اعتبار نموده اند اشعار شده که و من الناس من یعبد الله
علی حرف یعنی علی نبوّة بدون الولایة و المراد از نبوت بحرف بر طبع سلیم مخفی نه
دارد چه نبوّت جز بولایت اتمام پذیر است ظاهراً و باطناً معنا بمثابه حرفیست که ظهور معنای آن
منوط بذکر کلمه دیگر است و در عبارت عرفا واقع است که الاقرار بکلمة التوحید بمثابة الحرف
و الاقرار بکلمة النبوّة بمثابة حرف آخر و بنا بر ضوابط اهل لغت که در اسم و فعل مرکب از حروف ثلاثه
تقدیر حرف دیگر نماید اقرار بولایت بمثابه حرف ثالث است که متمم حرفین سابقین است و در عبارت
اصحاب کشف واقع است که الولایة بمثابة حرف ثالث و ان لم یذکر فی الکلمة الطیبة و فی
الاذان و التشهد لانها معناها و اللفظ بلا معنی لغو و لا شک که آفتاب جهانتاب ولایت
مطلقه که مظهر صفات اوصاف الهی و متمم حالات رسالت پناهی است اگر در شوارع ساحت ایمان ما بوارد حدت

و نبوت

و نبوت تو امان نموده مطلع انوار کلمتین مشرق انوار آن نبودی تعبیر از او با یمان بر صورت

نمودی و از زید بن علی علیهما السلام در تفسیر و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو

فی الآخرة من الخاسرین منقولست که یعنی من یکفر بولایة علی و در کلام امی کشف

ایمائیست بآنکه چون کلمه دالّه بر ولایت بمنزله معنای کلمتین است اگر قایل کلمتین و تشهد و اذان

ذکر آن کلمه نیز بخصوصها نحو صفحه متلوّه کلمتین بذکر آن مرقوم رقم تلفظ گرداند هر آینه بمنزله

تکرارات و ذکر معنی مقصود از ولایت و امامت که بآن حضرت اختصاص یافته است ثبت

جرائد مقاصد و منویات وی نشده بر آنچه موضوع له کلمتین مذکورتین است لاحق نماید

همانا اتیان بالفاظ مشتمله از معانی مطلوبه نحو فایده ماموله ترتب نیابد و مؤدّای این کلام

و مضامین روایات مصححه مرویه از طریق اهلبیت علیهم السلام با اغماض از افاده امتزاج

صوری و معنوی و امتزاج روحانی و اتحاد عوالم نوریه و غیرها من الاسرار بین النبی و الولی

مفید آنست که اگر نزد الله تعالی شهادت نبوی بآن اتصاف یافته ذات احدی الصفات

مرتضوی نیز بمثل آن از مبداء فیاض اختصاص یافته است و عبارت آن حضرت در فوقات

سلمانیه اشاره بهمین معنی است که صاد محمد نبی الله المصطفی و صرت انا وصیه علی المرتضی

وصار هو المنذر وانا الهادی وذلک قوله عز وجل انما انت منذر ولکل قوم
هاد وصار محمد خاتم النبیین وانا خاتم الوصیین وانا النبأ العظیم الذی هم
فیه مختلفون وصار محمد صاحب الجنة وانا صاحب النار اقول هذا لی وهذا
لک ومحمد صاحب الدعوة وانا صاحب السیف والسطوة ودران خطبه بعد از ذکر
صفات مشترکه بانچه مخصوص درجه ولایت است اشاره فرموده که وانی اعطیت علم الانبیاء
والاوصیاء وفصل الخطاب جعل لی ما لم یجعل لاحد من الاولین والاخرین الا
تمم نبوة محمد نبی وانا الذی اخرجت یونس من بطن الحوت وانا الذی اهلکت
القرون الاولی وانا الذی کنت مع موسی یوم البحر وانا المنادی من مکان قریب
یسمعه الثقلان من الجن والانس یعرفه کل قوم بلغتهم وانا الخضر معلم موسی
ودر بعضی روایات معتبره زیاده از اندازه است که حذرا من طول الکلام از ذکر ان متعرض نشد

تتمه ظاهر انست که اشعار ظهور اشیاء بحرف با دون حرف الف باعتبار اولیت
مراتب کثرت واثنینیت است که از لوازم وجود اوست بخلاف الف که بنا بر تجرد از جمیع
قیود واعتبارات منافی ظهور مراتب کثرتست ومدلول لا یصدر عن الواحد الا الواحد

صدار

مراد این بیت است و از آنچه گفته‌اند که قبل از التحاق حرف با با بسم حجاب الف به نقاب
خفا هویدا بعد بعد از لحوق حجاب حرف با الف در پس پردهٔ خفا اختفا یافت و این
کنایه است از آنکه قبل از ظهور موجودات سرّ وحدت غایت ظهور داشته بعد از ظهور مراتب
کثرت مختفی و محتجب گردید شعر الف اسم بیشتر از با بسیار بود ظاهر و پیدا چو با آمد پدید
الف در اسم مختفی گشت همچو جان در جسم بود پیش از وجود خلق جهان سرّ وحدت
چنانکه بعد عیان حکم کثرت چو یافت وصف ظهور وحدت از چشم ما نهان شد در
و این معنی موافق عبارت شیخ بزرگ است که از عرفا نقل نموده که الباء حجاب الربوبیة
ولو ارتفعت الباء لشهد الناس ربهم و در جواهر التفسیر مذکور است که حرف با
اشاره به بدایت سلوک است و از تا سین که عبارت است از سر معرفت یا بانی بیکران
و بادیهٔ بی پایان و محو شدن الف در آن میان ایما است یا بلکه تا مرد این سلوک از باب بدایت
این کار الف انانیت محو نسازد به سین سر شناخت نرسد و تا به سین سعادت این سر مسعود
نگردد و در دایرهٔ میم مراد راه نیابد ع تا محو نگردی به خدا راه نیابی و گفته‌اند ترفع و اقتدار
این حرف در اینکه صدرنشین مسند کلام است بسبب تواضع و انکسار اوست که من تواضع

لله رفعه الله · باکه از بسمله است حرف نخست · بر بوابی ازان ترفع جست · که رفعت
گذشت و خفض گزید · به چنین رفعتی ز خفض رسید · به تواضع چو ساخت خود را پست · حق
کرد فرقش بدان تواضع دست · پست شو پست تا بلند شوی · بهره یابی که بهره مند شوی
و بعضی تقدیم او را معلل بعلو همت او ساخته اند که از نقاط حروف با قلّ افراد ان قناعت نموده
وان را نیز به تحت قدم همت درآورده یعنی هر که در راه سبقت جوید تا هر چه دارد بحکم سبق المفردون
در تحت قدم نگذارد در خلوت خانهٔ قرب بار نیابد شعر تا بر نخیزی از سر دنیا و هر چه هست · با یار
هم نشین نتوانی دمی نشست · و از وسطی منقول است که ان الله تعالی اول شیء خلقه
القلم واللوح فقال للقلم اکتب بما هو کاین الی یوم القیمة فاول ما کتب بسم الله
الرحمن الرحیم فسطع منه نور فجعله نصفین خلق من احدهما الدواة ومن الاخر
القرطاس وقال بعزتی وجلالی من قرأك جعلت له حظا من ثواب جمیع ما یکتب علی
القرطاس بالدواة ثم کتب الحمد لله رب العالمین فحدث منه نور فجعله نصفین
خلق من احدهما بحر النعماء ومن الاخر بحر الالاء ثم قال بعزتی من قرأك جعلت
له حظا من بحر النعماء وبحر الالاء ثم کتب الرحمن الرحیم وخلق منه بحر النعمة وبحر

المعمر

المغفرة وغمس روح محمد ص فی البحرین جمیعا فذلك قوله تعالی وما ارسلناك

الا رحمة للعالمین ثم کتب مالك یوم الدین وخلق من نوره بحر السعاده

مضیئا وبحر الشقاوة مظلما ثم کتب ایاك نعبد وایاك نستعین وخلق من

نوره بحر التوفیق والعصمة وخلق من اهدنا الصراط المستقیم الهدی والزیادة

علی الهدی یعنی الثبات علیه وخصها امة محمد ص وهو قوله والذین اهتدوا

زادهم هدی وخلق من غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بحر الغضب وبحر اللعنة

ومشغولست که بحرین مذکورین بمخالفان فانذان رسالت اختصاص یافته ودر لجتین ذی عقیب

مغضوب علیه بعد مستغرق دریای ضلالت وغوایت اند مبصره صحن مجاز از حقیقت باطن وکیفیت

ظاهر باء بسمله مرقوم رقم بیان شد طفل دبستان هوس بدانستن اسرار اخفای حرف الف در گفتن

ونوشتن لحاجت بمعه بالفروره جهت تسکین نایره اشتیاق وی بامر مذکور از چشمه صافیه علم

ما بالقلم باعتراف جرعه استغاثت بمخفه میگوید که نزد علمای ظاهر آنست که لفظ اسم زایدست

وفایده ذکر وی امتیاز میان یمین وتیمن با توافق قواعد مقرره مستمره زمان جاهلیت است

که باسم اللات والعزی تکلم مینمودند پس مراعات ان نمخه بهمان قاعده بسم الله بر زبان ارباب

ایان جریان یافته و شاهد صدق مقال این طایفه وقوع ان در قرآن عزیز است که سبح اسم
ربک که مراد از ان سبح ربک است الا بزعم طایفه که اسم را عین مسمی دانسته زیادتی
در کلمات فرقانیه نزد ایشان ممنوع است ~~از حروف و اصوات اراده شود~~ و بعضی از محققان را
تحقیق ان است که اگر از اسم لفظ مخصوص متالف از حروف و اصوات اراده شود مغایرت وی
با مسمی درین صورت نهایت وضوح دارد و بعضی اختلاف اسم را باختلاف امم و اعصار و تعدد وی
تارة و اتحاد وی تارة اخری را دلیل مغایرت با مسمی دانسته اند چه مسمی با اختلاف امم و اعصار
مختلف نشود بلی این دلیل خالی از ضعفی نیست چنانچه ظاهر است و اگر از اسم اراده مسمی شود
و در اطلاق ان ذات مسمی ملحوظ گردد عین مسمی خواهد بود و اگرچه این معنی غیر مشهور است و نزد
این طایفه کلمه اسم در سبح اسم ربک زیاده نیست چه ظاهر است که چنانچه تنزیه ذات و صفات
الهی از واجبات و متحتمات است همچنان تنزیه اسماء و الفاظ موضوعه بازاء ذات و صفات
واجب بود از انچه مستلزم رفث و سوء ادبی باشد احتراز از ان بر مسلمانان واجب باشد
و اگر از اسم اراده صفتی از صفات معینه شود منقسم خواهد بود بانچه نفس مسمی است و بانچه
غیر مسمی است و بانچه نه نفس و نه خارج است چنانچه در مطلق صفات نزد ایشان مقرر شده

والله

و اکنچه در شرح مواقف ذکر نموده اینست که اشتهر الخلاف فی ان الاسم هل هو نفس

المسمّی او غیره و لا یشك العاقل فی انه لیس النزاع فی لفظ فرس انه

هل هو نفس الحیوان المخصوص او غیره بل فی مدلول الاسم هل هو الذات من حیث

هی هی ام باعتبار امر صادق علیه عارض له ینبئ عنه فلذلك قال الشیخ قد یکون

نفس المسمّی نحو الله فانه اسم علم للذات من غیر اعتبار معنی فیه و قد یکون غیره

نحو الخالق و الرّازق ممّا یدل علی نسبته الی غیره و لا شك انها غیره و قد یکون

لا هو و لا غیره کالعلیم و القدیر ممّا یدل علی صفة حقیقیة ففی مذهبه انه لا هو

و لا غیره و تحقیق کبری ازانهم حقیقت از این عبارت مفهوم میشود اسماء الحق تعالی القدیمة

التی یذکر بها نفسه من کونه متکلّما و غیره لا یتصف ما بالاشتقاق و لا بالتقدم

و التأخر و امّا الاسماء التی مابیدینا التی ندعوه بها فهی علی الحقیقة اسماء تلك

الاسماء و فیها یمکن الاشتقاق من اسماء المعانی لا من المعانی و قد یحتمل ان یکون

اسماء المعانی مشتقة من هذه الاسماء التی هی اسماء الاسماء و هذه الاسماء

التی مابیدینا هی التی تطلب المعانی بحکم الدلالة لا الاسماء القدیمة ممن قال ان الاسم

غیر المسمّی اراد هذه اعنی اسماء الاسماء فانّها الفاظ والقاب ومن اراد انّ الاسم

هو المسمّی اراد الاسماء القدیمة اذ الوحدانیة هناک من جمیع الوجوه فلا تعداد

وبعضی از محققین گویند که اگرچه بحقیقت لفظ اسم صله است اما ذکر او متضمن فواید است که از انجمله
تصفیهٔ دل است از علایق و تخلیص وی از غواشی عوایق چه بی تخلیهٔ وی از اغیار رد تجلیه روح باسرار
وتزکیه سر بانوار ذکر الهی بر وجهی که شایسته درگاه صمدیت باشد متعذر است و بنابرین حضرت
عزت لفظ را درین کلام اندراج داد تا اهل توفیق از ذاکرین عارفین چون خواهد که بذکر دوست
رطب اللسان گردد بتصفیهٔ دل و تنقیهٔ روح پرداخته و سینه را از لوث تعلق ماسوی پاکیزه ساخته
و زبان را بآب استغفار از یاد اغیار شسته و بنور طهارت آن شنف شوقی نماید شعر هزار بار بشویم
زبان بمشک وگلاب هنوز چون نام ترا بردن نشاید ولکن انه حضرت حق عز اسمه در اعلا مراتب
تنزه و تقدس و بنده خاکی در قعر درجهٔ تعلق و تدنس و بی واسطه از حضیض ذلت باوج عزت و جلالت
ترقی نمودن متعذر پس لفظ اسم جهت رابطهٔ ایشان و واسطه گردانید تا هنگام تلفظ بدان کلمه زیر قدم
همت بر مرتبهٔ رفعت نهاده پرتو قابلیت مستعد انوار اسم بزرگوار از روزنهٔ غیب پرتو انگیز
گردد و در بعضی از تفاسیر منسوبه به بعضی از مشایخ دیدم که ذکر اسم جهت بقای سلسلهٔ مخلوقات است

که از

لما که حق سبحانه افتتاح کلام بلفظ الله نمود ایراد مخلوقات در تحت پرتو اشراقات سطوات وی
کرد چشمه شدی مگر آنها که در سراپرده عصمت و حجله ستر و وقایت محفوظ و مستورند شعر گر روی تو کرد
از پس پرده عیان ** از پرتو نور او بسوزد دو جهان ** این پرده فروگذاشتن از بهر جهت
تا خلق ز سوختن بیابند امان ** و از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرموده که حقیقت
سخن آن است که هر چه در تمام کتب ذکر یافته قرآن عزیز بر تمامی آن مشتمل است و مجموع حقایق
قرآنی در فاتحه و تمامی معانی فاتحه در بسمله و جمیع لطایف بسمله در حرف با مندرج است
و این گوهر از آن دریا استخراج یافته که ظهرت الاشیاء عن باء بسم الله و انا النقطة
تحت الباء و بعضی از عرفای محققین که جواهر سخن را بمکنونه ثناگستری دلها و ایوان ایمان را
بشرفه عرفان بلند مقام کرده اند در بیان مدلول عبارت اند یکتایی دریای گوهر زای فصاحت
و بلاغت جواهر معانی خفیه در رشته کلام ما بین دستور انتظام ملفوظه که حروف با اشارت به بدایت
امر است و ظهور نقطه وحدت با و مربوط به صفت ذات و مظهر موجودات است پس من حیث
الظاهر از صفات الهیه و من حیث الباطن از امور غیبیه محضه ففی ظاهرها اسم الاعظم و علیها
مدار سایر العالم فهو مبدا کل شیء و حقیقة کل شیء و سر این سخن آن است

که هر اسم از اسماء الله تعالی چون صورتیست باطنی مسمّی بصورت غیبیه و صورت ظاهری مسمّی
بصورت عینیه و حقیقت مرتضوی که صورت اسم جامع الهی است جمیع اشیا بوی استمداد یافته
و مربای تربیت آن حقیقت کلیه اند بصورت ظاهری مظهر اسم ظاهر است که باین اعتبار مربّی
صور عالم است و بصورت باطنی مربّی باطن عالم و قبل از این معلوم شد که حرف با ظاهر نقطه واحده
وجود اوست و از حقیقت وی تعبیر به نبوت شده که ظهور معجزات با آن مربوط است و باطن حرف با
نقطهٔ جامعهٔ اسرار الوهیت است که از آنجمله امر نبوت و امامت است که مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی
و افعالیست و جمع تجلیات الهیه در این مظهر ظهوری کرده و در شأن نبوت با خلاق متجلی گشته که
انک لعلی خلق عظیم و در ولایت با نوعی تجلی نموده از آنحضرت مظاهر امور عجیبه غیر ممکنة البشریه
گشته مظهر غرایب و عجایب صوری و معنوی است قال الشیخ رحمه الله فالنقطة الواحدة ظاهرها
جسد سایر الخلایق و باطنها وجهها هی لکل الموجودات اب و ام و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقول است که عن الباء ظهر الوجود عن النقطة تمیز العابد عن المعبود
و از مدلول عبارات حمیده مسجعه که النقطه واحده اشاره بظهور انوار الهیه است چه حق سبحانه
موجد و مظهر آنست بر وجه تجلی اسماء صفات و افعال و وحدت محضه از لوازم ذات ربوبیت است

و حضرت ظهور وحدت ذاتیه که حرف با افاده آن مینماید بنقطهٔ واحدی است که از ذات مقدس نبوی
بآن تعبیر شده بنابراین نقطهٔ واحدی مبداء موجودات و حقیقت کاینات و قطب دوایر
مخلوقات و عالم غیب و شهادات و ظاهر نبوت و باطن ولایت است و فی الحقیقه این
اسمین اعظمین و مسمیین علیین را در عوالم نوریه و ظلمانیه از یکدیگر تفارق نبوده لا
یصلحان الا معاً دائماً و گفته اند که حضرت در ضمن عبارات معجز آیات کلام بهجت نظام نهج البلاغه
بامور مذکوره اشاره فرموده که بعد از ذکر عصیان و طغیان پسر ابی قحافه فرموده که و هو یعلم ان محلی
منها محل القطب من الرحی یعنی چنانچه ظهور منافع ممکنه مترتبه بر وجود رحی به وجود قطب
ترتیب مییابد همچنان ذات بابرکات مرتضوی که قطب دایرهٔ وجوبست مدار آثار الهیه و مظهر اسرار
ربوبیت گردیده نقطهٔ پرکار هدایت و باطن دوایر ولایت و خلافت و خط بدایت و نهایت بوجه
ظهور حقایق موجه بوجهی تحقق پذیر است چه سریان ولی در عالم کثرت باین الحق فی العالم است
یعنی چنانچه قدرت کاملهٔ ربانیه احاطهٔ جمیع مقدورات نموده امور دینی و دنیوی و مهام صوری و معنوی
کافهٔ مخلوقات من الازل الی الابد در تحت ارادهٔ الهیه بوجه حاکم و آمر و ناهی و اولی بتصرف
در امور متعلقه بصور عنصریه و لوازم بشریه است همچنان آنحضرت را بولایت مطلقه و نیابت حقیقیه

الٓهیه و خلافت مفوضه مفترضه نبویه اختصاص پذیرست قایم مقام الٓهی در وجوب اطاعت
اوامر و نواهی بعد انتظام مهام بنی آدم در شئون دنیا و عقبا و حالیتش صورت و معنی یابد کاشف
رموز متعلق بعد بر مسند نیابت مطلقه متمکن است و باین معنی در منظومات ابن ابی الحدید اشارتی شده
که تقبلت افعال الربوبیة التی عذرت بها من شک انک مربوب و اما کلمه طیبه
ینحدر عنی السیل تواند بود که اشارت بغوامض علوم دینی و دنیوی و معارف صوری و معنوی و مراتب
کمالات متصوره نشاء املکانیه باشد که هر طبقه از طبقات ارباب کمال باندازه استعدادات فطری
و قابلیات جبلی باغتراف زلال معارف ظاهری و باطنی و عوارف ملکیه عوالم عنصری از آن دریای بیکران علوم
لدنی تحلیات یافته و ریش خویش را تیقیه معمور و برشحات فایضه از آن فیاض ذوارف عوارف
به تنمیه آن پرداخته تا از ثمرات کثیر البرکاتش طبقات فلکی و ملکی و اشخاص بنی نوع انسان و افراد
مخلوقه از طیور و وحوش و حیتان ما بشرها و اجمعها از آن بسهمی کامل و فیضی شامل بهره ور گردیده
مخازن علم و عرفان و معادن فضل و حرمان اند و مشهور است که میفرمود که لو شئت لاوقرت سبعین
بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و میانه متکلمین که فرقه شیعه باقسامها و معتزله و اشاعره و خوارج اند
خلافی مذکور نشده که جمیع علوم بانواعها از آنحضرت مأخوذ و سلسله هر طبقه از طبقات علما سلسله اسناد
بآنحضرت

بحضرت مقدس ساخته راکب مطایای تصنیف و تالیف اند تواند بود که مراد از حضرت ازلیه مذکوره

کنایه از خروج ماسوی الله باشد که از کتم عدم بفضای وجود بنا بر توسط فیض ازلی از ذات وحدت

سمات ان مرکز دوایر کاینات مشابه بسیل منحدر از ذروه بافرات که فواید نزول و هبوط ان نظر

به بقاع و اراضی و صحاری و خراب و معمور و غیر آن متفاوت نخواهد بود و در مضرت و منفعت نیز مختلف بهم در

هر محلی از محال اثری مخصوص بر آن مترتب یافته چنانچه نشأه امکانیه مخلوقه علوی و سفلی و عنصری

و فلکی و ملکی و بشری و جنی و روحانیات و جسمانیات و صفوف مقدسه مقدمه انبیا و اولیا و ائمه

و ازکیا و علما و عرفا و صلحا و اتقیا و اهل ایمان و اهل طاعت و ایقان و زمره ابرار و اخیار و صاحبان

اسرار و انوار و مقربان و ارباب اختیار و اقتدار و مظاهر تجلیات اسمائیه و صفاتیه و افعالیه و ذاتیه

و ذوات محبوبه مقدسه موصوفه بصفات حسنه و نعوت جمیله از حلم و علم و سخا و جود و ایثار و کظم غیظ

و صبر و سکون و تحمل و قناعت و سماحت و صفح و مدارا و رضا و تسلیم و تمکین و صدق و یقین و اطاعت

شریعت و متابعت قوانین ملت در سرا و ضرا و شدت و رخا و اجتناب از مقامات کذب و ریا و مراودت

کون با اهل دنیا و اخلاص و احسان و عبودیت و مراقبت و خوف و رجا و محبت و ذوق و مکاشفه

و مشاهده و طمانینه و اطلاع بر عیوب و غیوب الغیوب و فکر و ذکر و حکمت و معرفت و صعود بر معارج

علم توحید و حقایق تفرید و تجرید و قبض و بسط و سکر و صحو و فنا و بقاء و رموز اشارات و انفتاح
ابواب مکنونات و مخزونات و اسرار معارف ذات و عجایب صفات و عروج از افقیه و براهین
ربوبیت و نزول در منازل و صحبات و الهامات و ذوقیات که مترتب بر اسقاط رسومات و عادات
و انجلای مرآت قلب از زنگ کدورات و خیالات و حرکت حقد و حسد و کینه و نفاق و علامات
و امارات ناسخ ملذات و شهوانیات و اسباب عجب و خودبینی و تکبر و تفوق بر عامه مخلوقات است
تا مرقاة روح به صعود بر مدارج روحانیات گردیده به وصول مقامات علیه و دخول در زمره مجردات
فایز گشته در مقامات مراقب قلوب که منتهی به درجات اصحاب مکاشفات است در اقامت گذاشته
روشنی صباح توحید از مطلع معرفت پرتو انگیز شده تیرگی شکوک و اوهام از آیینه خاطر بالکلیه زایل
کرده و از افراد بشری طایفه‌ها به اوصاف متقابله متضاده امور مذکوره اتصاف یافته سراج علوم
ظاهری را بهیکل مرصعه نانی بر اوراز رخشه در مسند عجب و تکبر و خودبینی و تفوق و شهرت و کثرت
مال و جمع زخارف دنیویه از حلال و حرام و تخوض در گرداب امانی و آمال و تدنی به مقام قرب
از ادنی و ارذال که ثمره شجره وزر و وبال است متمکن گردیده خلاصه عمر شریف صرف کمالات صوریه
و معارف ظاهریه نموده و ترتیب مقدمات عقلیه از موضوع و محمول محبت جاه و ریاست و عزت و اکرام

فقدم

تقدّم بر اقران و امتیاز از اهل صناعت بحثه و نتایج قیل و قال و فواید اظهار کمال و جلال
از آن حاصل بحثه و از منافع مأمول از ریاضات و مجاهدات که ماورای امور مذکور است غافل
و ذاهل افتاده در میدان مناظره که جولانگاه یکران مباحثه و مجادله است گوی غلبه بصولجان
شکوک و شبهات در آورده منتظر تحسین و آفرین است و آنچه حاصل است از علوم رسمیه به یعلمون
ظاهراً من الحیوة الدنیا خوشدل بوده و سمند جرأت در مضمار و لا تکتموا الحق و انتم تعلمون
بر انگیخته و از غبار وحشت آثار و الله علیم بما تصنعون می‌آمیخته در کوه بار فتنه و فساد
از اصغای ندای خوف آثار و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و للدار الآخرة خیر
للذین یتقون افلا تعقلون بمدلول صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون مفتون گردیده و کلام
بلاغت نظام شرّ العلوم من طلب الامراء و اذلّ العلماء من یطرق باب الامراء را
از اساطیر الاولین شمرده راکب مطایای حرص و غرور است و از طریق وثیق معصومین و عارفان
معارف صدق و یقین و عاملان معالم دنیا و دین و واقفان مواقف عشق و ثمین و فائزان
فائزان رب العالمین بحت معزول است که هست هشام بن الحکم بخطاب مستطاب ان ممتاز و سرافراز
گردیده که یا هشام انّ لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس و انّ الکیّس

لدی الحق تقوی یسیر یا بنی ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیه عالم کثیر فلتکن سفینتک

فیها تقوی الله وحشوها الایمان وشراعها التوکل وقیمها العقل ودلیلها العلم و

سکانها الصبر یا هشام دلیل العقل التفکر ودلیل الفکر الصمت ولکل شیء مطیة

ومطیة العقل التواضع وکفی بک جهلا ان ترکب ما نهیت عنه یا هشام ان

العاقل الذی لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره یا هشام من سلط ثلاثا علی

ثلاث فکانما اعان علی هدم عقله من اظلم نور تفکره بطول امله ومحی طرایف حکمته

بفضول کلامه واطفی نور عبرته بشهوات نفسه فکانما اعان هواه علی هدم عقله ومن

هدم عقله افسد علیه دینه ودنیاه یا هشام الصبر علی الوحدة قوة العقل فمن عقل عن الله

اعتزل اهل الدنیا والراغبین فیها ورغب فیما عند الله وکان الله انسه فی الوحشة

وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من غیر عشیرة وحول رساله محقق ذکر این قسم

از معارف نفیسه خاطر نشان کرده شطری از معارف ذات و صفات و سمات آن جامع جوامع اسماء و صفات مصدر و شد

عنان قلم از صوب تحریر آن انعطاف دادن و به بیان ما هو المقصود اشتغال نمودن اصوب می‌نماید

و بعد از آنکه مشتغل شدن به امر جلیل و سایر امور دینیه و مشاغل اخرویه که از هی مثمر شجره طیبه دوحه مجاهدات

ورا

و مراقبات تواند بود که بنده عمل در شورازار زمین ریا و سمعت مزروع نگشته و بزهر آب
تدلیس و تلبیس پرورش نیافته و به شمیم اخلاص از زمین ظاهر بقوانین شریعت و تحلیه باطن در
نمو بحرکت سریرت از تمنای شهرت و تسمیه باسم حسنه تقوی و عفت و انقطاع و عزلت و ما
شابهها من اثار الورع الحاجز عن المحارم بنفس دخیله و طهارت کردار و کف زبان از تصویر
مدلول ان الریا اخفی من دبیب النمل فی اللیلة الظلماء علی الصخرة الصماء دور داشته
اعمال و افعال و اقوال و بر رونق رفتار آن سمت تحقیق بزیر قدم تا حصن حصین بندگی و فرمان
بردار از رخنه مداخلت عدو قدیم شیطان رجیم محفوظ ماند که نگهبان فرمان فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا از رعایت نهج مکنون مدقق
مشحون عبارت واقف هدایت مساه ولایت که ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رای
الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره منظور نظر عنایت
اثر گردانند تا نامه اعمالش از زمره منهیات مطویه در طی عبارت منسوبه بحضرت صادق علیه السلام
لمن اظهر للناس ما یحب الله و بارز الله بما کرهه لقی الله و هو ماقت له ت
تحفه ثانیه در تحت مدلول حدیث منقول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیاتی علی الناس

ومانی تخبث فیه سرایرهم ویحسن فیه علانیتهم طمعاً فی الدنیا لا یریدون به
ما عند ربهم یکون دینهم ریاء اندراج یافته در رشتهٔ قوم مخلصین که الذین
منسلک گردد تا رشحه از چشمهٔ صافیه ما عبدناک خوفاً من نارک ولا شوقاً الی
جنتک که نخل برومند حال صدق آن مدار چهار یار علی انت دیّان هذه الامّة از
نضرت وطراوت پذیرفته گشت و از عبودیت را آثار دیر اب گواینده مقتفی آثار آن محرم
اسرار نبوت آمد شد و چون این فهمیده شد باید دانست که با وجه ضعف قوای بشری از مقاومت وساوس
نفس و تدلیسات شیطانی از مکاید وی ایمن بودن راه نجات از دست دادن و در مغوله [illegible]
ور افتادن است و از طریق استناد نبوی منقول است که ان الشیطان یجری من ابن
آدم مجری الدم و همچنین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل شده که لولا ان الشیاطین
یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و ایضاً عنه علیه السلام
ان للشیطان لمّة بابن آدم وللملک لمّة فامّا لمّة الشیطان فایعاد بالشر
وتکذیب بالحق واما لمّة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق فمن وجد ذلک
فلیعلم انه من الله فلیحمد الله ومن وجد الاخری فلیتعوذ بالله من الشیطان الرجیم

وعن الوردكتاب احيا ذكر بعضه كه للشيطان جندان جند يطير وجند يسير والوسواس
عبارة عن حركة جنده الطيار والشهوة عبارة عن حركة جنده السيار وهذا
لان الشيطان خلق من النار وخلق الانسان من صلصال كالفخار وقد اجتمع
فيه مع النار الطين والطين طبعه السكون والنار طبعها الحركة فلا يتصور نار مشتعلة
لا يتحرك بطبعها وقد كلف الملعون المخلوق من النار ان يطمئن عن حركته ساجدا لما
خلق من الطين فابى واستكبر واستعصى وعبر عن سبب استعصائه بان قال خلقتني
من نار وخلقته من طين فاذن حيث لم يسجد الملعون لابينا ادم عليه السلم فلا عليه
ولا تظنن انه يخلو عنه قلب فارغ بل هو سيال يجري من ابن ادم مجرى الدم وسيلانه
انه مثل الهوا في القدح ان اردت ان يخلو عن الهواء من غير ان تشغله بالماء او بغيره فقد
طمعت في غير مطمع بل بقدر ما يخلو من الماء يدخل فيه الهواء لا محالة فكذلك القلب
المشغول بفكر مهم في الدين يخلو عن جولان الشيطان والا فمن غفل عن الله ولو في
لحظة فليس له في تلك اللحظة قرين الا الشيطان بل يعشش فيه الشيطان ويبيض
ويفرخ ثم يزدوج افراخه ويبيض مرة اخرى ويفرخ وهكذا يتولد نسل

الشيطان تولداً اسرع من توالد ساير الحيوانات لان طبعهما من النار واحد و اذا وقع

الحلفاء اليابس كثر تولده فلا يزال يتولد النار من النار لا ينقطع البتة

بل يزيد شيئاً شيئاً على الاتصال و شهوت در طبيعت حیوان در حصول آثار شیطانی

چون حرقه خلقه یابسه است نظر با آثار مترتبه بر وجود آتش که بملاقات آتش دفعة سوخته

و خاکستر گردیده از لوازم وجود وی اثری نماند و بنا برین مادام که شهوت غلبه ننموده و بر طبیعت مستولی

نشده باشد موجب مداخلت شیطان نماند از آثار آتش وسوسه مصون و محروس است

فاذا تاملت علمت ان اعدا عدوك شهوتك وهي صفة نفسك و در عبارت عرفا

واقع است که و كيف احتيالي اذا كان عدوي من اضلاعي و منقول است که حسين بن منصور حلاج

وقتی که حلاوت مصلوبیت و مشهور شد از حقیقت تصوف مسئول شد گفت که هي نفسك

ان لم تشغلها شغلتك و فاضل نیشابوری رحمه الله در بیان خطور اشیاء در خاطر و اشتباه

خطا بصواب و عدم فرق میان امرین مذکورین چنین افاده نموده که سبب این یکی از چهار

چیز تواند بود یا ضعف نفس از ادراک آن یا قلت علم بصفات نفس و اخلاق لازمه

وی یا متابعت هوی که بانهدام و انخرام قواعد صلاح و تقوی ارتباط پذیر است یا محبة

عز

غلبهٔ محبت دنیا و خصایص و لوازم آن از آرزوی جاه و مال و منصب و سایر امور متعلقه بآن است
و هر که بتاییدات ربانیه از تلوث بلوث امور مذکوره اعتصام یافته از آلودگی به
حرکت آن تلطیف و تطهیر یافته فرق میانه واردات ملکی و وساوس شیطانی بر وی آسان [illegible]
از لوازم آن منزه است و بدان میگویند اتفق المحققون علی ان من کان اکله
من الحرام لا یفرق بین الالهام و الوسوسه و فرق میان هواجس نفسانی و وساوس شیطانی
آنست که نفس بعد از مطالبت و الحاح در حصول مراد بتحصیل آن متقاعد شده مطمئن گردد
بخلاف شیطان که اگر در امری از امور حاجب شده بود التفات ننماید با امری دیگر و بجهت
امری دیگر وسوسه نماید در هیچ مرتبه از مراتب تقاعد پذیر نگردد چه مراد وی اغوای بنی آدم است
کیف ما کان و مرجع وسوسه بتذکیر امور و احداث میل و رغبت در طبیعت است تا نظر بآن
میل و رغبت مصدر فعل آن امر شده بمقصود شیطانی مبادرت نماید و در کلام ربانی مجید شاهدی بآن
معنی هست که و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلوموني
ولوموا انفسکم و بنابر استخلاص از اشتباک حبایل وی امر به استعاذه و مواظبت اذکار
و صلوات و دعوات و امور رادعه مانعه وی از دخول حصن حصین ایمان سمت صدور یافته

تا ببرکت ممارجت اوقات بمقارنت طاعات از مخالطت سیئات و متابعت مقتضای

خیالات دنی باز ایستاده تا مرز شریعت مسکن ان عبادی لیس لک علیهم سلطان طوق

حقیقی و مسکن تحقیق دری گرداند و بدرع منیع طاعات و عبادات لاسیما صلوات مفروضات

موقتات متدرع گشته از توهم دخول دیو مصون و محروس باشد تا ببرکت استعانت و اعانت

عسکر ظفر اثر ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بمدافعت جنود دیو پرداخته و در مرصد

صدق و یقین مطمئن گردد و در جامع طبرسی مذکورست که در خدمت حضرت رسالت شخصی را ذکر نمودند

که اوقات نهاریه او محفوف بمحافظت صلوات فیض اقتباس و ساعات لیلیه او ملفوف بمداومت

سرقت اموال ناس است حضرت فرمود که ان صلوته لتردعه و هم در کتاب مذکور مسطورست

که من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا و از اینجا معلوم میشود که مواظبت

صلوات رادع مکلف از ارتکاب خطیات است انتها از مناهی نیز قرینه قبول صلوات است چنانچه

مدلول روایت منقوله از حضرت صادق علیه السلام افاده آن مینماید که من احب ان یعلم أقبلت

صلوته ام لم تقبل فلینظر هل منعته صلوته عن الفحشاء والمنکر فبقدر ما منعته

قبلت منه و بدانکه در تحقیق معنی اینها که آیت و روایت مذکورتین بزرگان توشیح با فسر شیخ

محقق طبرسی رحمه الله افاده نموده که وفی هذا دلالة علی ان الصلوة لطف للمکلف فی ترک
القبیح والمعاصی التی ینکرها العقل والشرع فان انتهی عن القبیح یکون توفیقا والا
فقد اتی المکلف من قبل نفسه و علامه نیشابوری نیز بهمین مضمون تصریح نموده و ذلک اذا
کانت الشروط من الخشوع وغیره مرعیة و بعضی ذکر نموده که صلوة بمنزله فاعلیست که مکلف را
از فحشا و منکر نهی نماید فیکون مثل الآمر والناهی بالقول و این سخن مشعر است باینکه صلوة
فی نفسها رادع و مانعست از اقتراف خطیات و وجه آن بمنزله علت مستقله است نظر باینکه انتهای
مکلف از مناهی و عدم تحقق معلول در بعضی از موارد یا بواسطه شدت غفلت و استیلاء شهوت
و تمادی ایام خطیئتست که مانع تاثیر علت است یا جهت فقدان حقیقت صلوة است چنانچه در
بعضی از متأخرین است و از انجمله گفته اند ان الصلوة هی الصلوة الناهیة فکان غیرها
لیس بصلوة و این مبنی است بانچه در بعضی از تفاسیر بطریق روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نقل شده که من لم ینهه صلوته عن الفحشاء والمنکر فلیست صلوته بصلوة و هی وبال
علیه و چون اتصاف ذات موضوع بوصف محمول اعم از دایمه و وقتیه و غیرهاست ارباب تحقیق را
موجب اختلاف شده نزد بعضی آن است که مراد از صلوة ناهیه وقت اشتغال بالصلوة است و این تاویلیست

بغایت بعید از تحقیق چه مقام مقتضی بیان فضیلت و مزیت صلوة از ما عدا است و اتصاف

اکثر اعمال صالحه بوصف مذکور از بدیهیات است و بعضی بر آنند که اتصاف مذکور از مقوله دوام است

لکن بتغییر نحو [illegible] ابکار وجود صانع و تغییر منکر با اثبات تعدد آله نموده اند و زعم ایشان آنست

که صلوة موجب انتهای مکلف است از انکار وجود و اثبات تعدد و این نیز چندان قوتی ندارد

چه تخصیص لفظین مذکورین در آنچه مقصود ایشان است بی قرینه تخصیص من غیر مخصص است

و اینکه گفته اند که انتهای مقطع از انکار وجود و اثبات تعدد و عدم اجتناب [illegible] از بعضی معاصی قرینه

تخصیص است ضعف آن غایت ظهور دارد زیرا که اشتغال بصلوة مسبوق بانتهاء از انکار وجود

و اثبات تعدد است و بطلان تاثیر مسبوق بالنسبة الی سابقه از امور بدیهی است و اگر مراد

علت بقا و استمرار است چنانچه بعضی گفته اند آن نیز صورتی ندارد چه علت حدوث علت بقا است

چنانچه اهل تحقیق بر آنند و همانا موجب اختلاف اقوال عدم انتهای بعضی از مکلفین است که بسبب

توهم عدم اتصاف صلوة است بآنها ناهیه و این توهم است فاسد است و معلوم است که وجه ناهیه

مقتضی تحقق نهی است نه تحقق انتهاء و اما انتهاء تواند که با وجود نهی تحقق نیافته باشد چنانچه در

کثیری از موارد مشاهده میرود که با وجه ناهی و مبالغه در آن انتهاء صورت نمی پذیرد مگر در این زمان

از نا

از نهایی حیرتی و از اشتهار شیء ظهور رباقیه امری معروف از القاب آن از منکرات دانسته

تا این منکر نهی این امر از خود نموده گرفتار متابعت قوای جسمانی و مصاحبت رفقای شیطانی گردیده

و تضییع من العجایب کحال نفر و عمش او سقاء ذو عطش صفت کاشفه الیشان گردیده

قوانین شرایع دین نبوی نامضبوط و قواعد سرایر ارشاد طریق وثیق مرتضوی نامربوط و قضایای امور

دینیه منحصر در سوالب و معتقدات مدعیات صور بی منتج مطالب آیات بینات قرآنی مصداق مفاد

ما یأتیهم من ربهم من ذکر محدث الا استمعوه و هم یلعبون و کلمات معزا از حقایق معانی

موضع کلام و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن ایمانه

بعضی از رموز و اشارات و کنایات که در طی عبارات سابقه در بیان حقیقت الحادی بنی و دنائم قوم

رقم علم و عرفان شده ع سبیل الاجمال بیان شد تا رسد که بعضی از مقامات ظهور و بطون و وحدت

و کثرت و امور متعلقه به این قسم از حقایق هم زبان بنان مقطوع البیان نموده ایض با تامل و تدبر عنان

سمند تعزیر و تحریر از میدان [illegible] ظهور ان انعطاف داده در مرتع خفا بالبته اختفا ساخته به

نگهبان کتمان سپرده و هی فلته در از سرکشی و نافرمانی مبالغه و قصور الحادیت می نمود تا آنکه بقوت

چابکی و چالاکی و شدت و پاکی [illegible] از موجبات ندامت عنان از دست مضایقه ربهم و روی

بفضای نزاهت فزای دقایق معانی و حقایق بیان آورده و از منابع میاه عذبه صافیه ارباب
مکاشفه و اصحاب مشاهدات ریان و مستفید جولان گردیده به پیک دونده رونده خامه مشکین علامه
بر نهانی جاده مستقیمه خیر الامور اوسطها او را تعلیم داده از مسلک افراط و تفریط که موجب اطناب
ممل یا اجمال مخل است باز داشته و در طی مراحل تجرید که منتهی بمنازل تفرید است خطوات تحقیقات به
بارگاه عرش اشتباه وحدت حقیقی آورده و در میدان سرای کشف و ایقان نزال خطاب مستطاب این
رمز منه لذای بی عرفان اختصاص پذیر گشته که علم بذات بسیط مجرد امور سلبی که مفهوم تسبیح
و تقدیس است حاصل نگردد و به انضمام امور اضافی صورت نه بندد و مجموع امرین سلب و اضافه
در غیر مرکب تحقیق نیابد چه علم بشیء از اشیا بدون علامات و معرفات در حیز امکان نگنجد
و ذات است من حیث هی هی مقتضی وحدت صرف بعد غیر است جز نیستی نبود و هستی
دیگر که غیر هستی مطلق است بروی تقدم نیابد دفعا لتقدم الشیء علی نفسه پس هستی واجب
یگانه بجهت نیستی که نقیض وی است بوی راه نیابد و آنکه نه نیست و نه هست صیر امکان که اعتباریست
حقیقت وی در خارج وجود ندارد و ممکن هرچند من حیث الظاهر صورت وجود پذیرد اما بر حقیقت
عدمی اعتباری خود باقیست والا قلب حقایق لازم آید و همچنان واجب همیشه بر وجوب ذاتی باقیست
دلیل با وجه

پس با وجود وی وجود دیگر متحقق نیابد و بدانکه یگانگی ذاتی که لذاته اقتضای انتفای غیر نماید

جز جهت حقیقی را نشاید و این یگانگی مسمی با حدیت است که مجرد بود از نسب

واضافات تا غایتی که منزه بود از مفهوم این الفاظ واز نفی مفهوم این الفاظ واز جمله

مفهومات و یگانگی صفتی که ذات در صفات الوهیت نفی ثانی و مشارک کند و مسمات

بوحدانیت انجا ان مخصوص است بهست و در حقیقت حق مغایرت میان ان دو مرتبه نیست ولیکن

نظر بمفهوم فرمود که الهکم اله واحد قل هو الله احد و تغایر و کثرت یا ذاتی بود

بحسب اجزا یا بحسب تغایر وجه و ماهیت و یا صفاتی بود بحسب جنس یا نوع یا شخص بنابراین ذاتی را

به احد و صمد نفی فرمود و صفاتی را به لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و وجود اکرم

دایما بر حقیقت وحدت خود باقیست و عدم نیز بهمان طریق بر عدمیت لکن از ظهور وجود در عدم

که ضد ویست و بضدها تتبین الاشیاء موجودی دیگر یعنی ممکن وجه نمود شد مشابه عکس

آینه چنانچه در ظاهر مظهر نموده شد از وجه نموده عین نمود نیست من حیث هو و از کثرت نمود

بحسب امر خارجی کثرت در بود لازم نیاید که نمودها که غیر بودست عین بود نیست و بنابرین

مجردات و جسمانیات و عامه ممکنات و مخلوقات بجملگی از امور اعتباری اند من حیث الحقیقه

از دایره وجود خارجی بیرون اند کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا

ثم یکون حطاما باید دانست که هنوز که حکم ظهور در بطون و واحدیت در احدیت مندرج

و هر دو در سطوت وحدت مندمج بود اسم عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور

و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان منتفی و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت

و آخریت مختفی بود هنوز در خلوتخانهٔ غیب هویت چو آنست که خود را بر خود جلوه دهد بر صفت وحدت

جلوه نمود و تعینی که از غیب هویت ظهور یافت وحدتی بود که اصل جمیع قابلیات با آن

باز میگردد و او را ظهور و بطون مساوی بود بحسب قابلیت هر دو احدیت و واحدیت را مظهر

آمد چه احدیت و واحدیت که منتسبین اند ظهور ایشان بوحدتست که رابطه و نسبت میانهاست

پس احدیت و واحدیت از وحدت مشتق و مستثنی شدند چنانچه محبیت و محبوبیت از

محبت و باعتبار وسطیت طرفین را نیز رحمت تسمیه یافته و در حقیقت عین واحدیت

واحدیت است چنانکه عالم و معلوم و علم در مرتبهٔ ذات عین یکدیگر نمایند و نظر بعالمیت و

معلومیت علم نسبتی است میانهٔ آن هر دو که منتسبین اند پس وحدت را دو اعتبار ذاتی است

یکی از جهت اسقاط تعدد که ذات را باین اعتبار احد گویند و یکی از حیثیت اثبات تعدد

و از

که ذات را باین اعتبار واحد گویند پس وحدت را حکم وسطیت ثابت باشد با وجود آنکه
عین طرفین خودست و این بیدائی و بیدا کننده گی و شهود که کثرت اعتباری اند مناسب
واحدیت است نه احدیت و باید دانست که این تجلی اول متضمن کمال ذاتی و کمال اسمائیت
بر طریق اجمال و کلی نه بطریق تفصیل تا متوقف بر تمیز حقایق است چنانچه بیان کرده شود
و غنای مطلق که عبارتست از مشاهده آنچه بتفصیل تواند یافت من الازل الی الابد لازم
کمال ذاتی است پس باین شهود کلی مستغنی از تفصیل است و در این صورت مطلوب کمال اسمائی
باشد و این فرع از کمال مشروط بوجود عالم و آدم است اجمالاً و حضرت ذات من حیث الاسماء
والصفات مقتضی آنست که همچنانکه خود بر خود مجملاً جلوا داد مفصلاً نیز جلوا نماید که کمال
دیگر است چنانکه وجدان و حضور و نور ذات را فی نفسها مجملاً حاصل است مفصلاً نیز حاصل شود
و این جلوه بی تمیز حقایق اشیا بعضها عن بعض صورت نه بندد و در آن حضرت تمیز و غیرت را
راهی نیست پس کمال مذکور که مطلوب است متوقف بر تعین و تجلی دیگر باشد و از آنجمله تجلی
دیگر روی نمود و این تجلی از متجلی بر طریق نفس منبعث از باطن متنفس ظاهر گشت که بآن انبعاث
جمیع حقایق الهی و کونی ذواتی از یکدیگر متمیز شدند و جمیع آنچه بتفصیل بآن راه تواند یافت

و در این تجلی ثانی پدید آمدند بر ترتیب و این نقش بر طریق ابر رقیق که اندکی قرص آفتاب بپوشند

آفتاب احدیت را از ظهور خویش اندکی در احتجاب آورد و آنچه از نبی سؤال کردند که این کان

ربنا قبل ان یخلق الخلق کان فی عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء تا سایر از این عماء

ابر ظاهر فهم نکنند زیرا که آن مرتبه را عما از آن جهت خوانند که آفتاب وجود حقیقی از ظهور در اندکی

احتجاب می‌آید چنانچه از ظاهر ابر قرص آفتاب فی الجمله محتجب گردد و این مرتبه را تعین و تجلی ثانی

و مرتبه الوهیت و اسم الله و فلک الحیوة و عما میگویند و چون ثانی مرتبه وجود است بحرف

با نیز تسمیه یافته و صاحب کتابی که این سطور از مضمون آن منقول عبارتش مسطور شد میگوید که

در شبی که این سطور صدور می‌یافت در خواب دیده باشد که شخصی از کاملان روایت میکرد که اگر نه حرف

ب بودی خلق حق را عیان دیدندی و معنی حرف ب نزد اهل اسرار سبب است و سبب حجاب

مسبب است چنانچه دلیل حجاب مدلول است و صنع حجاب صانع اگرچه از وجهی دیگر معرف اوست

و از این تقریر سر قول حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که قبل از این ذکر یافت که فرموده بالباء

ظهر الوجود وبالنقطة تمیز العابد عن المعبود در درجه ظهور می‌یابد و تواند بود که این عبارت

در آن حضرت موافق عبارت سابقه منقوله از آن حضرت باشد که در این رساله مذکور گشت

که ظاهر

که ظهرت الاشیاء عن باء بسم الله الخ و در این صورت معنی عبارت این تواند بود حرف
باء سبب ظهور وجود حقیقی است بآن معنی که تجلی ثانی که مرتبه وجود است ظهوران بحرف مذکور است
پس وجود باو ظهور یافته بالباء ظهر الوجود درست باشد و تواند بود که مراد از وجود وجود موجودات
باشد چنانچه سابقا بآن اشارت شد و معنی این باشد که موجودات باسرها بحرف با که تعبیر از نور وجود
نبی و ولی بآن شده ظهور و وجود یافته اند پس بالباء ظهر الوجود درست و صحیح یافته اینجا از
وجود موجود اراده شد و اگر مراد مرتبه ثبوتی بجز نیست و چنین ظهور این تعین و تجلی ثانی نفس از تجلی اولی
بود لاجرم بصورت او ظاهر گشت چنانکه او مشتمل بود بر واحدیت و احدیت و برزخیت این
مرتبه نیز مشتمل گشت بر وحدت و کثرت و برزخ فاصل و جامع بینهما که وحدتش را ظاهر وجود میگویند
که وجوب وصف خاص اوست و کثرتش را ظاهر علم نام نهند من حیث تعلقه بحقایق الکونیه
که امکان از لوازم اوست و این ظاهر وجود است که در این مرتبه ثانی صورت احدیت و وحدتیت
حقیقی از سرایت احدیت در وی و کثرتیت نسبی از سریان واحدیت در وی که آن
وحدتش باطن ظاهر وجود است که شامل شئون کلیه و اعتبارات اصلیه و کثرت نسبی اش
مثل اسماء و صفات است و این ظاهر علم را که در این مرتبه دوم صورت واحدیت است کثرتیت

حقیقی از سرایت واحدیت در وی و وحدتیست نسبی مجموعی از اثر سریان احدیت در وی
که آن کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونیه میخوانند و آن وحدت نسبی مجموعی را حضرت
ارتسام و عالم معانی میگویند و آن برزخی که در ظاهر وجود و ظاهر علم است حقیقة الانسانیت

تذنیب چون ظهور مرکبات ساری را از علل اربع ناگزیر است و حق جل و علا در ضمن آیه
شریفه انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
اشاره باین فرموده بدلالت انی خالق بعلت فاعلی و بشرا بصوری و من طین بمادی
فقعوا له ساجدین غائی و نهایت ظهور مراتب کلیات و اختلافات ذاتی نوع آخر که
نشأه انسانیه است ارتباط یافته و بعد از تتمیم و تکمیل مرتبه ایجادیه بوجود وی و تنزل حقیقت
از مقام کلیت و عدم ایجاد نوعی دیگر مغایر نوع بشری چه ایجاد بعد از وی متعلق باصناف و اشخاص
آن نوع است که فی الحقیقه بروز آنست از قوه بفعل دانسته میشود که احسن مراتب وجود نوع آخر است
که مشتمل بر نفوس زکیه و ذوات قدسیه و ارواح مطهره و اشباح نوریه زمرهٔ عالیه و طبقه
متعالیه انبیا و اولیاست که شرف این نوع و امتیاز وی از سایر انواع مخلوقه بشری و ملکی
و فلکی و غیرها من انواع المخلوقات و مظهریت مر مظاهر صفات ربانی و نعوت سبحانی

واطلاق

واخلاق الٰهی و مسجودیت ملائکه و محبوبیت وی در بارگاه صمدیت و غیر آن از قابلیت
تجلیات اسمائی و صفاتی و غیرها من التجلیات الالٰهیه باعتبار علو رفعت و سمو منزلت خاتم
الانبیا و خاتم الاولیاست که در مقامات دین و دنیا و حالات صورت و معنی از ماسوی به اقصی درجه
کمال و اظهر مظاهر تجلیات انوار جمال و جلال اند و لهذا در مرتبه دوم از تجلی الٰهی که باعتبار ظهور
وحدت در کثرت و از جهت ظهور کثرت در اخفای وحدت مظهر تنوعات تجلیات صفاتی شده
چون قوام کثرت بوحدت است که مبدا و مفهوم اوست و محیط مراتب کثرت از وی تا کلیت
پس کثرت امری اعتباری و اعتبارات و اختلافات که از خواص کثرت است امری عدمی باشد و از
اینجهت صور امور متضاده از صفات خالقیت و مخلوقیت و خصایص و لوازم وجوب و امکان
و آثار حدوث و قدم در مظهر ولایت مطلقه مرتضویه ظهور نموده و با جمیع آن تفاوت کلی میانه مفهومات
جزوی و کلی و انواع ملکی و بشری و اشخاص معینه و افراد متعینه سایر موجودات ممکنه و میانه ذات
و صفات آن مظهر اسماء و صفات تحقق یافته حقیقت ذات و کیفیت صفاتش مجهول و مشکوک
مانده است و در این معنی گفته اند که حجت الله علی الخلق علی متعال که در آئینه شک شد
بجدائی مدرک تو هر جهان شد یکی عالم فانی و دیگر عالم قدر تو کاندر کف اوست فلک

ونمود این دایره در پهلوان هر دو حباب • چرخ بسیار بزرگ است و نوبت کوچک • ملک می
دایرة الارض و ما حاد لها • طرق سالکها فی کنف الله سلک • در تبه آن نیت از جهة
مظهریت علم و قدرت و احدیت جمع و آخریت اول اقتضای تکلیف کرد چه تکلیف اظهار استیات
بظهور عجز غیر و استظهار عبادت و تعظیم ذات محبوب حقیقی تا آنچه شایسته مرتبه امکان است
که آن عبدیت است از رتبه الوهیت که وجوب است ممتاز گردد و چون رتبه انسانیه بالکلیه فعلیت یابد
مستحق بعثت و تکمیل نفوس و همچنین بتجدید ادیان و اتمام معالم آن بظهور نور نبی و ولی و خلیفه و قایم
مقام از سرادق احدی بر قوم یابد و از اینجاست که بعد از اکمال دین نبوی و اتمام نعمت سرمدی بمراسم شرایع
مصطفوی که احاطه مشارق و مغارب نموده از پرتو اشعه مشرقه علم نصرت پرچم نبوت عرصه بلاد اسلام
مستنیر شده و نیر اوج امر و اراده الهیه از افق تاکیدات آسمانی طلوع کرده و عامه افراد مسلمین را
از حضیض ضلالت و گمراهی بارتقا بر معارج خطاب مستطاب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته مرتقی گردانیده تاج وهاج و دیباج مرتج مرتضوی را
مکلل بجواهر ثمینه منوط از دریای تبلیغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سرخه و لباس اعزاز و امتیاز
آن مرکز دایره اصحاب را زرابه پیرایه من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
آراسته

آراسته گردانیده و تتمیم امر رسالت و تکمیل قواعد خلافت بآن صورت صحت یافته مسند نیابت

ربانی و خلافت نبوی را باسطوانهٔ قویمهٔ انّ هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم تزیین داده

بمدلول و انّ هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله آثار طریق

وثیق اطاعت شاه ولایت منقبت و بنیان رفیع المکان این گلشن قدسی موطن را از احتمال ایقاع رخنهٔ

تجاوز از مقتضای ارادهٔ الهیه و اعتماد بر ادراک ناقصهٔ اغیار فاسد ایشان به تخصیص صیص وما کان

لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة محروس و مرصوص گردانید و مشکوة

حیوة صوری و معنوی آن احمد ثانی سایر موجودات را بزینت صدق لا یذوقون فیها الموت الا

الموتة الاولی روشنی و زجاجهٔ خاطر فیاضش به پرتو انوار و علمناه من لدنا علما منور ساخته

و مصباح اشیا رواقه اقتدارش را در بارگاه شاهره و ارادهٔ طبع شریفش از شوب شور لهم فیها ما

یشاؤن مقتبس گردانیده تا ساحت وحدت ذاتی لذیذ تومن علی انوار و بی یبصر و بی یسمع

و بی ینطق مضا و مقرون بضیا شده بر مسند عبدی اطعنی اجعلک مثلی و لا مثل لی

متمکن شده جالس مجلس خلافت حقیقی گردید فایده از علوم غامضه و اسرار خفیه در خزاین

مکنونات اسمای ذات که آفتاب عالمتاب نور وجه مرتضوی که منور عالم ارواح و اشباح است

از سرادقات نورانیت محض بیرون آمده و با انضمام هیکل بشری و صورت عنصری که از عالم سفلی
و مادیست صورت امتزاج و اشتباک یافته از اسرار مودعه در هیاکل بشریه گردید تا بسبب
انضمام جسمانیات و مادیات قابلیت انعکاس انوار احدی یافته بمراتب تجلیات ذاتیه
اتصاف یافته مظهر انوار و اسرار توحید گردد و مراد از نور توحید بمذاق اصحاب تجرید موقع طلوع
و لوایح تجلی خصایص صفات و کشف لوامع بروق نور قرب القرب بین سبحات العظمة و سطوات
العزت است این امریست که بعد از سیر روح در جبروت و عروج وی از عالم ملکوت و فنای او در عالم
بقا و بقای او بعد از فنا ترتب یابد اما سر توحید عبارت از ادراک سر موحدانست مر مشاهده جمال
حق جل و علا منزه از وسم التباس و نعت اشخاص بلکه مراد رؤیت صفت بصفت و رؤیت
ذات بذات و رؤیت نور بنور و رؤیت سر بسر و هویت بهویت و صمدیت بصمدیت و رؤیت
وحدانیت بوحدانیت و فردانیت بفردانیت و عزت بعزت و هیبت بهیبت و رؤیت
کبریا بکبریا و رؤیت قدم بقدم و بقا ببقا بعد از آن قرب عقلی که از حجاب ربوبیت و بعد از آن
قرب قلب روحانی از سرادق سلطنت و قرب روح قدسی از حجاب عزت و بعد از آن قرب سر
از حقیقت جمال و جلال و کمال و صفات بها بعد از آن قرب قرب و دنو و تدلی ثم الاحتراق ثم

الطمس

الطمس ثم الوصل ثم الفنا ثم الفناء الفنا ولهذا هر از عبارت عرفان است که منتهای

حقایق متصوره که سالک را تا آنجا راست از تحقیق آن امور مذکوره موصوفه است و بعد از طی حقایق

مصوره و علم بکنه هر یک از آن بر وجهی که پرده اشتباه و التباس از میانه برخاسته بعد از استکمال

نفس باطلاع مجموع آن ما بشرها و حقیقتها باید که اشتغال از آن بدیگر امور ضروریه درین

مسلک نموده بر ذروه منیعه و درجه رفیعه از آن تصاعد نماید و اول آن مقام حیرت و بعد از آن

غیرت و بعد از آن دهشت و بعد از آن وله و هیمان و هیجان و بعد از آن استقامت

در تجلی قدس القدس است و بعد از آن حصول علم مجهول و صرف اثبات عارف که

که مراد از آن تلبیس است و التباس خاص یعنی خدعه و معرفت جمیع وجوه که بمکر تسمیه یافته بعد از آن

ظهور انوار قدم و بروز اسرار ابد ثم السبحات ثم السطوات ثم الوصله ثم اللطمه

بعد از آن معرفت بنکره و نکره در معرفه بعد از آن فنای معرفت و نکره بعد از آن انقطاع عارف

از معروف و بعد از آن اتصال معروف بعارف و آنجا انقطاع و اتصال از میانه برخیزد

و انفصال و اقتدا و اشباه و کیف و حیث و این و قبل و بعد الا موجودی سرمدی و عوقی

قدیمی و بعد از آن مرتبه لاشی علم و علم است در کنه ذات حق جل و علا و بعد از آن غیر

انکشاف انوار و ظهور خصایص اسرار و بروز حقیقت و حقیقة الحقیقه و حق الحقیقه مرتبه نماند
الا رؤیت مشاهدهٔ عجایب حقیقة الحق و لقاء مکاشفهٔ غرایب حق الحقیقه بود از آن مرتبه مشاهده
و مکاشفه است و باهر مکاشفهٔ مشاهده و باهر مشاهده مکاشفه ایست و در تحت هر سرّی از اسرار علم است
از علوم مجهوله که از احاطهٔ ادراک افهام و اوهام بیرون است مگر آنکه خبری از آن نزد اصحاب اخبار و علمی
از آن پیش ارباب غیوب که دست زدهٔ عقول ناقصه و اوهام فاسده ناشده موجود باشد که پرتو اشراقات
لمعات تحقیقش بر ساحت اهلیت و قابلیت مقبولان درگاه و مطیعان بارگاه تافته باندازهٔ قبول و امکان
وصول بمقام مأمول از آن نصیبی یابند و شک نیست که مصدر اخبار و آثار و همچنین مظهر انوار و اسرار
و غیوب و غیوب الغیوب و جمیع شقوق عوارف و معارف ذات بابرکات سید کاینات و معدن
ولایات و مستعار نجات است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنا بر وصول بمقام معرفت حقیقت نکره
می فرمود که لا احصی ثناء علیک و نظر بدانکه سر توحید و حقیقت معرفه ثبوت نکره میگفت
که انت کما اثنیت علی نفسک و این معنی از آن دریای حقایق و دقایق لمولا الیست از انوار اسرار که
مصباح خاطر سید ابرار محل ظهور آن گشته و بنا بر ترقی در مدارج ربوبیت و رؤیت حقیقت مشاهده
و تموج بحار اسرار معرفت از تلاطم امواج حقیقت اخبار از ستر توحید نظر بجلالت آن حضرت با جناب

او بود

به توحید نهند و اما از جهت حالت حق جل و علا نظر با آن حضرت رسالت بجهه متعرض آن نشد
چه توحید در حقیقت از صفات حقیقت توحید کرده شده است نه از صفات توحید کننده و توحید
و موحَّد بفتح حاء من جمیع الوجوه بصفت وحدت موصوف بهیچ وجه مغایرت صورت نه بندد
پس اگر بزبان نفی نوع اثبات اشارت بتوحید نمائی مشابه مشبّهه باشی و اگر بمغایرت با ذات اقدس
یا حدوث آن قایل شود از ثنوی باشد و از جنید منقول است که العلم جحودٌ والمعرفة انکارٌ
و از شبلی ذکر یافته که من اجاب عن التوحید بالعبارة فهو ملحدٌ ومن اشار الیه فهو ثنوی
ومن اومی الیه فهو حایر ومن نطق فیه فهو غافل ومن سکت فیه فهو جاهل ومن
توهم انه واصلٌ فلیس له حاصل ومن ظن انه قریب فهو بعیدٌ وکلما میّزتموه
باوهامکم وادرکتموه بعقولکم فی اتم معانیکم فهو مصروف مردودٌ الیکم محدثٌ
مصنوع مثلکم و از منصور بن حلاج نقل است که المعرفة عن الافهام غایبة وحقیقتها
عن العقول مستنفرة فلاشت اسرار الانبیاء فی انوارها وذابت ارواح الا
ولیاء فی سطواتها وفنیت عقول المقربین فی اسرارها واحترقت قلوب الصدیقین
فی نیرانها فحجبهم الحق باسمها ورسمها عن غوامضها واخبر عن عجز معرفتهم

فی وحدانیته و تحیر عقولهم فی فردانیته قال و ما قدروا الله حق قدره و الحکیم
سنائی قدس سره راست شعر عقل مانند ماست سرگردان ٭ در ره کنه معرفت حیران ٭ عقل کل یک
سخن ز دفتر او ٭ نفس کل یک پیاده از در او ٭ بجز او کس شناخت نتوانست ٭ ذات او هم بدو توان
دانست ٭ عقل بی کحل آشنائی او ٭ هیچ پا بسته از خدائی او ٭ کس نگفته صفات مبدع هو ٭ چند و چون و
چرا و چه و کی و کو ٭ در ازل بسته بی عملش ٭ لیک اعلام استغنا را ارزش ٭ به نهایت نه ملک او معروف ٭
به بدایت نه ذات او موصوف ٭ پیکر آب و گل ز نقش عورش ٭ لعبت چشم و دل ز گنجش نورش ٭
وصف او زیر علم نیرو نیست ٭ هر کجا وهم خاطر است او نیست ٭ وهم و خاطر آفریده اوست ٭
آدم و عقل نو رسیده اوست ٭ صنع او را مقدم است عدم ٭ ذات او را مسلم است قدم ٭
گرد هیچ و خیال می‌گردد ٭ بر در خانه خیال مگرد ٭ از خیال محال دست بدار ٭ تا بدان یار که
سپاهی بار ٭ زنهار که هیچ نکته ذات واحد من جمیع الجهات تعالی را وجه مطلق معرا از شبه شوک شرکت
دانسته تشبیه و تمثیل و لوازم جسمانیت و اشتراک در ذات و صفات را با آن بارگاه جلال مسدود دانست
هیچ ذره از ظهور مظاهر متکثره مختلفه صورت هستی و اشتراک با واجب در وجهی که مستلزم ترکیب
ذات بسیط حضرت وحید مقدس از اضافات و اعتبارات است در آئینه خیال ارتسام نداده تعدد

مظاهر

مظاهر از تقیّد در درجات حیثیات زیادتی و حجابیه محتجب باشد بظهورات متنوّعه
و تجلیات متکثره در وحدت ذات و کمال صفات او ثلمه و خللی نیست شعر
وما الوجه الا واحد غير انه ٭ اذا انت اعددت المرايا
تعدّدا ٭ آفتاب گر پرتو انگیز روی زمینهاست ٭ حدّ ذاتش از نسبت انفس مبرّاست
لیکن از تیر شیشه‌های متلوّن مختلف الالوان نماید و در نفس امر از الوان هریک متفاوتست
بنا بر این اگر بر لعل تابد موجب زیادتی شرف و زینت باشد و اگر بر قاذورات افتد
سبب اختلاف حقیقت آن نگردد شعر ای ز خیال ما برون در تو خیال کی رسد
با صفت تو عقل را لاف کمال کی رسد ٭ گر همه مردم و ملک خاک شوند در رهت
دامن عزت ترا گرد زوال کی رسد ٭ کنگره کبریای تو هست ورای لامکان ٭ طایر دل در آن هوا
زین پر و بال کی رسد ٭ هست بتجلیگاه دل جلوهٔ قرب روز و شب ٭ لیک بجلوهٔ جمال
چشم خیال کی رسد ٭ زان چمن که بلبلش روح قدس نمی‌سزد ٭ گلشن آن خاک را بوی وصال کی رسد
و چون این حکایت مسموع شد باید دانست که شجرهٔ طیبهٔ فطنت و ذکا از چشمهٔ صافیهٔ
حسن عقیدت و ولا نضرت و بها یافته دل بیقین حقایق آئین مدد ذات مستغنی

از صفات آن سرچشمهٔ حیوة کافهٔ مخلوقات که بفواکه لذیذهٔ زواید مودّت خالصه
و تحفات باسقهٔ عقاید صافیه آراسته ثمرات طریهٔ محبت جبلیّه آن زمرهٔ علیّه و طبقهٔ
سنیّه از آن اقتطاف نموده و بر طبق اخلاص گذاشته کام جان طالبان زلال ایمان از آن موهبهٔ
لذات کامیاب گردانیده بنیان والا مکان رتبهٔ رفیع آن مؤسّس اساس وجودات مخلوقات
که بر اکثر عالمیان پوشیده و پنهان است با وجود اعتراف بمضمون صدق مشحون ع
انا فی مدیحک الکن لا اهتدی باندازهٔ بضاعت و مقدار استطاعت
بکشف آن راز آواز بر آورده غلغله انگیز هنگامهٔ سبّوحیان صوامع قدس و طرب افزای زمزمهٔ
قدوسیان جوامع انس گردد لکن بمقتضای این کلام که شعر ترسم که اشک بر رخ ما پرده در شود
وین راز سر بمهر بعالم سمر شود ؛ گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ؛ آری شود ولیک بخون جگر شود
از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان ؛ باشد در آن میانه یکی کارگر شود ؛ ای دل حدیث جان بر دلدار باز گو
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود ؛ در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب ؛ یا رب مباد آنکه
گدا معتبر شود ؛ از کیمیای مهر تو زر گشت روی من ؛ آری بیمن لطف شما خاک زر شود ؛ این نکته
غیر حسن بباید که تا کسی ؛ مقبول طبع مردم صاحب نظر شود ؛ اگر حرفی از صحایف محامد ما عرفه

از زوارف عوارف انجاز جلال وجمالش که مرقوم ارقام صدق انجام کتاب لازم الاحترام

لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا

بر صحیفه ارزواتعاقش یادگار دار الفرار ان الحسد یاکل الحسنات کما

تاکل النار الحطب برابرش سرکش حسد والکار راجع رواه و متعلق باحوال ان مقتدای

عالم و مقدم اولاد بنی آدم لیکن زبان عصیان آن چراغ دودمان نبی هدایان در حجرات

خاطر محبان ان خاندان کرامت بود و فطرت و آغاز خلقت لغزای جانفزای قل

لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی تغذیه یافته و از شاه

الحیاة ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی وحسین وحسن

بجانه اعتقاد لب ریز ساخته دار طغیان طوفان مخالفت ان خاندان هر کس

مکان و تخریب بنیان ایمان والقای لت برسفینه حصینه مثل اهل بیتی کمثل سفینة

نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق نجات

یافته در زمرهٔ طبقه علیه و فرقه ناجیه داخل است سعی بلیغ نموده بمقتضای فحوای

المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه از خبث متشبثان سلام بیرون

ودر سجّین حق لعنت آن خاندان عظیم البنیان بمقامات و مجاورات حقایق

واهیه مقرون بمکنون كلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً

غيرها ليذوقوا العذاب مستحق نكال و وبال اند و نایرهٔ ازآزار

وشرار آتش لعنت رد کردار سلاسل اشرار کرخرنی لوز مزرع انتظار واصطبار گشت ودر جنّت لذات

تنعمات لسانی خلدآئین محبّت خاندان اطهار که از جنّات تجری

من تحتها الانهار حکایت نماید و اختصاص یافت بان درومان

والا نعمت که دخول جنّت با زادوآن در لقا صدوق در ودا جمعیت ومرحمت

علیم المقدار بموده اکبیر المقامات و اشهی ما یتنعم به الموحّد اند احبّك حبين

حبّ الهوى وحبّاً لانك اهل لذاك فامّا الذي

هو حبّ الهوى فشغلي بذكرك عمّن سواك و

امّا الذي انت اهل له فكشفك للحجب حتّى اراك

فلا الحمد في ذا ولا ذاك لي ولكن لك الحمد في ذا وذاك

ومراد از حبّ هوی محبّت محبوبیت لذائذ جان و انعام و حظوظ و تنعّمات عاجل

در

دنیویه که محبت از جانب محبوب بآن اختصاص پذیرفت و معلوم است که اهم دنیا
عنصریه از نعیم متکاثره و الآی متواتره ایمان و ایقان و لوازم آن از علم و عمل و همچنین
حصول حاجات صوری و تلذذات معنوی و توفیق سلوک طریق ذوق مقامات
قربت طاهره و انحراف از سایر طرق الله منتهیه بمهالک اخرویه و سایر امور متعلقه
بدینیه و دنیا مسبب از محبت آن خاندان رفیع البنیان است که در روز الست بآن ممتاز
و سرفراز است و اما محبت محبوب لما هو اهله عبارت از محبت او است
از جهت جمال و جلال که او را لذاته حاصل است و حصول این قسم از محبت
مستبعد از انحراف هموم شهوات و غفلات بوده و قلوب محجوبین مستغرق
نعیم آن شده در اینصورت عوض نعیم جنان و التقای حوران بلکه نباید که چون
فواید مترتبه بر کشف غطاء و عدم ازدیاد یقین موقوف و مسبوق بر مقدمه ایست که بیان
آن از لوازم است عنان قلم تصویب تحریر آن انعطاف داده نموده میشود که آنچه در این
ادراک ارباب بدن منقسم است بانچه خزینه خیال موقع آن تواند شد مثل صور مختلفه
و اجسام متلونه و اجسام متشکله باشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و غیر ذلک

فظاهر است که چنانچه فردی از افراد انسان مثلاً محسوس بحس بصری گردیده بعد از
انعطاف بعوارض حاجب رؤیت آن شخص و پوشیدن دیده از ادراک وی همان صورت
مرئیه در ظرف خیال حاضر است بمنزلهٔ منظور بنظر ظاهر است و تفاوت میانه صورت مدرکه
بادراک خیالیه و صورت مدرکه بادراک حسیه بصریه بزیادتی انکشاف و آنکه فقط که
در صورت رؤیت اتم و اوضح از صورت خیالیه است و معلومات حاصله در نفس نیز بر دو
درجه ترتیب پذیر است و مراد از درجه اولی حصول اوست من حیث هو هی و درجه
ثانیه انکشاف تفصیلی است بسبب حصول آن و این مرتبه نیز در امور معقوله مسمی
برؤیت و مشاهده و لقا و مانند آن بمعنی هست و هیچ یک در امور خیالیه اطباق اجفان
نوع از انکشاف تام بوجه حاجبیت بین البصر و المرئی و با عدم ارتفاع الصورت مرئیه
بر وجهی که نهایت انکشاف اوست چنانکه بدیهی است نیست مگر آنکه نفس تا پیرنگ عوارض بدنیه
و مشغوف بمقتضیات شهوانیه و صفات بشریه محجوب از مشاهده و لقای
معلومات خارجیه از خیال است و مادام که حجب حائله مرتفع نگردد از ادراکات
مدرکات بر درجه مشاهده و انکشاف محجوب ماند و مراد از حجاب پرده صوریه که

بعد از ارتفاع این موانع نفس از انکشاف او معرفت و بعض از نفوس بنا بر تراکم حجب

نفسانیه که بر جوارح اصحاب نفس مستولی کنند و رسوخ در رین لطف او امر و نواهی نبویه

و تجوید و انکار در خلافت و تقوی که سلوک طریق ایمان است و تحقق دخول

جنات و حصول درجات بدان مربوط است از قابلیت اصلاح مرآت نفس

و تصقیل آن بصفت حرمان موصوف بوده در کمی پرده حجاب محجوب اند کلا انهم

كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون و این فرقه ضاله مفسده اعم از

از [illegible] بهواجس نفسانیه و تبیین لذات دنیای فانیه مرآت نفس را بزنگ

تعلقات جسمانیه و ظلمات شهوانیه و ترک وصایای نبویه و تنزیلات سماوی

از تصقیل آن به وصول مقامات عرفان محجوب و محروم شده در زمره مغضوبین

و مردودین اند أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون شنیده

باشی که عمرو عاص ملعون با وجود کمال معرفت بخصوصیات ذات و صفات

آن مرآت تجلیات اسمائیه و افعالیه و مشاهده مراتب معجزات و کرامات ظاهره

از آن مظهر انوار و مظهر اسرار الهیه و صدور آنکه او را از مناجات بدرگاه

فضل اجابت دعوت اقتدا با آن مقتدا نموده صحت صلوة و قبول مناجات

را بتبعیت آنحضرت محکوم بصحت میدانست اگرچه گفته اند که شعر کجی جانی

بچوگان خدای بیجلا * کجی جمله گردیدن روحانی * که دشمنان علی ع در بیت نبت نماز

اگر در سینهٔ اشتر کمند بیت نبا * د چون آتش جوعش شعله کشیده و دیگ مستلذات

دنیویش بجوش آمده و طفل طبیعتش را آرزوی لقمه دسمه در خوان آدربه بجلس

معاویهٔ ملعون رفتن و ترک نفس تبع یافته مقام محاربه طریقه فطن بر موضع رفیع

و در تبعیت کفر کرا الصلوة خلف علی اتم و طعام معویه ادسم

والصعود علی التل یوم الحرب اسلم پس معلوم شد که مادهٔ مخالفت

اهل بیت رسالت و القاء در نیران ضلالت و اشتعال نایرهٔ فتنه وقف دیگر است

که بنوعی را بمقتضی تلک الدار الاخرة نجعلها للذین

لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا از تلذذات عقبی و تنعمات

روحانی محروم و بی نصیب ساخته مجرد پیروی هوای نفس امارهٔ بان وسیلهٔ محرومی

سعادت استعدادات شده خسر الدنیا والاخرة اند دنیا برا دین برا ایمان

لزوم تمام یافته که از متابعت نفس اماره بر حذر بوده لباس دین داری و کسوت پرهیزکاری را از
آلوده گی بمقتضیات تدلیسات و مصنوع داشته معناً و باطناً از اشتراک در امور مخالفین ملت محترز
باشند و مذکور است در روایات معتبره که بعد از وقوع هلاک فرعون حضرت موسی علیه السلام که مامور شد
با آنکه لشکر بنی اسرائیل را بحرب عمالقه مامور کرداند و سرداران لشکر به نقبا مشهور شدند و دوازده نفر بودند که هر کدام
سردار صد و بیست هزار نفس بودند و در روایت اشهر حضرت موسی علیه السلام فرموده که برایشان فرمان
داده بود و از لباس به پوشش چرم و پوست اکتفا نموده پوشش پوستین و از کونه پوشیدی و کلاه نمدی
بر سر نهادی و نعلین از چرم خام در پای کردی و هر جانب که شب اقامت نمودی بنی اسرائیل او را به نوبت
طعام دادندی و این روایت و امثال آن دلیل است بر آنکه مردانی که بنده شکم و زینت دهنده جسم و جسد
از زمرهٔ مقربان آن درگاه بیرون بوده با داغ محرومی و بی نصیبی خاک صحرای حشر گردد شعر چه باب
رها مد جهان و مدارش * بنده تا نپندارد که برمدارش * چه مرجویت رنج راحت مجویش *
چه میداردت خار عزت مدارش * مه بنیاد جان تو پیدا کند فخر * ولی مرد دین سوز دنیاست عارش
قبول خود که برین رو نگردد * نه اولیا حبط القرارش * بعد از طرح حکایات سابقه و شرط اید
اختلاف کیفیات حالات و کمال و تفاوت میانه محسوسات و مخیلات و معقولات و مشاهدات

و همچنین مغایرت میانهٔ انکشافات تامهٔ مرتبه بر تجلیات واقعه در آن نشأه و میانهٔ معارف حاصله
در این نشأه دانسته میشود که صحایف دانش مرتضوی که بتحقیق صور اشیا کماهی من الازل الی الابد
مصور گشته لوح محفوظ ربانی و کتاب مبین آسمانی و مرآت صور مرادات سبحانی و تفصیل مجملات کونی
و جامع امهات مقامات دینی و دنیوی و حاوی مطاوی صور علمی و عملی و آئینهٔ صافیه حقایق
صوری و معنوی و خازن خزینهٔ اسرار و مشکوة مصباح انوار و صیقلی سنجش ادراک و اوراق مختلفه
اخلاق و رق منشور ازل و صک مسطور لم یزل و بیت معمور عوارف و بحر مسجور معارف و مرجع مناهج
فلاح و منهج اصحاب نجاح و مخزن علم الله و معدن کلمة الله است و شرح این مدعا عبارت لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا است که حضرت در ضمن آن شرح بالمضامین مسطوره نحوه و شاهد علم
و عرفان را بر مسند علم حضوری متمکن دانسته و ازمنهٔ ثلاثه را در یک مرتبه و درجه و دنیا و آخرت را بمنزله
واحد انگاشته و بی تفاوتی در رشتهٔ معلوم [illegible] لکوا اینها و آنچه از مغایرت میانهٔ معلومات
و مشاهدات در آئینهٔ ملاحظه انطباع یابد صحایف معارف آن مرکز دوایر عوارف از تصویر آن
خالی بلکه مکنونات سرادقات غیب و مکتوبات لوایح لاریب و وقایع ایام خالیه و سوانح اوان
آتیه و خصایص بارگاه قدم و حوادث واقعه عالم و تقلب دهور و اعصار و تدرب در امور

مبرم

عمر شریف به لیل و نهار و مشاهدهٔ دقایق دنیوی و حقایق اخروی تمامی در یک درجه و مرتبه در جریدهٔ خاطر
آن حضرت مندرج گشته دنیا و عقبا و صورت و معنی و امروز و فردا و ظاهر و باطن و غایب و حاضر
و آمده و آینده و رفته و رونما و ثابت و منفی و وجود و عدم و حدوث و قدم و وجوب و امکان
و جمیع صفات متقابله و امور متضاده بلکه همه اشیا باسرها بصورت علم حضوری نزد آن حضرت
متصور گشته و نزول در منازل محسوسات بصری نموده بی تفاوت نماید و در عبارت عرفا مسطور است
که معلومات هر شخص من الازل الی الابد در هر زمان از ازمنه عمر که نسبت معلومیتش با آن شخص.
صورت علمیت یافته همان صورت در نشأه آخرت آئینه ملاحظه وی با آن انکشاف پذیر است
و تفاوت بین الصورتین بزیادتی وضوح است در مرتبه ثانیه بر مرتبه اولی و مفاد عبارت
حضرت آنست که اختلاف نشأتین موجب تفاوت معلومات آن حضرت بجمیع حقایق علمیه آن حضرت
من حیث الایضاح والانکشاف بی تفاوتی ملحوظ ملاحظهٔ آن مرکز دایرهٔ کشف و یقین است
و این عطیه ایست من الله و مزیتی از مواهب الله که آن حضرت هست بین سایر الانبیاء و الاولیاء
بان اختصاص یافته ذریعه امتیاز آن حضرت در نشأتین دنیا و آخرت است و غزالی در کتاب
احیا بعد از ذکر اصحاب مستحقین دخول جنت و وقایع روز قیامت و تجلیات الهیه در الصورت

که رؤیت متنازع فیه عبارت از آن است چنین افاده نموده که فبعد ذلک یعنی بعد از عرض
حسب به کتاب در تنقیح معاملات و تحصیل نفوس مومنان به تطهیر و تزکیه او از کدورات و لوازم
جسمانیات کدورتها او اولی بان تبلایه فیستعد لصفائه و نقائه عن الکدورات
حیث لا یرهق وجهه غبرة ولا قترة لان یتجلی فیه الحق سبحانه وتعالی فیتجلی
له تجلیا یکون انکشاف تجلیه بالاضافة الی ما علمه کانکشاف تجلی المرئیات
بالاضافة الی ما تخیله فهذه المشاهدة والتجلی هی التی تسمی رؤیة فاذن
الرؤیة حق بشرط ان لا یفهم من الرؤیة استکمال الخیال فی متخیل مقصود مخصوص
بجهة ومکان فان ذلک مما یتعالی عنه رب الارباب علوا کبیرا بل کما عرفته
فی الدنیا معرفة حقیقة تامة من غیر تخییل وتصور وتقدیر شکل وصورة
فتراه فی الآخرة کذلک بل اقول المعرفة الحاصلة فی الدنیا بعینها هی التی تستکمل
فتبلغ کمال الکشف والوضوح وتنقلب مشاهدة ولا یکون بین المشاهدة فی الآخرة
والمعلوم فی الدنیا اختلاف الا من حیث زیادة الکشف والوضوح فاذا لم یکن فی
معرفة الله تعالی اثبات صورة فی وجهه فلا یکون فی استکمال تلک المعرفة بعینها وترقیها
[illegible] فی الوضوح

في الوضوح الى غاية الكشف ايضاً جهة وصورة لانها هي بعينها الا في زيادة الكشف

واليه الاشارة بقوله يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا

نورنا اذ تمام النور لا يؤثر الا في زيادة الكشف ولهذا لا يفوز من رتبة النظر

والرؤية الا العارفون في الدنيا لان المعرفة هي النور الذي ينقلب في الآخرة مشاهدة

كما ينقلب النواة شجراً والبذر زرعاً فمن لم يعرف الله تعالى في الدنيا فكيف يراه

في الآخرة ومدلول این عبارت نیز مفید آنست که تفاوت فی الجمله در نشأتین دنیا و عقبا میانه

معلومات بزیادتی کشف و ایضاح است ولکن من حیث الذات بی تفاوت بلکه آنچه در این نشأه

معلومیت یافته در آن نشأه نیز جلوه نموده و معلوم و مشاهد است و عبارات مذکوره مشعر است بآنکه

اختلافات و تقلبات زمانی و مکانی و حالی و استقبالی و دینی و دنیوی نسبت بمعارف آن

حضرت علی التسویه نهج در نشأتین صورت و معنی بمنزله واحده است و از عبارت غزالی این نیز

فهمیده میشود که آنچه در مسئله رؤیت میانه اصحاب ما و اهل سنت صورت مخالفت پذیرفته مجرد

تفاوت الفاظ و عبارت است و تحقیق علمای امامیه رحمهم الله در این باب بعینه افاده غزالی مینماید

چه غرض از رؤیت در نشأه اخرویه زیادتی وضوح و انکشاف در نشأه اولی حین علم ذات

و صفات الهی منزه است از حصول صورت و مقدار و تشکل و جهت و مکان و سایر لوازم جسمانیت
در مرتبه اخرویه نیز بهمان عنوان الا بزید علم و عرفان که معبر عنه بکشف و زیادة وضوح است روشن
گردد و همچنین موافق رای علماء اهل بیت علیهم السلام بوده مرجع منازعات بمناقشات لفظیه است
شد پس ظاهر است که عدم زیادتی یقین که مدلول کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
ما بلغ الیه از علوم طبقه انبیا که در خاتم النبوة مجتمع در جمله حاصل شده بوحی رحمانی و خطاب ربانی تمامی
آن به تعلیم نبوی نزد خاتم الاولیاء حاضر بوده جز آن که آن ذره پس پرده خفا اختفا نیابد و نزد ارباب تحقیق
آن است که تواند بود که ولی بنابر تکمیل ذات رفع احتیاج وی از نبی شود چنانچه نبی نیز از ملک مستغنی گشته
و در روایت منسوبه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مذکور است که ما افرغ جبرئیل فی صدری
حرفا الا و قد افرغته فی صدر علی و معه تتمته و کلمه اخیره مفید آن است که زیاده از آن نیز در
جریده معالم آنحضرت اندراج یافته موجب افضلیت آنحضرت از جمیع سایر انبیا است الا خاتم النبوة
بدلیل یدل علی ذلک مذکور فی محله و تواند بود که زیادتی مفهومه از روایت مترتب بر عوارف
الهامیه آنحضرت باشد که انا صاحب الوحی و انت صاحب الالهام علت اختصاص ائمه بمرتبه
ولایت شده سبب تأیید بر ما یختص به الوحی باشد یا قطع نظر از مقتضیات الهامیه بدیگر امور

مستعد

مستحق صله از نجوی و مرسلات سبحانی و مخاطبات ربانی حصول امنیه باشد چنانچه مفاد روایت
منسوبه بحضرت صادق علیه السلام که در جواب سؤال سایل از حقیقت نجوای آنحضرت با رب العالمین
حنین فرموده که اجل کان بینهما مناجاة بالطایف نزل بینهما جبرئیل علیه السلم و در غایة المط
مع نعم
بعد از ذکر بعضی از فضایل آنحضرت مذکور است که وهو ینزل علیه جبرئیل علیه السلم فنادی یوم
بدر لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که ان جبرئیل
علیه السلم
علیه السلم سأله وهو علی منبر البصرة فقال یا امیر المؤمنین این جبرئیل فرمق بطرفه الی السماء
ارسالا علیه
والی الارض من الجهات فلم یره فیهما فقال له انت جبرئیل فکبر جبرئیل و صعد طایرا
الی السماء قایلا لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی و ذکر محمد بن الحسن الصفار رحمه الله
فی کتابه المسمی بصایر الدرجات عن ابی رافع قال ان علیا علیه السلم لما فتح خیبر وقف
بین الناس فطال الوقوف فقال اناس ان علیا یناجی ربه فلما مکث امر بانتهاب المدینة
التی فتحها قال ابو رافع فاتیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت ان علیا وقف بین
الناس کما امرت فقال قوم ان الله ناجاه فقال نعم یا رافع ان الله ناجاه یوم الطایف
و یوم عقبة تبوک و یوم خیبر و در کتاب مذکور در حکایت یوم الطایف از عمار بن اعین روایت شده

خلاصه آنکه راوی گوید که دران روز حضرت امیر المؤمنین بر بالای کوه ایستاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با آنحضرت خطاب بعنف فرمود که اثبت قثبت و بعد از ان صدائی مثل صریر الرحا شنیده میشد
حضار سؤال از حضرت نبوی کرد که حضار استدعای دانستن حقیقت آن صدا نمودند حضرت فرمود که ان الله
یناجی علیا علیه السلم و از این روایات و امثال ان از احادیث متفرقه دراین باب معلوم میشود که آنچه
بر زبان اهل زمان جریان یافته که جبرئیل بر غیر نبی نزول نمی نماید از صورت صحت بیرون است چه نزول
جبرئیل بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از مدلولات روایات در غایت وضوح است و قول حضرت رسالت صلعم
نیز که ما انتجیته ولکن الله انتجاه نیز مفید مطلوب است و همچنانچه در زمان حیوة نبوی این امر تحقق
داشته بعد از ان نیز متحقق الوقوع است چنانچه مصحف منسوب بحضرت فاطمه علیها السلام که باملاء جبرئیل
و کتابت آنحضرت اتمام یافته شاهد مقام است و توفیق میانه روایات داله بر آنچه مطلب و آنچه معتقد
اهل زمان است اینست که آنچه مناط احکام شریعت و تبلیغ رسالت است بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
اختصاص یافته جبرئیل از آن جهت بر غیر آنحضرت نزول نمی نماید و آنچه از مقوله دیگر حقایق و معارف الهیات
مثل مدلولات کلمات واقعه در مصحف حضرت فاطمه علیها السلم نزول جبرئیل دران امر بر غیر نبی صحیح بخصه
انکار آن از قلت تتبع آثار و اخبار است و تحقیق کلام دراینمقام آن است که چون ایام اقامت
آنحضرت

آنحضرت در عالم جبار تقیید بعد ظهور آن عالم مرتبت در عوالم غیب که عبارت از عالم ارواح است

بظهور کثیره الاضافه پذیرفته است چنانچه از عبارت واقع هدایت سلونی عن طرق السموات فانی

اعرف بها من طرق الارض فی الجمله اشارتی بآن حالت فهمیده میشود و بنا برین علوم حاصله ذاتیه

والهیه به عوالم نوریه که ازین نشئه مقایسه آن بعلوم بشری معرا است از خصایص و لوازم ایام مسطوره

و اوقات متکثره آن نشئه است که جامع جوامع وحی و الهام و ما نش بهما من لوازم افاضه فی

ملک الذات است و این حالت از حقایق مخفیه و دقایق خفیه مخصوصه مرتضویه نمونه حالات ربوبیت و الوهیت

صفات صمدیت است که جاذبه محبت الهی ذات وحدت سمات آنحضرت را در بوته احببت بأن

خلقت الخلق لاعرف از هر چه جهت ماسوی است ذوبان داده و تخلیص آن از غوایش طبیعی بر عوارض

بشری نموده بر مسند تحقق باوصاف ربانی متمکن ساخته با شعله غیر سوزنا د الله الموقده و دوئی

و دو بینی را بیکبارگی الکف راحتراق داده و بارگاه وحدت را از غبار وحشت آثار تصورات نفی

و التصدیقات جسمانی که غالب اوقات از نتایج حقایق اشیا گاهی عقیم است پاک نموده تا صورت

حقیقت وحدت ذاتی در آینه صاحب نمای ذات احدی الصفات آنحضرت منتقش گشته بنظر در ترتیب

فکری چهره کشف مظهر انوار باطن و ظاهر و مخزن اسرار غایب و حاضر گردد و در همین در مثنوی اشعار شده که

عاشقان را شد مدرس کوی دوست ٭ دفتر و درس و سبقشان روی اوست ٭ خامشند و نعرهٔ تکرارشان ٭
می‌رود تا عرش و تخت یارشان ٭ درسشان آشوب و چرخ و زلزله ٭ نه زیادات است و باب سلسله ٭
~~سلسله~~ این قوم جعد مشکبار ٭ مسئله دور است لیکن دور یار ٭ عاشقان را هر زمانی مردنیست ٭
مردن عشاق خود یک نوع نیست ٭ او دو صد جان دارد از جان هدی ٭ وان دو صد را میکند هر دم فدی ٭
هر یکی جان را ستاند ده بها ٭ از نبی خوان عشرة امثالها ٭ گر بریزد خون من آن دوست رو ٭
پای کوبان جان برافشانم برو ٭ آزمودم مرگ من در زندگیست ٭ چون رهم زین زندگی پایندگیست ٭
اقتلونی اقتلونی یا ثقات ٭ ان فی قتلی حیاة فی حیات ٭ و چنین که از مصالح مخزونه در شرح الفاظ
شریفه آنحضرت در ضمن لو کشف الغطاء معروض اصحاب ولا گردید آنچه از شیخ برسی در این باب
ذکر نمود اتمام کلام ملیه باید و عبارت اینست که والقول لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
معنیان ظاهر و باطن فمعناه الظاهر لو کشف لی عن الغطاء ما حجب عن الانبیاء
والمرسلین والملائکة المقربین ما ازددت یقینا لان ذلک انا اشهد من وراء الحجاب
واما معناه الباطن من عرفنی من شیعته بحقیقة المعرفة الیوم فانه لا یزداد غدا فی
معرفتی اذا کشف الغطاء و غرض از ذکر این قسم از حقایق آن است که سالار عشق که معیار

دورا

نقدین حسن و قبح اشیا و ممیز حالات دین و دنیا و صورت و معنی است سلک حقیقت کلام
صدق انتظام آن والامقام بسلک علم و عرفان منسلک گردانیده را که معمور قلوب واقفان راز
و عارفان مبدا و معاد گردانیده و دراهم ناسره کاسره خاسره مغشوشه عقاید فاسده مخالفان آن
سده سنیه را که رایج بلاد عناد و فساد است بدستیاری امین دار الضرب عقیدت خالصه عنان
توجه اهل غفلت را از صوب صرف آن در مصارف دینیات انصراف داده و از زیر معیوب و مشکوک
تدلیسات و تلبیسات آن طبقه هالکه را در چارسوی کشف و کردار بر محک احتیاط رهنمای ارزنده تا خالص
از مغشوش و حق از باطل و عالم از جاهل و واقف از ذاهل و ناقص از کامل و کاهل از عامل و اعمی از بصیر
و غبی از خبیر و ظلمت از نور و بینا از کور و روز از شب و صورت از معنی و ظاهر از باطن و شقی از سعید
و صادق از کاذب و صالح از طالح و طایع از عاصی و منحوس از مسعود و مقبول از مردود و هادی از ضال
و مهدی از مضل امتیاز یافته جواهر ثمینه معالم حقیقه سلسله مرتضویه که جوهری روزگار چنین گوهری گردون
زمانرا از سرمایه آن لایق ندیده و بنابرین در اظهار آن ضنت نموده بر منصه ظهور جلوه گر سازد
و بحیله ثایره عداوت حساد و ارباب عناد نپردازد که گفته اند حاسد بغیر حالی وهو
لا یجزی بالی قلبه ملآن منی و فوادی منه خالی از آن چراغ روشن شده از نور

ولایت مطلقه از سند با اعتبار جستار منظفر نگردد و حجرهٔ سینه بلکینه که منور بنور موفور الله در عقیدت

صافیه خاندان عظیم البنیان است از تیرگی انفاس حقد آمیز اشخاص اصحاب ضلال ظلمت نپذیرد و از این

معنی از جوهری کلام بهجت نظام عارف کامل و عالم عامل گوهری گران قیمت در سلک عبارت آمده که تو

در فردوس اگر نشیمن باشد در آتش افروخته مسکن باشد غم نیست مرا از آن ز غمهای آرایش

باید که غم عشق تو با من باشد غایت محبت و نهایت صفای عقیدت مقتضی عدم مبالات از مدح

مذمت کاینات است مدح و مذمت کر تفاوت میکند کافری باشی که او بت میکند و چون

ثمرهٔ محبت آن خاندان مفید عدم دخول نیران چنانچه عکس مقتضی نقیض آنست پس هرجا

که بارقهٔ این نور مهر توانگیز شده ساحت عقیدت کامله از آن پرتو پذیر شده باشد باید

که هیچ امر از امور شادی و غم و راحت و الم خوشدل و طربناک و آزرده و غمناک منجر بطرفین

مدح و مذمت علی التسویه نموده بلکه طالب مقام ذلت و ایکه رو محنت و صفا ربه با آن خورسند

و بحصول آن بهره مند باشد چنانچه مدلول عبارت مولوی افاده می نماید که عاشقم بر رنج خویش و درد

خویش بهر خوشنودی یار فرد خویش عاشقانی که بجان مردانه اند نور شمع درد را پروانه اند

نه شمع نه سلامت میخرند محنت و درد و ملامت میخرند واز آنجه مضامین عبارات سابقه که

رموزرا

مو شیع بذکر محبت اهل بیت رسالت است مسفرة الوجوه گوا اینها مقرون به حجت و برهان کرده اند

روایت منسوبه بحضرت صادق علیه السلام است که شیخ برسی رحمه الله در رساله خود ذکر نموده که نحن

شجرة النبوة و معدن الرسالة و نحن عهد الله و نحن ذمة الله و نحن ودّ الله لم نزل

انوارا حول العرش نسبح فيسبح اهل السماء فلما نزلنا الى الارض سبحنا فسبح اهل الارض

فكل علم خرج الى اهل السموات والارض فمنّا و عنّا و كان في السابق ان لا يدخل النار

محب لنا و لا يدخل الجنة مبغض لنا الا ان الله يسأل العباد يوم القيمة عما عهد اليهم

و لا يسأل عما قضى عليهم بدانکه مراد از عهد امر خلافت و امامت حضرات ائمه طاهرین است صلوات الله

و سلامه علیهم که قبل از خلق اجساد در عالم انوار بر ارواح مومنین عرض نموده و بقبول ان مبادرت جسته اند

و آنچه در غایة المطلوب از طریق مخالف نقل نموده و توضیح مقام مینماید که روی الجمهور عن النبي صلعم

انه قال لو يعلم الناس متى سمي علي امير المؤمنين ما انكروا فضله سمي امير المؤمنين و آدم

بين الروح والجسد قال الله تعالى و اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم و اشهدهم

على انفسهم الست بربكم قالوا بلى و قال الله تبارك و تعالى انا ربكم و محمد نبيكم و علي اميركم

و باید دانست که کریمه انی جاعلک للناس اماما که خطاب بحضرت ابراهیم علیه السلام است و جواب آنحضرت

که قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین صریح است درانکه مراد از عهد امامت و رسالت

و از اهل ظلم بالکلیه مسلوب است و بنابر قاعدهٔ مقرره نزد کثیری از اصولیین که صدق مشتق مستدعی بقای

معنی مشتق منه نیست مدلول آیه شریفه صریح است درانکه استحقاق مرتبه امامت و خلافت از غیر اهل بیت

نبوت منتفی بعضی شایسته این رتبه عظیمه نتوانند بود چه ظاهر است که کفر و ظلم و ضلالت خلفای ثلاث

در زمان جاهلیت نه امریست که نفی آن دران باب بتاویلات فاسده و احتمالات باطله توان جسته ظلم

در صورت عدل و کفر در لباس ایمان ظاهر توانند ساخت و بنابرین خلافت رسول الله که از عهد الهی بالنص تعیین یافته

و فی الحقیقه نیابت ربانیه است که عقل صحیح و نقل صریح و مدلول منصوص که کانه بنیان مرصوص است

به بعضی از امجاد ذریت طاهره ملحق است چنانچه لا ینال عهدی الظالمین افاده آن مینماید پس

نسبت آن به خلفای ثلاث از جهت صحت مانع بعد خروج از مقتضیات مدلولات قرآنی و اشارات

سبحانی است و این رتبه عظیمه و مرتبه فخیمه باقتضای عقل و نقل و علم و عرفان و ظاهر و باطن منحصر در آن

مرکز دایرهٔ ایمان و ذریت طاهره آن علیه السلام که مظاهر اسما و صفات الهی و مجالی تجلیات ذاتی

و صفاتی اند انحصار پذیر است و در بعضی گفته اند شعر تو آنکه مشرق انوار ذات و اسمائی تو آنکه قطره و موج

حباب دریائی تو آنکه آدم و نوح و خلیل و داودی تو آنکه احمد و موسی و خضر و عیسائی محیط و مرکز افلاک

ابدا

اکرم و اعلاکه توئی که اصل و اصول و نهان و هویدائی بنقش تست همه نقوش هر دو جهان از آن جهت

که تو اسم و هم مسمائی توئی که بحر حیاتی و کوه علم یقینی توئی که جمله جهان را چه چشم بینائی و پوشیده نماند

که روایت مذکوره مشعر است باینکه معاملات صحرای محشر و القای نفع و ضرر و مجازات و مکافات خیر و شر

منوط باعتقاد صحیح و مربوط بمحبت صریح خاندان ائمه اطهار و جمیع دودمان سید ابرار است چون طومار عقیدت

خالصه بتوقیع قبول اهلبیت رسول صلی الله علیه و آله موقع گردد از دیگر حکایات خوف و رجا و موجبات

مؤاخذات چون عفو و جزا و اسباب موصله بمقامات اجر و جزا که مدلول علیه لا یسال عما قضی علیهم آیت

سؤال نمودم طومار جرایم این طایفه مکتوب کتابت عفو و اغماض است زهی روزی که در او جرم و خطا می بخشند

تقصیر گدا و پادشاه می بخشند خوش باش بلا که در جهان واقع شد ما را ببلا مرتضی می بخشند حکایت

سالی براه کعبه پویان و از میقات اشتیاق لبیک گویان بعزم حریم حرم و قصد حطیم و زمزم بمقتضای اینکه

بس دور و دراز پیش دارم راهی در هر قدمیش تیغی در چاهی زین حیرت اگر ز دل برآرم آهی

برهم سوزم همه جهان ناگاهی جهان جهان خرمی و ذر و وجد که از بذر در مختلف آمانی و امانی کاری

از راتقی اه لپشیمانی بر باد داده و بنوید سدید بشعر اید الیم بعقیق و قالت نه هند جز برد رستی

نیستی و همات به نهند والله در ان هوا که مرغان ویند تا با پر و بالی بر و بالت ندهند

از خیمهٔ هستی خود رو از بر و باب خودپرستی مهجور و به قلع شجرهٔ خبیثهٔ هوا و هوس و خلع نعلین دل بستگی دامن
گذشته‌ایست انه ارض مقدس است قیام نموده و بنا بر ندای خوف انتمای الکبریاء ردائی عمامهٔ تکبر از سر انداخته
و از قید محیط خیالات فاسده رسته و از رکن یمانی کعبهٔ دل نورانی که ان اول بیت وضع للناس است
حکایت نماید آغاز استجارهٔ مستجیر اسرار الهی نموده و از اسیر حجر الاسود قطع علایق صوری حسن رنگ کرده
وجه سوز را تمام عیار دار الضرب اخلاص نموده و در سکهٔ خانه و من دخله کان آمنا به تکریر نغمهٔ واتخذوا
من مقام ابراهیم مصلی بر سینه و از زمزم ندامت با نصباب زلال عبرت و انابت ثوب احرام آفات
از آلودگی غبار معصیت نظافت داده و بر هنمائی منادی ان الصفا والمروة من شعائر الله از رباب الصفای
عقب مساوی بیرون رفته و مسعای جهد از صحن بر زیر قدم در آورده و در مروهٔ خوف معاتبه زبان به عذر تقصیر
گشوده که الهی نام سوخته دل زندهٔ توست در عجبت فخر جهد سر افکندهٔ توست بپذیر مرا که جز تو کس نیست مرا
گر نپذیری کجا رود بندهٔ توست و موافقت مضمون این کلام کرده ای جمله خلق را زبان لا و ربست آمده از قصه
خویش از نیست بر است بر در گه عدل تو چه درویش و چه شاه در خانهٔ عفو تو همه اشیا را دست
سالک مسلک استغفار گردیدا و بعد از آن در تحت میزاب فیض الهی مجدد احرام بند گشته و دامن عنایات
ربانی را که بندار شرک زدای و لله علی الناس حج البیت او از الطاف ازلی به سامع اصحاب الحاجات
وا نموده

والقیام رسیدنرا لبیک اجابت گفته وازمرقد طبیعت بطریق یخرجون من الاجداث الی
ربهم ینسلون سر برآورده وروی امیدواری بعرفات الطاف باری آورده ودر صحرای محبت الهی و بیدای
خشیت نامتناهی که منزلگاه دلهای آگاه است بحفظ مداخل قلبیه از ریا و وسوسه نفس دنی شتافته بحکم
و بملاحظه مدلول کلام مولوی که شعر دل جز ره عشق نپوید هرگز غیر از سخن عشق نگوید هرگز صحرای دلم
عشق تو شورستان کرد تا مهر کسی دگر نروید هرگز فضای درون را از غبار اندیشه ماسوی بجاروب اذکار
با لطیفه شریفه داده که گفته اند شعر ذکر جاروب خانه دل است محو آشوب جاه دل است وازانجا با مستجمع
جوامع قدس همراز گشته و مبشر وحدت از رجوع نموده و مشرع جسمانی و پرده داران پردگی عقل انسانی را
سر بصحرا داده شعر ای پرده نشین عقل شیدائی تو وی پرده روی تو هویدائی تو پنهان شده بصد هزاران پرده
تا پرده برانداخته پیدائی تو و بنزول موکب سلطان عشق در سینه صافیه مجمع شهبازان کوی معرفت مخیم سرادقات
وحدت طلسمات ولایت دیده صد مینی از روزن حدقه خاطر بیرون کرد و حدود مملکت حقیقت را از تفرقت
جنود متفرقه عقل پراکنده بیرون انداخته که گفته اند شعر عشق آمد و عقل کرد غارت ای دل تو بجان برآن
بشارت شعر مرکب عجیبست عشق و دانش گز نرگس عجیب نیست غارت میجوئیکه در عبارت آرد وصف
رخ او به استعارت نور رخ او نهانه زد هم عقل بسوخت هم عبارت و بعد از آن در موقف رجا از انسرار

باطنیه میان خلوت خانهٔ ابیت عند ربی کسب کیفیت نبوته و ادراک تجرد و تفرید نموده و به تهیهٔ تحفهٔ درگاه

و تعرضهٔ هدیهٔ بارگاه پرداخته و از بارقهٔ دهشت شعلهٔ هیبت فروز از تایرهٔ خشیت حرارت عالم سوز

در دل افتاده که اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی منک این مخافتی و زادی

قلیل لا اراه مبلغی اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی و بعد از طی این مقام بخصیات خلوص نیت

رمی جمرهٔ ریا و سمعه نموده بمقتضای الکنه عشاق بیکدم دو جهان در بازند صد ملک بقا بیکزمان در بازند

بر بوی دمی هزار منزل بروند در بهر دلی هزار جان در بازند بسکین قطع علایق صوری بنیخ کبش نفس

اماره که مطیهٔ تلبیس ابلیس صاحب تلبیس است قیام نموده به تیغ عجز و فروتنی سر نخوت و غرور را از کف موی

مجبر و بی مای که ابیده در مطوف خانهٔ تسلیم و رضا که منتهای مناسک اهل عرفات توحید است اتمام

ارکان طواف کعبهٔ ملک و ملکوت نموده و بعد از آن براکب سمند اعتقاد و سالک مسلک سداد گردیده و مراحل

منتهیه بمدینهٔ مشرفه و قبهٔ مطهرهٔ نبویه علی ساکنها الصلوة و التحیه طی نموده در گامی گامی می دید و در

هر قدمی بنوامی می شنود و از نسایم طیبهٔ ملاذ نبوت استنشاق روایح طیبهٔ هدایت مینمود و از برید عنایت

از آیهٔ نوید شفاعت نبویه بگوش امیدواری گنهکاران وادی عصیان میرسید و منادی ایا حادی العیس

ما بالله شمر لقطع الفیافی و طی المنازل اسم شوق اشتیاق را لذت فزوده و در هر منزلی مشکلی

و در هر مرحله نزلی از آثار معرفت و سلیقه شعور آیم و با جاربه می آیم، افتاده و سرگشته رزه می آیم
از های رای الله کریم با کجا ده، کالهه با نواع کنه می آیم تا شوارق فیوضات مقامات نبویه پرتو انگیز ساحت
امیدواری ره روان راه توفیق گشته قبه معطوف با نوار ملکوتیه و اشباح قدسیه و ارواح مطهره که مشعشعه
بروق لمعان جلالش منور دیده اعتقاد دهست نمایان گشته مرغ روح هوش دستی بجعه پرواز کنان و قابلیت
سیحان افشان و خیزان محو آثار فیوضات ازکیه گردیده و لآلی ابدار عظیم المقدار که کف پای جان
سپاری از دریای رحمت سنگ ریزهای آن ساحت فیض آیت مدبت امعه و با تش خوف و رجا اب کویها
بر سم الواهمه بران حالت آستان عرض نموده تقبیل آن سده سنیه و عتبه علیه تشرف یافته دیده امید
جمیع کحل الجواهر خاک رویه آن آستان ملائک آشیان مکحل گردیده چراغ بصیرت از پرتو انوار نبوت
روشن بخش چهره ایمان گشته سحر چه دیدیم بارگاهی عرش مانند که اعرش برینش بهم پیوند صفای
آستانش رحمت انگیز، هوای بوستانش عطرآمیز، سر نوبت شرفه قصر کمالش شفاعت پرتو نور جمالش
مطلع عرصه آسمان منزلگه خورشید منور روضه اش نورگه کالنور، و بعد از خلع لباس هستی صوری و قیام مقام
رؤیت شهودی و اضمحلال صفات و اعتبارات تسبیحات روضه رضیه نبوی تمامی عصبات جسمانی
و جوارح آن ذره زبان گویا و مستحضر نتایج صادره از حضرت ماضیه گشته و با آب دیده سرشاری الطاف

شعلهٔ آتش غضب بر طبیعت و پستی از نقش معصیت لال و پیشانی مبرا از کلفت مقال طریق استشفاع
باین دستور مسلوک میدارد که شعر اگرچه غرق دریای گناهیم · فتاده خشک لب بر خاک راهیم
ولی بر رحمتی آن به که گاهی · کنی در حال لب خشکی نگاهی · اگر نبود چه لطفت دستیاری · ز دست
ما نیاید هیچ کاری · قضا می‌افکند از پای ما را · خدا را از قضا در خواه ما را · که بخشد از یقین دل حیاتی
دهد آنگه بدین ثباتی · چه هول روز رستاخیز خیزد · ز آتش آب روی ما نریزد · دهد با این
همه گمراهی ما · ترا اذن شفاعت خواهی ما · رفتن [illegible] شرف و چون استعداد قبول فیض ازلی
که از لوازم بقیه و خصایص تعینیه آن عتبه علیه و روضه بهیه رضیه است صورت تعین یافته و به کیمیای
جذبات غیبیه و اکسیر توجهات خفیه نبویه ملک سیرهٔ وجه صوری مظهر جوهر از هر کبریت احمر
و طلای اصفر گردیده [illegible] مجددا ذریعهٔ عنایت بی‌غایت الهی گشته رقبه خلوص عقیدت که
در مبدء فطرت به بندگی شاه ولایت ممتاز و سرافراز است بتازگی در ربقهٔ رهروان آن راه که از زمان
اسرار لی مع الله اند درآمده و تابش محبت ذاتیه خاشاک لذات اعتباریه محترق ساخته و بر طبق
آنکه شعر هر کرا این عشق بازی در ازل آموختند · تا ابد در جان او شمع ز عشق افروختند · و آن
دلی را کز برای عشق او بر دوختند · هیچ بارش از دو عالم دیده با بر دوختند · هر چند مطالب [illegible]

بعضی از رفقه عنان عزیمت بجانب غیر انعطاف میداد ابلق تیزرو بموج سیر قضیه

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة سلوک طریق وثیق نجف اشرف

تصمیم داده و بمراعات مدلول این کلام که ای قبله هر که مقبل آمد کوی تو روی دل جمله بختیاران

سوی تو امروز کسی کز تو بگرداند روی فردا بکدام دیده بیند روی تو عنان تردد در عزیمت طرق

مختلفه انصراف داده و بعد از اقتباس انوار هدایت از مشکوة ولایت و استمداد همت از اولیا طیبین ضمایر

صدرنشینان ایوان عصمت و امامت حضرات ائمه اربعه بقیعه صلوات الله علیهم اجمعین با چندی کروبیین

از سکان آن حرم و ساکنان ولایت مکان رفاقت نموده با مقیمان حظایر قدس که مترددین محافل الانس اند

همعنان گشته و با کبوتر تیزپر عقیدت از آن کره در هوای جان افزای آستان بوسی معتکفان آن

روضهٔ رضیه پر و بال گشوده و در طیران فضای دلگشای ارادت جبلیه از نوافح فلک عکسه دلایل

عقلیه و نقلیه در گذشته و غیر اعضان نابتهٔ سدرهٔ مکاشفه که اوراق مختلف الالوان

متنوعه حقایق حالات مرتضویه بر نزهت فزای خاطر زکیه مقیمان مقامات سماویه است

با آشیان دیگر رغبت ننموده و بصوت طوبی پیرایهٔ ارادهٔ از آن با مرغان خوش الحان عوالم غیبیه

هم آواز گردیده که شعر آمد که عشق رهان دگر است مرز که عاشقان جهان دگر است وان مرغ

که دانهٔ غم عشق تو خورد * بیرون رود که کون زرنشیان دگر است * مرغ روح را هم پرواز و طایر جان را نیز

وانماز ساخته واز هاتف غیبی که مبشر مقامات لاریب است با صفای این بشارت مستبشر گردیده که جان باز

که وصل او به بستان نه نهند * شیر از قدح شرع به پستان نه نهند * اطفال که مقربان بدیم می‌نوشند * یک جرعه

بخویشتن پرستان نه نهند * و چون قبل از آنکه دست کار کارخانهٔ حضرت طینت آدم بیدی اربعین

صباحا صلصال جوان نه از مظهر انوار سبحانی سازد بر طبق این کلام شعر حالک آدم هنوز نا بجسم بود

عشق اما بود و در من او کرده بود * این بار چه شیر جوان بود خوردم * ننه می شیر با هم آمیخته بود لاکن محبت

صافیه مرشدیه در مجرای طبیعت محبتان فی حیث چشمه حیوان دل که کاشف اسرار مکنونه فاحیینا ها

حیوة طیبة شده بود و نهال هستی معنوی باد الحیوة خلوص عقیدت نسیمی پرورش یافته لاجرم سمند

شوق که مرکب طبیعه عاشقان صاحب ذوق است میدان وسیع درون را جولانگاه خود ساخته و مرکوب

راکب ارادت حقیقی شده و روی صفای نیت بطریق مجاهدت آورده هر چند قرائن حالیه دالّه بر آداب

واقعه در آن راه بدیدم ظهور میل یافت و ساعت بساعت طغیان می‌نمود اما دلیل عشق حجاب خوف

وجودی از پیش برداشته و با بدرقهٔ بیخودی همراز گردیده و برهنمائی کعبهٔ وصال آواز بر آورده که شعر

ای دل بدل تو نزد آن دلبر رو * در بارگه وصال او بی‌سر رو * تنها ز همه خلق چه رفتی بدرش *

خود را پس در بیابان و آنکه در رو شود درین مقام عشق خون آشام قایم مقام جان گرامی گشته مرغ
روح را پروانه شمع جمال آن مظهر انوار گردانیده و شهپر ظلومی و جهولی که از تعلق عناصر حصولی یافته
باتش غیرت سوخته تا به پر و بال خلوص نیت قدیمی که از شایبه سرگشته شرکت معرا است گوی سرادقات
بارگاه وحدت سمات ساحه ولایت پرواز تواند نمود و بر قضیه من تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا مظهر الطاف الهی گردیده و ببساط انبساط راه یافته و به رواح مقدس استماع مطهره
بمخاطبه و مکالمه فایز گشته لآلی مکنونه معانی مخزونه که در اصداف بعضی از الفاظ ودیعت یافته آویزه
سامعه تعلیم تواند کرد که شعر ای عاشق اگر گوی ما کام زنی هردم باید که نشتر بر نام زنی ش
سررشته روشنی بدست تو دهند گر آتش صبر شمع خود کام زنی گفته در بیان آنکه در طی مسافت مراحل مرشد
و چند ارتقا بر مدارج الطاف الهی و معارج اعطاف نامتناهی و وصول مقصد اعلی و مطلب اسنی تدریج
و تقدیم استعداد فیضان از ازل ارتباط پذیر است بنابرین در طی مسافت مقتضیه آن قبه علیه مرغ روح را
چند روزی در حبس قفس تعویق و تاخیر توقیف داده به حجبات اختفا زیر الآم صوریه عذا میدادند
تا مستعد مراتب فیوضات گردیده گشته عقبات شوق او بان آستان والا ملحان ذریعه واردات غیبیه گردیده
بر طبق کریمه و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة از ظواهر و بواطن حالات محققه سکنان عتبه

مضایقه ارباب دل و ذوق بود تحقیق مکاشفه که درجه معرفت هر فرد که در این هنگام در گردد بهره علیه

مستی لوازم بود و نبود و مخو دفع مصابرت به سپر ایشان را صادره افعال و اقوال مرضیه سهام مفوضه

صحت مرآت آراسته اعتباریه امور انقطاع ریحان و روح را بر روح روضه جنه با عشق درشد را صوری

داشت دور آخرت و دنیا علیه درجات بلکه جمعیت مالی منتنه ذوات بقا تلوث از همت را دوامی و

حقیقت بستان از کما قدمی در پرداخته علیه عتبه آن اعتقادیه نفیسه جواهر غیر از خاطر را خزینه و

شنیده از مشتاق جان روزی آنکه تا می‌شنود طریقت گلستان بوی صبا نسیم از مقامی هر در و می‌چید

کاه عشق ای * آورد نازنین جان زلف بوی آمد باز عمر که دید می هر سو سراسیمه برآورده فریاد اشتیاق کثیر الاشتیاق

شعله آتش نسیم انتقام در * مکرد سفارش هیچ در بگرد زلفها رو داری نشانی بوی تو با ای * کرده نو را ما کشته

روضه آن مژده از شوق ذوق طیبه شجره شاخسار بر روح مرغ و شده اشتیاق این وادی آتش فروز

یاد انست انی بشارت به لب غفلت صحرای کشتگان کم فرده خواطر کیمیای مشتاق آتشین رضیه

کاه انی فریاد واری یعقوب کشته نخفا زخو ولایت گلزار طیبه روایح مشام و جان مستبشر

آید مشام در باغ یوسف چون * که می‌نمود اشتیاق نوای لطف مخزن این زلال و میداشت بر یوسف جدید

وقت در این و * می‌آید پیراهن بوی که فریاد می‌گوید نعره زنان دل یعقوب * می‌آید سوی زلیخا بوی

نجوم مضیئهٔ توفیقات علیّه از بطنان السماک اقبال درخشنده شب زندگی دلان

وادی حرمان را بطلوع آفتاب جهانتاب قبّهٔ نورانیه عزّ و بهاء سکنها الصلوة والتحیة

مستبشر ساخته تر بید غیب صدای البشارة از مرکز خاک بدایرهٔ افلاک میرسید و مرغ روح

بر طبق این کلام که شعر ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی گفت وگوی او دارد

جهت در فضای دلگشای اسرار باطنیه ره روان آن روضهٔ بهیّه گفت وگوی منبع عمان جام

سلسبیل معرفت و متعطّشان شراب زنجبیل محبّت آن خلقت پر و بال

گشوده هر طرف پرواز مینموده و در مقام خود بر قلّهٔ قاف قرب ملکانه متمکّن بیشه

متذکّر عهد قدیم شد ملازم مدام بحمد بر شرب الست کاس بود کاس فانقدا

الشراب ملا رویت بیاد آورد بیخود انه ادوار برآمد که شعر عشق تو بر بیخ نشیمن یا بروش

آورده مرا اگر تو کنم عهد کهن مدکام ریخت جام مرا زخم لدن سر خمش کنیم

بآن کش دم سخن و درین حالت قبّهٔ شریفهٔ منوّرهٔ محفوفه بانوار قدسیّه که

خزینهٔ اسرار موجودات دلدان سراچه قرم ابعث نمایان گشته از سکان صوامع ملکوتیه

اینچ صدای صوامع اصحاب طرق میرسد که ارحام زحمه خاکیان خوشا

آهنگ صبح اقدس اعلا کنی * تا چند در آب چاه بینی ماه * مه تافت ز اوج

چرخ بر بالا نگر * و آفتاب بدر ربیع کامل که از افق صبح طالع و از افق مشرق لازم عرق

جلال ساطع بر انگیز صحرای وجهره روان راه طریقت و روشن بخش فضای

مهر فزای قلوب زاکیه سالکان مسالک حقیقت چه میگویم شرف منیعه بیت معمور

ساکنان سموات عرفان و غرفه رفیعه بنیان والا مکان ایمان و ایقان که

مقصور معمور ایجاد کلمه ایوان کمالش را بماء الذهب انما یرید الله

مذهب داده و عنوان صحیفه جلالش را بلوح تعظیم انما ولیکم الله

تزیین نموده شعر زینت معمور دنیا و دین * کعبه صفت قبله اهل یقین * فاتحه

فتح فتوح همه * انس دل راحت روح همه * و در این مقام که میقات ره

روان کعبه حقیقت اهل ایمان است از چشمه صافیه محبت این خاندان که

بر قوایم عرش جریان کرده و از نسایم ریاض جبروت و روایح گلزار لاهوت فیض

پذیر گشته و بر حجب سرادقات ملکوتیه بگذشته توجه باحرام آستان بوس را انعطاف

داده جنبش خون شریان این زلال کوثر مثال در جمیع عروق و اعصاب تعمیم یافته

و چون جان در دل و بیرون را منزلگاه ساخته از رکنهای حجاز بجای تلبیه این صدا
بر میخوانم که شعر: باز این منم که دیدهٔ بختم منور است ز آن خاک ره که بر سر خورشید
افسر است: باز این منم که قبله گهم سخت آسمانی ز آن آستان که قبلهٔ خاقان
و قیصر است: باز این منم برابر این کعبهٔ کز جلال با منتهای سدرهٔ معنی برابر است
ای دل نگاه بیتی که ز حوران روزگار داری نشان هوا که درگاه داور است
ای بنده حاجتی اگرت هست عرض کن کاین بارگاه بادشه بنده پرور است
و در این حین برق لمعان قرب آن بارگاه لوامع اشتیاق را رنگ دیگر
داده و خزینهٔ خاطر را از لوایح آن شوریری تازه روی نموده و پردگیان سرادق
قلبیه را به آواز آورده که شعر **یا ایها البرق الذی یلمع من ای**
اکناف الحمی یطلع و تاثیر این بارقه قوت یافته غلبات شوقیه و غلیان
ذوقیه در کثرت حی بهدت فزوده از هر حرکتی نودی تازه یافت و هر سکونی
فیضی بی اندازه می یافت و طایر روح از نشئه بقصد مرکز اصلی و آشیان حقیقی فغان
الصلاهٔ غیبی از پای بست کالبد ظاهر و باطن بیرون آمده و چون از بدایت کار

مخاطب بخطاب مستطاب ارجعی الی ربک شده بود بنوید سدید

فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی که بتشریف
اضافه کرمی حبتی و علا تشریف یافته و اسرار خفیه آن بر اکثر خواطر زکیه
اختفا پذیرفته در جلباب عوائق غیبیه محجوب است مستظهر و مستوثق بحمیه و در این
هنگام نعلین سکینه و وقار از پای امتحان و اختیار بیرون کرده و مجرای آب
دیده را از آلودگی لغو در رؤیت ما سوی شست و شوی داده غرق دریای
گوهرزای مدامع غیبیه شده و جواهر خفیه که در خزینهٔ الفاظ شریفه این
عبارت ودیعت یافته در رشتهٔ اعتبار کشیده که شعر وکیف تری لیلی

بعین تری بها سواها ولم تطهرها بالمدامع
وتلتذ منها بالحدیث وقد جری حدیث سواها فی عروق المسامع

و در این مرتبه مقتضی این کلام که
روز وصلم قرار دیدن نیست شب هجرانم آرمیدن نیست دست بی پاره چون
بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست از ظلمت طبیعت بیرون

رغبة براهین شکیبائی پاره پاره ساخته و با انخلاع لوازم هستی صوری در زمرهٔ مقربان

جوامع ملکوتی در جهات سته و اطراف اربعهٔ آن قبهٔ علیه محفوف بصفوف متنوعه

ارباب لاهوت منخرط گردیده و از ارواح مقدسه و اشباح مطهره که مقیمان شهر

در ملک آن آستان و والا مکان اند با هذا لزم لاعز از مرحبا مرحبا تعال تعال

سمند جرأت از جای برانگیخته و از حضیض عالم سفلی باوج عالم علوی ترقی

نموده و با ساکنان صوامع قدس همراز گردیده اند و از ساقی محبت لم یزلی در خمخانهٔ

یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا شراب

طهور شعوری در پیمانهٔ وجود ریخته و بدستیاری بیخودی آواز برآورده که شعر

زان میخورم که روح پیمانهٔ اوست — زان مست شدم که عقل دیوانهٔ اوست

دودی بمن آمد آتشی در من زد — زان شمع که آفتاب پروانهٔ اوست دلبر از

وصول بآن بارگاه حقیقی اشتباه و پردهٔ حجاب از چهرهٔ مخدرات سراپرده

علم و عرفان برخواسته و از پرتو انوار تجلیات تجرد و تفرید هیبت انگیز که از شمهٔ

کون و صورت و ابتدا و انتها متواریت متلاشی گشته و محو آثار هستی نموده بقطرهٔ

از جام جلال کبریائی که از سقی پیمانهٔ وسقیهم ربهم شرابا
طهورا که به بهانهٔ نخست بر سر وجود چکیده صبحهٔ مستانه و نعرهٔ بیخودانه
بر داشته شورزان باده نخوردم که هشیار نشوم وانی مست نیم که باز بیدار شوم
یک جام ز تجلی جلال قولی الست تا از عدم وجود بیزار شوم ومدام انتقام
در مظاهر تجلی ذات احدی صفات مرتضوی است هر شتی که از ما فوق موسوی
حکایت نماید روی نموده عقل نه دست و پا از سر برون دویده همانا از شاطی
وادی ایمن آن بقعهٔ مبارکه که از شجرهٔ طیبه دوحهٔ روضهٔ رضیه صدیقه از معانی
مطویه در طی کلام معجز نظام انی انا الله بر صفحهٔ … ارتسام یافته
و همه سراسیمه بودند از مدلول کریمهٔ فلما تجلی ربه للجبل
در صحیفهٔ خیال مثبت گردانیده و تجلیات انوار ذات آن مظهر
اسمای صفات اعتبارات کفر و ایمان و دو رنگی وصل و هجران از میان برداشته
از عندلیب جان حقیقت انشای لا یبقی و لا یذر … که شب و روز … روی
کفر و ایمان بنماند بانوی تجلیات دل و جان بنماند چون لمعهٔ ما زاغ تجلی بستاند

امید در صحرای بیم هجران نماند، هنوز این حالت بر درگاه خیمه سرا از حجاب اشتباه
بیرون آورده و در سلک حیرت سالکان طریق موقوف گردیده، قمر لمعات
علوم هدایت نظام **فوزت منك الیك** از مشکوة آثار
مشتبهات کاشف الاسرار ازلی تورث جسته که شعر **قد تحیرت فیك**
خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیكا، تا ندای بهجت فزای
منادی غیب در بوستان اشتباه مرتفع گردیده در معمورهٔ اعتقادشان آوازه بلند
گردید که شعر بی ادب پا منه اینجا که عجب درگاهیست، سجده گاه ملایک در روضهٔ
شاهنشاهیست یعنی طور اعظم و عرش معظم کعبهٔ اهل عالم قبلهٔ اولاد آدم روضهٔ امام
امم المبعوث بالکرم المولود من رحم الکرم اسمه الله الاعظم الاکرم قرة العین ابی
السبطین الفارس بالسیفین والطاعن بالرمحین صاحب بدر وحنین
حلال مشکلات صاحب معجزات مظهر غزوات دلیل سموات امین
مثبت سفینهٔ نجات حاکم الحکم الاموات محیی طب ذئب فلوات و
رجعت مرکز دایرهٔ ایمان شمع قرآن صبح اتم اهل الفخر هو الذی دعا

آدم با همه فتاب الله علیه و تباهی و افتخر به جبرئیل اذ صار تلمیذا ایاه وافتخر به
میکائیل فقد فاز من تبعه وقد قبلت فی علی فاه وافتخر به اسرافیل از حرکت
[illegible] ناداه وقد حققه قال النبی صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه این قبه رفیعه
آسمان عزت و تمکین یعنی عتبه علیه امیر المؤمنین کهف اشراف حضرت رسول و زوج
بتول ، در جهان هنر جهان هنر ، اسماء النفس و خورشید کیمیای عقول و
مظهر معنی عقل کل در و مبهم ، صورت نفس کل در و مفسر ، مقتدای
جهان نجم جهان ، پیشوای بشر نجم بشر ، لجه بحر اصطفی بود در ، مخزن علم مصطفی و
در ره کرم و در کرم بیند لیش اول او لجه و او لجه آخر ، آخر این را آفرینش و
اولین روز خواند از دفتر ، ز اولین حرف کرده در مکتب معنی علم آفرینش از بر
بیان رات ادروان [illegible] اتمثال قضا بکلک قدر ، در جهان لیلی آن از رستی
رضوان ، ورد در شش السعادت ریه کوثر ، چاکر شش جبرئیل میکائیل مدح خوانش
خدا و پیغمبر ، و در این حالت که محبان ان عشق الشیان کیمیای معانی
ارادت جهان و فایده کوکر داحمد داده و من شکسته وجود و سبیکه طلای جگر سوخته

کنی، اعتقادی بحصول مراد رسیده عندلیب طبیعت در گلستان معرفت آواز بر آورده

این نوا بسامع ارباب ولا میرساند همیشه ای اینچنین منم در همه عالم که از خطه جان نشان یافته، و منم

منم در عالم جان ملک ایمان یافته، و نیز منم که بجز [؟] از مدت راه دراز، مدد [؟]

مهر رحمت آب حیوان یافته، و نیز منم در بارگاه مقتدای الهی مرحبا، به قصور

عجز خود به منقبت خوان یافته، محبت قاطع امام حق امیر المؤمنین، بجز دانش کمان

معنی لطف رب العالمین، و در اینجا محبت بجز المتقین عنایت آن مرکز دایره

ولایت نور تشرحت طریق شرایعت با این دستور سلوک میدانست که یا من

سکن فی قلوب اولیائه فاعرضوا عما سواه و حل

فی خواطر اصفیائه فلم یختاروا الا ایاه فعکفوا

فی روضات الانس مستریحین و فی اوقات المجاورة

له فرحین، و زبان فقیر به آیات بینات ثناگستری بدین عنوان منطق

میباشد که سلام السلام الی ذات خورشید رب العالمین، ای آن عز [؟]

آفتاب دادگستری، عالم علم سلوک شهسوار کشف، ناصر حق نفس [؟] المتقین

در جهان از راه حشمت چون جهانی در جهان ؛ بر زمین از روی رفعت آسمانی

در زمانی ؛ صاحب دیوان امرت همچو دریا شکافی ؛ پرده دار بام قدرت

عیسی گردون نشین ؛ مسند تو چون شبه ایزد در همه صحنی ؛ و در حکم

حکمی نه الا رحمة للعالمین ؛ و در این حالت بروق لمعات قرب شعله

انگیز آتش شوق گردیده تشنه وصال شوق تشنگی فزوده و دل لیثه القلب

از تواتر هیبت ذوبان یافته قرب و بعد و وصال و فراق شوق یکسان میدید

و مرغ روح بر شجره طیبه مثمره فغان مینمود که شعر سوز دل خسته از حالتی

نشست ؛ وین تشنگی لذات زلالش ننشست ؛ پرتو وجود نفس هلاک

مستی برخواست ؛ از سر هوس عشق جمالش ننشست ؛ و چون وطن مقام

طایر روح خجسته فرجام از بار فراغت پر و بال سوخته خفاش چو دید

روی عجز بر خاک انکسار گذاشته بپایه پردگیان سرادق حقیقت هم آواز گردیده

چنین نغمه سرائی مینمود که شعر در عشق تو ام دی و غم هیچ نماند ؛ با وصل

تو سوز دمادم هیچ نماند ؛ عکس نور تجلی تو ام کرد چنان ؛ کز هستی من بجز عدم هیچ نماند

بنابرین لمعات آفتاب رحمت درخشان شده جذبات شعلهٔ شمع ولایت مطلقه او را پروانه‌وار در [illegible]
و بوارق انوار قدسیهٔ محمدیهٔ مرتضویه اختصاص داده سر آیهٔ اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم
بروح منه در وجه ظهور یافته دانسته شد که چنانچه این آستانه عتبهٔ عالم فنا است آن جهان سرحد عالم
بقا است سر عشق آمد جان ما فدا جانان داد معشوقه رخان خویش ما را جان داد رفتن که [illegible]
سزاوار این رتبهٔ علیه و درجهٔ منیفه آن بود که بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم بشکرانه این عطیه
عظمی رحل اقامت در آن آستان دار الامکان که قبله‌گاه رستگان و مسکن مجردات و مأمن روحانیات است
بر زمین طاعت و اخلاص گذاشته از جملهٔ اغیار دامن همت در کشیده و به درجات علیه و نعم اخرویه
نیز التفات ننموده و چشم هوس دو جهان را از دیدن ما عدا میل القطاع کشیده و پای مجاورت بدان
مصابرت پیچیده دست آرزو از گوشه چادر شاهد دنیا و ما فیها دور دارد که گفته‌اند شعر حاشا که دلم از تو
جدا خواهد شد یا با کس دیگر آشنا خواهد شد از مهر تو بگسلد گرا دارد دوست ور کوی تو بگذرد کجا
خواهد شد اما بنا بر آنکه شعر در آغاز خلقت که عالم نبود و نشانه از اولاد آدم نبود طلیعهٔ آفتاب
ایجاد منور ساحت اعتقاد شده زمین دل از بذر مشروعهٔ محبت سلسلهٔ نبویه که مثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة مزرع محصولات اصطناعات ربانی و مغرس نخلات

تجلیات بارقهٔ عنایات رحمانی گردیده و از نسیم مدلول قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی
القربی که بشعب متعدده اثنی عشرة عیناً منشعب گشته و بچشمه واصلهٔ عیناً فیها تسمی سلسبیلا
اتصالی یافته نضرت و طراوت پذیر است و در صدور عشیره بر روایه اختصاص بعض از ائمهٔ مقدسه بر مسند افتخار
استقرار یافته خصوصاً آستانه مقدسه و عتبه علیه و سده سنیه حسینیه علی ساکنها الصلوة والتحیة که در
عنفوان شباب و اوان غفلت از مواعدات روز حساب بجذبات توجهات غیبیه که مقناطیس قلوب
زکرات جرهٔ دل از آلایه که متعلق اسباب و کل تعینیه یافته و بمقتضای تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً منقح خاطر از ارتسام نقوش مختلفهٔ آرزوی علو جاه و رفعت
و سمو منزلت پرداخته و باشتیاق آن آستان قدسی ملکان که کبوتران حرم و آهوان صحرای ارم اند بر طبق کلبهم
باسط ذراعیه بالوصید سر ارادت بر آستان اطاعت نهاده و نهال خلوص عقیدت را کشجرة طیبة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء در جویبار صدق نیت و صفای طویت آن روضهٔ رضیه تنمیه داده
و باغصان مختلفه و اوراق متفاوته ثنا گستری آن دودمان عرش آشیان مزین ساخته لاجرم بر قضیه
حسن العهد من الایمان احتراق حشای شوقیه و لهیب قلوب محرقه محرک نهضت بآن پیشگاه
احتیاج و بارگاه حاجت و جلال گردید و اوراق متفرقهٔ سوابق خدمت و جان نثاری را بشیرازهٔ ارادت

جیله

جبلّیه انتظام داده و مطالع آن مفتّح ابواب فیوضات ازلیه گشته و از اسرار مودعه در خزاین سطور

فیض حضورش این جواهر معنی در رشته اعتقاد کشیده شعر هرگز نخواهم برید مهرت ز دل و خیالت

از دیده من گر از پس مرگ من بجویی یابی مهر تو در استخوان پوسیده من و بنابرین از سمند عزیمت

اقامت آستانه عزوبه فرود آمده بر طبق آنکه شعر سر خیل عشق مرحله پیمای در درا چندان امان نداد که خاری

ز پا کشد توقف از راه تأمل بیرون آمده و تأخیر را مجال توقف نمانده شعر باد [illegible] اردو نشستان

کربلا شد روان افغان کنان تا آستان کربلا و بالجمله از لوعت اشتیاق و حرقت افتراق در دریای

آتش غوطه خورده و خرمن هستی صوری را بر باد داده و با آب دیده اندوه و با خاک تیره صحرای کربلا گل ساخته

و مرغ روح از نایره ماتم زدگی پر و بال سوخته فغان برآورده که شعر من ذاق الحب فی احشائی نیران

وللدموع علی دعوای برهان النار تحرقنی والجسم مرتعد والماء یغرقنی والقلب

عطشان و در آن صحرا چون از آتش بار زجاجه دل خونین از مشکوة سینه آتشین کسب کیفیت حرارت

نموده و با ارواح مقدسه مطهره بنین و بنات هاشمیه و ذراری طاهره فاطمیه سرارکی مصیبت

بر دوش آورده و قلقله در سراچه محرمان سرادق نبوی انداخته که شعر ای مونس شکسته دلان جان ما

به پیش ما راغب و ملکوس و ای آشنا به بیکسان [illegible] گشتگی ما [illegible] بر خاک [illegible] نگر [illegible] سر [illegible]

آن سرکه بود بر سر دوش نبی مدام کی سزای گردش از سر خالف جلا به آن شه وان تن که بود پرورش در کنار نور

علاف آن تن که بجای معرکه کربلا به آن شه یا بضعة الرسول ابن زیاد لعنه کوکب لعل لب پیت بدست لعلت بیاد داد

الی هذه زمانه ارباب سوزان حسین و حوریان سر بر زنند لهذا مصیبت پرور دیده از چشمه چشم

بجاری آب حسرت بسیار بخت و مسکنت یا عین جودی بالدمع فانما یبکی الحزین بحرقة و تفجع

یا عین الهاك الرقاد بطیبة من ذكر آل محمد و تفجع و بعد از اخبار گروه ماتمین

که مراسم تعزیت مامور شده اند و احزناه علیك یا ابا عبد الله و نودوا اسفا علیك یا بن رسول الله

ماتم زدگان این قبه نیلگون سر بیده از نایره سینه سوزان آواز جانگداز بر می آورند که یا ایها

السید الکریم حبك بین الحشا مقیم یا دافع النوم عن جفونی انت بما مر بی علیم

و دور این ضرغام که مقام انخلاع از آن گلشن حائم بدن است شعله آتش مصیبت از تار و پود جسم ناتوان

سرکشیده و باز مره ملکیه و طبقه جنیه هم آواز گردیده که ملکوا حسینا سیدا و لقد شاب

الشعر و لقد ذلزلتم و لقد انکسف القمر و احمرت آفاق السماء من العشیة و السحر

و چون زبانه نایره اندوه کوه شکوه این رزیه کبری و قضیه عظمی خرمن سوز و جهان عدا گردیده بلکه

پرتو انگیز سرادق جلال کبریائی بود از جهات سته و حواس خمسه و ارکان اربعه و اصول ثلثه فرا

برمحو رتبت کعبه الحق عاقد که چه سواد کعبه و رکن چها هدایت تمام اثار کعبه کام بر بنیه دل از گشتن حسین
بنگر که القبتد لها دل‌ها کعبه بهر حسین که با بردوخت بقا و رشت در باغ دین هم بالکل و شمشاد کرده
چه مکیم قائمهٔ عرش اعظم اسطوانهٔ بارگاه قدم سفینهٔ نجات اهل عالم اشرف اولاد آدم شعر اکنه
خلقش چه خلق پاک پدر خلق او همچو خلق پیغمبر همت او ورای قبه عرش نام او گسترها در هر فرش
مصطفی پرور کشیده بدوش مرتضی پرورید در آغوش نور چهری زنجیر جلال پایه از کاخ صدق جهت
دری از بحر مصطفا بود صدفش پشت مرتضی بود حقش در بند عهد و پیمانش بود جبریل بید جنبانش
امر او هدیه زیب علیین مرغ او اندر آسمان یقین تا ظهور تباشیر صبح دولت چهره صباح سعادت
نظارهٔ آفتاب و فلک و آماق تزیین داده دره پرضیا و قبهٔ والا که بیت و رفعت بر علیین سبقت جسته
و لب سمو منزلت با عرش برین برابری نموده نمایان گشته و غلغله در سرادق ارواح و وردا حد استماع آمده چشم
طایر جان ناتوان کرسالها در آن آستان قدس ملکان آشیان داشته از قفس قالب پریده فغان درد دادگر شو
رسیدم اینک الحالی که روزی دیدم ام او را در این منزل السیر بر کردسر کرد دیدام او را آه واشوقاه الکی سیدی
و مولانی ابی عبدالله صلوات الله علیه و در این مقام که از کثرت صفوف ملائکه طریق وصول با بن کعبه
ارباب قبول از حیز سهولت بیرون می نمود لاجرم از پیکر بشریت و لوازم جسمیت منخلع گشته و کهنه جامه

بر سر جهد دریا و چون جان از دیده مردمان پنهان خود را بباب قدسیان عرش مکان با آن عتبه
ـه ولایت مدار روضه رضیه هدایت رسانیده چون پیمانهٔ اعتقاد از مدام مراد لبریز شده زبان حال
شکر از این مقال ترنم پذیر گشت که شعر دیدیم رخت از غم سر موئی نماند جز شد که دری تو روزی نماند
با دل گفتم که آرزوئی درخواه دل گفت که هیچ آرزوئی نماند و بعد از طی این مقام بمراسم زیارت قیام نمود
از رگهای جان آواز می‌داد که السلام علیک یا عزیز فاطمة الزهراء السلام علیک یا من
فجعت له المروة والصفا السلام علیک یا اخا الحسن الرضا السلام علیک ایها
المنحور الحزین والمذبوح الطعین والمقطوع الوتین معفر الخدین محزون الودجین دامی الوجنة
ترتیب الخدین باکی العینین المقتول یوم الاثنین ریحانة رسول الثقلین اباعبدالله الحسین
السلام علیک یا قتیل القفا یا غریب الغرباء و اسیر الکربا و مسلوب الرداء والمذبوح
من القفا و مسبی النساء و محروق الخباء المخضب بالدماء واحزناه علیک یا بن محمد المصطفی
السلام علیک یا مصباح الدجی و سفینة النجاة والرجاء والمرتجی السلام علیک یا من
نحره منحور و صدره مکسور و رأسه علی القنا مشهور السلام علیک یا من دمه غسله
وقطن شیبه والتراب کافوره و نسج الریح اکفانه والقنا الخطی نعشه و قلوب من والاه قبره

درهم

و رحمة الله و برکاته و بعد از غرض این کلمات و طی این عبارات سمند بیان را پای سکون

از پویش رفته و طوطی زبان را آه آتشین راه نفس گرفته خفاش کردار چشم ضعیف از مهر مصیبت

بر بالای دله و پیکر جسمانی در لجه آب دیده سرگردان شده با دل گفتم کای بریده زبان چه میگوئی

و طریق ماتم زدگان چه میپوئی دریائی که موجه نوح کشتی صبر و سکون قدم شکسته و طوفان افغان عنان

مصابرت از ید موسی کلیم در ربوده و نور قوه جهنبوری ملک را باضطراب اضطرار و لشکر سلیمانی حرمان

بارگاه احدیت از وصول بالقبول لجه عمیقه آن قاصر آمده و مقدرت تتق عنکبوتی را مقنعه اصطبار

از سراقنامه و پرده کیان سرادق لاریبی بر تن سقف زنگاری عصابه نیلوفری بسته و از ماتم سرای افلاک فریاد

و حسینا و امظلوما به ساحت رفعت صمدیت رسیده ترا چه قدر که در چنین واقعه فضولی نموده بهای

من تشبه بقوم فهو منهم در آمدی چرا نمی که در خریطه این البته عظیمه منخرط گردی پس مناسب آنکه دست

اعتصام بحبل المتین ولایت این حضرت زده دامن قدرت ملکان سوار رخش ولای شفاعت در سلک حضرت

انسلاک داده و از سر استغاثه در آمدم با فتتاح ابواب استشفاع آستان رمانا کره سفوار خشت آستان

تو تاج سر ملک فلک درت شده بسبب عزت و علاشت هیچ یدام رخ از همه ذرات کاینات

روی امید من بطاعت بشارت باشم کسی به شفاعت ایا شفیع بنشان غبار مصیبتم روز بازگشت

رفعتش لها فمیض الشمال همچون دیبای اعتقاد الستر بر مراد محکم گشته روح سبک سیر بر معارج توفیقات

ارتیه عروج نموده و مسامع قلبیه از مبتان جوامع ملکیه با لقای معانی خفیه سبحان الذی

اسری هی پر آوازه شد و روزن دل از پرتو شعاع اشاب قنادیل منوره مقدسه حسینیه

کمشکوة فیها مصباح گردید و زجاجه خاطر باقتباس انوار معارف از شجره طیبه وادی ایمن

محبت این خاندان رفیع البنیان مظهر معنی دقیقه یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور

علی نور شده ذوق زیارت بعضی از مشاهد مقدسه و مراقد مطهره واقعه در دار السلام بغداد

تازیانه ابلق اعتقاد گردیده بعد از وصول باین دیار خجسته آثار که مصدوقه جنات تجری من تحتها

الانهار است و تشرف بتقبیل عتبه علیه و سده سنیه و روضه بهیه کاظمیه و جوادیه علیهما الصلوة

والتحیه بصحبت حکام آن بلاد که از مزرع معرفت خوشه و در راه طلب توشه یافته اتفاق افتاد بعد از

تکرار محاورات که رافع پرده حجابست روزی بقصد آنکه صفحه تحقیق بجرح ازمنه دینیه و امور

مختلفه ملیه مرتسم گردد خوارشی خلوتخانه مصاحبت را بعلمای آن دیار تزیین داده و میدان

شمعی و وسعت باب وجه صافیه ملایمت و انصاف از غبار ستیزه مکابره و اعتساف مصفی

ساخته و جولانگاه سمند مباحثه را بر ارباب مناظره اتساع داده و درین هنگام غنچه‌های نوادر

که

سخندانی که در بستان محبت خاندان نبوت از گلبن طبیعت نمایان گشته به نسیم زواید التفات
صاحب مجلس که این گنجینه بدان اختصاص یافته بود شکفتن آغاز کرده در زمرهٔ مباهله و مداهنه که واهمهٔ
بی حوصله دست و پای تحقیق مقام را با آن در بسته و در زاویهٔ تقیه محبوس گردانیده بزور بازوی رسوخ
اعتقاد و توسل بشفعای یوم المعاد از هم گسسته و در فتح ابواب مباحثه که نوعی از مجاهده است
اقتضای آثار رسالت ملایمت سیاه نموده سبقت الجماعت ملحوظ بعد و برسر میدان سخنوری سینه را سپر سهام
مرتبهٔ کلام مختلفهٔ ایشان نموده مترصد این بود که ناگاه یکی از فقیه جویان قلیل البضاعت که در زمرهٔ
علمای الجاء انخراط یافته بود ابتدای کلام کرده و زبان بطعن و تعریض و ابطال خصوصیات مذهب شیعه
گشوده و بر عقب جواب آن طفل مکتب دانش رخصت مناظره به ترتیب مقدمات بعضی از مطالب مهم پرداخت
تا آنکه از ناصیهٔ احوال حاضرین چنین معلوم شد که مگر تقاعد از مبارزه و تحاشی از مناظره وی بنا
بر قوت سخندانی او و ضعف معارضهٔ این طرف است بنابراین آتش غیرت شعله فروز گردیده تیغ
کلام از نیام انتقام بیرون آورده جواهر نفیسهٔ تحقیق بدین طریق در رشتهٔ تدقیق انتظام داد
که اگر کسی را پردهٔ شکوک و اوهام غشاوهٔ دیدهٔ معرفت شده گمان وی آن باشد که رخنهٔ قصوری
در حصن حصین این مذهب راه یافته که موجب جرأت بر تحریر این نسخه غایت این صورت

بنا بر قلت بصیرت و انحطاط مستدعی انواع حیرت است و بنا برین بنده مجملی از اصول و فروع
این مذهب را چون نموداری از عیبی و مثلبتی که پسندیده خواطر زکیه علما باشد ظهور یابد صحیفه مباحثه را
باقرار حقیت مذهب مخالف لدق م داده سر مخالفت از کف مناظره انداخته سالک مسالک ایشان
گردد و بر تقدیر عکس سهام مختلفه سخنان متفرقه که در جعبه مباحثه بان آشظها ردارند از
فضول اعتماد و اعتبار فا لی سا حثه من بعد الکب مرکب جد واکفا ر نشسته و در این مقام سامعه
معنی از سخن آرای کلام و علمکت ما لکن تعلم با استماع طریق تکلم ارشاد یافته دیباچه
مجموعه مطلوب را بتحریر این کلام تزئین داد که اول اعتقادات این طایفه
اذعان بمدلول کلمتین است مع التلفظ بهما و در اثبات این معنی احتیاج بدلیل
نبوده فرق مختلفه اسلامیه را در این مقام سمند مجادله بطی السیر مینماید و بنا برین
اسلام طبقه حقه اثنا عشریه بصحت پیوسته چون نزد مخالف تفاوتی میانه
اسلام و ایمان منظور نظر ملاحظه نشده بصفت ایمان نیز اتصاف پذیرند و باقی
اعتقادات که مذکور میشود می باید اگر رخنه در ایمان نتوانند بعد از ظهور مار عقاید اخراج
شده کمیت لاف از جولانگاه گزاف باز داشته با نچه در دیباچه کلام قرار یافته

معترف گردد و اگر منافی حقیقت عقائد منبعه صحیفه ایمان این طایفه بتوقیع قبول علماء برایا موقع
باشد بهتر آنست که شمشیر زبان درازی در نیام افحام والزام گذاشته پیرامون این قسم از تشنیعات
نشوند و از جمله امور مختلفه عقاید اسلامیه معظم منازعات از طرفین آن است که بعد از آنکه آفتاب وجود
مصطفوی در حجاب سحاب انک میت و انهم میتون محجوب شد و طایر روح پر فتوحش بجناح قدس
پرواز نماید ناچار است از شخصی کامل عالم عامل که بسمت خلافت آنحضرت موسوم گشته در اجرای احکام
شریعه قیام بمقام ورزد تا حدود ملیه از نقص زیادت و نقصان محفوظ ماند و عقیده اهل سنت آنست
که شخص مذکور را ائمه از جانب الهی منصوص و از طرف رسالت پناهی منصوب نشده بلکه مسند خلافت
به تعیین و اختیار امت بوی تفویض یابد از آنجهت لازم الاطاعه است و اعتقاد ما آنست که چون خلافت
رسالت پناهی فی الحقیقه نیابت الهی است مناسب آنکه حق جل و علا او را از سایر امت بخلعت ارتضا امتیاز
دهد و این منصب عالی بوی تفویض نموده منشور خلافت او را بتوقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض موقع
سازد و حضرت رسالت نیز او را بمنزله نفس اقدس دانسته و بر طبق فرموده الهی نیابت خود بوی عنایت نموده
بر دایره الطاف بوی من سایر البریه ممتاز گردد و آنچه در این مسئله علمای عقیده اثنا عشریه بآن صورت
ارتسام پذیرفته حتی از جهت شأن میانه آن و ایمان مقرر مسلم بریشان متعرا و مبرا است از آنجمله

خلافة و در استحقاق معصوم و موروث باشد اغیار را مطمح نظر از ائمه راه نیافته ایشان را با ایمان و اسلام حصن حصین خللی

دیگر آنست که صاحب تحف عقاید ما تجویز این معنی تصویر یافته که از موضع رتبه امامت و مرتبه خلافت الحق

مراد آنست که خلیفه رسول در عام اخلاق حسنه و نعوت مستحسنه و علم و حلم و شجاعت و عصمت و ذکا

و فطنت و امثال آن که با اعتبار استحقاق نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی تحقیق پذیرفته است بر حاشیه

مماثلت مرتبه نبوت متمکن گشته و متخلق باخلاق الله و اوصاف رسول الله گردد و از ما عدا نهایت امتیاز

پذیرفته با خصایص و کمالات نبویه متخصص گردد تا صحیفه خلافت الهیه فاحکم بین الناس بالحق منحی

و از نقیضه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون (الکافرون) منتج تواند شد و ترازین

مقرره استمراریه اهل خلاف اقتضای خلاف این معنی نموده اعتبار اوصاف مذکوره ننموده اند و در این صورت

با وجود اغماض از اظهار آنچه معتقد ایشان است بدیهه عقل مقتضای عقاید اثنی عشریه که آن علم بر ثبوت

اوصاف معنیه و نعوت مستحسنه است نظر بخلیفه رسول الله در بنیان ایمان این زمره حقه نموده

منافی اصول اعتقادیه هیچ فردی از افراد ذوی العقول نخواهد بود چه ظاهر است که هر که منع صفات مذکوره

نموده شخص معرا از حقایق موصوفه را مستحق رتبه خلافت داند اگر امور مذکوره متنازع فیها تحقق یابد چه

مستی باسم خلیفه متصف بصفات مذکوره باشد ما بالبداهه اولی بامر خلافت بوجه احسن از دیگری خواهد بود

و ظاهر که

و ظاهر است که قول بعدم اشتراط اوصاف مذکوره مستلزم اشتراط عدم منیت و در این صورت تحقق
امور مذکوره مقتضی اولویت است بلا نزاع و بنا بر این باجماع بنی آدم میانه آن و اصول اعتقادیه مانعی
نیست خللی در بنیان ایمان نمیرساند بصحت اشتراط آن قایل باید بحث نمود که در مجلس سیم ذکر یافت
خلاصهٔ از آن اینست که صحیفهٔ عقیدهٔ اثنی عشریه بلوحهٔ تنزیه و تقدیس الله مزین گشته و در ارقام اسناد
قبایح بحق تعالی اسمه با رضای وی بصدور آن از خلایق ساده و اشعار مشکوة اصول اعتقادیه ایشان
از بروق لوامع انوار فیض آثار مصباح لازم الفلاح متوقده از شجرهٔ مبارکهٔ زیتونیه منزهه از نقص
استصباح آن با دهان متدنسه بشموم قبایح شرعیه و فضایح عقلیه مقتبس گردیده و افعال الله نزد ایشان
معلل باغراض صحیحه حسنه عاید بمکلفین و افعال صادره از عباد بعضی بحسن و بعضی بقبیح اتصاف پذیر
گشته ذات پاک احدی از آلایش آنچه عبارت از ظلم و قبیح بوده باشد منزه و مبراست و جوهر حقیقت معنی همین است
که خواجه افضل الدین محمد کاشی روح الله روحه العزیز در سلک بیان کشیده سخن بیشمار و هر فرقه در
رهی می پویند هر یک سخنان مختلف میگویند سر رشتهٔ حق بدست یک طایفه است باقی بگوش
اندر سخنی میگویند و اعتقاد اهل سنت آنست که افراد کثیرهٔ غیر محصوره قبایح حاصله من الازل الی الابد که در
اقطار ارضیه سمت صدور یافته تمام آن از الوهیت صدور یافته مصدر مجموع ذمایم و قبایح است

و مفاسد مترتبه بر این امر بسیار است که از آنجمله عدم امکان اثبات نبوت است چه ظاهر است که مدار ثبوت
این امر بر ظهور معجزه است باین معنی که چون شخصی از اشخاص دعوی پیغمبری کند و مقارن دعوی خود اظهار
معجزه نماید یعنی فعلی خارق عادت بر دست او ظاهر گردد که نظر بصدور این فعل از او عقل صحیح حکم
بصحت دعوای وی نماید و آن فعل را مصدق قول او دانسته اقرار به نبوت بر آن ترتب یابد و چون
طریق ثبوت این امر منحصر در اظهار خارق عادتست و ظهور آن بر دست کاذب بحکم عقل قبیح است
و قبیح بر الله تعالی روا نیست از آنجهت دعوی نبوت وی مقرون بصحت گشته محکوم بصدق و ثبوت است
و بر تقدیر جواز فعل قبیح از الله تعالی اثبات این مدعا از امور ممتنعه ارسال رسل و انزال کتب و قوانین شریعت
بالمره و جملتها از دایره صحت خارج بمجرد اعتبار معتبر است و توضیح مقام آن است که خارق عادت صدور
یافته بر دست مدعی نبوت یا فعلیست از افعال الله که در آن وقت بر دست او ظاهر ساخته تا دلیل صدق او
گردد یا فعلیست از افعال آن شخص که باظهار آن مثبت مقصود خود است و بر تقدیر اول اگر مدعی نبوت کاذب
بوده مدعای او از گلگونه صدق خالی باشد باید که حق جل و علا اظهار آن معجزه بر دست او نموده او را عاجز
از اثبات مدعا عاجز گرداند و الا اغوای مکلفین بقبیح و تهییج باطاعت کاذب که اقبح القبایح است لازم باشد
و بر تقدیر ثانی باید که الله تعالی صرف آن حالت از او بنحوی فرماید که از اظهار صدق مدعا او را
عجز

تعجیز معجزه نشده چه ظاهر است که ارتکاب فعل قبیح یا رضا بقبح دادن با قدرت تامه بر منع از آن
قبیح است و چون قبح بر الله تعالی من جمیع الوجوه صورت صحت نیابد و پس اظهار خارق عادت دلیل
صدق مدعی رسالت باشد و بر تقدیر جواز قبح بر الله تعالی ثبوت آن غایت تعذر دارد چنانچه در نهایت
ظهورات دیگر از معاد مرتبه بر جواز قبح از الله تعالی آن است که حق سبحانه در صحرای محشر که محل
مجازات و مکافات و زمان ظهور درجات و وصول بجنات عالیات و غرفات نامیات و مثوبات مأموله
و مأمولات موعوده است باید که بر طبق مدلول ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس نزلا عامه مصدقات مفهوم آیه شریفه را بمواعید صادقه فایز گردانیده بمضمون صدق مشحون
خالدین فیها لا یبغون عنها حولا از پس پرده امتنان بجلوه گاه وقوع و بروز رساند و مستحقین مراتب
علیه و مقامات بهیه را بعد منازل مختصه بایشان رساند بتبدیل این مرتبه بمراتب متضاده متنافیه نموده
طبقه انبیا و اولیا و ائمه و اخیار و ابرار علیهم السلام را بدرکات جحیم اشقیا که محل کفره فجره و ظلمه و فسق
و من یحذو حذوهم را بجنات و غرفات نامیات اختصاص فرماید نعوذ بالله من سیئات
الاعمال و الاقوال ظاهرا این قسم از بنی آدم محابا از اطلاق لاطائلات کلام و اندیشه از تشنیعات خواص
و عوام ننموده تابع هوای مهلکه و آرای موبقه اند مذکور است که در زمان ابو العباس خلیفه زندیقی دعوی تعدد

اگر می‌نمودند مستند، با آنکه چون اهل سنت افعال صادره از عباد را اعم از قبیح و حسن تماماً از حق تعالی صورت

تحقیق می‌یابد، و ظاهر است که در لحظه واحد کثیری از افعال حسنه وقوع یابد، و در همان لحظه افعال شریره مستقبحه

قبیحه نیز صورت می‌بندد، و معلوم است که امور متکثره متنافیه در لحظه واحد از شخص واحد ممتنع الوقوع است

بنابرین باید که فاعل متعدد باشد، یکی مصدر امور حسنه و دیگری فاعل مواد قبیحه باشد، و نیز عدم انفکاک

شر نامحدود من الازل الی الابد و همچنین صدور خیر غیر معدود ازلاً و ابداً منبی است که فاعل امرین

مذکورین خیر بالذات و شریر بالذات باشد، و شخص واحد لذاته متصف با امور متباینه نتواند بود، پس

ناچار است از دو شخص که یکی فاعل خیر و دیگری موجد شر باشد، و آنچه فقهای اهل سنت در زمان ابو العباس

زندیق مذکور را بآن مجاب ساخته‌اند که فاعل خیر و همچنین فاعل شر اگر مانع صدور اثر از یکدیگر توانند بود

پس هیچکدام مستقل در تأثیر نباشند، منافی وجوب وجود است، و اگر مانع نبوده هر کدام استقلال در امر مذکور

داشته باشند، مستلزم عجز هر یکی واحد است و بر واجب الوجود روا نباشد، این دلیل با آنکه فی نفسه از اثبات

مدعا قاصر است، موافقت به آداب نیز ندارد، چه ظاهر است که بحث زندیق الزامی ایشان است

که از فرض صدور افعال از الله تعالی لازم آمده و برین تقدیر تردید مذکور و مستند بشقی آن شدن

خلاف آداب و خارج از قانون مناظره است، والله اعلم بحقیقة الحال، و این حکایت از اوائل مباحثه دوم

بآن

تا اینجا موافق مضمون کلمات مذکوره در مجلس حاکم بغداد است و از تتمهٔ مباحثات اصول اعتقادیات

که مذکور نیافته و تقریر آن در آن مجلس بنوعی که تحقیق یافت حریفان را راه نفس تنگ شده

و چهره متلونه بالوان مختلفه منصبغه بصبغ عداوت خاندان رسالت از یرقان الزام و افحام

زعفرانی گشته و زبان مخالفت بیان از زهرآب خصومت آن در دهان متورم گردیده و دیده نفاق

بسته از مبین مجادله بی فور نعمه اقدام اقدام ایشان بر مباحثات عنادیه به تیغ مهابت و حمایت خفیه

صاحب مجلس قطع شده و محرر سطور عنان بیان از صوب مجادلات امور اعتقادیه بجانب ذکر جزئیات

شرعیهٔ فرعیه انعطاف داده و کیفیت و کمیت نماز و روزه و حج و غیرها من افعال الواجبه و آنچه منع شارع

بمواد محرمه از شرب خمر و زنا و لواطه و سفک دماء المحجوبه و امثال آن شده و در جزئیات تقریر بوجهی منجر شد که حجت

که بنیان بیان رفیع البنیان امر بین مذکورین از تطرق شائبهٔ شبههٔ اضطراب و اختلال مصون بود اکثر متعنتین

با شارات و حرکات داله بر حقیقت مطلب تبادر بعضی معروف بعقول جاهله از شفقت مقال و حجت

قیل و قال کوتاه ایشان و چون مجمل از اصول و فروع معتبره معول علیها که از مدلول کریمه هذا کتابنا ینطق

علیکم بالحق حکایت نماید بذکر آن منور مشکوة ایمان گشته سامعین منطقه مباحثه به تحسین آن

تلفظ نمودند بعد از ختم مجلس که شجرهٔ خبیثهٔ عقیدهٔ فاسده اش در مغرس مخالفت خاندان رسالت غرس شده

خنجر زبان برابر هر آب مجادله و محاربات با آل الله کشت و وقتی از مزرع اعمال کشت زار را با آل بهره ور توان کشت

که خرمن اعتقادات را از نایرهٔ عصیان و طغیان در ربوده‌اند و چهرهٔ احوال آنانکه که بغبار بغض صحابه

رسول الله تیره نه گردانیده‌اند و از تبایع شان اجتناب نموده مراعات مدلول لقد رضی الله عن المومنین

اذ یبایعونک تحت الشجرة بر جادهٔ محبت آن طایفه راسخ می‌بودند تا در زمرهٔ ایمانیان منخرط

گشته مرجو الاجر و الثواب می‌شدند و بنابر عکس این صورت لا فاطاعت شریعت و مراعات

لوازم ملت قریشه قلت البصیرت است و چون بعنوان استیلا بمنزلهٔ آتشی بعد از گریبان جان شعله

کشیده لاجرم ترک تقیه نموده دست از دامن شسته و از خود بیخود گشته صفحهٔ اعتراض او را بتحریر این جواب

محرر ساخت که این حکایت یعنی جرأت نمودن در سب اصحاب امریست از قوانین قدیمه و مرادات مستقیمهٔ اهل سنت

که بنابر اظهار عداوت اهل بیت نبوت زبان طغیان بدان آلوده ساخته اگر دیگری نیز درین مسلک حرکة المذبوح

نموده باشد از تتبع آثار بدعت الجماعت خواهد بود و بنابرین در افشای این راز پردهٔ اغوای دین

و ملت و ستره غوغای متابعت سنت و جماعت را بدست اهتمام خفایای نمودن و عیوب مخفیهٔ اهل سنت

که در پس پردهٔ خفا اختفا یافته بر عامهٔ خلایق ظاهر گردانیده است و شاهد این سخن آنست که در دور روزگار پر آزار

حکومت معاویهٔ ملعون و توابع او که خرمن ایمان و نیز اذعان ظاهری او میزبین اسلام به آتش بغی و عدوان

سوخته گردیده و علم مخالفت شاه ولایت برافراخته و نایرهٔ ضغینهٔ جاهلیت افروخته کرده

و شمشیر جسارت از نیام شقاوت بیرون کشیده بر مرتبهٔ ناکثین وقسم عند ربهم

میدان محاربه را از غبار ظلمت آثار کفر و طغیان تیره و تاریک ساخته و بر طبق من شرح بالکفر صدرا

فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم مغضوب غضب الهی و سخط سرادقات پناهی شده و تیغ زبان به جراحت

سب و عدوان ابتدا نموده به دودهٔ کدورت سکان ولایت جهت کفر ذاتی را ظلمت فرقه و بمقتضای

یا عمار تقتلک الفئة الباغیة بعضی را از خیار خصوصاً عمار یاسر را شهید و در لیلة الهریر جمعی از نفوس

زکیه و ذوات قدسیه را که از آنجمله هزار و سیصد نفر از اصحاب بدر بوده چنانچه در تاریخ مسعودی مسطور است

شربت شهادت چشانیده و بکفه و فرقه وی منابر اسلام را سب آنحضرت از پرتو نور ایمان تخلیه نمود تا زمان

حکومت عمر بن عبدالعزیز بنیان امر شنیع قیام نمود و صاحب کشاف با وجود نهایت تقلب و تعصب در تفسیر

خود بتقریب ذکر این قضیه و بیان مدلول کریمه ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی

حیف امامه بعد که ولعمری انها کانت فاحشة و منکرا و بغیا ضاعف الله لمن سنها

عذابا و نکالا و خزیا اجابة لدعوة نبیه و عاد من عاداه و معلوم است که در زمانی

که دخان آتش فتنه و فساد جهت اعتقاد اهل عناد را تیره کرده ابنیاء و ظلمت فراق قلوب قاسیه ایشان کوه ما بعد

لیکن اهل قبله را در استحقاق خلافت آنحضرت تأملی نیست باجماع علماء امت اصحاب نیابت نبویه کل

از مطلع ولایت مرتضویه طلوع نموده پرتو انوار فضائل اهل ملت مستبین ایمان شده بود و با وجود اینها و اذعان

اهل سنت بحقیت استحقاق علما ابو حنیفه حنفی سائر محققین و فخر الدین رازی در فصول قبایح معاویه در

ارتکاب وی و تابعین را حمل بر اجتهاد نموده با آنکه اجتهاد در مقابل نص الهی و تصریحات رسالت پناهی ثمره کفر

و نفاقست و بنابرین او را از جاده عدالت نیز منحرف ندانسته و در زمره فسقه منخرط نگردانیده اقوال

منتجه کفر و شقاق و اعمال مستتبعه از ظلم و نفاق که از آن سرشته عداوت خاندان ولایت صادر گشته

صورت صلاح داده زبان از طعن و لعن او بسته اند و در حینی از صاحب توفیقی ذکر قبایح او ... دست آن پسر هند مکر

میشنوند که از او بر سر اولاد پیغمبر چه رسید پدر او لب و دندان پیغمبر بشکست مادر او جگر عم پیغمبر بخایید

او با حق و اهل حق محاربه کرد پسر او سر فرزند پیغمبر برید بر چنین قوم تو لعنت مکن شرمت بادا لعن الله یزید را

و مع آل یزید و طرفه اینکه روایت صحیح مشهوره یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و همچنین حدیث

لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق را معتبر و صحیح دانند و همچنین موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطبا

در کتاب خود ذکر نموده از رسول رب العالمین از رب العزت که فرموده اقسمت بعزتی و جلالی ان ادخل

النار من عصی علیا و ان اطاعنی و ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و جامع جامع

دانای حکیم سنائی در ضمن اشعار آتیه این معنی را بمعونه نموده که ؎ پس تو گویی که علم و حلم و وقار
بود با عادت معاویه یار ٭ بد پروردن از حلیمی نیست ٭ ع آزردن از حلیمی نیست ٭ حیدر کرار زند
در جزاء او سزاست ٭ با غیاثش که زنا بعهد شهادت ٭ لکم بر بد لشکر برجنابش آید ٭ نزد عاقل حکیم چون آید
آنکه از ابلیس حیله جوید و غدر ٭ او خدا را بیس را چه داند قدر ٭ جاب هر که با عیار نکوست ٭ هر که گوید بش
می بدارم دوست ٭ هر که جنبش روان نیست بر در او ٭ گر فرشته است خاک بر سر او ٭ و ظاهر است که از
علمای دین نبوی بوده از مراعات شرایط استنباط مدعی مرجوحیت ابوبکر و اقران وی بعد واولا در ظهور
عدم استحقاق خلافت خلفای ثلاث اجتهاد نموده و ثانیاً بر جواز سب ایشان استدلال نموده و ثالثاً از براهین
واضحه مستنبطه از مدلولات قرآنی و روایات نبوی بر وی ظهور رسانیده و مظنون بلکه معلوم وی گردد
که در خلافت نبوی که بنصوص ربانی و بتعیین آسمانی حق شاه ولایت است ابوبکر و تابعین بمحض مخالفت آلهی
و تبعیت هوی و متابعت قول عمر خطاب و معاونت ایشان در شهر اکبر امر بشرط تقدیم اول و تأخیر
ثانی جرأت نموده متصدی این امر گردیدند با وجود این اگر او را از اصحاب قرآن و اعوان او را ظالم
و غاصب حق مرتضوی و مخالف وصیت نبوی دانسته و مستحق طعن و لعن تصور نموده بنابر اعتبار ایشان کسی
مورد لعن بشمار سازد و بالبدیهه استحقاق ثواب او را از آنچه حاصل شد طریق صواب مقتضی آن است

که اهل اسلام انسداد ابواب تعرض و توبیخ بر آن شخص نموده از زواید سخنان مستلزمه سخط و غضب

لب فرو بسته اند و کلام شیخ عطار در این مقام عجب مفرح دل اکثرست که در ضمن حکایتی لطیفه اندراج یافته که گفت

یک مردی عورا از زنان پارسای بت پیش رکن الدین اکافی نشست پس ز ذات زن بسی بگریست زار

گفت بی او بگیرم چه بود در آرزو نه طلاقش می توانم دادن نه توانم کشت او را و از ادن زانکه جانم زنده

از دیدار اوست روی تلخم از زبانش بسیار اوست لیک برگردیدم و شستم بسیلید زانکه بر بوبکر لعنت میکند

گرم میرنجانش هر وقت سخت میگوید بر آن شوریده بخت نه از او سیرم و نه توانم برید نه از او این قول توانم شنید

میکند دلگرم دل را در خون کشتم در میان این دو زشتی چون کنم خواجه گفت ای مرد در رنجی این هر زمان سرگشته تر گرد از این

گر بگوید آن سفیهش از سر آنک اوچو هر چیز بی بلند دیدار لعنه اند و را او بوبکر از مجاز مظلم گو حق رخ داد باز

باز گرد ای پیمبر از نماز کرد بر باطل خلافت جنیاز ملک بخشش از زر بخشا دست نه بحق بر جای پیغمبر نشست

او چنین بوبکر را دشنام [illegible] بر چنین بوبکر لعنت پس رواست لعنتی کو کرده با ایشان میکنیم این چنین لعنت دمادم میکنیم

گر چنین جاه ابو بکر [illegible] او نه بوبکر بوبکر لعنت گر چنین بوبکر را دشمن توئی گر بدیده تیره روشن شوی

و از اینجا دانسته که هر که را چراغ بصیرتش از نور حقیقت اقتباس یافته و شمع عقیدتش از مشکوة عقیده صحیح

روشن گردیده داند و بیند که غاصب حقوق اهلبیت نبوت و طالب دنیا بترک آخرت در جریده مستحقین

عذار

عذاب و عقاب در ابد سزاوار لعن ابدی و طعن سرمدی است و مادام که تایید توفیق عنان عقیدتش
را بجانب معمورهٔ اطاعت اهل بیت رسالت منعطف نساخته در بیابان جحود و انکار و غضب حقوق فرقت
اطهار سید ابرار سرگشته و راه وصول بمقام مامول از دست داده باشد باید که با لبی خشک و درونی
تفسیده از زلال کوثر نوال محبت آن زمرهٔ مطهره محروم و مهموم در زمرهٔ اتباع حبتر پایان ارباب
عدوان بدخول نیران التهاب بسوزد آری همین از شیخ سنائی ذکر یافته که شعر بر سبیل پرگی مدار
لاف درویشی مزن پس وقع چون عیاران مدار و جان چه نامردان مکن یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر
یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن هر چه یابی جز بدین آن دین بود در جان نشان هر چه بینی جز خدا آن بت بود درهم شکن
راه رو تا دیو بینی با فرشته در مصاف امتحان نفس حسی چند باشی ممتحن چون نه بدون از تو جوهر آنکه در آمد خبر بکن
چون صدا مد در تو دین ... بیرون فتاد از مسجد از جمیع معوقات آثار باید ... در شعاع شمع تابان بیجزی باید لگن
اینجا بعد جهات شد بیکدم در گذشت که بیفکن دیده دین بالکار بکت ... بام قبله ... توحید ... زحمت ...
با رضای حضرت باید یا هوای خویشتن العیاذ بالله ... که هوا غرض که ... ایمانش ... در سیان شده
درگرون آز و آرزو پیچیده و عنان طغیان ابرش سرکش تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض و لا فسادا ... نفس ... ان کشان ... بزندان حرمان ... خسران کشانند

لاجرم دیدهٔ جهان بینش مقصور بر ادراک لذات جسته شده و آئینهٔ بصیرتش از کثرت غبار تعلقات صوری تیره
گردیده بپذیر صیقلی توفیق که استاد هنرپیشه کارخانهٔ محبت ذوی القربی در چار سوی معاملات دین و دنیا به نقد
خلوص عقیدت فطریه در عوالم نوریه بدست آورده باری دیگر مصقل نگردد مگر تا هوا تازه است ایمان تازه نیست
این هوا جز بعضی ان در دوره نیست و من اراد العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم
یصلیها مذموما مدحورا دیگر از وجوه مقتضیه حصول ثواب بر تب اصحاب عذاب و عقاب آنست
که چون امر امامت نزد عامهٔ اهل سنت الا ما شذ از مسائل فرعیه شرعیه معدود گشته داخل اصول اعتقادیه
نیست و از اینجاست که بمجرد بیعت عمر با ابی بکر و بیعت عبدالرحمن با عثمان لعنهم الله جمیعا ایشان را خلیفه نام
نهاده اند و بنا برین مسئله فرعیه که طایفه از علماء اسلام از صحت و فساد و غث و سمین آن بذل جهد نموده
و از مدلولات کتاب و سنت و دلایل عقلیه و دیگر حجج معتبره استنباط عدم استحقاق ایشان نموده باشند و جمعی از بعض
ایشان مرتب برین چهار قسم از اجتهاد شده باشد درین مطالب مقتضیات تفکرات و اجتهادات ایشان بر
تقدیر موافقت آن بما فی نفس الامر مستلزم حصول هر نوع از ثواب است چنانچه رای جمهور فقهای سنت
و اگر از مقوله خطا بود مخالف ما فی نفس الامر باشد نوعی واحد از ثواب که متفرع بر اصل اجتهاد و بذل
جهد ایشان است عاید باشند و مع ذلک ارتکاب امری که به اعتراف مخالف مجتهد و دان علی التقدیرین باستحقاق

ثواب

و از ارباب انصاف بدیر رفت چگونه ارباب نخته مستحق طعن و توبیخ توانند شد گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوهٔ رندی و مستی نرود از پیشم زهد رندان نوآموخته راهی بدهی است من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم

مضمون حکایتی که در اواخر مجلس چهارم شایسته در رشته تقریر کشیده آن است که از امور مقرره
میانه اهل سنت اینست که دشمنان اهل بیت اعم از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس تمامی از اهل صلاح و تقوی
و عدالت بوده اعمال و اقوال صادره از ایشان که موجب کفر ذاتی و خبث عنصر صمیمی است بتاویلات
باردهٔ بعیده ماول گردانیده کردار و گفتار قبیحهٔ آن طایفه را از شوایب منقصت و مثلبت پاک دانسته
بصحت ایمان طبقه ثنا له مقتله قایل باشند و اگر شخصی بامور خارجه از قانون دین نبوی که احادیث مصدر آن گشته اند
سبز علی که منتهی بقتل اولاد نبوی و سبی ذراری مصطفوی گردیده بحجت آنکه فی الجمله مستلزم اهانت نبوت متعلق گرد
او را از آنجهه مستحق قتل دانسته بوجوب هلاک وی فتوی دهند و بر اهل ادراک خفائی ندارد که تفاوت
بین الصورتین با اثبات عدالت معاندین خاندان نبوت و اهتمام در قتل قایلین بعدم استحقاق خلافت ائمه
ضلال غیر اظهار ضغاین قلبیه زمان جاهلیت و تفریح عداوت خاندان نبوت و ولایت که معدن
اسلام و ایمان و مخزن عرفان و ایقانست امری دیگر متفرع آن شواند بود قال الله تعالی و من یکفر
بالایمان یعنی بولایة علی فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین گر بدگر مسیر و سامنزل تو

و مکرر اگر رشته را بند کلی توشه حشر مهر علی نباشد اندر دل تو ای مسکین تو که بهشتهای بی حد توشه مهر علی قلبت

میداند که فرق میانه ذریت پیغمبر و طبقه کفار و اشرار و اهل آزار اهل بیت اطهار بمباهله در امور قادح

در عقب را نده معاف ملعون و مراعات جانب دشمنان خاندان اطهر و اینچنین سرا هلش داند

بر کفر و عصیان است و از انجمله است که با وجه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق مرضی مروان لعین و فرزندان

او را لعن کرده و اخراج از مدینه مطهره نموده اند طرید رسول الله موسوم گشتند و عثمان ایشانرا تکریم تمام

کرده و بمدینه مطهره آورده مسکن شان داد و الله ما نفیت عن المدینة الا بغیا فالحمد لله الذی اعاد

الیها دعها و سکی نیست این عبارت از عثمان او وضع ولایت دال بر کفر اوست و شیخ علاء الدوله از ابو سعید

خدری روایت نماید که پیغمبر در عیدین افتتاح نماز کردی و مروان مراد داشت بتقدیم خطبه مرحوم گفتم ای

ابن الابتداء بالصلوة گفت قد ترک ما تعلم گفتم والذی نفسی بیده لا تاتون بخیر مما

اعلم و از انجمله است که شیخ در فلاح گفته که ان المروان الحماد کانا اجهل من الحماد بشرایع الایمان

وقد جعل الایمان وسیلة الوصول الی الامارة لا قربة الی الله و الی رسوله و من ینهب مذهب

و مذهب جو شد و مذهب معاویة یحشرون معهم و لا نصیب لهم من شفاعة النبی صلی الله علیه و آله

و از ابن بابویه سؤالست که و هل یظن ذو فهم ان النبی طرد الحکم و ابن مروان و لعنهما و هما من عثمان

واداکم

وإذا لم یکن مؤمناً فما الموجب الذی دعی عثمان الی ردّهما وهما کانوا ان لکنه بتعصب

لحمیة حمیة الجاهلیة فی قلبه ولم یفکر فی دینه وکان من الذین قال الله تعالی

فیهم اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة وچون ایواء واسترداد ایشان بنیه

بنابر محبت عثمان است که بسبب ویشان با ایشان قرشی ملعون است پس مصداق کریمهٔ لا تجد قوما

یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم

او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان بلفظ بمفهوم مخالف بلکه مفهوم موافق نیز ایمان که اوّل

از او مسلوب است وقاضی در شرح دیوان ذکر نموده که در شرح صحیح بخاری مسطور است که سلاطین بنی امیه لعنهم الله در زمانی اخیر

خطبه بسبب جهر به شتم آن جناب مینمودند وچون مردم از نماز عید فارغ میشدند جهت آنکه استماع

خطبه ننموده متفرق میشدند پس ایشان تأخیر صلوة نمودند تا مردم توقف نموده باستماع خطبه قیام

نمایند وعلماء اهل سنت لجواز ذکر این قسم از حکایات وغلیظ تر از این نیز لب از مقال اینقوم

فرو بسته وتمامی قبایح صدوره را عین مصلحت دیده بحسن اطوار تسمیه نمایند وما هذا الا

عداوة لاهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله واشتراک السابقین مع اللاحقین

فی ذلک الامر لعنهم الله واخزاهم وحشرهم الله جمیعا فی زمرة مشایخهم الماضیة

فی تابوت فی الدرک الاسفل من النار مضبیة دانسته شد که عمده متمسک در نفی

در صدد بحث این بود که چون آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین افاده این معنی نماید که حقیت

از خلفای ثلاث مخصوص بعد ورود الفاظ این امر بتاکیدات لفظیه را فرمود بنابرین باید که اهل اسلام

از مخالفت مدلول قرآنی اجتناب نموده از آنچه مستلزم اهانت و سوء ادب تواند بود محترز باشند

وجواب آنست که بر تقدیر ثبوت دخول ایشان در بیعت شجره وصحت رضای الهی از ایشان نیز مستلزم

رضای ابدی بایشان نیست مقصور بر زمان بیعت مذکور بوده است و معلوم است که مستبقی مسلم ما دام که بر اسلام راسخ

بود مخالفت مستلزم ارتداد از وی صادر نشود بدمرضی الهی بود چنانکه ابتدا موسوم گردیده بتبدیل رضا بسخط

متحقق الوقوع است چنانچه ما نحن فیه از آن حکایت میرساند و ثانیاً تعلیق رضا بایمان مفید [illegible]

حاضرین تحت شجره اعم از مؤمن و منافق بجهت غرض الهی است رضا از زمره مؤمنین است پس مفهوم مفید

عدم رضا از مطلق حاضرین بجهت منافی غرض جالفین است والا بایستی که بعد لقد رضی الله عن الذین

که صریح در عموم رضاست اتیان مینمود و نظر بآنچه علماء ابوحنیفه گفته اند ان الصلوة کانت علی

المؤمنین کتابا موقوتا استدلال بر عدم تکلیف کفار بعبادت نموده و بنابرین چون وجود مؤمن و منافق

در تحت شجره مظنون التحقق است و جمعی نزد امامیه در زمره اصحاب ایمان اندراج دارند مخالف

[illegible]

نیز با بهان ایشان قایل است پس منافی مجزوم التحقق متحقق در اجماعت بود و از این جهت بتحقیق رضا
بودن صحت یافته غرض اخراج ما لیس بمومن است و الله اعلم بحقیقة الحال سیم دیگر بس و مخفی
دو در این مجلس حکایت خلافت ابی بکر منتهی شده بود از ذکر بعضی از اخبار و بعجز ایشان از اثبات
مدعا بوجهی از وجوه شرعی یا عقلی حکایت پوسیده اجماع که خارج از دایره وقوع است توسل محض
اولا بمنع حجیت اجماع اهل ابواب احتجاج بر ایشان انسداد یافته در بیان اثبات آن بروایت
لا یجتمع امتی علی الضلال و بروایتی علی الخطا مستند گردیدند و جواب ایشان اولا بمنع صحت استناد
آن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است چه تواند بود که از موضوعات انس یا ابا هریره بعد از رحلت
احتجاج عاری باشد چه کذب ایشان و همچنین اکثر صحابه بنوعی ظهور یافته که اعتماد بر امور متصله
بایشان صورت جواز نپذیرفته معتمد علیه تواند بود لاسیما در امور دین و بیان شرایع خیر المرسلین
که منوط بانواع ملاحظه و احتیاط است و علامه نیشابوری در تفسیر خود تقریب بیان جزئیت
بسمله و عدم آن و ذکر روایت انس در صحیح بخاری بر عدم جزئیت و در روایت مذکور اختلاف اکثر
ثم ذکر ان علیا علیه السلم کان یبالغ فی الجهر بالتسمیة فلما کان دولة بنی امیة بالغوا
فی المنع من الجهر سعیا فی ابطال آثار علی بن ابی طالب فلعل انسا خاف منهم فلهذا

اضطراب اقواله و این عبارت صریحست در اینکه اولاً بنی امیه در مخالفت اقوال و افعال مرتضوی
سعی بسیار نموده و در این امر به اقصی مرتقی شده‌اند و بنا بر خوف از ایشان تکذیب و افترا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وضع احادیث دالّه بر معتقد مخالفین نموده‌اند و بنا بر این روایت وی در امور دینیه اعتماد نمانده ثانیاً عمل بان
از طریق مراعات قوانین شریعت بعید می‌نماید و امّا ابوهریره پس حکایت در باره کذب وی از غزالی و غیره
در کتب و رسائل دیگر مذکور است و تفصیل آن موجب تطویل کلام است و امّا کذب مطلق صحابه علی سبیل الاجمال پس بیان
آن این بوده است که فخر الدین رازی در کتاب موسوم بمطالب عالیه ذکر نموده هذا مع کثرة امور متضاده منافیه منقوله
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل فصول اذان و کیفیت وضو و دست بستن در نماز که بقول بعضی لازم
است و بقول بعضی مندوب است و همچنین اختلاف جزئیت بسمله و عدم آن که نزد بعضی از فقها حکم
به جزئیت و نزد بعضی جزم بعدم آنست از اخبار منقوله از صحابه است که بحضرت رسالت نسبت
داده‌اند و تخمین کثیری از مسائل مرعیه که مستند باحادیث مرویه از حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
و میانه روایات مسطوره منافی هر وجهی تحقق پذیرست که از احتمال توفیق خارج است و این قسم
از امور دلیل کذب رواة روایات مذکوره است و بنا بر این اعتماد بر خبر واحد ننمودن و بقول
صحابه در احکام اکتفا ننمودن نهایت جرأت در بارگاه احدیت است و چنین امری دانسته شد
باید

باید دانست که بر تقدیر صحت روایت لا یجتمع امتی الی اثبات این امر نزدیک بحد مستحیله ممتنعه

الوقوع می نماید و ظاهر است که صحت خلافت ابوبکر بنابر مخالفت اخیار امت از آن زمان الی زماننا

هذا از قصور اثبات حقیقت اتفاق تمام امت ساقط افتاده همیشه زبان طعن اهل خلاف آنچه تا این

قسم از لاف و گزاف بعد از اثبات این مدعا عاجز اند لا سیما که مدار دعوای اجماع بر اتفاق اهل مدینه است

و اتفاق ایشان بر تقدیر وقوع نزد کثیری از اصولیین از درجه اعتبار ساقط است و آنچه گفته اند که منکرین خلافت

ابی بکر در زمان ثانی راضی شده و حکایت مخالفت مرتفع گردیده تمامی امت متفق الکلمه شده اند مجرد

دعوی بلا دلیل است و منافی کتب و رسایل که قریب به هفتصد سال قبل از این در این امر تالیف یافته و اطلاق دعوی

اجماع مرجع هر کو یکی از شواهد صادقه است و بنا بر این احتجاج با مری که طایفه عظیمه از علمای اهل اسلام اتفاق

بر خلاف آن نموده و بروایات صحیحه متظافره متقاربه و مؤیده ساخته باشند از صورت صحت معرا بلکه محض جدال

و قیل و قال است و عبارت غزالی در کتاب سر العالمین صریح است در آنکه دعوای اجماع در این امر از

احتمال صحت بیرون بلکه مدعای بی دلیل است و عبارت وی در کتاب مذکور بعد از ذکر روز غدیر و اجماع بر

حقیقت آن و همچنین حکایت روز رحلت حضرت رسالت و عبارت منقوله از عمر ان الرجل لیهجر چنین

تحریر یافته که فاذا بطل تعلقکم بالنصوص فعدتم الی الاجماع وهذا منقوض ایضا فان

العباس واولاده علیا و زوجته لم یحضروا حلقة البیعة وخالفكم اصحاب السقیفه

فی مبایعة الخلیفة الاول وظاهر است که عبارت مذکوره چنانچه اطلاق دعوی اجماع ملیحا ید ... بعدم موافقت

در بعضی اهالی نیز از آن ظاهر است و از اینجاست که فحول علما را موجب دریای اضطراب جان تعصبات

بار داده اند و چنانچه بعضی سعی بعضی به بعض توسل جسته اند چنانچه علامه رازی در جامع محصول الکبار بیان حقیقت

اجماع و خلاف امت در خلافت ابوبکر و ذکر عدم موافقت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دیگر

از صحابه به بیعت متمسک شده و به وجه خاص از آنکه بیعت از دلایل معتبره معول علیه نیست اگر مراد بیعت

کافه امت است مساوق معنی اجماع است در حیز منع است و اگر مراد بیعت واحد یا بیشتر است چنانچه از

عبارات ایشان ظاهر است از ضرورت حقیقت معلوم است و در شرح مواقف نیز چنین چیزها ... مشاطره شده

از جهت اثبات حکایت اجماع در نصب ... دست توسل از دامن آن منقطع شده و رشته امید را بتار دیگر

عنکبوت بسته که ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت از آن جمله حکایت ... ارتباط دارد عبارت

در جنب تحریر داده که و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار فاعلم ان ذلك الحصول

لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار

دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت

الامامه

الامامة ووجوب الاتباع للامام على اهل الاسلام وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم

في الدين وشدة محافظتهم على امور الشرع كما هو حقها اكتفوا في عقد الامامة بالعقد

المذكور من الواحد والاثنين كعقد عمر لابي بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم

يشترطوا في عقدها اجتماع من في المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة

من علماء امصار الاسلام ومجتهدي جميع اقطارها و براهین ادراک خفائی ندارد که مضمون

این عبارت صیقلی آیینهٔ اعتقاد ایشان و کشف غطا از چهرهٔ مدعای طبقهٔ امامیه نموده بتصدیق

مقاصد ایشان ناطق است چه ظاهر است که آنچه مبحوث عنه طرفین و مقصود از مجادله ما بین است حقیت

امامت و سابق استحقاق این رتبهٔ علیه است که بزعم اهل خلاف با ابی بکر متعلق است و چون از دلائل عقلیه و حجج

نقلیه که از کتاب خدا و سنت مصطفی منتزع است دست شسته و بدعوای اجماع آویخته حرکة المذبوحی

می‌نمودند و فی نفس الامر چهرهٔ این دعوی ایشان از کلکون حقیقت مدعا بی‌بهره است بنان قلم کرم مترجم حقایق

مبیّنهٔ الواح ملکوتیه است و در این مقام مظهر مخفیات این امر شده و خصما و معاندین که باجماع متمسک

بودند باعتراف عدم تحقق آن بوجه اتم مظهر ما هو الحق شده از نفی احتیاج باجماع که عبارت

لا يفتقر الى الاجماع مفید آنست و مدلول عبارت **اذ لم يقم عليه اي على هذا الانعقاد دليل**

من العقل والسمع گشته نفی تحقق اجماع صورت پذیر است و در این مقام فواید کثیره حاصل است

اول آنکه دعوای خلافت ابابکر با اعتراف مخالفین از وجوه دلایلی دال است بر آن مدعا قایل به حقیت

اجماع مجرد اهلیت نیست دوم آنکه نزد مخالف انعقاد اجماع را ناچار است از سندی که اهل اجماع بآن

متمسک شده مصحح اجماع ایشان باشد و از نفی احتیاج باجماع که مدلل بعدم دلیل عقلی و نقلی است مستفاد

میشود که اتفاق بعض امت بر فرض وقوع از ضرورت سندی که مصحح آن تواند بود خالیست سیم آنکه چون

کتاب و سنت مصطفی و دلایل عقلیه که موجب استحقاق خلافت میتواند بود از حیز اعتبار بیرون بود و حقیقت بعض

بنا اعتراف بعض از اینجهت که به بیعت پناه برده اند معلوم میشود که خلیفه را ابوبکر از بیعت عمر بمجرد هوای

نفس و صرف عنان از دامان سنت بوده محض بر جهت عدا امور متعلقه بملت مطهره است و کل ما عنده را

صلی الله علیه سیم چون تعیین خلیفه بمجرد بیعت بعضی بدون اشارتی از جانب خدا و رسول تحقق تواند یافت

پس اگر بعضی از امت متابعت بیعت آن شخص نموده دیگری بیعت نماینده و همچنین طایفه دیگری و در این صورت

احکام شریعت مختل و موقوف بوده و مقتضی مفاسد عظیمه که وجوب اطاعت هر یک از دایره امکان خارج و اطاعت

بعضی بعض مستلزم ترجیح بلا مرجح است پنجم اگر بیعت باتفاق معدودی از امت مقتضی

وجوب اطاعت گردید مقتضای آن موافق نفس الامر بوده عند الله تعالی صحیح و معتمد علیه نماید اتفاق

کرا

کثیری از اخیار و اهل حل و عقد اقطار و وجوه صحابهٔ عالیمقدار که بر قتل عثمان وقوع یافته صحیح و معتبر
بعد بوجوب قتل وی قایل بوده‌اند پدید شد خصوصاً که اهل سنت را که عقیده آن است که حضرت امیر المؤمنین
نیز با این جماعت رخصت داده و عامهٔ اصحاب و جمعی کثیر از اهل مصر و شام و غیرها نیز با اهل مدینه متفق
شده و عایشه پیراهن پیغمبر را بر چوب کرده در سکک و محلات مدینه فغان بر آورده میگفت که اقتلوا
نعثلاً قتل الله نعثلاً و مشهور است که از اتباعت در قتل وی نهایت غلظت و حدت نموده سه شبانروز
پیرامون دفن وی نشدند بعد از سه روز مروان لعین متوجه تجهیز وی گشته و کسی با او رفاقت ننموده و بر او نماز
نکرده و منع دفن وی در مقابر مسلمانان نموده بالاخره در گورستان یهودان مدفون گردید مضمون حدیث
مشهور قطره بود بدریا پیوست تحقق یافت و آن اینقدر از شدت و غلظت که از امت در مادهٔ وی نقل شده
نه از جهت ملاحظت قوانین شریعت و رفع ظلم و بدعت و ضلالت وی بوده مجرد متابعت هوی و عداوت
در امور دنیوی بوده که برخصت شیطان و مقتضیات ارادات نفسانیه ناشی شده و در این هنگام بر قول
و فعل و اتفاق اصحاب در امری از امور دینی اعتماد نمودن و بر روایات ایشان عمل کردن از قانون عقل
و نقل بیرون است از انجمله برخی لطیف یکی از آنها مرا لازم یافته که آن وجوب قتل عثمان یا عدم استحقاق
خلافت ابی بکر است و اگرچه امرین مذکورین فی نفس الامر منع جمع بینهما بنحو موافق صدق و صوابست

و حاصل کلام در این مبحث بر وجه تفصیل آن است که اصول موضوعهٔ اهل سنت در امر خلافت ائمه از

حکایت اجماع و غیره مقتضی ابطال دعوای خلافت ابی بکر است اول آنکه نزد ایشان زمانه از

وجود امام خالی بودن مفسده بر آن مترتب است دوم آنکه عقل را در وجوب نصب امام مدخلی نیست

مجرد تبعیت سمع است سیم آنکه امامت منصوص من الله نیست چهارم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله

ادعای الخلافت حضرت مرتضوی شده جلت عن حمد و امور مذکوره مقتضی حکم بنفی خلافت ابی بکر

نبوده مجرد بدعت و ضلالت است و وجه این آن است که بعد از آنکه متواری کارخانهٔ ایجاد و رهنمای طریق مبدء

و معاد یا ستار آفتاب نبوت در سحاب احتجاب ظلمت انگیز گردید غبار گردیده و دیدهٔ عالمیان بی نور

و زمرهٔ آدمیان بی حضور رسول مرغ روح پر فتوح حضرت ختمی مآب بآشیان لامکان میل پرواز نموده و لرزه

در بنیهٔ ساکنان زمین و زلزله در بنای گنبد نیلگون افتاده و مقیمان سموات لذت خیل روحانیین و در رو عالمین

فذلک بس تعزیت رفته در حین هنگام زمرهٔ اصحاب که مصدوقهٔ آیهٔ کریمه و اصحاب الشمال ما اصحاب

الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم نه مراعات حضرت عزت نبوت و نه ملاحظه تعزیت اهل

بیت رسالت و نه پیروی قوانین اسلام و جاهلیت نموده و آن وسیلهٔ حیوة عالم و ذریعهٔ ایجاب بنی آدم را

که زبان سکان زمین و آسمان را از نعت در قالب بیان بوده گنجینه بباغ وصل توجه بریاض رضوان آ.

زتاب هجر تو دارد سرار حور رخ تاب * بر زلف و عارض و قد تو برده اند پناه * بهشت و طوبی و

لاله و حسن مآب * بهار شرح حجابت دلم در هر فصل بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب * ازان دهان و لبان

لب حقوق نمک که هست بر جگر ریش و سینه‌های کباب * بر بستر رحلت گذشته و دعوای ایمان را

بطغیان و عصیان تبدیل داده و سقیفه بنی ساعده را محل ظهور ضغاین قلبیه گردانیده و به تعیین خلافت ابی بکر قیام

نموده و چهره معاقده روز غدیر را بناخن الخذلال خراشیده کان لم یکن شیئاً مذکوراً نمایند شدند و خصومت

منتج عداوت و لازمه عدم موافقت آن باصول مقرره سابقه از وقوع صحت خالیست زیرا که اقدام

ایشان بر این امر اگر از جهت مراعات عدم خلو زمان از وجود امام است بنوعی که لحظه ای هم درآن از دایره

اسلام خارج نبوده مقدم بر امور متعلقه برحلت رسول رب العالمین است مخالف قاعده مقرره صحت خلو زمان

از وجود امام است و اگر جهت اطاعت امر ربانی و تخصیص سبحانیست مخالف دعوای عدم نص است و اگر موافقت

اراده نبویه است مخالف قول بعدم آن است و اگر مناسبت حکم عقل است منافی قاعده مقرره عدم

مدخلیت عقل در امر امامت و بنا بر این خلافت نبوی و نیابت الهی که از مقتضیات عقل و نقل

خارج بوده امری از امور دینیه اقتضای آن نموده باشد معنا علت ایقاع آن منحصر در متابعت اراده نفس اماره

بعد از معقوله بر بحث و ضلالت باشد و اگر محض سلطنت امر منا بر حکایت شایع است بجا مختلف بطلان آن

ضرورت بیان می باید اوّل آنکه صحت اجماع نزد ایشان موقوف است بر امری که مصحح اجماع بعضه
ارباب حل و عقد در این امر مانع ستند کردند و آنچه اهلیت این امر در آن ملحوظ تواند بود
خارج از دایرهٔ عقل و نقل شوده مخالف به انتفای آن معترف است و اگر سند اجماع در این امر اعتبار
قیاس است یعنی قیاس خلافت ابی بکر بر امامت وی در نماز که بزعم مخالف منتظم بیماری حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سمت صدور یافته و این نیز باطلست یعنی صلاحیت حجیت از وی مسلوب است امّا اولاً از آنجهت که
قیاس نزد امامیه رحمهم الله از دایره اعتبار بیرون است و بنابرین احتجاج بنابر آن درست نباشد و امّا ثانیاً
مقیس علیه که امامت ابوبکر است در نماز مجرّد دعوی است و کذب مدعی بوجوه صحیح در بعضی رسایل و کتب یافته که حالا
مرا التکرار از تحریر آن محترز است و ثالثاً آنکه مقیس به مقیس علیه باید که در علت حکم که جامع منهماست
مشترک باشد با تفاوت شبه مثل قیاس نبیذ بر خمر در حکم حرمت بنابر اشتراک علت که آن سکر است و مانحن
فیه از وجود شرایط مذکوره خالیست و ظاهر است که ایشان در امامت که ریاست در امور دین و دنیاست لحاظ
فوقانیت شرایط کثیره نموده‌اند که در امامت نماز و بنابرین اگر قیاس خلافت مشتمل بر صفات
معینه بر امامت نماز معرا از صفات مذکوره نمایند قیاسیست مع الفارق سبحان الله ما اعمی
قلوب هذا الخلق دلایل خلافت امیرالمومنین صلوات الله علیه که از سر حد عدّ و حصر تجاوز نموده
دلایل

و بمنزلهٔ بدیهیات کرده دیده و کتاب خدا و سنت مصطفی از ذکر آن ملاعون آمیز است
در آن باب بتأویلات رکیکهٔ باردهٔ متوسل شوند و در مادهٔ ابابکر از غایت عجز
و اضطرار باین قسم از کفار را استخلاص نمایند و لزوم عناد و اعوجاج طبیعت از جادهٔ
حقیقت و حقیه بیرون بطریق مهلکهٔ منتهیه بمتابعت نفس اماره مبتلا کرده
و در بعضی از تحقیق ردی منقولست که شعر الضعف بدهد که عشق نیکو کاریست ٭ ز آنست
خلل که طبع بدکردارست ٭ ز شهوت خویش را لقب عشق نهی ٭ از شهوت تا عشق
ره لبی راست ٭ از وجوه بطلان اجماع آن است که مراد از اجماع اتفاق جمیع اهل حل
و عقدست یعنی اتفاق کافهٔ علماء اسلام بر امری از امور در عصری از اعصار و معروف
اند که در روز سقیفه حضرت امیرالمؤمنین و حسنین و فاطمه صلوات الله
علیهم اجمعین و کثیری از بنی هاشم حاضر نبوده‌اند و داخل زمرهٔ بیعت نبوده‌اند و در کتب
اثنی عشریه مسطور است که فاطمه علیها السلام بیعت نکرده و راضی بخلافت ابابکر نبوده
و آزرده و خشمناک معتقد شکایت برروی جامهٔ اذیت در بر روانهٔ خدمت سید البشر
گردیده و دعوی اینکه حضرت شاه ولایت و جمعی که در روز سقیفه از بیعت تخلف نموده‌اند

بودند بعد از آن بیعت نموده عامه اصحاب متفق الکلمه شدند مجرد دعوی او و فخر اولاد

اصحاب صدق مقرا بوده اجماع امامیه بر خلاف آن متحقق است و معلوم است

که مقصود که زمره عظیمه از اسلامیه کسانی بوده که شواهد عقلی و نقلی مؤید شده با دلائل اثبات

آن قبیل وقوع ممتنعات است سیم آنست که تحقق اجماع نزد اصولیین مختلف فیه است

قائلین با متنع را دلایل بسیار است و بنا بر مختلف فیه که جانب اسنی که اکثر رجحان

یافته متمسک شدن قرینه عجز از اثبات مدعاست خصوصاً مع وجود انکار

جمّ غفیر من المؤمنین و علماء الراسخین و بعد از انحصار از امتناع یا امکان

اثبات وقوع آن بر وجهی که علم شرعی بآن حاصل گردد نحو کثیری از اصولیین دایره

امکان بیرون نرفت خصوصاً امر خلافت که از زمان الی انقراض الدهر میانه

اسلامیان مختلف فیه بوده طریق ایضاح آن در نهایت اخفاست و سرّ اینکه

علم بوقوع اجماع نزد بعضی از علما و اصول صورت امتناع پذیرفته آنست که اثبات

آن یا بطریق احادست که نزد فحول علماء طرفین مرجوح المعمول است و بنا بر فی درین

قسم از امور عظیمه احتیاط اقتضای ترک عمل بمقتضای آن مینماید و اگر بطریق تواتر

مفید علم است ظاهر است که دعوای تواتر خصوصاً در این امر از تواند صدق نیابد

چهارم نزد مخالف از شرایط صحت اجماع عدم خلاف احدی از اهل حل و عقد است و ظاهر

اثبات این امر از قبیل ممتنعات است پنجم اعتقاد کثیری از اهل خلاف آنست که اجماع

من حیث هو صلاحیت احتجاج نداشته باشد بی انضمام سندی که مصحح آنست فایده

مند نیست و سندی که بآن مستظهرند حکایات قیاسیست که بطلان آن مبیّن

شده با وجود آنکه مع اختلافات کثیره و قوادح بلیغه و عدم امکان اجرای

دلیلی که در این باب افاده ظنی نماید یا بوجهی از وجوه معتبره شرعی دعوی خلافت

ابوبکر از دایره استحاله بیرون آمده در عرصه مشکوکات قدم گذارد بعد بیعت عمر با جمعی

سک دیگر از اقران؛ و امثال اعتقاد بصحت خلافت و وجوب اطاعت وی داشتن

و نقض مبایعات یوم الغدیر را سهل دانستن و از مواخذات روز جزا اندیشه ننمودن

شبیه عبادت لات و عزّی و انحنی ذا الجهد بالعجب سبحان الله اگر شجره خبیثه

نفس خبیث ایشان بر دکه پرورده زهراب عداوت خاندان رسالت و بار آورده

انواع شقاوت و ضلالت نباشد و شمع جمیع حواس ظاهری و باطنی و فهم موفور عقل سلیم

و فهم مستقیم با نفاس بادهٔ غرور و غفلت و حکایات فسردهٔ مرافقت
خلف با سلف اطفا نیافته در زنجیر عناد و پای تفکر و تدبیر را از تردد و تمیز طرفی حرب
و جدال منع ننموده باشند بکدام حجت و برهان از اقامت در فضای دلگشای
و فنای روح افزای دار السرور محبت آن روشنی بخش مشکوة امامت و خلافت
امتناع نموده و با وجود وفور ظهور اشعهٔ انوار فیض آثار حقیقت متابعت آن
سید ابرار و ذریت اطهار که از برق لمعان و جوش کرهٔ غرا و قبهٔ خضرا
پر نور و ضیا است از اقتباس انوار آن محروم شده خواهد که باستضائت از برق [?]
روشنی اخگری نیم سوخته یا برکینی افروخته در بیابان ضلال و تیره شب جهل
و جدال راه وصول بمقام مأمول بر خود هموار کرده زهی تصور باطل و زهی خیال محال
و از حکیم سنائی غزنوی است که شعر چون چراغ خویش میدانی چه کنی مرده را
کم ز پیش میدانی چه کنی در بادیه پیشرو با شمعی راه از پس پس میدانی چه کنی
ای عزیز من توفیق کمی و حیثیت علت خصم است یکی از علماء مسئول شده که لم مال

الناس الی ابی بکر و لم یمیلوا الی علی علیه السلام قال لانه قد وترهم و خالف جمهوره

جمهور هم وانکس که از اشتیاق امید شعر مفرده زده که مانند صبح صادق رسالتش بجلی

نحو پرتو همه گاه دیکھو کلمت؛ معارف در نظم لطیف فرزند دلبند ان ربنا با امر

ضلال نموده که فغضّ بصرك عن تلك الوُجوه الكاسفة

فاكثرهم عبدة الطبع وحرسة الكواكب السّبع فما للنجم

الغبيّ وما للكاهن الاجنبيّ وسرّ حُجب عن النبيّ وهل

ينخدع بالفال الّا قلوب الاطفال وان امرءٌ جهل

حال قومه وما يجري عليه في يومه كيف يعرف

حال الغد من بعده ونحس الفلك وسعده؛ عبارت

مذکوره مشتمل بر ابحاث درات لطیفه الت اول اجتناب از محی لطه و مساوه

وآمیزش صور که غالباً مغمر حجت و خصوصیت است و در تعبیر از آن بغض

بجز غایت مبالغه در انحراف شعاع بصری از جانب رؤیت و منه هذه انجامت است

جم وجوه کاسفه یعنی خالی از نور حجت مشاهده ولایت و تیره بر دود آتش عداوت

حرمان ولایت از صلاحیت رؤیت بر رونیت و کریمهٔ لا تجد قوما

یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ

الله ورسوله اشاره بهمین صورتست دوم آنکه همچنانکه عبدهٔ

اصنام را عبادت لات سودمند نبوده از وصول بمقام قرب عزّ وجلّ است

عبدهٔ طبایع نیز بعض طایفهٔ که در مخالفت طریق نبوی بی حجتی ودلیل متابعت

مقتضای طبیعت وهوای نفس نمایند نازل منزلهٔ ایشان بوده چنانکه آثار ضلالت

الآن در روز محشر از عبدهٔ اصنام انتفا پذیرفت از عبدهٔ طبایع نیز منتفی گشته

از مقوله واحده اند ودر اخبار صحیحه این تعبیر بهمین نشده چنانکه در کتاب کلینی از جعفر

صادق علیه السلام منقولست که بعد از ذکر نواصب وافعال واعمال ایشان

فرمودند که لا یبالی الناصب صلّی ام زنا وهذه الآیة

نزلت فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة

شعر گر بدر میسر بفضل نبی هرکو نه اگر سرشته باشد گل او گر طاعت بنده اندر

مسکین تو سعیهای بیحاصل تو سیم آنکه همچنانکه گمراهان واهل تنجیم نظر باراء

فاسده خود خلایق را در ورطهٔ بیم وامید انداخته واشکالات مهوی دام تدلیس [illegible]

از حقایق نفس الامری بعید المرمی اند فضلاء این طایفه نیز بتصورات فاسده

و تحریرات باطله و تالیفات ضاله و قیاسات غیر صحیحه تبدیل احکام شریعت

داده و عوام این طایفه را باموری مذکوره منحرف گردانیده و دایرهٔ ارباب ضلال

از آن شده پذیر است چهارم آنکه هیچ حکمی از احکام و از اسرار الهی که در پس پرده اختصاص

آن محرمان سرادق احدیت اختفا یافته مخزون بوده مقتضیات جداول اکثر

سه بمثابه وحی آنجناب اشتد این طایفه نیز از اسرار عظیمه مترتبه بر امر امامت

که بر طبق نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة

معبر عنه بزمرهٔ طاهره مطهره ائمه معصومین است صلوات الله علیهم اجمعین

غافل بوده و از امور مستورهٔ در حجاب عظمت که بر بعضی منتجبان صحیح

محض بهره کشی است غافل بوده و دیدهٔ بصیرت ... میدیدند و مکابره

کنیه خسر الدنیا و الاخرة است و من کان فی هذه اعمی فهو

فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا بحکم همچنانچه اطفال بنا بر غفلت

موقوف و عدم قابلیت و فقدان مرتبه تمیز بین الحق و الباطل به نهبه

و وعید و بیم و امید از جانب معلم متأثر شده بمقتضای آن عمل نمایند و جهال
این طایفه نیز بحکایات واهیه متمسک شده بر خلاف هر جا که در بیان اثبات
مذهبی و ابطال مذهبی دیگر شنوند طریق نجات منحصر در آن دانسته از سلوک
طریق حق متقاعد کردند ولیکن چون کشف غطا شده مکافات و مجازات
هر کس باندازه استحقاق بر تر از وی اعمال وی گذارند چه در آن
طریق وثیق و تقلید قول علما در مقام معذرت کافی نیست معلم و متعلم و دانا و نادان
و ضال و مضل و مدلس و متدلس و غاوی و مغوی و هادی و مهدی و رامی و مرمی
و جاهل و کامل و اعمی و بصیر و معمی و خبیر همه مستحق عذاب و مورد عتاب خطاب
اند و لکن تواند بود که تفاوت میانه کامل و ناقص به شدت و ضعف
در جواب بوده معلمین از جهت ضلال و اضلال و متعلمین از جهت ضلاله
محضه مستوجب تعذیب متفاوت باشند شعر خدا از تکبر بود که گرد در دلیش بفرود کی
ای برده مخلوق * چه شیطان بود راهبر مردم * بد حال کسی کو بود منزلش * ایکه
مقتدای طایفه بود ناچار است که علم بمصالح و مفاسد امور متعلقه بان قوم

داشته انتظام مهام صوری و معنوی انسان منوط بوجود وی ترتیب یافته
و منافع مأمور که متصور گشته فایده تقدم و امامت مفقود گردد و ظاهراً غرض
صاحب وصیت بیان حال ائمه ضلالت که بنا بر جهل و نادانی مخالفت
مدلولات قرآنی و حب جاه و ریاست و لوازم حکومت و امارت و ما یشابهها
من الامور الدنیویه علت معتقد ضلالت آن قوم شده روزگار خود تباه و روی
امت سیاه گردانیده همه بر طبق یوم ندعوا کل اناس بامامهم
در جمع محشر حاضر گشته شرمنده معرکه قیامت باشند و از طوطی شکرستان ثناگستری
مولانا حسن کاشی اعلی الله درجته در گوش معنی خوش صدایست نظم روزی که رخت روح
بدار البقا برم * با خود بجز محبت مرتضی برم * سیزده امام است با و اقتدا کنم * نفس
رسول اوست با و التجا کنم * از جمله بحشر نگزینم امام خویش * کار گزاف نیست
بعقب اقتدا برم * عدلت و علم و عصمت و نص خدا و فضل * تا من پناه خویش
بآن مقتدا برم * در آیت مباهله نفس نبی علیست * لب التجای فضل بغیری
چرا برم * بیتی شنو اگرچه شنیدی تو بارها * کاب زلال از گهرش برملا برم

میرفن آنکه مار بفتویش کار کرد * من مقتدای مارگزیده کی ابرهم * کتف نیست

عرش عوارض سبب هلام * بالای سدره رفعت او بولوا برم * برجمله

حاضرات عا در لقیس حال * زین قول یکی نجی لیس از قل کنم برم * اگرچه

سبب نزول آیه شریفه ماده ایست مخصوصه چنانچه مذکور شد خواهد یافت

الا که خصوص سبب مخصص عموم قرآنی نیست چنانچه در اصول مبین شده

ولفظ باین قاعده ناظم منظومات مذکوره نیز نقد بیان و بلکه عموم رسانیده

در ایچ بلا دشنا کستری کردانیده و از مدلول آیه مذکوره فهمیده میشود که چنانچه

حق جل و علا عالم با مور صادره از عاقله عباد رشد حضرت رسول از یوم

الی دارت صحیفه کمالات مرتضوی نیز با مرین مذکورین عجا او قیام یافته

چون قرینه که تخصیص ابنعض بزمانی حین نمایند یا بمکانی از منه تعین

دینی و دنیا مخصوص کردانیده حوادث یومیه دنیویه با صادرات و واقعات

شامل اخرویه از ان بیرون نتوانند بود خارج از مدلول آیه شریفه است حاصل

مقتضی عدم تخصیص فقره اعتبار آن موقوف بر وجوه مخصص است

پس مفاد این نثر لطیفه مفیده آنست که هیچ چیز حتی نسبت به علوم لدنیه او احاطه جمیع امور

ممکنه صادره کونیه نموده علی حضور ثبات ملأ للامور الکلیه والجزئیه والصوریه

والمعنویه علوم حاضره جامعه امیر المؤمنین علیه السلام نیز بمثابه آن احاطه امور

معلومه نموده چیزی از آن در حیز خفا اختفا نتواند یافت و از اینجا است سرّ عبارت منقول

لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً بر صاحب بصیرت وافیه و سریرت

صافیه چهره گشوده نابینایان طریق معرفت از حقیقت آن حدود از ادراک

اسرار آن مهجور اند شعر گر طالب راه حق توئی چاره ره پیدا است ادراک نبود با تو

تو کی بانی راست ذلک که باخلاص و درد دل صانع ادب تو بانی بدانکه او نیز تراست

هم هم و تعبیر از حوادث کسیفه ظلمانیه بزمره کهنه آن زمانیت با آنکه چنانچه

آثار و اخبار آن نزد ما بخبر صحیح منتشر عرصه جمع بنهج باعتبار مقتضیات آثار

نجومی یا بر نفوذ از طبیعه جنیان انتظام بجذب ارات و اعتقاد بعدلات مقالات

ایشان از دایره رخصت شارع بیرون بوده لتشبیه حجیّه شریعت

از شارع آن ممنوع است هیچ چیز مفاد حکایات و روایات ایمه طاهرین

از قیاس غیر معتبر و اخبار متصله بغیر سلسله معصومین صورت قلاده اند و از
استطلاع مقاصد دینی بر آن گذاشتن و بموجبات آن عمل نمودن از گلستان
ایمان بخارستان کفر و عصیان انتقال نمودن و در حصن حصین دین
مبین را باهتمام تمام خراب گردانیدن است و محصول کلام افضل الدین محمد کاشی
قدس سره صدر از این معنیست شعر باشد که باندیشه و تدبیر درست خطا برود اخلاقی
از مبنی واقعه چیست کفر مذهب این قوم ملائم بگرفت هر یک زده دست عجز
در شاخ سست و مقصود از طول کلام در تفصیل این بود که حکایت اجماع
که مخالفین بآن توسل جسته اثبات اغراض فاسده بآن می نمایند
بطلان آن بوجوه معتبر صورت ظهور یافته معلوم گردد که چهره دعاوی
کاذبه آن طایفه از صفات صحت بی بهره بوده مجرد مدعای بی دلیل است
اما بحث از انجاست سابقاً آنست که واقعات ازمنه ماضیه که محل خلاف علماء
السلام است و در ابطال آن جمعی کثیر از فحول علماء که مستند بدلایل شده اند
وقوع از ادله صحت دالنته از مصادره بر مطلوب ملاحظه نمایند مثل حکایت

بیعت را مثل آنرا معتبر نداشته بر ابطال آن وجوه معتبره ذکر نموده اند ثانی
در اثبات حقیّت آن به بیعت عمر با ابوبکر و بیعت عبدالرحمن با عثمان متوسّل شده
وقوع آنرا دلیل حجّیت بیعت دانسته اند و منشأ حکایت عدم احتیاج بنصّ
الهی در خلافت رسول الله مستند است به خلافت خلفای ثلاث است
که از نصّ الهی و تعیین رسالت پناه خالی بوده در این باب نیز بوقوع
آن مدّعی صحّت اند و این قسم از واهیات دلیل عجز از اثبات مدّعاست هفتم
تصدّی امور مسلمین که بنی امیه و بنی عباس و غیرهم با آن قیام نمودند نزد اهل سنت
در صورت خلافت معتبر است محض جهالت است چه ظاهر است که خلافت
یا بنصّ الهی و تعیین رسالت پناهیست چنانچه عقل صحیح و نصّ صریح
افاده میکند یا بمجرّد بیعت است چنانچه آرای فاسده اهل خلاف
مقتضی آنست و معلوم است که مخالفین را در اثبات قوی سندی
که بآن مستند توان شد انحصار در حکایت بیعت یافته و اگر بیعت مستلزم
ثبوت خلافت تواند بود آنجماعت نیز مثل اول و ثانی و ثالث استحقاق

شیعه بنابر این سخن داشته فرق صورت مینماید و آنکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل

مینماید که ایام خلافت سی سال است بعد از آن حکومت و امارت است بر تقدیر صحت از افاده مدعا

قاصر است چه غرض از خلافت که مقول و کل نبوی شده خلافت مخصوص است که بحضرت امیر المومنین

اختصاص یافته بعد از انقضای مدت مذکوره حضرت شاه ولایت تغیر صورت داده متوجه نشأه معنویه

شده و بر اهل ادراک مخفی نماند که جرات در این قسم از امور و مخالفت صریح الهی و مباین شدن

منافیه منزلت آسمانی و مباینه حجج ربانی و اعتماد بر بیعت و انقیاد دیگران عصیان و طغیان منجر

عداوت بیضه مقدسه نبویه است چه ظاهر است که آیات بینات قرآنی و تنصیصات سبحانی و روایات

صریحة الدلالات که از جانب رسالت پناهی در امر خلافت مرتضوی تحقق یافته و سر از این امر بمنزله اعتراف

بوحدانیت الهی شده چنانچه مفاد عبارت لا اله الا الله حصنی و عبارت ولایة علی

بن ابی طالب حصنی من دخل حصنی امن من عذابی است بنابرین انحراف از طریق انقیاد

و سلوک مسلک جحود و عناد از آثار عداوت و شقاوت بجوهر نه واضح حرکت مقرر و تلوث

لطیفه بقا ذورات طینت فاسده مکونه از مواد محرّمه است در کلام سید العابدین سلام الله علیه

الا آنکه ما هو المقصود واقع است که و من سرّنا ما ال حبنا السرو ... و من ساءنا

يشاء ميلاده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من جحد ناداه و از ظرايف

امور انکه در کتب ایشان مذکور است که حضرت موسی علیه السلام هفتاد کس از جمله هفتاد هزار کس از قوم

خود انتخاب نمود باعتقاد رجحان بر ما عدای ایشان لشرف امتیاز و جزء خاص ممتاز و مخصوص گردیده دیگر

باره از جاده اطاعت موسی انحراف ورزیده در آتشکده مخالفت سوخته آتش گردیدند بنابرین

هر که سررشته ظلم و طغیان و رضیع ثدی کفر و عصیان است با عدم طهارت فطرتش و خلو از عصمت

و طهارت چگونه اختیار وی در امر خلافت واجب الاتباع بود اطاعت وی بر کافه امت مفترض

گردد با آنکه حق جل و علا سلب حق اختیار عباد را از طراز اختیار معراست خود میفرماید که وربک یخلق

ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة و از انس منقول است که سالت رسول الله صلی الله علیه و آله

عن وربک یخلق ما یشاء قال ان الله تعالی خلق آدم من طین حیث شاء ثم قال

و یختار ان الله اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فجعلنی الرسول و جعل علی بن

ابیطالب الوصی ثم قال ما کان لهم الخیرة یعنی ما جعلت للعباد ان یختاروا ولکن

اختار من اشاء فانتم تا صفحه استیعاب تمام وجوه انبیا و اوصیا از تمام مایه اختیار امت سوی

در استخلاف خلفا منحصر باشد تعیین آن مرجع به سوی اراده الهی از ارتباط و اثبات آن از امور شرعی از ظهور بیان مستغنیست

اصحاب ملت و شریعت تا غایت از رهگذر صحت صورت نیافته از دایرهٔ دلایل شرعیه خارج است و در

کلینی در بعضی تفاسیر نیز ذکر یافته که چون حضرت داود علیه السلام از جانب الهی به تعیین خلیفه از اولاد

خود مامور گشت صفحهٔ خاطر شریف آنحضرت با اختصاص این امر به یکی از فرزندان عظام که خلعت احترامش

بطراز روایا اعزاز والدهٔ مکرمه اش مطرز شده بود ارتسام یافته والدهٔ او را که در بستان آرزو از نخل

ما سبق این عطیهٔ اتفاق ثمرهٔ مراد می‌نمود نوید رسید این امر بفرزند دلبند او مستبشر ساخته و چون

علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت و اهلیت حضرت سلیمان ع تعلق یافته اختصاص وی باین منصب عالی

رقم نو کلک محرران ایوان اعلی شده بود قبل از آنکه در حضرت داود باین امر مامور بتعویق و تاخیر شده

در حیز توقیف مترصد اشارهٔ جدیدی می‌بود تا آنکه روزی طومار منازعهٔ دو کس از بنی اسرائیل به تسوید دعاوی

صادر باغ یکی از گوسفندان دیگری خسران یافته مسود گردیده و میزان شریعت و حکومت حضرت داود

رجوع نموده حق و باطل این قضیه باین سنجیده می‌شد تا در خلال این احوال امر الهی از مکمن ارادهٔ ظهور

منتهی باین مامور شدند که بعد از اجتماع اولاد آنحضرت هر که خاطر فیاضش بحکمی موافق ارادهٔ الله ات

مرتسم گشته صحیفهٔ مرافعه را بتوقیع رضای الهی موقع سازد بخلعت خلافت و وصایت داودی مخلع گردیده

من بین سایر الاولاد ممتاز و بتفویض این امر سرافراز گردد و از اولاد آنحضرت سلیمان که رشحهٔ سراچهٔ

علم و عوزه نفس از مشکوة حقیقت آیات ففهمناها سلیمان شور پذیر گشته و ضمیر منیرش

باطلاع حقیقت آن امر منطبع گردیده بعد از تفتیش کیفیت دخول گوسفندان لیلاً و نهاراً و

تحقیق آنکه هتک پردهٔ لیلیه شده صاحب باغ مدعی از دخول آن معروفون به نقصان گشته فرمود

که قد قضیت علیك یا صاحب الغنم باولاد غنمك واصوافها فی عامك هذا ولعد

حضرت داود ع بر تشریف وحی تشرف یافته به این خطاب مستطاب اختصاص یافت که ان القضا

فی هذه القضیه ما قضی به سلیمان سبحان الله حضرت داود ع که جمع ارادة و خیارش

منور بانوار عصمت و منزلت و قرب درگاه ربوبیت و مشکوة نبوت و رسالتش از استناره بانوار تجلیات

احدیت شور پذیر است بعد از آنکه علی الاجابة بتعیین خلیفه مأمور گردیده لکن خصوصیت محضه سلیمانیه

ملحوظ نبود دیگری منظور نظر اختصاص مانند امر سلیمان به تفهیمات الهیه متنبه گشته دارادهٔ وی در

جنب ارادهٔ ربانیه مضمحل گردیده قامت استعداد فطری سلیمانی را باین خلعت گران قیمت مخلع

ساخت بنابرین دریای حیرت متلاطم و سفینهٔ عقیده بگرداب اعراض و اعتراض افتاده که ارادهٔ

فراش خطاب با جهان جهان بود و دریا دریا بعد ذاتی و کفر جبلی که در زاویهٔ طبیعت ودیعت

گذاشته چگونه اراده و خواستهٔ وی در تعیین خلیفه منوط نگاهیم بهم خضر با بی بکر بیعت نماید باسم خلیفة الله

تسمیه یافته اعتراض بر کافهٔ امت متعرض گردد فایده مفاد حکایت مذکوره مفید آن است که هر فرد از افراد
بنی نوع که باسم خلیفه و امام مسمّی گردد باید که اولاً منشور خلافتش بتخصیص الهی توشیح یافته من
جانب الله به تفویض این امر مفوض گردد و ثانیاً ارادهٔ و اختیار بشر را من حیث هو مدخلی در امر
مذکور نبوده در این امر نیز مثل سایر اوامر و نواهی الهی مطیع فرمان و اشارهٔ ربانیه است ثالثاً اختیار
و ارادهٔ امت را در امر مذکور اعتباری نبوده معتبر و معوّل علیه نباشد و رابعاً امتیاز خلیفه از ما عدا بنوادر
علم و عرفان بصورت صحت پذیرفته مادام که خزینهٔ خاطرش به الهامات غیبیه واردات الهیه واردات
سماویه تزیین یافته کیفیت احکام شرعیه بر لوح دانش و عرفان اسرار الوهیت بالواح ارقام یافته
آیینهٔ ضمیرش مجلای رسوم آن نشده باشد باین رتبهٔ جلیله و مرتبهٔ نبیله فایز نتواند شد و بنابرین اوراق
مغشوشهٔ مذاهب مختلفهٔ اهل خلاف که بشیرازهٔ خلافت بعضی از جهّال و معاندین ارتباط یافته مسبّب
از علل ناقصهٔ عداوت محرومان نبوّت و ولایت یا عدم علم بلوازم مقامات علیّه و درجات بهیّه
خلافت نبویه و معلوم و مبیّن و مدلل بدلایل مبرهن گشته که حقیقت امامت و خلافت و همچنین نبوت
و رسالت فی نفس الامر متحد بوده و نظر بشئون و حالات ربوبیت بعضی از نفوس زکیه گاهی باسم نبی
و رسول و گاهی باسم خلیفه و امام تسمیه یافته شجرهٔ طیبهٔ ذوات مقدسهٔ انسانیه که مظهر انوار نبوت

و مصدر آثار خلافت و امامت است از اغصان متنوعه و اثمار متحده انتظام یافته و نظر باغراض ربانی
و ارادات سبحانی و تبیین تنزیلات فرقانی و تبلیغ نکات آسمانی آثار مآثر نبوت و امامت بعنوان
و توامان بنحوی از انحاء نصوص قرآنی موشح باسامی مذکوره مختلفة الصوره متحدة المعنی گردیده بآیات انا
جعلناك خلیفة فی الارض و بانی جاعلك للناس اماما انتظام پذیرفته و آنچه میانه
مفهومات الفاظ مذکوره از عموم و خصوص مطلق یا عموم من وجه چنانچه رأی متاخرین است فهمیده
شود نظر باعتبار معانی متفاوته است که من حیث الظاهر در جریده ملاحظه مدلولات الفاظ اندراج
پذیرفته اما من حیث الحقیقة المعنویه که نسب و اضافات و اعتبارات از دایره اعتبار بیرون است نبوت
و امامت از گریبان مماثلت بلکه وحدت سر برآورده دعوی وحدت و دویی رخت اقامت بربندد و توضیح مقام
از نهان ستر حقیقت خاتم الانبیا و خاتم الاولیا بر مرآت خواطر ازکیا ارتسام پذیرفت و همچنین بآیه
از جهت تنویر نور خلقت اصلیه و اتحاد روحانیت در عالم نوریه یا از جهت اکتساب لباس هیولی عنصریه است
و مقام ثانی از آیه مباهله و حدیث منزلت و دیگر روایات داله بر امتزاج صوری و اتحاد فواید مولده
بر وجه نبی فهمیده شده و درین رساله بوجوه مختلفه مذکور تبیین یافته که ذکر آن مستلزم تکرار بلا فایده است
و کاشف مخفیات مقام اول روایات معتبره است که بعضی از آن قبل ازین در رشته تحریر انتظام یافته

و بعضی دیگر حجابت توضیح مکنونات و دیگر فواید متجدده تسطیر می یابد و از آنجمله روایت شیخ الطایفه است

روح الله روحه العزیز در کتاب مصباح الانوار از انس بن مالک از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

که رشته بیان باسلاک آن مشتمل بر جواهر نفیسه عیان و تبیان است که لما اراد الله ان یخلقنا تکلم

بکلمة خلق منها نوراً ثم تکلم بکلمة فخلق منها روحاً فمزج النور بالروح فخلقنی و اخی

علیاً و فاطمة والحسن والحسین فکنا نسبح حین لا تسبیح و نقدس حین لا تقدیس

و در ذیل این روایت تصریح است بانکه عرش اعظم از نور وجه مصطفوی و صفوف ملائکه از نور وجه مرتضوی

و طبقات سماویه و ارضیه از نور وجه سیدة النساء و شمس و قمر از نور وجه امام السر والعلن ابی محمد الحسن

و بهشت و حور عین از نور وجه امام الثقلین ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیهم اجمعین از نکتهٔ عدم انفطار

وجود آمیده اند و از فواید مندرجه در روایت مذکوره آن است بعد از آنکه بامر الله تعالی مرور ظلمات سحاب

واقع شد طبقات سماویه ظلمانی گردید و صفوف ملائکه بجوی و ضجیج امکان که تسبیح و تقدیس را به

ما زاویهٔ استغاثه و استشفاع استنباح دلهم و باستنباح مطهره و ارواح متبرکه منوره خمسه مقدسه منزعه

از شجره دوحه طیبه هاشمیه ترتیب جسته حق جل و علا مراعات اعزاز اسامی مقدسه این مسئول

ملائکه را مقرون بقبول گردانیده با فراج قنادیل منوره مأخوذه از نور روح مطهر فاطمه علیها السلام

سیاه فرموده در بطنان عرش معلق ساخته طبقات سماویه و ارضیه از پرتو اشراقات لمعات آن
منور گردیده و سر مکنون و اشرقت الارض بنور ربها درجه ظهور پذیرفته از سکان صوامع فلکی
مرانی روح فزای فازهرت السموات الثمان بجهات شش رسیده از اینجهت آن نقطه دایره عصمت و طهارت
ملقب بلقب نامی سامی زهرا گردیده و چون این صورت موجب تعجب ملائکه مقدسه گردیده از حقیقت مبادی
معلقه منور سؤال نمودند حق سبحانه ایشان را باین خطاب مستطاب مجاب گردانیده فرمود که هذا نور
اخترعته من نور جلالی لامتی فاطمة ابنة حبیبی و زوجة ولیی و اخی نبیی و ابو حججی
علی عبادی اشهدکم ملائکتی انی قد جعلت ثواب تسبیحکم لهذه المراة و شیعتها ثم
لمحبیها الی یوم القیمة و در بعضی از کتاب معراج از تالیفات شیخ رحمه الله روایات معتبره مذکور است
و لذا تجلد ابن عباس ره و تجاوز عما یترتب علیه من تخلفه عن الحسین ع فی توجهه الی العراق
نقد بعضه از رسول رب العالمین که لباس اعزاز مرتضوی را طراز خصاص داده و لقد امر آن حقیقت را
بمعیار ظهور رسانیده که فمن ذا یلج بینی و بینک و انا و انت من نور واحد
و طینة واحدة و انت احق الناس بی فی الدنیا و الاخرة و ولدک ولدی و شیعتک شیعتی
و اولیاؤک اولیائی و انتم معی غدا فی الجنة و روایات کثیره در این معنی در کتب مؤالف و مخالف

دفع دخل که این رساله از سعت ایراد آن قاصر است باید دانست که رساله شریفه مشحون است بروایت
ابی حمزهٔ ثمالی از امام الاولین والآخرین علی بن الحسین زین العابدین ع این عبارت که ان الله
خلق محمداً وعلیاً والطیبین من عترته من نور عظمته واقامهم اشباحاً من ضیاء نوره
یعبدونه ویقدسونه قبل المخلوقات وچون بنا بر عموم مستفاد از جمع محلی بلام سبقت خلقت ایشان
نظر بسایر مخلوقات ارضیه وسماویه تحقق پذیر بوده حکم مذکور شامل کافهٔ امور مخلوقه است من الازل والابد
ولکن من حیث التبادر الی الفهم مخصوص است به انجم عقول بشریه احاطه آن نحو از انواع فلکی وملکی
وجنی وبنی نوع بشری من زمن آدم الی انقراض الدهر بنا بر این عبارت حضرت ع دفعاً
لهذا التخصیص وارشاداً الی توضیح المقام این عنوان صورت بیان پذیرفته که اتظن ان الله
لم یخلق خلقاً سواکم بلی والله لقد خلق الله الف الف آدم والف الف عالم وانت فی آخر تلک
العوالم واین مشهور است بینهم بدینکه سبقت نور وجود مرتضوی مخصوص بزمانی درین زمانی مخلوقه درین
مخلوق بنجم انجم از بدو آفرینش الی انقراض الدهر بمخلوقیت اتصاف پذیر است مسبوق بنور وجود آنحضرت
بجهت حقه مثله بهذا العالم او هذه الامة تخصیص بلا مخصص است ومؤید اینست روایت ابی الصباح
از آنحضرت باین عبارت ان فی السماء لسبعین صفاً من الملائکة لو اجتمع اهل الارض کلهم یحصون

بعدد کل صنف منهم ما احصوهم وانهم لیدینون بولایتنا و در روایت سعد بن عبد الله از

حضرت صادق علیه السلام مذکور است که حق جل و علا در عرصه دنیا که اوسع از احاطه ادراک صور العقول است

به بنای دو شهر یکی در طرف مغرب و دیگری در جهت مشرق اشاره فرموده و هر یک از مدینتین که عبارت از آنها مشهور

و محاط علیها گشته و بمقدار هزار باب که ما بین هر دو مصراعی فرسخی باشد منتسب گردیده و اهالی آنها به هفتاد هزار

لغت مختلفه متکلم اند و فرموده که انا والله اعرف لغاتهم وانا الحجة علیهم و شبیه این روایت

الحجه در رساله دره بیضا بروایت هشام از حضرت صادق علیه السلام ذکر یافته که در جانب مشرق

مدینه ایست بجابلقا موسوم و بدوازده هزار باب از طلا که از هر بابی تا بابی فرسخیست اشتمال یافته

و بر هر باب برجی و در هر برجی ده هزار دلاور شجاع هنرور منضبط گردیده منتظر قدوم آنحضرت که

قائم آل محمد اند و فرموده که انا الحجة علیهم و از این قبیل است روایتی که در کتاب نوادر الاخبار از

حضرت موسی بن جعفر ذکر یافته که در خلف بحر سبع طایفه موسوم بروحانیین مخلوق گردیده در زمینی

از نقره بیضا و آفتاب و ماه از جهت روز و قطع آن نقضه مینماید و عدد آن نقضه هفتاد هزار عالم است اکثر

از عدد جن و انس و قلوب ایشان منور بنور محبت اهل بیت رسالت و به ملعونین فلانا و فلانا مخ…

زریق و صاحبه و در رساله مذکوره از حضرت رساله بر سبیله مذکور است که ان الله من وراء شمسکم

هذه اربعین شمسا بین الشمس الی الشمس اربعین عاما فیها خلق لا یعلمون ان الله
خلق آدم ولا ابلیس قد الهم فی کل الاوقات حبنا و لعنة اعدائنا و لا ارک انوار
مقدسه که برازخ بین صفات الوجوب و الامکان اند شعشعه مصابیح مشکوة ولایت ایشان از اندازه
سعت کون و مکان تجاوز نموده تعمیم آن بجمیع مخلوقات و مکونات ارضیه و سماویه من الازل الی
الابد تحقق یافته هر که در عهد فطرت بتوفیق ازلی از بقیه طینت طیبه ایشان صورت خلقت یافته
و از ادناس طینه شرک و نفاق و تدین بادیان باطله و مذاهب فاسده تصفیه پذیرفته باشد و در
شاهراه محبت و خلوص عقیدت بقدم صدق نیت و صفای طویت سالک مسلک ایشان و اعتقاد ایشان
باشد بعداوت اعادی این خوهان ولایت مطلق قیام نموده آئینه اعتقاد را بصیقل طعن و توبیخ این
طایفه هالکه تصفیه داده طریق متابعت مجتبی این خاندان در جمیع اوقات مسلوک خواهد داشت فان قیل
اگر گوئی که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم بعد از حضرت امام المتقین و امیر المؤمنین هر لاحق بوصیت
سابق منصوب گشته و تنصیص آن در خصوص هر واحد ظهور یافته با خلافت و وصیت ایشان
من جانب الله سمت صدور یافته منصوص بالنص نشده باشند و همچنین مخالف مقدمه سابقه است که صحت
خلافت و وصایت متوقف بر اذن الهی است و جواب از آن اولا آنست که چون مولای عقلیه
دیگر

و نقلیه ثابت شده و شجرهٔ طیبه عقیدت ازلیه طبقهٔ اثنی عشریه از زلال چشمه

صافیه اعتقاد عصمت و طهارت خاندان نبوت و ولایت نضارت و طراوت یافته بنابراین

اقوال و افعال ایشان موافق اراده الهی بعد بر تقدیر عدم ظهور نص صریح ربانی از شائبه غبار

مخالفت ما اراد الله مصون بلکه به رضا الهی مقرون و مرتضی خواهد بود چنانچه عبارت اصحاب

کشف که در توصیف حضرت امیرالمومنین علیه التحیه و الثنا واقع شده مشیر بآن است که نطقت فیه کلمة

و ظهرت عنه مشیته فهو هو لوجوب طاعته و امتثال اوامره و نواهیه و معلوم است

که قلوب صافیه ایشان که عیبه علوم لدنی و معارف یقینی است با آیات بینات موافقت ارادت

الهیه از شائبه مخالفت مبرا است و آنچه محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول

ذکر نموده مفید مطلوب است که و لیس علمهم کعلوم الناس حتی یستند الی الظن فیحتمل

المنتهی عنه بل علمهم نور مودوع فی و حاله ربانیة لا یطلع علی حقیقته الا هم و ثانیاً

آنکه در کتب معتبره مذکور است که وصایای حضرات ائمه علیهم السلام بعضهم لبعض مسبوق بعهد الهی

و تعیین مسالک مناهی است بر وجهی که هر کدام از ائمه اثنی عشر با همه خصوصیه منصوص و منصوب

من الله المعجب و واجب الاطاعه اند چنانچه در کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت است اترون الموصی

منّا یوصی الی من یرید کما اراد الله لکن عهدٌ من الله و رسوله صلی الله علیه و آله لرجل
فرجل حتی ینتهی الی امر صاحبه و در کتاب مذکور از حضرت جواد ع منقولست که روزی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از نور وجه کثیر الجود بش ساحت فیض آیت مسجد کوفه منوّر یافته حابس مجلس هدایت
شده بود که ناگاه شخصی حسن الهیئة و اللباس فضای مسجد را الطیفه فرقه و لباس اعزاز خود را طراز
سؤال بعضی از مسایل از آنحضرت معزّز ساخته و حسن بن علی ع باشاره مرتضویه بجواب سؤال وی مأمور
گردیده و آن شخص را لآلی مکنونه اجوبه مستخرجه از دریای معارف بیکران آنحضرت بدست املا در رشته
استفاده انتظام داد و پیمانه زلال عقیده صافیه را از لجّه غامره امور باطنه لبریز گردانید و در تجلّی
گرانبهای دریای اعتراف معترفانیت بجد زبان رسانیده که اشهد ان لا اله الا الله و لم ازل اشهد بها
و اشهد ان محمداً رسول الله و لم ازل اشهد بذلک و اشهد انک وصی رسول الله و القائم بحجته
مجتبی و لم ازل اشهد بها و ببرادران کامیاب شریف حسن بن علی علیهما السلام توجه نموده گفت که و اشهد
انک وصیه و القائم بحجته و عنان خلوص عقیدت کامیاب شده در بازی شهادت حسین بن علی صلوات الله
علیهم الوف و له بهمین عنوان زینت بخت صحیفه ایمان گردیده و متکلم باسامی تمامی حضرات ائمه علیهم السلام
شده معترف بشهادت امامت و وصایت الی ان الی امامنا صاحب الزمان صلوات الله علیهم گردانید
واختتم

و اختتام صحبت و افتتاح انصراف از خدمت آنحضرت باین عبارت نمود که السلام علیک یا امیر

المؤمنین و رحمة الله و برکاته و بعد از آن منعطف گردید بحضرت امیر المؤمنین فی طلب الحسن علیهما السلام

و فرمود اتعرفه یا ابا محمد فرمود که الله و رسوله و امیر المؤمنین اعلم قال هو الخضر علیه السلام

و همچنین روایت مسلسل مسطوره او در کتاب کلینی منقول از جابر بن عبد الله انصاری مشتمله بر شرح هذا لوح اخضر

مکتوب بکتابی اصفر ابیض که جابر مذکور بعد از رؤیت آن و سؤال حقیقت آن از صدیقه انسانیه شنیده

که هذا لوح اهداه الله تعالی الی رسوله صلی الله علیه و آله فیه اسم ابی و اسم بعلی و اسم

ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانیه ابی لیبشرنی بذلک متمم مرام است و مسطورات

لوح مذکور مضمون باین عبارت است که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد

نبیه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله نزل به روح الامین من عند رب العالمین و بعد از

بیان کلمات داله بر وحدانیت و اظهار مواد خوف و رجا از بارگاه جلال صمدیت فرمود که انی لم ابعث

نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا و انی فضلتک علی الانبیاء

و فضلت وصیک من الاوصیاء و اکرمتک بشبلیک و سبطیک حسن و حسین

فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه و جعلت حسینا خازن وحیی و اکرمته

ما بالشهادة وختمت لهم بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة واکرم

بقیه حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مفصلاً مشروحاً در لوح مسطور بعد چنانچه محمد بن یعقوب

کلینی ازان حکایت مینماید و در کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه نیز روایتی کثیرة العبارت ذکر یافته مشتمل

بر حکایت معراج و خصوصیات واقعه در آن شب و تعیین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم من جانب الله بخصوص

کل واحد به تنصیص صریح که از شایبه تاویلات سخیفه مبرا است و در کتاب مقتضب الاثر نیز نقلیات

ابن خلاف مذکور است از ابی سلمان راعی رسول الله صلی الله علیه وآله از آنحضرت مضمون اینکه اولین جواهر از جواهر

گران قیمت که لیلة المعراج از غواص دریای وحدت از لجه سماویه بکف کفایت در آورده و در خزینه اسرار

ارزوئیت اعیار مخفی ساخته لآلی مکنونه کلمه شریفه الهیه است که در صفحه نفیسه قرآن نبویه ودیعت یافته

که آیه آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و معقب بعبارت حضرت رسالت که بدو والمؤمنون تعبیر تصدیق

احدی معزز دل گشته که صدقت یا محمد بخشی مقام مکالمت و منادمت بین المحب والمحبوب طرز اسلا الخ اهم مهمات

و اعظم مرغوبات است لا سیما حین ورود القادم من سفره و ذکر احوال مختبرات که بهترین محبت و روایت مراتب

صدقت بر مسند محبوبیت جای بخشد فتح استفتاح کلام تحقیق کیفیات کمالات او انتظام پذیرفته از آنچه با وجود علم اکمل

کمالات مختصه مرتضویه بالفاظ استفهامیه که ذریعه طول صحبت و امتداد کلام دلبر گران حضرت است عز من اعز حق

مکتو

مکتوبه عنایات ازلیه که چون بقدوم بهجت لزوم سوی منزل این جناب مستطاب معزز و گرامی گردید که من

خلقت فی امثلک حضرت رسالت پناه بنا بر موافقت آنچه بعد از اجابت صحیفه سؤال ربانی را تذهیب داده

و از تصریح باسم شریف آنحضرت که مستلزم انقطاع کلام است تقاعد فرموده که چنین امتی با سردهٔ اشتباه

از جهات چه کلام مرتفع گردید و مقصود آنکه از چهره ابهام لمعه ظهور جز امید از سرادق کبریائی اسم

شریف جناب ابی طالب بر جمهور نبویه رسید و فرمود نعم سیدی و مولائی و بعد از بشارت اسمائی یا محمد

انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر

فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد خاطر عاطر نبوی از تاثیرات لمعات بوارق دهشت

و حیرت باز امداد از دریای جلالت صمدیت بنوید دیگر مستبشر گردید که ثم اطلعت الثانیة فاخترت

منها علیا و شققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو العلی و خمیر صفحه نورانیه ضمیر منیر نبوی به تأیید

معالم حقیقت مذهب گردید لاجرم مسطور اوراق عنایات ازلیه اقتضای تصدیر آن باسم شریف بقیه ائمه کرام

علیهم السلام نموده از صریر کلک توجهات الهیه این حدیث بمسامع ملکوتیه میرسید یا محمد انی خلقتک و

خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ولده من نوری و عرضت ولایتکم علی

اهل السموات و الارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان عندی من الکافرین

وجهت اطمینان خاطر شریف سید المرسلین و انتقال از درجه عین الیقین بمرتبه حق الیقین اراده
الهی بظهور اشباح مقدسه و ارواح منوره ایشان تعلق یافته بود هادی الثقات ربانی عنان ملاحظه
نبوی را بجانب بطنان عرش انعطاف داده بود رؤیت انوار الا رتبت با اطلاع حضرات مقدسه علی و فاطمه و حسن
و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن
بن علی و محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین منطبع گردید با جمعهم در خریطه مشاهدات
نبویه منخرط گردیدند و روایات معتبره منقوله از سید المرسلین مصحوبه در این باب زیاده از اندازه عدد و حصر است
و بر قلیلی از آن که دلیل از فرقه ناجیه مذکور است اقتصار نموده همان عبارت در سلک بیان منخرط میگردد حدثنا
عبد الله بن المطلب قال ابو عبد الله احمد بن محمد بن عبید الله بن الحسین بن العباس الجوهری
قال حدثنا محمد بن لاحق الیمانی عن ادریس بن زیاد الکفرثوثی قال حدثنا اسمعیل بن
یونس بن ابی اسحق السبیعی عن جعفر بن الزبیر عن القاسم عن سلمان الفارسی رحمه الله قال
خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال معاشر الناس انی راحل عن قریب و منطلق الی المغیب
اوصیکم فی عترتی خیرا و ایاکم و البدع فان کل بدعة ضلالة و الضلالة و اهلها فی النار
معاشر الناس من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر و من افتقد القمر فلیتمسک بالفرقدین

فاذا ا

فاذا افتقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهرة بعدي اقول قولي هذا واستغفر الله
لي ولكم قال فلم يزل حتى دخل بيت عائشة فدخلت اليه وقلت بابي انت وامي يا رسول الله
سمعتك تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر ما الشمس والقمر وما الفرقدين والنجوم
الزاهرة فقال انا الشمس وعلي القمر فاذا افتقدتموني فتمسكوا به بعدي واما الفرقدان فالحسن
والحسين اذا افتقدتم فتمسكوا بهما واما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسين والتاسع
مهديهم قال ع اللهم هم الاوصياء والخلفاء بعدي ائمة ابرار عدد اسباط يعقوب وحواري عيسى
فقلت فسمهم لي يا رسول الله فقال اولهم وسيدهم علي بن ابي طالب وسبطاه وبعدهما علي
زين العابدين وبعده محمد بن علي الباقر علم النبيين والصادق جعفر بن محمد وابنه الكاظم سمي موسى
والذي يقتل بارض الغربة ابنه علي ثم ابنه محمد والصادقان علي والحسن والحجة القائم المنتظر
في غيبته فانهم عترتي من لحمي ودمي علمهم علمي وحكمهم حكمي من اذاني فيهم فلا اناله الله شفاعتي
وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج بي الى السماء رأيت مكتوبا على
ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي بن ابي طالب ونصرته به ثم بعده
الحسن والحسين ورأيت عليا عليا عليا ثلاث مرات ورأيت محمدا محمدا مرتين وجعفر وموسى

والحسن والحجة اثنى عشر اسماً مكتوباً بالنور فقلت يا رب من هؤلاء قد قرنتهم بي فنوديت
يا محمد الائمة بعدك والاخيار من ذريتك وعن حذيفة بن اليماني اخبرنا محمد بن عبد الله قال حدثنا
ابو الحسين عيسى بن العراد والسكني البصري في سنة عشرة وثلثماية عن ابي عبد الله محمد بن عبيد الله
بن عمر بن الاحمق بن اللاحق قال حدثنا محمد بن عمار الشكري عن ابراهيم بن هاشم عن عبد الله بن
مروان الكرخي عن احمد بن عبد الله بن يزيد بن سلام عن حذيفة بن اليمان قال صلى بنا رسول الله
صلى الله عليه وآله ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم بتقوى الله والعمل بطاعته
فمن عمل بها فاز وغنم وانجح ومن تركها حلت به الندامة فالتمسوا بالتقوى السلامة من اهوال
يوم القيمة كاني ادعى فاجيب واني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم
بهما لن تضلوا من تمسك بعترتي من بعدي كان من الفائزين ومن تخلف عنهم كان من الهالكين
فقلت يا رسول الله على من تخلفنا قال على من خلف موسى بن عمران قومه قلت على وصيه يوشع بن نون
قال وصيي وخليفتي من بعدي علي بن ابي طالب قايد البررة قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول
من خذله قلت يا رسول الله كم يكون الائمة من بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من
صلب الحسين اعطاهم الله علمي وفهمي خزان علم الله ومعادن وحيه قلت يا رسول الله فما لاولاد

الحسن

للحسن علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی جعل الامامة فی عقب الحسین و ذلک قوله

عز و جل و جعلها کلمة باقیة فی عقبه ثم قال انه لما عرج بی الی السماء نظرت الی ساق

العرش فرأیت مکتوبا بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به

و رأیت فی ثلاث مواضع علیا علیا علیا و محمد محمد و موسی بن جعفر و الحسن و الحجة

یتلألأ من بینهم کانه کوکب دری فقلت یا رب من هؤلاء الذین قرنت اسمائهم باسمک

قال یا محمد هم الاوصیاء و الائمة بعدک خلقتهم من طینتک و طوبی لمن احبهم و الویل لمن ابغضهم

فبهم انزل الغیث و بهم اثیبه و عاقب مضامین روایات مذکوره شواهد عادله و حجج قاطعه و براهین

ساطعه و آیات باهره و حجج زاهرات بر آنکه امامت و خلافت ذریت طاهره مصطفوی و عترت

مطهره مرتضوی منصوص من الله و متعین من جانب الله بوده شجره طیبه حقیقتش از روضه منوره و اذا اخذ

ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم سر کشیده و اثمار خوشگوار حقیقتش از اغصان

فیض احسان الست بربکم قالوا بلی اقتطاف یافته و باغبان بستان و تبیانش لهم ما یشاؤن

فواکه اذعان و ایقان از آن التذاذ داده هادی بستان سرای حقایق عینی و دقایق لاریبی مقصد

قبل از این مذکور شد که قبل از تصویر صور بنی نوع انسان بصورت بشری و تشکیل عنصری امامت زمره حقه اثنی عشریه

برکافهٔ امور مخلوقه لاسیما طبقهٔ انسانیه عرض شده و باقرار حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در
کریمهٔ و اذ اخذ ربک الی آخر بآن اشاره شده و حقیقت خلقت و راز این انتزاع و اخذ منها از آیات درین امر
بر وجهی که جمهور اشاعره یعنی بلکفه بیان اکثر مفسرین آراسته شده آن است که قبل از آنکه آدم ع سایه نشین درخت
طوبی و خلوت گزین نزهت سرای جنة المأوی گردد و فضای دلگشای از ابواب بهشت که مسافت آن مسیر هزار
ساله است حق توقیف وی گوید تا ذریت آدم ع من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچهٔ صغیره استخراج نموده و بعضی
بعد از اعطای حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سؤال و جواب است اصول مهمهٔ دینیه بر ایشان عرض شده
به قالوا بلی تلقی نموده معقب بکلمهٔ شهدنا علی انفسنا گردانیدند و برین تقدیر کلمهٔ مذکوره مقول قول ذریت
مستخرجه بجهة تاکیداً للعهد و المیثاق و الزاماً للحجة بدیگران ثابت نمودند و زعم بعضی از مفسرین آن است
که کلمهٔ شهدنا مقول قول ملائکه است که چون ذریت مستخرجه بتصدیق مسئول عنه و اقرار بوحدانیت و لوازم
آن ثابت در نموده معترف گردیدند حق جل و علا زمرهٔ ملائکه را خطاب فرمود که بر این قضیه شهود باشید یا ملائکتی اشهدوا علی
ذلک فقالوا شهدنا و تأویل اول اظهر و الصق بمقامست و معهذا از ارتکاب حذف خلاف اصل منزه است
و علی التقدیرین ذریت مستخرجه بعد از تصدیق و اقرار و اشهاد مراجعت بصلب آدم نموده از آنجا بتخلف واحداً
بعد واحد از اصلاب آبا استخراج یابند و بنا برین [illegible] مجازات و مکافات هر که نیز اعمال و افعالش
از آن

از افق اطاعت شریعت نبوی طالع شده بر جاده ایمان صحیح بنبوت قدم موصوف باشد بر فطرت اصلیه باقی
بوده سالک مسلک توفیق است و عکس این صورت علامت انحراف از مقتضای فطرت و هبوط در مهاوی ضلالت است
و کلام مشهور منسوب بسید الانام علیه الصلوة و السلام صدای این معنی است که کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه
و ینصرانه و یمجسانه دوازدهم از جمله اعتراضات مترتبه بر تاویل مذکور آن است که ظاهر عبارت افاده تعلق میثاق
بذریت مستخرجه از بنی آدم میکند که بخطاب ربانی شرف اختصاص دارند و بنا بر این جمیع اولاد آدم میثاق بنفسه
به نفس خود [illegible] تعلق پذیر است والا بایستی که کلام الهی بر این نهج انتظام پذیرد که واذ اخذ ربک من آدم
من ظهوره ذریته و فاضل نیشابوری از این اعتراض چنین جواب داده که ویمکن ان یجاب بانه تعالی یعلم
ان الشخص الفلانی یخرج من آدم و من فلان یخرج فلان آخر فعلی الترتیب الذی علم دخولهم فی
الوجود یخرجهم و یمیز بعضهم من بعض فثبت اخراج الذریة من ظهور بنی آدم بالقرآن
و ثبت اخراج الذریة من ظهر آدم بالخبر فوجب المصیر الیهما معا صونا للآیة والخبر عن الطعن
و جواب مذکور چنانچه ظاهر است متضمن اعتراف بورود اعتراض است و میتوان گفت که عدم استناد میثاق بذریه
آدم و استناد آن بذریت بنی آدم بنا بر ظهور و تعمیم میثاق ماخوذ از ذریت بنی آدم است که در صورت استناد
آن بذریت آدم حصول ذریه بنی آدم عموم مذکور خالی از مناقشه نیست چنانچه با دنی تاملی ظهور می یابد و این

جواب نیز بر عبارت التعلیق بینست لکن خروج از ظاهر و وتوش تبادر میشود درین قسم از امور بدون ارتکاب تکلفی
و تکلفات متعذر است و چون این دانسته شد باید دانست که عبارت کتاب کلینی انار الله برهانه که مقصود از آنها
از یوم المیثاق اخذ اعتراف ذریه آدم ع به نبوت خاتم الانبیا و ولایت خاتم الاولیا لجمعه و مقرون باشهاد
ملائکه کرام علیهم السلم کردانیده الزاما للحجة علیهم و عبارت مذکوره اینست عن ابی عبد الله ع عن قول الله
عز وجل وکان عرشه علی الماء فقال ان الله حمل دینه وعلمه الماء قبل ان یکون ارض او سماء او جن
او انس او شمس او قمر فلما اراد ان یخلق الخلق نثرهم بین یدیه فقال من ربکم فاول من نطق
رسول الله ص وامیر المؤمنین والائمة ع فقالوا انت ربنا فحملهم العلم والدین ثم قال للملائکة هؤلاء
حملة دینی وعلمی وامنائی فی خلقی وهم المسئولون ثم قال لبنی آدم اقروا لله بالربوبیة ولهؤلاء
النفر بالطاعة والولایة فقالوا نعم ربنا اقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا فقالت الملائکة شهدنا
علی ان لا یقولوا غدا انا کنا عن هذا غافلین او یقولوا انما اشرك آباؤنا من قبل وکنا ذریة
من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون ثم قال ع یا داود ولایتنا مؤکدة علیهم فی المیثاق ودیگر
از وجوه اعتراضات آنست که حین توجه خطاب بعد از تحقق حیوة و علم و عقل است و این معنی مستلزم حصول
جثه و جثه است و اگر چه در نهایت حقارت باشد و از اجتماع مجموع ذراری در صلب آدم حجم و مقداری محقق باید

که از حوزه

که از پشت ظهر آدم بیرون است و جواب این سخن غایت ظهور دارد با آنکه مذکور شد که اخراج ذریت مخصوص بصلب
آدم بخصوصه نیست بلکه اعم از صلب وی و سایر اولاد اوست چنانچه در صورت توالد و تناسل از آباء و اولاد ظاهر است
دیگر آنکه شاید اخراج ذریت آدم بر سبیل تدریج و جزء جزء واحداً بعد واحد تحقق یافته دفعةً واحدة نبوده باشد
و در مرتبه عود با صلاب ارواح بدون اشباح بعضی بر بعضی و مقداری موقوف نخواهد بود و نیز شاید در این مقام
اخذ آیت که واجب ما ان البنیة لیست شرطاً فی الحیوة والعقل فمن الجایز ان یکون کل
واحد من الذر جوهراً فرداً و ضعف این جواب در نهایت قوت است چه تکلیف و توجه خطاب و قابلیت
سؤال و جواب را ناچار است از تحقق بنیه و منع آن مجرد مجادله است و فیه شیء لا یخفی دیگر از وجوه
اعتراضات آنست که ذریه ماخوذه در صورت ذر بر تقدیر عدم اتصاف بعقل و تمیز و لوازم صحت خطاب
از اهلیت اخذ میثاق خارج بعد اخراج ایشان از صلب آدم بلا فایده است و بر تقدیر قابلیت عهد و میثاق
بایستی که در این نشأه متذکر عهد مذکور بعضی فواید مأموله بر آن مترتب باشد و بر تقدیر نسیان و عدم تذکر
و عدم صحت مواخذه و احتجاج بر ایشان میثاق مذکور از فواید محتمله بری بعد خلو افعال الهی از اغراض صحیحه
لزوم یابد و بهمین ابطال تناسخ نموده اند و لکن فرق میانه ما نحن فیه و تناسخ آنست که چون ارواح افراد
بشری در ابدان دیگر بی سبب عود و مرور کثیره باقی ماند این صورت نظر ثابت مستدعی عدم نسیان بعید لا

بخلاف ما نحن فیه که حصول آن در سریع زمان تحقق پذیر گشته از اینجهة احتمال نسیان در غایه استبعادست و بجهه

از بعض علما در بیان عدم اهلیت تکلیف و قابلیت خطاب ذریت مستخرجه نقل شده که انهم ادون حالا من

الاطفال ولا یتوجه التکلیف علی الطفل فکیف یتوجه علی الذر در غایت ضعف است چه صریح آیه

شریفه را دلالتی واضح است بر عهد و میثاق و توجه خطاب و اشهاد ایشان علی انفسهم و امور مذکوره بالبدیهه از

تکالیف شرعیه است و بدون شرایط صحت آن که عقل و فهم و تمیز است صورت نه بندد و بنا بر این منع مذکور

و امثال آن قیاس مع الفارق بصورت نماید و اگر منع مذکور نظر بحجم و مقدار است که در ذرات دون حالة از

اطفال است تمسک باین از قابلیت اعتبار بیرون است اما اولا بنا بر آنکه امر واقع صریح الوقوع قرآن خارج از دایره

منع است و ثانیا آنکه زیادتی در حجم و مقدار و بنیه و ضعف و قوت متعلق به ابدان و اجسام را دخلی در وقوع

و لا وقوع تکلیف نیست مدار آن بر عقل و تمیز است و جمیع امور مختلفه مذکوره از تفاوت قلت و کثرت و ضعف

و قوت و بنیه قویه و غیر آن مشمول قدرت کامله و مشروط به علم و عرفان است و از این مقوله است و اوحی

ربک الی النحل و یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم و عموم بعثت سلیمان که شامل کافه مخلوقات ادنی از ذر

و اقل از آن است شاهد مقام است و آنچه در اصل این مبحث بر پرده نشین عقل خفا و تمام دارد آنست که فایده

مترتبه بر میثاق یا مقصود از آن از زمان است یا در نشاه دنیویه یا اخرویه صورت پذیر است و اجماع امت انعقاد یافته

را آنکه

بعد الحمد ذریت مسجود به اعوار میثاق از تکالیف شرعیه مکلف شده اند تا مقتضی فایده از فواید تواند بود
و اما فایده حاصله درین عالم ظاهر صورت وقوع پذیرفتی که متذکر آن شده رادع مکلف از اقتراف خطیات
گردیدی و اما فایده اخرویه بر تقدیر ذکر متذکر ایشان در آن نشاه ظاهر است که مصحح ثواب و عقاب شود آنچه
شد چه موجبات ثواب و عقاب منحصره در حالات دنیویه است و فی الفا اوامر و نواهی بانسان [illegible] که در دنیا و تذکر
آن در آخرت مستحق زیادتی عقابی نیست چنانچه مطیع مستحق زیادتی ثواب شواند بود و اگر نسیان در نشاه
دنیویه نبوده مکلف متذکر آن شدی زیادتی عذاب والزام حجت در روز جزا صحت یافته این فایده مترتب
گردیدی و چون غایتی صحیحه که عقل سلیم حکم بآن نماید در نشاتین دنیا و عقبا خفای تمام دارد جواب معترض
منحصر در لا یسأل عما یفعل بوده و پس بعده و خفاء الحکمة لا یقتضی نفیها مجوب است و چون
این دانسته شد باید دانست که تخصیص این قضیه بطایفه از بنی آدم دون طایفه خلاف ظاهر آیه تخصیص
من غیر مخصص است و اعتراضات وارده بر اصل مبحث بر تقدیر تخصیص نیز وارد است و جواب جواب است و بنا برین
آنچه صاحب کشاف ذکر نموده بایین عبارت که عنی ببنی آدم اسلاف الیهود الذین اشرکوا بالله حیث
قالوا عزیر ابن الله و بذریاتهم الذین کانوا فی عهد رسول الله صلعم من اخلافهم المقتدین بآبائهم
محل نظر است و قرینه تخصیص مفقود است و آنچه قرینه دانسته صلاحیت آن ندارد و بر تقدیر وجه قرینه ثمره

بر تخصیص مترتب نیست لا سیما که امر میثاق نزد وی از امور حقیقیه واقعه در نفس امر نیست مجرد تمثیل و تخییل است
و خطاب مذکور در آیه شریفه و همچنین اشهاد علی انفسهم و اقرار ایشان بزعم وی از امور فرضیه است که
در خارج از دایره وقوع بیرون است و بنابرین تخصیص و تعمیم نظر به تمثیل و تخییل علی السویه نسبة تساوی
ظهور ندارد و حصر کلام ائمه اقوال مختلفه در تأویل آیه در متون تفاسیر و کتب اخبار و آثار تسطیر یافته
و حذراً من طول الکلام بر آنچه در آخر این مبحث در تفسیر نیشابوری تحریر پذیرفته اقتصار نمودن اولی است
و عبارتش اینست که و بعض العلماء فی الآیة قول ثالث وهو ان الارواح البشریة موجودة قبل
الابدان و الاقرار بوجود الاله من لوازم ذاتها و حقایقها و هذا العلم لیس مما یحتاج فی تحصیله
الی کسب و طلب وهو المراد باخذ المیثاق علیهم لکنها بعد التعلق بالابدان یشغلها التعلق
عن معلومها فربما یتذکر بالتذکر و ربما لا یتذکر و پوشیده نیست که صحت این تأویل موقوف بر امور
خلافیه واقع در حیز منع است چنانچه از غایت ظهور محتاج به بیان نیست بالجمله قریب بمعلوم میگردد و آنچه درین قضیه
بصواب اقرب باید آنست که در احادیث معتبره مرقوم گشته که غرض از اخذ اقرار و میثاق با ایشان در معاهده یوم المیثاق آن
بود که نبوت خاتم الانبیا و ولایت خاتم الاولیا و امامت ذریت طاهره ایشان که حجج الله علی عباده و امنائه
فی ارضه و بلاده از جمیع عامه مخلوقات حتی الاداهی و الجمادی و الوحوش و الطیور و غیر ذلک عرضه

هر که از بنی نوع انسان را سعادت ازلی قرین حال و مآل گشته باقرار و اذعان و تصدیق جنان تنها در نموده

بحقیقت آن معترف گردیده در زمرهٔ سعدا منخرط گشته سالک مسالک هدایت و ارشاد بوده در طبقهٔ فرقهٔ ناجیه

داخل است و اگر از اهل شقاوت سابقه ساحت قابلیتش از شوب انوار فیوضات غیبیه متوشح جسته شجرهٔ

خبیثهٔ منتنهٔ مخالفت اهل بیت رسالت بوده در خارستان جحد و انکار سوختهٔ آتش ادبار است و از مؤیدات مقام

روایت منقوله از حضرت باقر ع که در کتاب لطائف طیبی ذکر یافته که شخصی از آن حضرت سؤال نمود که تسمیهٔ شاه ولایت

بامیر المؤمنین بچه عنوان صورت جریان پذیرفته آنحضرت در جواب بمضمون افاده نمود که الله سماه وهکذا

انزل فی کتابه واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم

وان محمدا رسولکم وان علیا امیر المؤمنین و در تقریر نبوت نبی و امامت ولی از جمله تصریحات آسمانیست

که کلمات بینات قرآنیه گرانی ناطق بوده کشف از محذوفات آیات محکمات که اهل عناد باخراج آن جرأت نموده در

زمرهٔ جاحدین اوامر رب العالمین منسلک گردیده‌اند و بنابرین میثاق مذکور در آیهٔ شریفه نیز از وجه اختصاص

طایفهٔ مخصوصه از ذریت بنی آدم است که از افق استعداد زمرهٔ حقهٔ اثنی عشریه که معبر گشته بفرقهٔ ناجیه است

طالع شده امتیاز این فرقه از سایر فرق اسلامیه در یوم المیثاق تحقق یافته از بقیهٔ اولاد آدم ممتاز

و بشرف اختصاص این عطیه سرافرازند و نص صریح سبحانی که حضرت باقر ع از نهانخانهٔ اسرار ربوبیت بمنصهٔ ابراز

حقایق آن منور مشکوة عقاید صافیه محبان آن خاندان گردیده و خلاصه آن کلام احدی انتظام افاده
آن مینماید که ایمان صحیح که عند الله تعالی بر ذروه اعتبار رسد عند هم عبارت از اعتقاد بتوحید و نبوت
و امامت است که در یوم المیثاق فرقه ناجیه بشرف اعطای آن بر منهج قویم و صراط مستقیم ثبوت قدم
موصوف شدند و از اینجا معلوم است که اصل اصیل ایمان بر ارکان ثلاثه استقرار یافته که اعتقاد بعدل و معاد از
لوازم امور ثلاثه مذکوره است بعد انتفای آن بانتفای یکی از امور ثلاثه مقرره است و این نیز ظاهر شد که این عطیه
ذاتی و ازلی بعد از مشیه ربانیه و بعضی از کتب حقایق آن مرشد دینیه عاری و بری بعد خزینه عقیده
هر که از اهلبیت استفاده باین نور جلی و ظلمانیت از مرحوان یوم المیثاق بعد ابد الابدین و دهر الداهرین
در زاویه فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین مستور وعید فلا تقبل
منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون است و اما حقیقت عرض خلایق بر امیر المؤمنین
و کیفیت قبول و لا قبول اثر ولایت امامت و ابتلای منکرین ببلایای عظیمه و غیرها من الوقایع در کتب اخبار و آثار
سر از حیطان شهها بیرون آورده از سر حد عدد و حصر متجاوز است و از آنجمله از ابوبکر شیرازی در نزول قرآن
مذکور است از حضرت امیر المؤمنین ع که مراد از امانت در کریمه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
امامت است مرکز دایره ولایت است که بر جمیع اهل آسمان و زمین بعد عرش و طیور عرض نمودند اما آسمان و زمین فقلن

ربنا

وتنبالا نحملها بالثواب والعقاب لکنا نحملها بلا ثواب ولا عقاب واز پرندگان عنقا و بوم
از شرفهٔ رفیعهٔ اذعان و ایمان و تصدیق امر امامت پرواز کرده بر قلهٔ قاف انکار و ادبار استقرار یافته
یکی در دریا پنهان و دیگری در کنج نشیمن خرابهٔ خزی و خذلان است و در کتاب غایة المرام از آنحضرت نقل شده
که ان الله عرض امامتی علی الارضین فکل بقعة آمنت بولایتی وامامتی جعلها الله طیبة
زکیة وجعل نباتها وثمرها حلوا عذبا وجعل ماءها زلالا وکل من جحدت امامتی و
انکرت ولایتی جعلها الله سبخا وجعل نباتها مرا وجعل ثمرها العوسج والحنظل وجعل ماءها
ملحا ثم قال وحملها الانسان یعنی امتک یا محمد ولایة امیر المؤمنین وامامته بما فیها من
الثواب والعقاب انه کان ظلوما لنفسه جهولا لامر ربه اذ من لم یؤدها بحقها فهو ظلوم
غشوم و در کتاب کلینی مذکور است عن اسحق بن عمار عن رجل عن ابی عبدالله ع فی قول الله عز
وجل انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و
حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قال هی ولایة امیر المؤمنین و در کتاب کامل الزیارات
حکایتی که دلیل حسن عقیده و محبت خاندان رسالت باشد ذکر یافته حاصلش آنکه سبب سکون بوم در ویرانها آنست
که بوم از انتشار خبر قتل سبط سید ابرار در گریان و خروشان نشده و بسخن در آمده گفت لا سکنت من

قوم يقتلون ابن رسول الله ودرين باب گفته شاعر يا بومة القبة الخضراء قد ابيت روحی بقربك

اذ يستشنع البوم ويا مبشرة استجابى بنغمتها حاشاك ما فيك تشويه ولا شوم زهدت

فی زخرف الدنيا فاسكنك الزهد الخراب فمن نديك مذموم ففی حنينك فی وقت

الظلام وقد نام الانام دليل الشوق موسوم ومذكور است كه اشارت بقين حضر در عوالم ظلمانيه

ودنياء صوريه مشام حواس بصری ايشان از رايحه طيبه بستان خلقت عنصری مرتضوی آشنا نيافته ودر مراتب

ادراكات حسيه ايشان از تصوير صورت بشری آن مظهر مظاهر ربانی خالی بود از آنچه در اذهان نسبت بعضی

از كمالات نفسانی ايشان متنور انوار قبل از اكتساب كمالات جسمانی متوقف بود درين صغر تا مدی بودند وبنابرين

از مبداء فياض بر تنبيهات آسمانی مؤدب شده مجبر وممتحن میگرديدند ومتين معصود است آنچه در مناقب شهرآشوب

از ابی حمزه ثمالی نقل شده خلاصه مضمون آنكه روزی عبد الله بن عمر بقصد اقتطاف ثمره استفاده از شجره حضرت

امام العالمين علی بن الحسين زين العابدين صلوات الله عليه وآبائه الطاهرين متوجه درگاه ولايت پناه آن محرم

اسرار الهی شد وصحه سؤال را بتصوير صورت استبعاد مغشوش گردانيده باين عبارت تكلم نمود كه يا ابن الحسين

انت الذی تقول ان يونس بن متی انما لقی من الحوت ما لقی لانه عرضت عليه ولاية جدی

فتوقف عندها آنحضرت ظاهر سؤال وی را ... توبيخ تسويد داده فرمود كه ثكلتك امك

چون

و چون این خطاب عتاب آمیز بسماع الصمت مسئول عنه و کنایه از طلب بینات و دلالات شاه ولایت پناه حضرت
وجه الله را بشورهٔ غیظ و ضلالت و انکار خاندان ولایت جبلی و موروثیت طریق علما له بیدین مسلوک گشته
گفت فأتنی ببرهان ذلک ان کنت من الصادقین و در این حالت آن مرکز دایرهٔ ولایت مرتضویه
معجزات باهره و کرامات ظاهره که پیوسته مرکوب آن خاندان عرش بنیان است بر زمین عزیمت در آورده
و دیدهٔ بد منزیده که همیشه از دیدن ما سوی در پس پردهٔ خفا می‌بود در آن روز در جلباب عظمت اعجاز
محجوب ساخته عبدالله را نیز به بستن عصابه دیگر که شعاع بصری و سمعی مانع انعکاس گردد مامور گردانید
و بعد از ساعتی بگشودن عصابه بیتین اشارت فرمود عبدالله را دریایی از تلاطم امواج پر آشوب گشته در آمیخته مشاهده
وی ارتسام یافت و از غایت دهشت آواز بر آمد که یا سیدی دعنی فی رقبتک الله الله فی
نفسی و بعد از آن آن نهنگ بحار امامت و کرامت از امام عبدالله فرمود که ادرکت البرهان و ظاهرا
مراد حضرت از این عبارت آنست که ظهور این قسم از خارق عادت در این مقام قایم مقام حجت و برهان بعد
منصف غیر لجوج را از پایه برهان احتیاج نیست لکن از غریق دریای ضلالت حجت مشهور چشم بسته عصابهٔ انکار
بود گفت ادنی ان کنت من الصادقین تا آنکه مسند در امر و اراده آن عارف مکنونات سرادقات
غیب بر آن معجز انتما یا ایتها الحوت سر از میان دریا رسیده ماهی عظیم جسیم سر بر آورده و بر زبان

اطاعت باین کلمه لبیک لبیک یا ولی الله چون دل او از آنحضرت که قطب مستطاب معنا است سرافراز شده
گفت انا حوت یونس یا سیدی و بعد از تحقیق حکایت یونس سررشته سخن بانجا که مقصود آنحضرت بود
منتهی شده گفت بدانکه رسول الله حق سبحانه مناشیر رسالت انبیا را از آدم ع تا زمان خاتم الرسل صلی الله گاهی
بتوقیع بعثت و نبوت متوقع ساختی که ولایت اهل بیت علیهم السلام بر ایشان عرض نمود هر فردی از افراد
این طبقه علیه که استعداد فطرت لباس نبوت او از طراز محبت اهل بیت داده چون عرض ولایت تلقی
بقبول نمودی از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده مرسلین منخرط گشتی و هرکه را شائبه شک
توقف و تامل دامن گیر شده در سلک اسیر مسالک البلاء الیم بمنوی تا زمانه تادیب ممتحن گردیدی با شبهات
ربانی اختیار یافتی و همانا حرمان آدم از جنان والقای خلیل در نیران و یوسف در چاه کنعان و ابتلاء
مهجور ایوب و مجازات خطیه داود علیهم السلام ازین مقوله است و چون زمان نبوت بحضرت یونس منتهی
گشته استاد کارخانه خلقت کسوت بعثت اورا از تار و پود محبت و اقرار بولایت اهل بیت رسالت تنسیج
داده بنزول وحی آسمانی تشرف یافت که یا یونس تول امیرالمومنین علیاً والائمة الراشدین فی
صلبه و حضرت یونس نظر بعدم ظهور وجود جسمانی آن نقطه دایره ایجاد و غفلت از خصوصیات انوار سبحانی
در مظاهر آن ذوات و سریان نور وجود مرتضوی در جمیع اشیا بروجه کلی طریق استبعاد طی نموده گفت کیف

اولی

اتونی من لدن اراده و لم امر فقد و درین مقام ماهی یونسی توجه ربانی تشرف یافته بالتقام
حضرت یونس مامور گشته در چهل روز حضرت یونس پیوسته ایمن از خوف مغرقون بجوف آن ماهی قرار یافته
باین کلمات مواظبت می‌نمود که یا من شدّ السماء بالهواء و کبس الارض علی الماء و اختار
لنفسه احسن الاسماء ائتنی بالروح والفرج من عندک تا زبان معذرت بیان بکلمهٔ طیبه
سبحانک انی کنت من الظالمین گشوده مصباح مشکوة اراده و اعتقاد را بانکوس اساس الحاد تو ستر
جسته از آن ظلمت خشیت انگیز و محنت وحشت آمیز خلاصی یافت لطیفه از غرایب مرموزات نهانخانه
غیبی که هنگام ظهور آن حضرت از مشیمهٔ قدرت روی نموده آن است که شیخ الطایفه روح الله روحه
العزیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که حین طلوع آن آفتاب
آسمان هدایت و ولایت جبرئیل امین که از بدو فطرت بشرف خدمت دودمان نبوت و ولایت تشرف
یافته و در عوالم نوریه و ظلمانیه اقتباس انوار خلقت و استنارهٔ باسرار معرفت از افاضات مشکوة
هویت آن والا رتبت نموده چون قبل از بعثت صوری و نبوت تشریعی گاهی هبوط نموده آن خاتم
رسالت را بشارت رتبهٔ آسمانی و رسالت ربانی سبحانی مستبشر می‌ساخت روز ولادت نوید قدوم معجز لزوم آن
روشنی بخش بارگاه هستی و چراغ شبستان خداپرستی نزول نموده در زبان تهنیت بیان باین عبارت

تنطق له که یا محمد بالحق یقرئك السلام و یهنیك بولادة اخیك و ابن عمك علی بن ابیطالب

و یقول لك هذا اوان ظهور نبوتك و اعلان اخیك و ابن عمك و وزیرك و صفوتك و

خلیفتك و من شددت به ازرك و اعلنت به ذکرك حضرت رسالت بعد از استماع این کلمات شکفته

شکر الهی را بجواهر تحیه و صلوات و درر ثنا انتظام داده و در جیب فرحه احدی به بوارق الطاف عنان

عزیمت بجانب ساحت فیض آیت ولادت مرتضوی منور آن مقام اعجاز انتظام گردید تا آنکه جواهر عبارت

جبرئیلی گوش عروس سامعه نبویه را بابداع جواهر الغیب مستخرجه از دریای امر و مشیت ربانیه تزیین داده بهر غرض

در رشته بیان آنسرور داد که سیحجب بیننا و بین الناس حجاباً و امدد یدك الیمنی فالقوتها

علیاً حضرت نیز موافق اراده ربانیه دیگری را در امور متعلقه بهبوط آن ماه تابان آسمان ولایت مدخل ننمود

و دست بیضا نوالش صدف آن گوهر یکتای گران بهای لجه عظمت هدایت گردید و بنفس نفیس اخذ آن دردریا

کرامت نمود عبارت منسوبه بآنحضرت در اینمقام اینست که فانا بعلی مائل علی یدی و امنع ید الیمنی

فی اذنه الیمنی یؤذن و یقیم و یشهد له بالوحدانیة و یقر برسالة النبی ع و بعد از اشراق

اطراف مشیمه از اشراقات لمعات فیوضات آثار جواهر ولایت و اشارة فیوضات کره ارض را انوار اظهار

آن نقطه دایره هدایت بخوارق عادات از معجزات باهره و کرامات زاهره مبادرت کرده و بقرائت کتب منزله

برآدم و شیث و صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی تا بتمام نحو قراآت قرآن که هنوز حرفی

از آن بر صفحهٔ ظهور ارتسام نیافته بود زبان معجز بیانش باظهار آن نیز گوهرفشان شد و کلام سید الانام در توضیح

مقام چنین انتظام یافته که ثم قرأ القرآن من اوله الی آخره فوجدته یحفظه احفظ له من قبل ان

یسمع منی حرفا و لا آیة ثم خاطبنی و خاطبته بما خاطب الانبیاء الاوصیاء ثم عاد الی طفولیته

و بدا الحکمه اسرار نهانخانهٔ صمدانی که در هیاکل جسمانی بنابر مصالح خفیه ربانیه ودیعت یافته و نفوس زکیه بشریه مظاهر

صفات الوهیت که دیدهٔ تجلیات اسمائی و صفاتی و افعالی اختصاص بشرط عرض از آن در بعضی از ازمان الصبا

مراتب عبودیت کامله و اظهار مقامات علیه و امتیاز شأن نبوت و ولایت از سایر بنی نوع انسان است تا بر مدارج

اسرار الوهیت ارتقا یافته و از دفاین خزاین وحدانیت اصناف قلوب و الهه ملأ آن گردانیده و از آنجمله

عمیقه عجایب بارگاه ربوبیت سر برآورده جعل الله فی عباده و خلفائه فی ارضه و بلاده کردند و بنابرین از

خوارق عادات و عجایب واقعات که از آن زمرهٔ مقدسه بوقوع آمد بر مسند مظهریت تجلیات ازلیه متمکن اند استبعاد

ممنون از منازل رفیعه علم و عرفان و مقامات ایمان و ایقان بامور بعیده ... است لاسیما نظر بمزایای مخصوصه

ذات احدی الصفات که از بدو فطرت مربای تربیت عرشی ازلی گردیده و بسقیهٔ زلال الفت و ترویهٔ سلسال

مودت اختصاص یافته و باکتناف حجرات وصال و لطفات کشف غرایب اتصال محرم سراپردهٔ جلال و حجاب گردیده

و به انسلاخ لوازم حدوث و انکشاف مراسم قدم و لوایح تجلی ذات و لوامع تدلی صفات و تراکم طوارق اسرار مکاشفه
و انوار مشاهده مقرّب نزهت سرای وحدت و مسند نشین ماوای احدیت و مقتدای بارگاه شهود در فضای
پیشگاه وجوبات و جواهر نفیسه عبارات شریفه اصحاب روایت بر این وجه در رشته درایت منتظم گشته که فرفع عنه

حجاب الهیبة واسمعه اصوات الوصلة وآمنه منه وافناه عنه واذاقه حلاوة رحیق الرجا من

کاس البسط وانسه برایحة ورد الصفا والبسه قباء البقا وتوجه بتاج المعرفة وحلاه بحلیة

المحبة وسقاه شراب الشوق وطیبه بلذائذ العشق واجلسه علی بساط الانبساط وتغمده بنور

الصفات واراه جمال الذات فتلهب فی انوار کبریائه عشقه واستنار بنور القدس وغاب

فی ریاض الانس فیا عجبا من کماله وواحزنا من جلاله وواشوقاه الی لقائه وطوبی لاحبائه

و چون حکایت ولادت حضرت که از عجایب اسرار و غرایب اطوار است بنوعی که از کتاب مصباح الانوار صفحه بیان
بتحریر آن گوهر رفته نیست لاجرم بذکر شواهد آن از دیگر کتب و سایر مستعارات باقیش و در رشته توضیح انسلاک دادن
بصواب اقرب مینماید و از آنجمله عبارت شیخ برسیست در رساله منسوبه بوی که [illegible] الالباب [illegible] که

ان امیر المؤمنین علیه السلام لما ولد فی الکعبة خر ساجدا ثم رفع راسه الشریف فاذن واقام وشهد لله

بالوحدانیة ولمحمد بالرسالة ولنفسه بالخلافة ثم اشار الی رسول الله فقال أ اقرأ یا رسول الله

فقال

فقال نعم اقرأ فابتدأ بصحف شيث فقرأها حتى لو حضر شيث لاقرّ انه اعلم بها منه ثم تلا

صحف نوح وصحف ابراهيم ثم قرأ التورية والانجيل ثم قرأ قد افلح المؤمنون فقال له رسول الله

نعم افلحوا اذ انت امامهم ثم خاطب رسول الله بما خاطب الاوصياء الانبياء ثم سكت فقال

له رسول الله عُد الى طفوليتك فامسك و در کتاب غایة المطلوب نیز در فضیلت و مضاهات امیر المؤمنین

صلوات الله علیه با ادریس نبی بولادت آنحضرت و ذکر بعضی از خوارق عادات و احوال آنحضرت [illegible] شده باین

عبارت که و سمّی ادریس لدراسته للکتب المنزله و علی ومن عنده علم الکتاب و کما ورد

انه فی یوم الثالث من ولادته حمله النبی علی یدیه فتشهّد بشهادتین وقرأ جمیع الکتب

التی انزلها الله تعالی علی انبیائه حتی لو حضروا لاقرّوا انه اقرأ لها منهم وقرأ القرآن بجمیعه

وکان فی السماء و از مستحسنات امور آنست که در کتابی از کتب مؤلفه بلهجه عجمیه تالیف زکریا بن محمد بن محمود

کمونی قزوینی شافعی که دیده عقیده اش مبنی مخالفت صدر دمان نبوت لذا ادراک معجزات و کمالات علم و عرفان و عدم

ایمان و ایقان باز داشته مذکور است از عبدالله بن عباس از بریده بن قتیبه مروزی حکیم مقام فیض اشتمال

مسجد الحرام گردید و مجاورات بعضی از ارکان کعبه معظمه تشرف یافته بود که فاطمه بنت اسد که در آن وقت حامل

درّ گرانبهای دریای ولایت و حامل گوهر یکتای لجه احدیت و مشکوة مصباح نور هدایت بود بر رکنی از ارکان

خانه منور از اشعار نمود و با اقتباس انوار حرمت محرم سراپرده صمدیت و محرم کعبه محرمیت گشته بزبانی مسکنت بیان

و بیانی مسکنت اقران معترف بوحدانیت الهی گردیده و تصدیق بما جاء الانبیاء نموده و حضرت عقیل را که بانی کعبه

معرفت است شفیع آمده و جواهر ثمینه تضرع و تخشع در رشته قویمه توسل بآن خیر سلیل از سلاله خلیل انتظام داده مکرمت

الهی این خانه متبرکه و بحق این فرزند عالی مرتبه که زینت ده درون این صفیه مغرس شجره طیبه وجه فانیض کعبه در گشته محیط

خاطر از تاثیر بوارق انوار کرامت و دلایش بر تصویر منظر دلپذیر اللهم و اشرقت الارض بنور ربها گردیده و صفحه

علمیه این گشته با ثبات مرایای مخصّه از مشکوة فیها مصباح شده میداند که آیتی از آیات تابانی و تحیر از جمع

سبحانیت و منهاج [illegible] الآلام صوریه و محن دنیویه بر زلال حقایق حضرات کمالات دل السینه و عبارات ارجمند نوادر

اضطراب این آزرده خاطر را اطفا داده و بتنفیس کرب این محنت زده و محو آثار غم و الم و خبر خاطر از درد نواهب

عالم قیام نموده انیس دل حزین و مونس خاطر اندوهگین است که وضع این مولود و هبوط این ستاره مسعود با سپهر

وجاهت موجب رفعت این نیر آسمان هدایت و ولایت از افق رحمت و رأفت الهی طالع شد با پرتو انگیز جهات ستّه

و ارکان از اربعه گردد و مذکور است که هنوز مناجات آن محرم حرم دعا در اشرف اولاد آدم اتمام نیافته بود که بعضی

از ارکان کعبه مقدسه انفراج یافته و از داعیه رضیه و الالهام خفیه بپیشگاه آن کعبه داخل خانه گردیده و بعد از انقضای

سه شبانروز از آن آفتاب آسمان اعجاز در کنار روی قرار گرفته و از حرم محترم الهی بیرون خرامیده و جواهر تعزیزش

حوّا

جواهر خفیهٔ الطاف الهیه با مضمون عنوان در سلک بیان انسلاک داده که حق تعالی در ایام ثلثهٔ مذکوره شرایط مهمانی
مسلوک داشته از طعمهٔ بهشت مائدهٔ ضیافت ترتیب داده برای فرزندان و چون سرایر ربانیه بیکبار از فاتحهٔ مطهره
تعلق یافت امر فاطمه را از استماع این کلام بهجت نظام ذریهٔ سرور و حبور رسید که فاجعل اسمه علیاً فانی
علی الاعلی وهو علی المرتضی خلقته من محض قدرتی وجعلت اسمه من اسمی وادبته بتادیبی وحملته
عالماً بعلومی وصیرته بینی محلاً لوزارته وهو الذی یطهر بیتی من الشرك ويعظمني ويكبرني و
هو الامام والوصی بعد نبیی واجعل جنتی لمن یحبه والنار لمن یبغضه ولم ینصره وینکر حقه
حاضران مجلس بعد از استماع اینکلام به تکبیر و تهلیل قیام نموده چنین آینهٔ دیدهٔ منورهٔ مرتضوی با انتقاش چهرهٔ
مقدسهٔ مصطفوی منتقش گردید چنین گفته گفت السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبركاته و سرور کاینات
آنحضرت نیز متوجه قرائت کلمات قرآنی شده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم
فی صلوتهم خاشعون و حضرت را صحیفهٔ جواب مرتسم بعبارتی مرضیه المآب گردید که قد افلحوا بك یا علی و سوره
تا هم فیها خالدون خوانده شد و بعد از آن صفحهٔ اجوبهٔ محمدی با این کلام مزین گشته که وانت والله امیرهم وعلومهم
ماخوذه من علمك وحضرت نیز بر ضوابط مقرره و قواعد منضبطه بر عهد محافظت استقرار یافته و دست و پای اعجاز
انتمایش معقود شده و گویا بحرکات و ذات حدیث سماتش از حرکات رسیده سایر والدین نیز قیام نموده مفتتح

ملاحمات خفیهٔ خالصهٔ آن شاه انقطاع معاندان تبادر نموده و بزبان معجز بیان معظم شاهمرد فرمود که یا اماه لم یعقلون

مبادی و ادیان اتبعبص الی دیّ و روز دیگر چون فیض رؤیت سید البشر دریافته و ملت و مودت

شاه دین پرور کرده جمهور نورانیه مصطفوی در مرآت عوارف مرتضوی الطباع یافته عارف و معروف

و عرفان سر از گریبان معدلت بیرون آورده لذا نجهته از روز بعزه تسمیه مذبرق روز دیگر دهم ذی الحجه ابو طالب

شرفه الله تعالی بزوائد اکرام ما مرو جمله من حرام عبایه کبعضی ایص فضاله و حسانه صلی الله علیه و آله و مطوار زم عقیقه

قیام نموده سه صد شتر و هزار گوسفند و گاو ذبح نموده به و این حکایت منطبق بر مضامین عبارت کتاب مذکور انجه

اگر تفاوتی از جهت تعقیق الفاظ و کلمات یا عبارت دیده لکن من حیث المعنی از جزئیات مخالفت مبرّاست اعمال حجت آنکه

عقد و سوداء را حیران بماند جان زعجز انگشت در دندان نهاده حیرت جان دلها را و سرگشته دل اهل خوارج جنس گشته

و پوشیده نیست که عبارت کتاب زکریا بن محمد مذکور مفید فواید متکثره است اول تحقیق آن با روایات مذکوره

از طرق اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله که از وقوع بنیان امور واقعه مقترنه بولادت المظهر خوارق عادات که آن منوط بعضی

مؤسس اساس ادیان و دشمنان آن حجج ولایت ملکوت و بر طبق الفضل ما شهدت به الاعداء مضمر علم

بجد لالات روایات مذکوره گشته اگر خارج طرق متواتر نباشد از مرتبه مشهورات و مستفیضات انحطاط نخواهد داشت و ثانیا

کلام صدق انتظام جهلهٔ علما العلوی مفید اتصاف آن عالم مولا عیسوی بعلوم مختصه آلهیه بجهت حقایق انوار سبحانی

و مجموعهٔ دقایق اسرار ربانیت و ثالثاً مصرح امامت و وصایت آنحضرت بعد از این درجهٔ رفیعه و ذروهٔ منیعه

از بدو فطرت تا انتهای خلقت مخصوص ربانی و القای سبحانی مابین عارف معارف علمی و واقف مواقف لاریبی اختصاص

پذیرفت و چنین امتیازی مهیا شد باید دانست که حقیقت ظهور آن مظهر غرایب صور مستور و بروز دُرّی از استتار عوالم نوری

بر وجهی که بیرایهٔ تحقیق از آسمان بیان شیخ المشایخ محمد بن محمد بن نعمان الملقب بالمفید روح الله روحه و نوّر رمسه

طالع گشته و از اشراقات لمعات علم و عرفانش مشارق و مغارب ایمان و ایقان منور یافته آن است که در کتاب روضة الواعظین

مابین توشیح نیز برقرار است و بهمان عبارت در سلک بیان انسلاک می‌یابد بعضی از آن قدر و عبارت این است اعلم ان اول من اسلم

علی بن ابی طالب ع و قد طعن قوم فی هذا فقالوا ان علی بن ابیطالب کان صغیرا فی بدو الامر فهذا

المحال والخطاء الکبیر بلا خلاف انه اول من صلی من الرجال مع رسول الله صلی الله علیه و آله

و لم یشکوا ان الدعوة لو تمت و لم یقع الدعوة الا علی مستحق مع ما ثبت من الخبر عن الرجال

الثقات فی عقدة عقله ممن ولد ان امه قبل ان یسلم الی انا اسلم و روی عن مجاهد عن

ابی عمر و ابی سعید الخدری قالوا کنا جلوسا عند رسول الله ص اذ دخل سلمان الفارسی و

ابوذر الغفاری والمقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم التیهان

و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و ابو الطفیل عامر بن واثله فجثوا بین یدیه والحزن ظاهر

في وجوههم فقالوا فديناك بالآباء والامهات يا رسول الله ما نسمع من قوم في اخيك وابن عمك

ما يحزننا وانا نستأذنك في الرد عليهم فقال صلى الله عليه وآله وما عساهم يقولون في اخي

وابن عمي علي بن ابي طالب ع فقالوا يقولون ان فضل لعلي ع في سبقه الى الاسلام وانما ادركه

الاسلام طفلا ونحو هذا القول فقال عليه السلم افهذا يحزنكم قالوا اي والله فقال بالله

اسألكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم ع هرب به ابوه من الملك الطاغي فوضعت

به امه من انبات بشاطئ نهر تتدافق بين غروب الشمس واقبال النهار فلما وضعته واستقر

على وجه الارض قام من تحتها يمسح وجهه وراسه ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ

ثوبا فامتسح وامه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم مضى يهرول بين يديها مادا عينيه

الى السماء فكان منه قال الله عز وجل وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون

من الموقنين فلما جن عليه الليل راى كوكبا قال هذا ربي الى قوله اني بريء مما تشركون وعلمتم

ان موسى بن عمران ع كان فرعون في طلبه يبقر بطون النساء الحوامل ويذبح الاطفال ليقتل

موسى ع فلما ولدته امه امرت ان ياخذه من تحتها وتقذفه في التابوت وتلقي بالتابوت

في اليم فقالت وهي ذعرة من كلامه يا بني اني اخاف عليك من الغرق فقال لها لا تحزني ان الله

رادّه

وادنى اليك فبقيت حيرانة حتى كلمها وقال لها يا ام اقذفيني فى التابوت والقى التابوت

فى اليم ففعل ما امرت به فبقى فى التابوت فى اليم الى ان اقذفه فى الساحل ورده الى امه برمته

لا يطعم طعاما ولا يشرب شرابا معصوما وروى ان المدة كانت سبعين يوما وروى سبعة

اشهر وقال الله عز وجل فى حال طفوليته ولتصنع على عينى اذ تمشى اختك فتقول هل ادلكم

على من يكفله فرجعناك الى امك كى تقر عينها ولا تحزن الآية وهذا عيسى بن مريم قال الله عز وجل

فناديها من تحتها الا تحزنى قد جعل ربك تحتك سريا وهزى اليك بجذع النخلة الى قوله انسيا

فكلم امه وقت مولده وقال لتحين اشارت اليه فقالوا كيف نكلم من كان فى المهد صبيا

قال انى عبد الله آتانى الكتاب الى اخر الآية فتكلم ع فى وقت ولادته واعطى الكتاب والنبوة

واوصى بالصلوة والزكوة فى ثلاثة ايام من مولده وكلمهم فى اليوم الثانى من مولده وقد علمتم

جميعا ان الله عز وجل خلقنى وعليا من نور واحد وانا كنا فى صلب آدم نسبح الله عز وجل ثم نقلنا

الى اصلاب الرجال وارحام النساء يسمع تسبيحنا فى الظهور والبطون فى كل عهد وعصر الى عبد المطلب

وان نورنا كان يظهر فى وجوه ابائنا وامهاتنا حتى تبين اسماؤنا محفوظة بالنور على جباههم

ثم افترق نورنا فصار نصفه فى عبد الله ونصفه فى ابو طالب عمى وكان يسمع تسبيحنا من ظهورها

وكان ابي وعمي اذا جلسا في ملاء من قريش وقد تبيّن نوري من صلب ابي ونور علي من صلب ابيه ان
خرجنا من اصلاب ابوينا وبطون امهاتنا ولقد هبط حبيبي جبرئيل في وقت ولادة علي ع فقال يا حبيب الله
الله يقرئك السلام ويهنيك بولادة اخيك علي ويقول هذا اوان ظهور نبوتك واعلان وحيك
وكشف رسالتك اذ ايدتك باخيك ووزيرك وصنوك وخليفتك ومن شددت به ازرك واعليت
به ذكرك فقمت مبادرا فوجدت فاطمة بنت اسد ام علي ع وقد جاءها المخاض وهي بين النساء والقوابل
حولها فقال حبيبي جبرئيل يا محمد تسجّف بينها وبينك سجفا فاذا وضعت بعلي فتلقاه ففعلت ما اُمرت
ثم قال لي امدد يدك يا محمد فانه صاحبك اليمين فمددت يدي نحو امه فاذا بعلي مائلا على يدي واضعا
يده اليمنى في اذنه اليمنى وهو يؤذن ويقيم بالحنيفية ويشهد بوحدانية الله عز وجل وبرسالتي ثم قال لي
يا رسول الله اقرأ قلت له اقرأ فوالذي نفس محمد بيده لقد ابتدأ بالصحف التي انزلها الله عز وجل على آدم
فقام بها شيث فتلاها من اول حرف فيها الى آخر حرف فيها حتى لو حضر بها شيث لاقر انه احفظ له منه ثم
قرأ توراة موسى حتى لو حضر موسى لاقر بانه احفظ بها منه ثم قرأ زبور داود حتى لو حضر داود لاقر بانه احفظ
لها منه ثم قرأ انجيل عيسى لو حضر عيسى لاقر انه احفظ لها منه ثم القرآن الذي انزله الله علي من اوله الى آخره
فوجدته يحفظ كحفظي له الساعة من غير ان اسمع منه آية ثم خاطبني وخاطبته بما يخاطب الانبياء والاوصياء ثم عاد

الى حال

الی حال الطفولیة فلم تحزنون وماذا علیکم من قول اهل الشک والشرک بالله هل تعلمون انی افضل

النبیین وان وصیی علی بن ابی طالب خیر الوصیین وان ابی آدم لما رای اسمی واسم علی واسم ابنتی

فاطمة والحسن والحسین واسماء اولادهم مکتوبا علی ساق العرش بالنور قال الهی وسیدی هل خلقت

خلقا هو اکرم علیک منی فقال یا آدم لولا هذه الاسماء لما خلقت سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة

ولا ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا ولا خلقتک یا آدم فلما عصی آدم ربه سأل ربه بحقنا ان یقبل

توبته ویغفر خطیئته فاجابه وکنا الکلمات التی تلقاها آدم من ربه عز وجل فتاب علیه وغفر له

فقال له یا آدم ابشر فان هذه الاسماء من ذریتک وولدک فحمد آدم ربه عز وجل وافتخر

علی الملائکة بنا وان هذا من فضلنا وفضل الله علینا فقام سلمان ومن معه وهم یقولون نحن

الفائزون ولکم خلقت الجنة ولاعدائنا واعدائکم خلقت النار تبیینه مناسب بعضی از مضامین روایات

منقوله از کتاب مصباح الانوار در روضة الواعظین و دیگر کتب وسایر مذکوره آن است که در کتاب کافی بروایت زراره

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که از جمله علامات امامت آن است که مختون و مطهر متولد گردیده بصوت رفیع بادای شهادت

قیام نماید و جا نماز پس و پیش در اثنیه ملاحظه و بدون تفاوتی مرتسم گشته علی السویه نماید و هنگام دفع خبیثین

روایح طیبه بر خیزد بنحوی که زمین بابتلاع کجره نبوته مامور اند بحفظ و استتار آن در سرع زمان قیام نماید مقام

اعز از حضرات ائمه علیهم السلام نیز مستدعی آن امر مذکور بوده حذو النعل بالنعل است و ایضاً از جمله امور مختصه به شاه

عیل امامت آنست که در وقت ولادت مستتبع نزول بمشهد با حیات و ابنای بر هواء کشف ظهور یافته یکشبانروز

از انگشتان مبارکش حلاب خالص فرو ریزد و در کتاب مذکور بروایت حسن نیز رسیده از حضرت صادق علیه السلام مذکور است

که چون اراده آلهی بظهور نور امامت از سرادق کرامت تعلق گیرد ملکی از ملائکه با غرفه شربتی از چشمه صافیه جاریه

بر قوایم عرش مأمور گشته و امام تو لسر ب آن اشتیاز یافته نطفه حامله آن جرعه مطهره ذریعه تکون وی گردد

بعد از چهل روز از استقرار وی در رحم اکثر از الفاظ و عبارات گفته و نوشته میتوانند شنید تمامی ستکلو یا جریه استماع

وی گردد و عمودی از نور محور برای اعمال صادره عباد جهت وی نصب نمایند تا امور واقعه کاینات بر آن مظهر

انوار تجلیات روشن گردد و در کتاب مذکور بروایت ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی طویل مذکور است که اذا

وقع الامام من بطن امه وقع واضعاً یدیه علی الارض رافعاً راسه الی السماء فاما وضعه یدیه

علی الارض فانه تقبض کل علم الله انزله من السماء الی الارض واما رفعه راسه الی السماء فان

منادیا ینادی به من بطنان العرش من قبل رب العزة من الافق الاعلی باسمه واسم ابیه

یقول یا فلان بن فلان اثبت تثبت انت صفوتی من خلقی وموضع سری وعیبة علمی وامینی علی وحیی

وخلیفتی فی ارضی لک ولمن تولاک اوجبت رحمتی ومنحت جنانی واحللت جواری ثم وعزتی

وجلالی

وجلالی لاصلین من عاداك اشدّ عذابی وان وسعت علیه فی دنیاه من سعته رزقی

و بعد از انقضای خطاب ثانی زرتشت جواب از جناب امام علیه السلم بپارگاه ملک علام چنین انتقال و انتظام پذیرد

که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم در انجام از جناب

الهی ابواب فتوحات صوری و معنوی افتتاح یافته سفینه صافیه ان خازن خزاین امامت عیبه علوم الهی و خزینه عجایب

نامتناهی گشته عطای علم اولین و آخرین اختصاص یابد و زمره عظیمه مسمیه بروح و خیل واسع الذیل ملک

استیذان زیارت وی نموده مقصود و مزور طایفتین مذکورتین گردد راوی گوید که قلت جعلت فداک الروح

لیس هو جبرئیل قال الروح اعظم من جبرئیل ان جبرئیل من الملائکة وان الروح خلق اعظم من الملائکة

علیهم السلم الیس یقول الله تنزل الملائکة والروح و شیخ عالم امام حسن بن علی الطبری جمیع حضرات ائمه

علیهم السلم را ضبط نموده و در کتاب بخوار حضرت صادق ع برین وجه نقل نموده اول تنزه از جنون دوم کتف مبارکش

مرقوم برقم این عبارتست که وتمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم

سیم بوله عنا بعدی منتن نبود پنجم حسن اثر آنچه باشد چهارم زمین با ابتلاع آن مامور گردد ششم منتهی بالله عما بان

ششم از عروض سایه منزه باشد هفتم مختتن باشد هشتم حین تولد نگاه بر آسمان کند نهم فتح ابواب

تکلم بشهادتین نماید و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر دهم لوث احتلام را بپارگاه قدسش بهیچ وجه مداخلت نیست مصون

حکایات و روایات مذکوره افاده آن می‌نماید که چون ذوات مقدسهٔ حضرات ائمه علیهم السلم که مظاهر

امور عجیبه غریبهٔ غیبیه‌اند قبل از آنکه بصورت بشریه در ظهور در عوالم عنصریه مظهر اسرار و معارف سبحانی

بعد آنچه در ماعدای ایشان از افراد بشری مانع تکمیل ذات و تحصیل کیفیات صفات تواند بود از جهت

سرایت حالات ایشان بجمیع مراحل احوال مختلفه ارند و ظهور در عوالم نوریه یا استتار در سجف هیاکل بشریه

که اول آن عروج از اصلاب طاهرین و ارحام مطهرات است و کیفیات مختلفهٔ تدریجیه که در رحم تصویر

یافته گاهی نطفه و گاهی مضغه و گاهی علقه و گاهی بجنین تسمیه پذیر است و همچنان احوال مختلفه از حین

ولادت تا زمان تکلیف تفاوت مقتضیات آن و خلاف استعدادات که باعتبار آن نفوس هیولانیه

و مستفاد ملکه و بالفعل اتمام می‌یابد و همچنین تفاوت در جودت ذهن و ذکاء و فطرت و فطنت و اجتهاد در

کسب کمالات که نظر بضعف و قوت آن افراد انسانیه از یکدیگر امتیاز یابند در شأن امام مستغنی عنها بحکم

در تمامی احوال متبدله و کیفیات متنوعهٔ بشریه از وقت ولادت تا هنگام نهضت ببارگاه ربوبیت متحد بهم

در ایام طفولیت و صبا و کهولت و شیخوخیت علی السویه بمقتضی میزان علم و عرفان و مکاشف اسرار از عوالم غیب دانند

و آنچه از حضرت صادق ع منقولست که نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة بهر ارباب آن چنین

معلوم و مبرهن شد که ادراک کلیات بجوهر گرانقیمت نفس ناطقه حواله شده و ابدان و اجساد ظلمانی و هیئات مختلفه

بلزم

بشریه را از حالات جنین تا زمان رجوع برب العالمین در حقایق امور چندان مدخلیت و بر تقدیر مدخلیت

نتواند بود که تفاوت میانه درجات مقربین و خلفای رب العالمین و میانه سایر مخلوقات آسمان و زمین مشروط بتحقق

امور مختلفه مذکوره از سایر مکلفین و عدم اشتراط آن در سایر نفوس قدسیه بجمع حالات علمیه و عملیه و عامه امور

ممکنة الحصول در افراد بشریه از بدو ظهور تا زمان تشریح هیئات در رفع جلباب حیات صوری در زمره مقدسه

ائمه طاهرین صلوات الله علیهم یکسان بجمع مختلف با اختلاف سنین و شهور توانند بود از شواهد این امر کلام صدق التیام

آنحضرتست که حارث همدانی خطاب ان فرموده از دار سایر بچنین ممتاز شده که یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بعینه واسمه وما فعلا وانت عند الصراط معترضی

فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجلا دعیه لا تقربیه ان

له حبلا بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا و این عبارت

در دیوان منسوب بآنحضرت مرقوم و نزد ارباب روایت و درایت مقرر و معلوم است و تعبیر معنی آنست که حالات

لوازم جسمانیه و مقتضیات طبیعت انسانیه و کیفیات جبلیه عنصریه و حالات مختلفه بشریه را نسبت بآنحضرت

ملاحظه کردن وارد چه و عدم ان استبعاد نمودن قرینه قلت معروف ذات احدی الصفات ان جامع جمیع اسما

و صفاتست چه ظاهر است که عبارت حضرت من حیث العموم شامل جمیع افراد مؤمن و منافق بجهة شمول م احتضار بدیدار

فایض الانوار آن مخزن اسرار است بشارت رایحه مؤمنین را وسیله روح و راحت و فی نفس را ذریعه حسرت و ندامت است

و معلوم است که آنحضرت ظاهرا متجسد بجسد انسانی و متجسم بصورت جسمانی بعضه لوازم صورت نوع بشری و خصایص

افراد شخصی مانع از حضور آنحضرت در ساعت واحد در جهات متعدده است و این منافی نیست با آنکه قیاس حالات

آنحضرت بر احوال افراد مخلوقه بشریه قیاسی است مع الفارق مؤید مقام است آنچه در رساله تحفة الابرار از تألیف شیخ

الفاضل حسن بن علی بن محمد بن حسن الطبری مذکور است که طبقه انبیا و اولیا و ائمه هدی انوار حضرت احدیت بعد و در مظهر

بشری ظاهر گردیده ملتبس بکسوت عنصری شده اند و لکن صورت طبیعی ایشان غیر هیأت ظاهری بعد ایام طفولیت

و کهولت ممتاز و احوال ایشان و اسرار الهیه را مخازن حقیقیه گشته حقایق امور ربانی و دقایق اسرار سبحانی ثبت اوراق

معارف ایشان شده و بتعلیم معلم و علمناه من لدنا علما فهرست معالم ایشان جامع جوامع رموز غیبی و کنوز لاریب

بعضه موافق انی اعلم ما لا تعلمون اند و کلام صدق انجام حضرت رسالت که از عبارت لست کاحدکم

انتظام یافته با انضمام روایت متصله بحضرت باقر ع باین عبارت که نحن اهل البیت لا نقاس بالناس ان حدیثنا

اهل البیت صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه

للایمان موافق مضمون عبارت مسطور از رساله تحفة الابرار است و همچنین در رساله مذکوره ذکر یافته که فاطمه علیها السلام چون

غواص دریای قدرت کامله ایزدی جواهر ثمینه ذات غرابت آیات ایشان را در خزینه محروزه بطن خدیجه ع ودیعت گذاشته

و حلول

و ظهور انوار و اسرار الهیه بخلقت پیکر اطهر وی تعلق پذیرفته مظهر عجایب صوری و معنوی و مصدر غرایب دینی

و دنیوی و منبع میاه عذبه جاریه صافیه ائمه اثنی عشریه صلوات الله علیهم کردانیده اظهار البعض

الامور الغریبه المختفیه فی جنتها البشریه و هیاتها العنصریه او را قوت زبان و قدرت

بیان داد تا با والده مطهره جواهر غیبیه مکالمه و منادیه در رشته نظم و انبساط کشیده و حقه مختومه بعضی

از اسرار را سر گشوده گوش و گردن زمان را بلآلی کرامات و خوارق عادات مزین ساخته بدلجوئی والده

منتظره قیام معنوی و کتاب مذکور مشحون است با بسیار این قسم از کرامات و حکایات بسیار از ائمه معصومین هم که دیده

که حملا در بطون مطهره امهات که مخازن اسرار ربانی و مطالع انوار سبحانیت تجلیات غیبیه و مرموزات

سماویه قیام نموده و با فتتاح ابواب مکالمه تبادر جسته منور مشکوة راز و مظهر مقامات اعجاز بوده اند

هم القوم هاموا و استقاموا علی السوی لهم هم تسموا علی العالم الفرد بحار الحیاء و العلم

و الحلم و التقی دیار السخا و العز و الشکر و الحمد کنوز الصفا و العشق و الصدق و الوفا

لهم من بحار الغیب درّ و علی ورد علیهم سلام الله ما هبت الصبا تبیل انعام

الصبح فی طالع السعد متمکنان حرم کبریا شسته زدل صورت کبر و ریا باده پرستان شراب الست

و ز عقدم بیخودی از خم مست شاه نشانان بساط قدم راه نشینان رباط عدم دیده نه کون و لمکان در نظر

باشند و مهر و ماه چهان زیر پرش ملکنه و نوبت پادشاهی زده تخت در ایوان الهی زده و لبعضی از عرفا بالهام

حقایق معارف و فیضان دقایق عوارف از جواهر مخفیه در خزینه عبارت فیض آیت هیبة الله فی خلقه

فی الناس شبیهما که از دریای گوهر زای الفاظ شریفه آن غواص بحار تحقیقات اسماء و صفات استخراج شده

رشته سابرا به سلک لالی تحقیق و تدقیق منسلک گردانیده که وهذا اشارة الی امتیازه عن کافة المخلوقات

واقرانه عنده فی سایر الصفات و بعمومها یفید اختصاصه من بین سایر الانبیاء والاوصیاء بما

اولعه الله تعالی من نعوت الکمال وصفات الجلال والجمال بحیث لا یتصور نظیر له ولا شبیه له فی

مجالی آثاره من التجلیات الاسمائیة والصفاتیة والافعالیة وغیرها من خصایص الذات

المقدسة و چون نبوت و امامت که اعلی مراتب ممکنه بشریه است به تکمیل ذات و صفات و تربیه در عالم شهود و غیب

و اطلاع بر ملکوتیات و خرق حجب و استار شهود و بر معارج قرب و سلوک در مسالک عوالم اسرار و انوار و ما

یترتب علیه من معالم الملک والملکوت ارتباط یافته و طایفه از انبیا علیهم السلام در صغر سن بی تعلیم و تعلم

رسمی افاده و استفاده ظاهری در مسند خلافت و نیابت الهی متمکن شده و به تلقین ربانی ملقن گشته و بر کنوز علوم

غیب و رموز معالم لاریب اطلاع یافته صدور صافیه ایشان عیبه علوم حقیقیه و مقاصد الهیه گردیده امین

بارگاه ربوبیت و معتمد درگاه الوهیت شده بر مسند نیابت حقیقی متمکن گشتند بنابرین حکایت زمان ولادت

و طفولیت

وطفولیت را مدخلی نبوده مجرد توهم افکار غیر صحیحه و عدم عرفان بمقامات اسرار ربوبیت است از اینجاست

که روزی سایل در استکشاف اسرار ربانی و استعلام آثار سبحانی که هیکل جسمانی آن مظهر غرایب صوری و معنوی

خزینه محزونه آن شده بعد افتتاح ابواب سؤال بمضمون این کلام متکلم گردید که یا امیر المؤمنین

بماذا نلت بما لم ینل احد غیرک من اسرار الربوبیة والانوار الالهیة حضرت شاه بعدم

استعداد و ابهام سایل بمضمون فرموده والسر عندی فی بیت لم یغلق قد ضاع مفتاحه والباب

مختوم و سؤال برید کناسی از حضرت باقر علیه السلام موید مقام است که اکان عیسی بن مریم حین

تکلم فی المهد حجة الله علی اهل زمانه حضرت فرموده که کان یومئذ حجة الله غیر مرسل راوی گوید

که گفتم جعلت فداک فکان یومئذ حجة الله علی زکریا فی تلک الحال وهو فی المهد حضرت فرموده

وکان نبیا حجة علی من سمع کلامه فی تلک الحال وهو فی المهد راوی گوید جعلت فداک

اکان علی ع حجة من الله ورسوله علی هذه الامة فی حیوة رسول الله ص فقال نعم

یوم اقامه للناس ونصبه علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته قلت فکانت

الطاعة لعلی ع واجبة علی الناس فی حیوة رسول الله وبعد وفاته فقال نعم ولکنه صمت

فلم یتکلم و مراد حضرت از این عبارت ظاهرا بیان مشابهت آنحضرت است با عیسی ع که با عدم تکلم و عدم

ان که حجیت غیبیه نظر مستمعین چون غیر اهم تحقق یافته و همچنین آنحضرت نیز مادام که اظهار خلافت
و امامت ننموده است امت را با اطاعت اوامر و نواهی صادره از وی مکلف نساختی بر ایشان مؤاخذه نبودی
و بعد از ظهور این امر بوجوه مختلفه اطاعت صورت نگرفته یافته مخالفت طریق و شیوه آنحضرت بهیچوجه مسموع
نگشتی و حقیقت این امر آنست که بعد از مواثیق و معاهدات یوم الغدیر امت را بهیچ وجه حجتی نمانده ظهور
خلافت و امامت آن قطب دایره هدایت و ولایت بنوعی طریق ثبوت و وضوح پذیرفته بود که شکوک و شبهات
و اوهام و خیالات را ساحت حقیقت و صراحت وی مجال مداخلت نبود و در اینکه عامه امت الا ما شذ
بعد از حجاب اصحاب نبوت در سحاب انک میت وانهم میتون ترک اطاعت مقتضیات نصوص ربانیه
و تقریرات و تعیینات نبویه نموده از شاهراه ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه منحرف گردیده و در سنگلاخ
مخالفت اوامر الهی راه وصول بمقام مأمول از دست داده رجع القهقری نموده اند امریست که در تمام بات آن شواهد
نقض عهد و نفاق نموده این و اظهر سایر امور مستدلالیه ملکیه اجلای بدیهیاتست چه ظاهر است که بعد از رجوع
بنیان خلافت به تنصیص الهی و تصریح رسالت پناهی اگر ثلمه مخالفت بان راه نیافته مرد کالعهن نشدی تا سرخه
ایوان استقرار و استمرارش که بتصدیق و قبول کافه برآمده ارتقا یافته قریب الانهدام گشتی و هذه خطابت
و قعت فی البین فلنرجع الی ما کنا بصدد بیانه من عدم الفرق بین الصغیر والکبیر فی البنوة

والملوة

والامامة و بنابرین نحو منیف که از مدلول روایات و حکایات سابقه ظاهر شد که نفوس زکیه انبیا و ائمه اطهار
علیهم السلام تفاوت سنین و شهور و ایام طفولیت و غیر آن در امر نبوت و امامت مدخلیتی ندارد باختلاف زمان
مختلف نگردد و از صفوان بن یحیی سائلاً من الرضا ع منقولست که لا اراناالله یومك فان کان
کون فالی من حضرت علیه السلام بجواد ع که در آن وقت بر مرقاة ثالث از مراقی عمر عزیز استقرار یافته بود
اشارت نمود و راوی بتعجب در فهم گوید جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنین و از حضرت بعبارت وما
یضره من ذاك شیئ قد قام عیسی ع بحجته وهو ابن ثلاث سنین مجاب گردید و اسمعیل بن بزیع
از جواد علیه السلام نقل نماید که در تشخیص سن امام میانه هشت و نه سؤال نمود و به کمتر از پنج نیز مجاب گردید
بلی اسرار الهیه مستودعه در انبیا کل بشریه مختلف باختلاف حالت صغر و کبر نشده اما در مرتبه بروز و ظهور این
من حیث الامامة در صورتیکه تفاوت نحوه علوم ربانی و معارف الهی آسمانی و کشف حقایق اشیا
کماهی در مرآت ضمیر اعجاز رسید سر از بی ارتسام مافیه موجب تحیر خالقان و قاصر نظران گردیدی
چنانکه حکایت امام العسکری والعلن ابی محمد الحسن صلوات الله علیه در استخلاص قاتلی که تقابلیت حقه
معترف شده و دیگری را که بنا بر بعضی امارات تهمت این امر نموده بودند نجات دادند و حضرت حکم بعدم
قصاص قاتل و معترف نیز نمودند نوعی که در کتب فقهیه مسطور است از شواهد مدعا می نماید و از این قبیل است

حکایت منقول از حضرت جواد علیه السلام که او نیز در صغر در مجلس رشید یحیی بن اکثم را در مسایل فقهیه متعلقه بحج

حج و مهور مختلفه مرتبه به سبب بیان مسئله صورت الزام داده بنوعی که مشهور و نزد ارباب روایت و درایت

مذکور است و آنچه موافق مذهب ارباب کشف و اصحاب ریاضت مینماید آن است که تحقق مراتب علیه نبوت

و خلافت منحصر بانقطاع تمام لوازم صورت و انسلاخ از ملابس بدن و انخراط در زمره مجردات و بروز از

زوایای مواد ظلمانیه و ظهور در فضای عوالم روحانیه است و همچنین اطلاع بر مقاصد الهی و کشف سرائر خفیه و اطلاع

بر مغیبات ملکوتیات و علم باحوال کافه مخلوقات حتی الحشرات و سایر الحیوانات از شرایط مخصوصه این قسم از مناصب

علیه است و مشکل نیست که نفس آن نبی بمجرد استعداد و رتبت بر اتصاف باین قسم از کمالات بعید نیست بتکمیل ذات و تحقیق

این نوع از صفات منحصر بر تجلیات اسمائی و افعالی است که نظر باستعداد متجلی له اختلاف پذیرفته تا کریمه

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بمنصه ظهور پیوندد و بنابرین هر چند نفوس قدسیه قبل از اکتساب بکمال

عنصری و تیرگی تعلق بحجاب ظلمانی بتجلیات نوریه مظهر عجایب صوری و معنوی گردیده و بر عالم ملکوت و ملکوت

و اسرار کامنه لاهوت و ناسوت عبور نموده مصداق کریمه و علمناه من لدنا علما درجه ظهور پذیرد تا [illegible] بمرتبه

برزخیت و رجوع بدرجه احدیت جمیع جبال مواد جسمانی و جسدی از پرتو اشراق لمعات آفتاب فلما تجلی ربه

للجبل جعله دکا شد گردد که باقیه از شجره مبارکه وادی ایمن شرکیه نفس نفیس او از انی انا الله شنود و بمقام

معرفت

موقوف امری جز انه بود در انتقال حالات مختلفه نطفه بشریه از مستقر ارحام تا مستودع اعداد شیخ التربیه نحوه

با بدل استعداد قطر مظهر تجلیات الهی کرده و شیخ سهروردی در التحقیق آنست که قابلیت تجلیات الهیه والهامات غیبیه

تفاوت سنین و شهور و اختلاف اشخاص در ضعف و قوت و پیری و جوانی و زمان و موضع و اوان طفولیت و غیر آن قادح

قبول فیوضات و تجلیات نیست در عالم اوقات بل تفاوت نیست الا در امور کسبیه که باعتبار وجود فهم و ذکا

و فطنت و استدامت معهودات منتج مطلوب و غیرها فی الامور التی باعتبارها تختلف احوال المبتدی متفاوت میشود

ودر کلام شیخ محیی الدین در فص عزیری ایمائی بدین معنی واقع است که ولما کانت الانبیاء صلوات الله علیهم لا تأخذ

علومها الا من الوحی الالهی فقلوبهم ساذجة من النظر العقلی لقصور العقل من حیث نظره الفکری

عن ادراک الامور علی ما هی علیه والاخبار ایضا یقصر عن ادراک ما لا ینال الا بالذوق فلم یبق العلم

الکامل الا فی التجلی الالهی وما یکشف الحق عن اعین البصائر والابصار من الاغطیة فتدرک الامور

قدیمها وحدیثها وعدمها ووجودها ومحالها وواجبها وجائزها علی ما هی علیه فی حقائقها واعیانها

تکملة الکرمه بمقتضای کلام صدق الختام انا فی مدیحک الکن لا اهتدی وانا الخطیب الهبرزی المصقع

ناطقه در بیان شمه از مناقب المظهر غرائب لال و عاجز از مقالت و طوطی خوش گفتار زبان در شکرستان نعوت

جمال و جلال آن مظهر انوار کمالیه بلا احصی ثناء علیک مترنم لکن رغبت طبیعت بر طبق لا یترک المیسور

ما المقصود فضولی نموده دایرهٔ هوس را وسعت فزوده بذکر بعضی از صفات ذات احدی السمات آنسرور طب
الله آن است که کفیل اند سعی حرص ثنا و شوق لقای مبارکش چون در قوای نامیه پیدا کنند اثری
آن در زبان خامش بوسن بهند کلام وین در طباق دیدهٔ عبهر کشد بصر و بنا برین بانسلاک بعضی از
جواهر معانی مخفیه آن در سلک بیان مسامع علیه اصحاب ایمان را رشک دریای عمان ساخته رشته گسسته عبارت
شکسته را از فیض ذکر نام با احترامش سر حلقه عقود لآلی مکنونه می گرداند و حاصل کلام در اینمقام آن است که میزان
تساوی و تفاضل مسئله علیه انبیا با ذات قدسی سمات مرتضوی که کفهٔ امتحان را جهت اهل الطرفین بر دیگری
بمعیار عقل و نقل سنجیده شد کفهٔ رجحان آنجناب بر دیگران بر عنوان درجه ظهور رسانیده لایزال برین منوال است
و وجوه مرجحات این امر که از اندازهٔ گفتن و نوشتن تجاوز نموده به خصایص و مزایای مختصه سالمه از وجوه معارض
راجع میگردد از آنجمله مساوات با علت علل در اطلاق الفاظ داله بر تحقق معانی مخفیه جمالیه و جلالیه است که
آنحضرت باین اعتبار بر مرقات اشتراک اسماء صفاتیه با خالق البریه ارتقاء و اعتلا پذیرفته مثل وارث و نور
و هادی و مهدی و شاهد و شهید و عزیز و ودود و علی و ولی و عالم و حق و عدل و صادق و مؤمن و مبین
و عظیم و غیر ذلک از اسامی مشترکه که در کتب معتبره خصوصاً کتاب غایة المطلوب اندراج یافته و از دقایق
اعزاز مرتضوی تصریحات الهیه است باطلاق امامت در مرتبه رسالت و امامت و مماثلت و مجانست نبوی در امور

دینی

دینی و دنیوی و عدم تفرقه در انتظام مهام ملت مصطفوی نظر به مرتبتین عظیمتین نبوت و ولا

و همچنین تصریح به ارتقای ذات احدی الصفات مرتضوی بر مدارج علیه مناسبت تامه کامله ذاتیه صلبیه

و بین خالق البریه و قیام بمقام ربوبیت در امور متعلقه به اسلامیت لوازم ملت از ظهور و سر ثبوت انوار اسرار

مقاصد ربانیه خفیه و جلیه است چنانچه مدلولات آیات بینات آتیه اظهر براهین دال بر این مطلب است و از جمله

کریمه انما ولیکم الله است که در افحام مدعا برهانی ربانی و دلیلیست آسمانی و مناقشات فی البعض در معنی ولی که ثمره

مجرد عداوت و نتیجه غیظ و غلظت است از اهلیت مذکوریت بیرون است و بر عاقل منصف غایت ظهور

دارد که آنچه از معنی کلمه مذکوره که حق تام ذات احدیت را با آن اتصاف داده از اولویت بتصرف در امور دینی

و دنیاوی کافه برایا و حاجب حقیقی ربوبی نظر به معاملات معاش و معاد عامه خلایق و آنچه اصلح به انتظام عالم و نظام

کارخانه بنی آدم است مهما امکن طریق نشأه نبوت و ولایت با آن اتصاف می پذیرند و در ابهام از کلام

جملا چنین بوری [illegible] آنچه انصاف استشمام می رود که والمناقشه فی امثال ذلک تطویل لا طایل

و همچنین کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و از بدیهیات است که اطاعت ماموره

مطلقه که مرجع مقامات اطاعت و فرمان برداری مقرر ارشاد به سمعت و ریا چنانچه شایسته درگاه ربوبیت مجعول

با اعتبار شرایط مذکوره بمحض قبول مرجو الوصول است همچنان ذات این اقدس [illegible] ولی بشر بر حسب فرموده آلهی

مطاع عامه عباد بعد کافه خلایق در جمیع اوقات من جمیع الوجوه مامور باطاعت و متابعت اوامر و نواهی ایشان
بوده اند خذو النعل بالنعل و لکن نزد ارباب حقیقت سخن را در شان ذنبویه صفت اختیار و اقتدار و مطاعیت
و لوازم آن خاص نبیه نسبت امور مذکوره بآنحضرت مخصوص به تقاضای زمان تکلیف است بخلاف ولایت مطلقه که در
نشاتین دنیا و عقبا صورت و معنا مقصد انتظام مهام کونین و ثقلین و فریقین بعموم عالم و ما کان و ما هو
آت و ناهی است خاتم شیخ محیی الدین در فصوص بیان آن نموده که ان النبوة التشریعیة ینقطع بانقطاع الدنیا
و الولایة باقیة فی النشاتین و شکی نیست که مراد از ولایت باقیه ولایت مطلقه است که اخص خواص مرتبت
و روایات معتبره معنعنه متصله بارگاه نبوت مصرح است بذکر اختصاص انتظام مهام محشر تا کوثر
و از آن جمله روایت سابقه است که یا علی انت دیان هذه الامة و المتولی حسابهم و الموقف
موقفک و الصراط صراطک و المیزان میزانک و ایاب الخلق الیک و حسابهم علیک
و مفاتیح الجنة و النار بیدک تفعل فیهما ما تشاء و اصرح از این نیز بتفاصیل چند در کتب
آثار و اخبار مذکور است و در تفسیر کریمه الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان از ابن عباس رضی الله عنهم
منقولست که الکتاب علی و المیزان علی لان الامام هو میزان العباد یوم المعاد فلو وضعت
السموات و الارض و ما بینهما مقابل لا اله الا الله فلا یقابلها شیء و لا یقوم بها وزن الا

وضع

وضع مقابلها علیٌ ولی الله فحجت موازینه و این روایت بشارتیست بآنکه اقرار بولایت

بمثابه اعتراف بوحدانیت بجهة آنچه کفر و ایمان باعتبار وجود و عدم آن تحقق پذیرفت آنجا نیز نظر

بولایت نیز اعتبار رفته منکرین ولایت بمنزلهٔ منکرین وحدانیت اند و حاصل خلاصهٔ سخن آنست که اگر

شاهد کلام را پیرایهٔ صحت تواند بود مقتضای عقیدهٔ صافیهٔ اصحاب کشف و تأیید آنست که زبان حقیقت بیان

معادن صدق و یقین و امنای رب العالمین بذکر آن ناطق گشته و لوایح انوار اختصاص از مشکوة تحقیقات

حضرات طاهرین اقتباس پذیرفته و ثغور روضات بیان و تبیانش از شمامات زمرهٔ مقصودیان ابتسام یافته

و از شواهد مقام کلام شیخ برسیست رحمه الله که از عبارت فیض آیات مخازن اسرار ربوبیت انتزاع نموده

کان الوالی فی ذلک الیوم والحاکم فی ذلک الیوم والمالک فی ذلک الیوم علیٌ منا من الله

و فضلاً من رسوله و طریق وضوح این امر بر پرده نشینان استار عقول آنست که چون بتصدیق توحید

رسالت مفاتیح بهشت و دوزخ بشاه ولایت اختصاص یافته بامر الله تعالی تسلیم مفاتیح مذکوره بآن مفتح

ابواب حواله شده رضوان و مالک بفرمان آن مامورند و شاهد عقل را یقینی است که هر که را استحقاق اخذ

مفتاح مغالق از امکنه بجهة ضبط تصرف در آن گذارند و در این صورت شقوق تصرفاتش در مکان مذکور

مصحح مجوز خواهد بود و در کریمهٔ او ما ملکتم مفاتحه اشاره باین معنی واقعست و در روایات وارد شده

که لولا علیّ ما خلقت الجنة جنتی و مفاد عبارت مفید اختصاص این امر بآن مظهر اسرار ولایت است و ذروهٔ

اقصای آرایش در بارگاه ربوبیت ارفع از مطیر طایر واهمهٔ بلند پرواز است و در این معنی گفته‌اند شعر از فندقی لالهٔ ملکی سرشت

معراج ملایک آستانت سلطان درش تکیه گاهت خورشید دوا بر سایه بانت طاقت فلک ز بارگاهت

مرغیست ملک ز آشیانت کوثر عرقیست از جبینت طوبی ورقی ز بوستانت توکیج [illegible] ازان روز کردند [illegible]

و در روایت مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام نقلست که چون دخول طبقات بشریه در جنت و بهشت با بانها علیه [illegible]

صورت پذیرفت فاین ما الله و رضوان فرمود که ما لله رضوان امرهما الیه خذها یا مفضل فانها

مکنون العلم و مخزونه و ظاهر آنست که عرض حضرت رسول با مرتبت مطلقه آن مرکز دایره ولایت است بعد

که فی حیث العموم از اختصاص به نشأهٔ بشریه تجاوز نموده ملائکه مقربین و خدمه کارخانه رب العالمین نیز مشمول

اوامر و احکام آن حاکم عادل نافذ الحکم اند و مؤید مقام است عبارت شیخ برسی که در توصیف حضرات ائمه

علیهم السلام ذکر نموده که فهم سادة الاولین والآخرین من اهل السموات و اهل الارضین فالکل لهم

والیهم فلهذا لا یبقی یوم القیمة ملک مقرب ولا نبی مرسل الا وهو محتاج الیهم لان الله تعالی

خلق الدنیا والآخرة لهم وملکهم ولم یشرک معهم احدا الا شیعتهم و چون این مقدمه [illegible] شد باید

دانست که مدلول آیه مذکوره اطیعوا الله الآیه دلیلی است در برهان باهر ملکیه اولی الامر دال بر ربانیت

عام

عامه و خلافت مطلقه و نیابت الهیه و قیام بمقام ربوبیت در امر اطاعت عامه مکلفین نظر به اوامر و نواهی

حضرت امیر المؤمنین لمعه ایست از فجر آفتاب عالمتاب آسمان منطوقش از مشرق اطاعت ربوبیت و نبوت طالع

گشته پرتو انگیز سرادق کبریائی و سراچه مصطفویست بهمان درجه از طلوع در روبام ولایت مطلقه را احاطه نموده

و بارگاه عرش اشتباه مرتضوی انوار استضائت باضائت آن مستنیر شده باشتراک وصی با نبی و وحدت

احدی ناطق است و در اینمقام نیز فقرات ارباب عبارات و مضایقه که در مدلول اولو الامر در منطق

حجه ذکر نموده و چهره اوراق کتب عدیده بتحریر آن تیره و بی نور گردانیده ماشطه عقیده ما فیه از ذکر مقالات

فاسده آن طایفه صفایح وجوه صحیفه این اوراق را بشرذمه دلکش و از طباع سلیمه اصحاب الطاف استمداد

طلبیده و ببدایه عقل متمسک شده موروض و الیان خطه سخنوری که ناصبان الویه هنرپروری و فضل گستری اند

و مقتدی مدونین دواوین و متوجه تالیف کتب عدیده سحر آئین گشته و بعبارات انیقه و استعارات دقیقه

و کنایات و اشارات و تلویحات و تعریضات و تصریحات و تشبیهات و تأکیدات و جزالت الفاظ

و سلامت ترکیب و غرابت معانی و صداقت ترتیب داد فصاحت و بلاغت داده بنوعی که رفع از

شیب آنکه ملک وحی منزل است اندر فقد سجده که سبحان لم یزل میکرد اند که اطاعت آنکه مفترض

آیه شریفه مقتضی آنست متعلق با مور دینیه و مواد علمیه و عملیه بعد غرض از آن ایشان با صول و فروع

شرایع ملت مطهره و قواعد شریعت مقدسه است از واجبات و مستحبات و سایر امور حسنه مرضیه درگاه ربوبیت
و معلوم است که اطاعت رسول که تالی اطاعت باری تعالی است آن نیز از همین وجه متحد مالذات و مغایر بالاعتبار است
و چون معطوف در حکم معطوف علیه است بجهت بین الرسول و اولی الامر در اطاعت مفروضه غیر مختصه برسول تفرقه صورت نمی‌یابد
بنابرین اطاعت اولی الامر نیز باید که مشابه به اطاعت رسول بر عامه مکلفین در جمیع امور دینی و دنیوی و سایر
لوازم متعلقه بشئون حکومت و منصب تا در نهج سالک مسلک اطاعت و انقیاد باشند و غرض از خلافت و نیابت
رسول بتخصیص اهل بیت اطاعت عامه مکلفین نظر بشخص از اشخاص حسن نیست و از اینجا ظاهر شد که مراد از اولی الامر
مذکور در آیه شریفه خلیفه رسول و منصوب کرده الهی در امور دینی و دنیای کافه عباد است چون تیر امر و اراده
ربانیه از افق تعلق بخلاف کافر و ظالم و جاهل و جبان و سایر ذوات معیوبه بعیوب ظاهری و باطنی منحرف
گشته ظلمت سرای امور متیجه از پرتو انوار مشرقه آن مایه بجهت طلوع آفتاب عالمتاب مقصود بر مشارق استعدادات
اهل علم و عصمت و تقوی و شجاعت و قرب درگاه ربوبیت و اتصاف باوصاف الوهیت بجهت نظر منور گردید
پرتو اکثر عرصه صافیه عصمت و طهارت از آیه گشته و از مطلع اختصاص و انحصار انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت سطوع نموده جاحدین این معنی را مدلول کریمه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب مستبین ولیکن انکار شده بالنسبه بجز خذلان و خسران یوم القیمه اند و از حافظ ابونعیم

از ابن عباس منقولست که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین امر بمتابعت آن
مرکز دایرهٔ صدق و یقین است و همچنین از طریق ابونعیم از ابن عباس ذکر یافته که کریمهٔ وارکعوا مع الراکعین
امریست مخصوص اطاعت شیر خدا که در ابتدای اسلام خانهٔ عبادت ربانی و کعبهٔ اطاعت سبحانی منور بنور صلوة
و سجود و رکوع صادره از ذات این امیر شیر خدا بود و دیگری از امت بر آن اطاعت آگاه و متابعت رسالت
پناهی نکشته و ایضاً بروایت ابونعیم مذکور که چون آیهٔ ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریه بشرف نزول حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بجانب شریف آن نقطهٔ دایرهٔ ایمان توجه نموده
و شجرهٔ طلبهٔ اعزاز آنحضرت بزلال بشارت تقویه فرموده که هم انت و شیعتک تاتی یوم القیمة
راضین مرضیین وتاتی خصماؤک غضبانا مقمحین و آیات بینات فرقانی درین باب زیاده از حد عدد
احصاست که حذراً من اطالة الکلام از آن اعراض نموده بر ذکر اندکی از اخبار فیض آثار نبوی که از طریق مخالفین
ذکر یافته اقتصار میرود ابلاغاً للحجة و از آنجمله روایت خطیب خوارزم از ابی ذر غفاری از رسول الهی
باین عبارت قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ناصب ای من عاداه وخاصمه فی الخلافة
الی علیاً الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شک فی علی فهو کافر و برزا
اخطب ارانس مضمون الکلام اثبات آن رسالت از مطلع خطاب بسکه بجانب نیر اوج ولایت طالع گشته

و فضای ملک ملطلعه تشویر داده که انا و هذا حجة الله علی امتی یوم القیمة و حدیث
مشهور مذکور بر زبان موالف و مخالف بعبارت انت اخی و وصیتی و خلیفتی من بعدی
و قاضی دینی و حدیثین سابقین از نصوص معتبره درین باب است و چون بعد از این بذکر مجملی
از اخبار و آثار وارده در توضیح و تبیین امر خلافت بلبل بنان نغمه سرای گلستان بیان است در
اینمقام عنان قلم از صوب تحریر آن انعطاف داده ما لها بر اشتراک ذات و حدت سمات ولی
یا نبی و ذات احدی که متصدی بیان آن بوده قیام نموده مرقوم رقم صدق و سداد میگرداند از آنجمله
آیه شریفه آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا است که بتصریح اصحاب تفسیر آنحضرت
معتبر عنه بنور گردیده و نظر بلطایف دینیه که اعظم مراتب مقصوده از آن ایمان بخدا و رسول است آن
آفتاب آسمان شهود در این امر عدیل ذات الهی و قایم مقام رسالت پناهی بوده چنانچه اخلال با حدهما
مستلزم انهدام ایمانست همچنان انکار خلافت و ولایت آنحضرت نیز که رکن رکین ایمان و نازل منزله
مرتبه ربوبیت و درجه نبوتست مستدعی انهدام بنیان ایمانست و بالجمله امر خلافت آنحضرت از آن
اجلی و اظهر است که بتحریر عبارات و اشارات ظهور پذیرفته مرتسم مرایای صدور رضا فیه گردد و لکن
قلوب قاسیه منغمه در لجه جحود و انکار چنانچه در رسالت سید ابرار از استعداد فیضان انوار ایمان بهره

له

بهجه برطبق فهی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار دلالت بر معانی

ادغان و ایقان بصفت چون اتصاف پذیرند در این امر که با درجه نبوت صنوان و توامانست بهمان عنوان

در بادیه عصیان و طغیان سرگشته و حیرانند و از شواهد ظهور خلافت آنحضرت بر عالم ملکوت زمین و آسمانها

روایتیست که در کتاب خرائج الجرائح از حضرت صادق ع نقل نموده که لما فرغ علی من وقعة صفین وقف علی

شاطی الفرات و قال ایتها الوادی من انا فاضطرب و تشعشعت امواجه و قد نظر الناس و قد سمعوا

من الفرات صوتا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص و ان علیا امیر المومنین حجة الله علی

خلقه و از ابن شهرآشوب روایت شده رحمه الله ابن عباس قال کنت مع لوای علی علیه السلام علی شاطی الفرات

فنزع قمیصه و نزل الی الماء فجاءت موجة فاخذت القمیص فاذا بهاتف یهتف یا ابا الحسن انظر عن یمینک

وخذ ما تری فاذا مندیل عن یمینه و فیه قمیص مطوی فاخذه و لبسه و اذا فی جیبه رقعة فیها

مکتوب هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابی طالب علیه السلم هذا قمیص هرون بن عمران

کذلک و اورثناها قوما آخرین و شهادت فرات بامیر المومنینی آنحضرت ماخوذ از شهادت جبرئیل علیه السلام

بهر و به تخصیص الهی ملقب باین لقب گشته چنانچه قبل ازین نیز فی الجمله مذکور گشت و در اینمقام از

طریق مخالفین توضیحاً للمرام مرقوم میگردد و بروایت ابوالحسن فقیه محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان

عن ابن عباس قال كنا جلوسا مع النبي صلى الله عليه وآله اذ دخل علي بن ابي طالب فقال السلام عليك

يا رسول الله قال وعليك السلام يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته قال علي وانت حي يا رسول الله

فقال نعم وانا حي وانك يا علي مررت بنا امس يومنا وانا وجبرئيل في حديث فقال جبرئيل عليه السلام

ما بال امير المؤمنين مر بنا ولم يسلم ليسرنا ورددنا عليه فقال علي يا رسول الله رايتك ودحية

استخليتما في حديث فكرهت ان اقطعه عليكما فقال النبي صلى الله عليه وآله انه لم يكن دحية وانما

كان جبرئيل فقلت يا جبرئيل كيف سميته امير المؤمنين فقال كان اوحى الله الي في غزوة بدر

ان اهبط على محمد ومره ان يامر امير المؤمنين علي بن ابي طالب ان يجول بين الصفين فان

الملائكة يحبون ان ينظروا اليه وهو يجول بين الصفين فسماه الله تعالى من السماء امير المؤمنين

فانت يا علي امير من في السماء امير من في الارض وامير من مضى وامير من بقي فلا امير قبلك

ولا امير بعدك لانه يجوز ان يسمى بهذا الاسم من لم يسمه الله تعالى مخفی نماند که عبارت مذکوره

برهانی ساطع وحجتی قاطع ودلیلی ظاهر ونوری باهر وآیتی ربانی وبشارتی سبحانی واشارتی بسوی [illegible]

مصطفوی علیه بمنزله بدر درخشان وآفتاب تابان است که از مطلع خصوص یا علی انت منی بمنزلة هارون

من موسی طالع گشته وبروج مرتفع قدر ومنزلت آن عالی رتبت از پرتو افاضات آن مستغنی کوکبها وطبقات افلاک وملکا

دعمرا

وعنصری وما فیهما وما بینهما باستناره از مشکوة ولایت آن منور انوار کانها کوکب دری یوقد من

شجرة مبارکه گردیده ولمعات اشراقات امامت وخلافت مطلقه مخصوصه مفوضه کامله شامله جمیع ازمنه

ماضیه ومستقبالیه محیط کافه افراد مخلوقه سماویه وارضیه من سائر الانواع والاصناف والاشخاص من

الازل الی الابد گردیده ولمعات اشراقات امامت وخلافت مطلقه مخصوصه مفوضه کامله شامله واز تابش

بوارق عنایات ربانیه شامله مشارق ومغارب علوی وسفلی نفس قدسی وهیکل عنصریش که مبرغبه عالم

کبیر است مصباح زجاجه ذات عجیب سماتش اقتباس انوار تکمیل وتفضیل نموده بر وجهی که مرآت معارف صافیه

وعوارف وافیه اصحاب توفیق وتحقیق بر رجحان میزان تفضیل وترجیحش بر عامه ما سوی الله خصوصا طبقات انبیا

واولیا علیهم السلام مرتسم گشته کافه این زمره علیه الا ما اخرجه الدلیل مشمول تفضیل آن بدر آسمان

تعظیم وتبجیل اند ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء واز امور واقعه غریبه مشتمله بر ظهور خصوصیات واقعه

بین الله وبین ولیه که در لیلة المعراج از سرادق جلال احدیت سامعه شریفه نبوی اصغای این نغمه نمود که

یا محمد بلغ علی بن ابی طالب منی السلام واعلمه انه حجتی بعدك علی خلقی به اسقی عبادی الغیث

وبه ادفع عنهم السوء وبه احتج علیهم یوم یلقونی فایاه فلیطیعوا ولامره فلیأتمروا وعن

نهیه فلینتهوا لاجعلنهم فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر واز عجیب روایات مرحی در کتاب کلینی

از علی بن حمزه مرویست که سال ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال جعلت فداک

کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا فقال له مکانک

یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل وکیف یصلی

قال یقول سبوح قدوس انا رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک

عفوک فقال الله تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم

قال علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد الغر المحجلین قال ثم قال ابو عبد الله

لابی بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت ولایة علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة و ظاهرست

که ظهور این امر از آن بر مطلوب تذییل صفات لازمه امامت که لازم عظیم شان امام دین و دنیاست

نیز مروی از رضا علیه التحیة والثناء که از مبین حالات و کمالات سلسله علیه ائمه علیهم السلام است بر نحو جسمت سان

پذیرفته که ان الله عز وجل لم یقبض نبیه حتی اکمل له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل

شیء بین فیه الحلال والحرام واقام لهم علیا علیه السلام اماما فمن زعم ان الله عز وجل لم یکمل دینه

فقد رد کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلی

مکانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان یبلغها الناس بعقولهم او ینالوها بآرائهم او یقیموا

اماما

اما ما باختيارهم ان الامامة خص الله ابرهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة وفضله شرفه بها

فقال انى جاعلك للناس اماما قال الخليل ومن ذريتى قال الله تعالى لا ينال عهدى الظالمين فابطلت هذه

الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت فى ذرية الاصفياء الذين اتاهم الله العلم والايمان بقوله

جل وعز وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهو ولد على عليه السلم خاصة

الى يوم القيمة فمن اين يختار هولاء الجهال ان الامامة هى منزلة الانبياء وارث الاوصياء وخلافة الله وخلافة

الرسول ومقام امير المومنين وميراث الحسن والحسين ان الامامة امام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا

وعز المؤمنين واس الاسلام النامى وفرعه السامى الامام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع

والنجم الهادى فى غياهب الدجى الامام الماء العذب على الظما والدال على الهدى والمنجى من الردى وا

لدليل فى المهالك من فارقه فهالك الامام الداعى الى الله والذاب عن حرم الله المطهر من الذنوب

المبرا من العيوب فمن ذا الذى يبلغ معرفة الامام ويمكنه اختياره هيهات هيهات فاين الاختيار من هذا

واين العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اظنون ان ذلك يوجد فى غير ال الرسول صلوات الله عليه كذبتهم

والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا وراموا اقامة الامام بعقول حايرة بايرة

فاصموا وارآء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله انى يوفكون لقد راموا صعبا وقالوا

انهم ضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة وزين لهم الشيطان اعمالهم

فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله واختيار رسوله الى اختيارهم والقرآن

يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال

عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الخ

فكيف لهم اختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك والزهادة

والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه

ذو حسب في البيت من قريش والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل

شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مفروض الطاعة عالم بالسياسة قائم

بامر الله ناصح لعباد الله حافظ لدين الله وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح

صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما فهو معصوم مؤيد موفق مسدد من

الخطا والزلل يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه

من يشاء والله ذو الفضل العظيم پوشیده نماند که روایت مذکوره مختصر است از عبارتی که کثرة انتفاع المؤیدین الذین

که بر تحقیق حقیقت احتیاج اقتضا رفیه مدلول سطور فیض حضورش اولا مفید علم است بآنکه خلیفة الله ونایب رسول الله ص باید که بصفات

مزبوره

مزبور که اتصاف بآن صفت و بدان اعتبار از سایر مخلوقات ممتاز گشته بر مسند اختصاص نعوت مذکوره متمکن گردد و بنابر

آنکه از ان معنایست که صفات و حالات و کمالات موقوف علیها امر امامت از خصایص معینه و نعوت متعینه سلسلهٔ علیه

طاهرهٔ نبویه است که در بدو فطرت از مبداء کل ع آن ممتاز از ما عدا شده مستحق خلافت سلطنت الهی و نیابت

الهی شده بخصوص اسم امام که از حسن اسامی مستعمله درین مقام است تسمیه پذیرند ذلک فضل الله یؤتیه من

یشاء و چون این معنی دانسته شد معلوم میشود که بمقتضای خبر انا فی مدینة العلم لکن لا اهتدی و انا الخطیب

البصیر ذی المصقعی ناطقه در بیان مناقب آن مظهر غرایب و مظهر عجایب لال و عاجز از مقال گشته و طوطی

خوش گفتار زبان در شکرستان نعوت جلال آن نقطهٔ دایرهٔ کمال و جمال به لا احصی ثناء علیک مترنم لکن

رغبت طبع بر طبق لا یترک المیسور بالمعسور و فضول نحو مدایرهٔ هوس را وسعت فزا شده بذکر بعضی از صفات

ذات احدی السمات آن سلطان است که گفته اند شعر هر چیز ثنا و شوق لقای مبارکش گر در قوار نامیه پیدا کنند اثر

از در زبان خامش سوسن بود کلام و نیز در طباق دیدهٔ عبهر کشد بصر و بنابرین بانسلاک بعضی از جواهر منضد

مخفیه آن در سلک بیان سامع علیه اصحاب ایمان را رشک دریای عمان گردانیده رشتهٔ گسستهٔ عبارت شکسته را

از فیض ذکر نام جهرآمش سر حلقهٔ عقود لآلی مکنونه میگرداند و از آنجمله بعضی از خصایص متعینه است که بنابر مظهریت

تجلیات اسمائی و صفاتی از مبداء فیاض باعطای آن مخصوص است چنانچه حکایت ثامر بن ابی فلج از شواهد این

قضیه است حقائق آنکه شبی از شبهای ظلمانی که راه دیدن بر چشم جهان‌بین پوشیده و جنود ظلمت بر اطراف
ممالک شعاع بصری شبیخون آورده و سیاه‌پوشان کمین‌گاه غلبهٔ نوم متاع ادراکات و آفاق حواس ظاهری تا
غارت نموده در چنین هنگامه سپاه گران قیمت که در سیر لیل و نهار بر سمند گرم رفتار فلک سیار سبقت جستی
چنانچه شاعر گفته جهان نوردی کام روش از برانگیزی ٭ تعالیت سازند که اندر ادراک فردات از ثابت مذکور
در ظلمت خفا خفا یافته الم دحیران و سرسیمه و سرگردان روی طلب به بارگاه عرش اشتباه شاه ملایک سپاه آورده
در استکشاف مطلوب بآن کاشف کروب بتوسل جسته و بحصول مسئول مأمول مستظهر بود و چون ضمیر الهام پذیر آن
منیر و مهر مستنیر خزینهٔ اسرار کائنه از ارض و سما بعینه باحتوا بر امور صادره از کائنات تا رقم پذیرفته بود از
وصول ثابت مذکور باستان ملایک مطاف و قبل از تشرف بشرف ملازمت آنحضرت عرض حاجب بر سلک آن عتبه
علیه ان علا الا رتبت برید عنایت آن مظهر خارق عادات بحرکت اتیان قنبر که مأمور به بسرکه با ستقبالش سید آمل روان
کرده بود و در سوار جانب آنحضرت مستبشر گردانیده صحیفه مشتمل رسیده بسوید اعیز نوید محرر دله که یا ابن الاملح الحق
فی سلک هذه من عوف بن طلحه السعدی و از مقامات ظهور علوم غیبیه آن مسند نشین بارگاه سلونی
عما دون العرش روایتیست که مرقوم رقم اهل درایت گشته و رابط استنادش بالفاظ عذبه مستطابه آن چشمه
عذبه صافیه اتصال یافته این عبارت که لا یموت معاویة حتی یعلق الصلیب فی عنقه و ثبوت مدلول

محرم ۱۴۱

صحت مشمول کلام صدق انتظامش از شوائب احنف بن قیس و ابن شهاب زهری و اعثم کوفی و ابوحیان توحیدی
که در کتب معتبره مسطور گشته بغایت ظهور دارد چه عبارات ایشان مشتمل بر ذکر معاویه حین احتضار و طلب در
کردن مدار البوارث و مناسب مقام رسالتم بعنوان روایت از ابوذر رحمه الله مشهور است که معاویه خطاب نمود که
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انت تموت علی غیر ملته و از جمله خوارق امور غیبیه حکایت
عورتی که حرقوصیه است که میانه او و میان زوجش منازعه شده نزد آنحضرت آمدند و حضرت بعد از ملاحظه مدعای طرفین
بر رجحان جانب شیخ امر فرمود آن عورت را از مخالفت شوهر منع فرمود و آن غافله از کیفیات حالات مرتضوی
بالفاظ ناپسندیده تا در حضرت آنحضرت کظم غیظ رعایت نموده فرمود که الله اکبر قال رسول الله صلی
علیه و آله لا یبغضک یا علی من النساء الا السلقلقیه آن عورت طریق استغاثه مسلوک داشته و گفت
و ما السلقلقیه یا امیرالمؤمنین فرمود که التی تحیض من دبرها و بعد از استماع این کلام بجهت عبرت
شرمندگی فرو رفته و معترف خجلت را برلال دموع که بر تلطیف دلها و از چشمه صافیه انابت تطهیر آن برداخته گفت
صدق رسول الله و ابن عم رسوله اخبرتنی بشیء هو فی یا علی لا اعود لی بغضک ابدا
حضرت فرمود که تدبیر مشیمه فاسدای وی بنتیجه حسنه مستدعی رفع مرض معهوده بعد حق حق و بعد تحریر مخرج غیر
معهود مسلک منتقل رف نموده مثل سایر النساء حالها به نحو آن الله تعالی طمثها و ظاهرا ابن عمار باین قضیه

لها نموده و لقد قضی فیما رددوه قضیة فیها عجایب مثلها لا یسمع جاءته امرأة تخاصم
بعلها فقضی علیها بالذی هو أودع قال قضیت بغیر حق قال لا یا سلقع یا مهیع یا
قردع فهناك ولت لا تلبث فانثنت فی اثرها جنس لئیم یتبع و از آنجمله خبر دادن
از واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا مذکور است که حضرت به براء بن عازب خطاب فرمود که یا براء یقتل
ابنی الحسین انت حی لا تنصره و بعد از آن حادثه گویند که پیوسته برا متاسف بود لکن صدق و الله
امیر المؤمنین و مشهور است که وقت توجه آنحضرت بصفین بطفوف کربلا مظهر انوار تجلیات وی شد از هر طرف یمینا
و شمالا توجه نموده و زلال دموع که از صفحه جبهه منیره انحدار داشت فرمود که و الله تبذلون ههنا و تقتلون
ههنا و همچنین از آنچه بعد از رحلت حضرت رسالت بر روی دهور وقوع یافت مثل فتح قسطنطنیه و صقالبه و اندلس
و حبشه و نوبه و غیرها و خبر از غلبه هولاکو بر خلیفه بغداد و دار الخلافه داده و سببی که داری تمامی آن ایام را فرموده و در دیوان
منظوم منسوب بآنحضرت است رثائی بقصیده عظیم و رزیه فخیمه کربلا که حسین اذا کنت فی بلدة غریبا فعاشر
بآدابها فلا تفخرن لاوبائها و لا تفخرن لأوصابها کأنی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء
و محرابها فتخضب منا اللحی بالدماء خضاب العروس باثوابها اراها و لم یك رای العیان
و اوتیت مفتاح ابوابها مصایب تأتیك من ان ترد فاعدد لها قبل منتابها سقی الله

صاحبنا

صاحبنا صاحب القیمة والناس فی داباتها هو المدرک الثار لی یا حسین بل لک فاصبر

لا تعابها لکل دم الف دماً لعصر فی قتل احزابها حسین فلا تعجبن للعراق وذیالها

اضحت لنحرابها و از کلمات بینات در آمدن هولاکو است که آن ملک بنی العباس من خراسان

یقبل ومن خراسان یذهب واخذ المغول الملک منهم و ببرکت شهرت این روایت میان علمای مجتهدین

ان روزگار در بلدهٔ طیبهٔ حله و مشهدین شریفین از آسیب عبور سرکشان لم یهب سکنهٔ آنجا از غلغلهٔ او کاینة ما کانت در امن

امنیت ایشان آنکه غبار آن وحشت بگردید و سبب استخلاص سکنهٔ آن دیار از تیرگی دخان متصاعده از اشتعال

نایرهٔ آن داهیهٔ عظمی آنست که بعد از ورود موکب ببغداد و قبل از فتح علما و مشایخ حله مثل شیخ سدید الدین و ابن ابی

العز رحمهم الله نامهٔ متضمن امان از فتنهٔ مظنونه آن زمان بجانب هولاکو فرستادند و در اثنای رسالت نامهٔ مذکور

مبتهج گشته باحضار ایشان فرمان داد و در زمرهٔ علما از آنجمله متخوف گردیده شیخ سدید الدین رحمه الله متوکلا علی الله

متوجه اردو گشت و بعد از ملاقات جانبین صفحهٔ سؤال هولاکو بصورت تعجب در لباس اعراض مصور گشته که

کیف اقدمت علی المکاتبة قبل الظفر شیخ صحیفهٔ اجوبهٔ حسنه را به تذهیب نکات لطیفه مهذب ساخته و رقم

کرد که ارباب غیبات عالم بظواهر و خفیات و واقف رموز سموات امیر المؤمنین علیه السلام از فتح و نصرت عسکر

ظفر آیات این پادشاه عالیجاه خبر داده و جواهر زواهر حقیقت این حکایت را باین عنوان در رشتهٔ بیان منسلک ساخته

لا يتم بمدينته الا فتحها ولا تقع له الا انكسارها الويل لمن ناواه و بعد از استماع این کلام وظهور امارت

نصرت در جانب هولاکو منشرح الصدر گردیده وطومار اجلال را بخاتم یمین واقبال توشیح داده تبریز حبیب در حق

ایشان سادات فرموده بامن وامان ساکنان ان خطه مبارکه فرمان فرمود وتفصیل این قضیه از عبارت علامه رحمه الله

در کتاب کشف الیقین بر من مشرح گشته انکشاف پذیرفت وعبارت اینست لما وصل السلطان هولاکو الی بغداد

وقبل ان يفتحها هرب اكثر اهل الحلة الى البطائح الا القليل وكان من جملة القليل والذى رحمه الله و

السيد مجد الدين ابن طاوس والفقيه ابن ابى العز فاجمع رأيهم على مكاتبة السلطان بانهم مطيعون

داخلون تحت الايلية وانفذوا به شخصا اعجميا فانفذ السلطان اليهم فرمانا مع شخصين احدهما

يقال له تكلم والاخر يقال له علاء الدين وقال لهما ان كانت قلوبهم كما وردت به كتبهم فيحضرون

الينا فلما حضرنا بين يديه وكان ذلك قبل فتح بغداد وقبل قتل الخليفة قال كيف اقدمتم على مكاتبتى

والحضور عندى قبل ان تعلموا ما ينتهى امرى وامر صاحبكم وكيف تامنون فقال له والدى انما اقدمنا

على ذلك لانا روينا عن امامنا على بن ابى طالب ع انه قال فى بعض خطبه الزوراء وما ادريك الزوراء

ذات اثل يشيد فيها البنيان ويكثر فيها السكان ويكون فيها قهادم وخزان يتخذها ولد العباس

موطنا ولزخرفهم مسكنا يكون بهم دار لهو ولعب وكيف يكون بها الجور الجائر والحيف المحيف

وللائمة

والائمة الفجرة والقراءة الفسقة والوزراء الخونة تجد منهم اربعة فارس والروم ولا يأمرون

منهم بمعروف اذا عرفوه ولا ينهون فيهم عن منكر اذا انكروه يكتفي الرجال منهم بالرجال والنساء

بالنساء فعند ذلك الغم العميم والبكاء الطويل والويل العويل لاهل الزوراء من سطوات الترك

وما هم الترك قوم صغار الحدق وجوههم كالمجان المطرقة لباسهم الحديد جرد مرد يقدمهم ملك

يأتي من حيث بدأ ملكهم جهوري الصوت قوي الصولة عالي الهمة لا يمر بمدينة الا فتحها ولا

ترفع له راية الا نكسها الويل الويل لمن ناواه فلا يزال كذلك حتى يظفر فلما وصف لنا ذلك ووجدنا

الصفات فيكم رجونا ان تكون انت هو فقصدناك فطيب قلوبهم وكتب لهم فرمانا باسمهم والذي وجد الله فطيب

منه قلوب اهل الحلة واعمالها وازغرائب امور غریبه مشتمله بر اظهار اسرار و ملاحم اخبار حکایت مجزره

معروف و طهارت برگزیده و پردگیان سرا حرم عفت و طهارت سرور انبیا از الصفه نبویه خوله ملقبه بحنفیه که از قبیله

مالک نویره است و ابوبکر ایشان را فی فرمان جمعی از معاندین و مناصبین بنا بر شقاوت ذاتی و کفر جبلی و خروج از قوانین ملت

مصطفوی و تشفی حرارت خاطر او و مشایعان که از عدم اطاعت مالک در روز سقیفه سانح گشته بود افقد [illegible] گروه

وسیله ساخته و بمحاربه و مقاتله آن طایفه جرات نموده ولد موافقان [illegible] در حرب [illegible] بانحو حکایت بقتل رجال و سبی

نسوان و ذراری مشهور شد حنفیه نیز از جمله آن اسیران که [illegible] در آن زمان بولایت [illegible] و تفصیل این

قضیه سروجبی که کتاب غایة المطلوب بدان موشح گشته آنست که روزی یکی از ضالین بیابان شبهات بارهٔ

ابرش سرکش زبان در میدان طغیان جولان داده دکوس تسلیک اصول جان امتحان در داده و در مجلس شریف

حضرت باقر علیه السلام مدعی رضا و خشنودی حضرت امیر المومنین از افعال ناپسندیدهٔ ابوبکر بوده معتقد با آنکه مرآهٔ مستنیره

دل دریا حبابهٔ آنحضرت منحصر ظاهر گشته [illegible] صورت [illegible] دادن و قبول تصرفات در امور دین و دنیای

کافهٔ عباد است حضرت علیه السلام بیان قضیه مذکوره را بر انصار که جلیس آن مجلس [illegible]

وی نیر رشتهٔ اعتقاد را بجواهر ثمینهٔ صدق و سداد انسلاک داده گفت که چنین [illegible] بعد از آنکه مستیه [illegible]

لازم الترویح نبوی [illegible] بعد از قیام بوظایف صلوة و سلام و انقطاع دموع منحدره از چشمهٔ طاهره عیون صافیه

در لباس ماتم ذکان محنت دیده باوزرها بگذار از طغیان و عصیان امت شکایت آغاز کرده بر نمنوال نظم

سلام السلام علیک یا رسول الله علی اهل بیتک سبینا سبی الکفار و ما کان لنا ذنب

الا المیل الی اهل بیتک بعد از طی انتقال متوجه اصحاب شمال گردیده جوهر معنی را پیرایه بیان [illegible]

کرد ایها الناس لم سببتمونا و قد اقررنا بالشهادتین [illegible] فرزندان عصیان

گشته [illegible] اصحاب را [illegible] منع زکوة [illegible] حنفیه [illegible] لا [illegible] ذره و ذره

اخری [illegible] الزام افحام [illegible] سنان زبان [illegible] جراحت خاطر [illegible] بدم [illegible]

زنم

رنپرور تفضلی از تحمل حرارت نایرهٔ عجز از اجوبهٔ اعتراضات خفیه بشوراب مطایبه توسل جسته کفت جراحات
خاطر نسوان خرم بمرهم نوازش دیگران اندمال نیابد خفیهٔ مقنعهٔ سکون ووقار را برشتهٔ حسن مصلحت ارتباط
داده وعصابه اجوبه را از تار و پود کنایه و تعریض بافته معدوم القرین والکفو است تنسیخ نموده و بعد از ان صعود
بر مدارج تصریح نموده صورت اهلیت ازدواج را از صفحات حالات غیر ذات وحدت سمات شاه ولایت
محو نموده کفت مخبر حالات واردهٔ ایام ماضیه و امور واقعهٔ حین ولادت و ساعت خروج من از بطن مادر
قابلیت ترویج با من منحصر در وجودیست که از ماعدای شخص مذکور مسلوبست در خلال حالات آنکه مرکز دایرهٔ جمال و جلال
واقف مواقف حال و استقبال روشنی بخش ساحت جواب سوال کردید فرمود که با خوله مادرت در هنگام وضع
بنا بر شدت حالات مخصوصه انوقت متوجه درکاه اله شده باین کلام متکلم کشت که الهی سلمنی من هذا
المولود سالما کان او هالکا وچون فقرات ادعیه و استغاثه والحاح مسبوق و مصدر به نجات و سلامت
انعقاد یافت از انچه عقدهٔ همی در همان ساعت انحلال یافته و بعد از نزول بلا فاصله کلمهٔ طیبهٔ شهادت بزبان
تو جریان یافته بکلام صدق انجام لا اله الا الله محمد رسول الله متکلم شدی و بعد از خطاب نمودی کفتی
یا اماه لم تدعین علی و عما قلیل سیملکنی سید و یکون لی منه ولد سید کما درت عبارت
مسموعه را بر لوح از نکاشته نقش نموده و در حله ازوضع حمل مدفون ساخته و هنکام رحیل از دار غرور بسرای سرور بحفظ

ان وصیت نامه چون سیلاب صیغۀ دیرینه منحدره از روی سعی جناب علوی قاسیه بانهدام حیطان امن وامان

وانثلام بنیان دلالت مجتبین خاندان اخرالزمان جریان یافته طایفۀ خونریزه مقهوره مغلوبه اعادی که دیده

بذور مواد کینه که در شوره زمین طغیان و عصیان منتج اجناب مخالفت مدمان بنی عدنان تنمیه یافته و کدورت

عامدان در مصارف معینه که عبارت از نهب اموال و سبی نسوان و قتل رجال است صرف گردیده و مثبت

دفاتر الدنیا مزرعة الاخرة شده ذخیرۀ روز بازار یوم لا ینفع مال و لا بنون گشته و بکارزن خزینۀ

و من اراد العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا

ودیعت گذشته در خریطۀ من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا منخرط گشته مصدوقه ذلک

هو الخسران المبین گردیدند حاصل کلام آنکه آن عالم معالم دین و دنیا وامروز فردا حنفیه را از آنچه حین ولادت

از روی سمت صدور یافته عنوان صحیفۀ حالات و کلامش بوقوع آن مهذب و منتهب شده بود و در اخبار دلهم

و از لوح منقوش امور مذکوره که با روی حنفیه محل استقرار آن شده بود بذکر آن مفصلا مشروحا

حیرت افزای خاطر حنفیه شده موجب زیادتی علم و عرفان وی گردیده و چون بالحاح بعضی از منافقین که در آن

مجلس حسب الامتحان اخبار مرتضوی از لوحۀ معهوده مشوشۀ منقوش موصوفه حاضر شده بود نداشته امر صحیفه

بگشودن لوح مذکور تعلق یافته در مرآت ملاحظۀ حضار الصواب توافق و تطابق ارقام آیات اسمیعی

موجب

موجب نجات و عقبت مزبور گردیده همگی این کلام مسلم شدند که صدق رسول الله حیث قال انا مدینة

العلم و علی بابها از آدمی گوید که بعد از ظهور امور مذکوره و کشف ما هو المستور و رفع برقع حجاب از چهره مخدرات معالم

غیبیه مرضیه و انقشاع غمام از چهره منیره اسباب جلالت و کمالات حقیقیه حضرت او را المنزل سماء عبث نفیس

فرستاده بعد از آمدن اخوان وی و استیذان از ایشان بشرف ازدواج آنحضرت تشرف یافت و از جمله امور غیبیه

حکایت مشهوره دهقان است و مجمل از آن حکایت که وقت توجه آنحضرت بصوب دار الخلافه از اهل مداین باستقبال

موکب جلال المظهر تجلیات جمال مظهر کمال ایشان که ترجمان بن مشهور است سمیه یافته بود و همراه ایشان دهقان

درست بود از تصفیه رکاب بطور شتاب آنچه از تاثیر نجوم سیاره در بروج اثنی عشر و در غریبه علوم دهقان آثار

یافته بود رفع حجاب بعجاب از آن بمعرض برسانید که بنا بر مراعات لوازم حرکات بعضی از اجرام سماویه گردد

این اوقات فتح و حصول الغرض اصحاب ایمان مینماید اگر تاخیر امور مطلوبه بفهم مرجحه فرمایند اصوب و اقرب

می نماید حضرت تبسم فرموده و عقد لآلی مکنونه از حقه یاقوت ظاهر که اینها درهم افتاده ان خطاب بنهج فرمود که

اوراق صحیفه معلومات تو از صور مختلفه حوادث یومیه واقعه در آخر برج میزان و کمیت طلوع آنکه کیفیت

ثوابت و سیاره و حقیقت مسافت فلک اطوار و مطالع و مراجع و قدر شعاع نجوم مضیئه و غیرها از السنه ائمه

با پرتو انوار حقایق امور مذکوره بر سرحت علمیات تو شافیه دهقان حیران بعجز معترف شد و حضرت اعلم

سؤال نمود و وی را بشرف خطاب مستطاب اختصاص داده فرمود که خبر داری از انتقال پادشاهی ملک چین
از شخصی بشخصی و از انفراج برج ماچین و خراب منازل حبشه و جهود و استیلای فارس و فرو رفتن چاه سراندیب
و ویران شدن حصار اندلس و انهدام مناره هند و عصیان شدن راهب عموریه و هلاک پادشاه افریقیه
و سقوط شرافات قسطنطنیه دهقان گفت لا علم لی بذلک یا مولای حضرت تجدید افاده فرموده زبان عیسی بیانش
که طوطی شکرستان سلونی عن طرق السموات است قفل خفا از غیبیه مدعا برداشته جواهر زواهر معانی دقیقه را
در رشته بیان انسلاک داده فرمود که هل علمت انه قد سعد فی هذا الیوم اثنان وسبعون الف عالم
فی کل عالم سبعون الف عالم بعض فی البر و بعض فی البحر و بعض فی الجبال و الریاض و بعض فی
العمران و الغیاض دهقان گفت لا علم لی بذلک یا مولای حضرت فرمود که میدانی که اقتران مشتری و زحل
در عقرب پس ظهور شعاع مریخ در سحر و انقلاب جرم او بتربیع قمر دلیل است بر احداث هزار هزار بشر در این
روز تا صباح فردا و موت مثله هزار هزار دیگر در امشب و روز بدخول سعدین مسعده خارجی در زمره هالکین
موعظه که از جور نفس ملعون بود که هذا من جعلهم و آن ملعون از اشاره مرا ضربه که باب او توهم
امر دیگر او نموده بود است که در زوایای گریز مختفی کرد و بار او بار شش از پیش رفته و نگهبان اجل گریبان حاش گرفته در
دو قید مالک دوزخ مقید شد و نیز از توجه حضرت بهبود ان و استیصال خارجیان و فتح و ظفر و کثرت غنیمت

دهقان

وهمانا از تعجب فرخه وابو بر تحیر کنهم کف لیس هذا العلم مما فی ایدی الناس هذا علم ما دبر

من السماء و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و انک علی ولی الله

پوشیده نیست که هر که از مشرب اعتقاد قطره چشیده و از مدارج محبت شاه ولایت جرعه کشیده داند که این

قسم از علوم غیبی در رشته الکتاب بشر از امکان انسلاک بری نیست مجرد بروق لمعات انوار ازلیست که از مشکوة

عوالم ربانی بر مرآت خاطر ولی تجلی یافته و رشحات عیون صافیه منشعبه از جداول معالم سبحانیست که بر اودیه

قلوب مقربان بارگاه احدیت انصباب پذیرفته چه ظاهر است که صدور صافیه انبیا علیهم السلم با آنکه مخازن اسرار

الوهیت است بانتقاش صور معانی غیبی بتصویر نیافته الا بمرتبه علیه بذات احدیت مخصوص بمرتبت و تجاوز

از حد وحد ممالک علوم آلهی در شاه مرتضوی یا بواسطه مشارکت مناسبت و قابلیت و مظهریت یا بارتسام

صور اشیا در جام لطیفه است که مرآت ملاحظه ولایت است چنانچه موافق مدلول روایات معتبره است یا بالهام

و تجلی دمائش بهما که از فیاض مطلق بر مجالی آثار ربوبیت فایض است و کریمه عالم الغیب فلا

یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول من حیث الاظهار لا بحیث من بانی چنانچه زعم بعضی است

مفید اختصاص این عطیه برسول است و مستلزم انتفای آن از سر حلقه سلسله ولایت جواب از آن اولا این تواند

بود که مراد از غیب در اینمقام نه علوم غیبیه مختصه بذات ربوبیت است بلکه مراد علوم مخفیه آلهیه و ما یترتب

عليها في المقاصد الشرعية التكليفية است كه بطريق وحي بطبقه انبيا عليهم السلام اختصاص پذيرفت و بنا

بر اين منافي مدلول آيه شريفه و مفاد روايات داله بر اختصاص اين امر بخاتم الاوليا شد محتاج بتاويل اشتقا

پذيرفت و ثانياً توان گفت كه مراد از رسول نه معني مصطلح شرعي باشد بلكه اعم از آن و از هر كه تبليغ اوامر و نواهي

الهي نموده و علم بما انزل الله بوجهي از وجوه متصوره حاصل نموده اقوال و افعالش مطابق رضاي الهي باشد اگر گويند

كه تعميم مذكور منافي دعوي تخصيص اين مطلب به نشأه ولايت است چنانچه قبل از اين مذكور شد گوييم

غرض نفي تخصيص صاحب است كه مدلول آيه شريفه افاده آن نموده مخصوص مرتبه نبوت مي نمود و بر تقدير دعوي تخصيص

به نشأه ولايت تعميم مستفاد از تنكير لفظ رسول مسلوب الضرر مي نمايد چه ظاهر است كه بعد از ظهور و وضوح

اختصاص امري با مري اگر عموم به نوعي از انواع معتبره فهميده گردد عموم مذكور بر صرافت تعميم نمانده مدار آن

بر اعتبار مخصص و عدم اعتبار آنست و در اين مقام امور مخصصه كه ظاهر اختصاص صفت مذكور به نشأه ولايت

نمايد بسيار و زياده از شمار است و چون ذات احدي الصفات مرتضوي و وجود كثير الجود مصطفوي بمنزله نفس

واحده بوده صفات و حالات و كمالات و آنچه در مراتب ممكنه بشريه به تفويض رباني بآن مفوض شده اند بي

تفاوت بوده از حديث مباهله و ديگر روايات معتبره صحيحه معنعنه ظاهر و پيدا و روشن و هويدا گرديده تعميم

و تخصيص و اطلاق و تقييد و جمع و تفريق و ماني و توئي و من لدني و هم چنين از روزن حدقه خاطر سپردن رشته

ادراك

اگر وصفی از صفات و بعضی از نعوت مفید اختصاص آن بدرجهٔ نبوت یا مرتبهٔ ولایت [illegible] الفاظ

مترادفه است که موجب اختلاف ذات و تفاوت معنی آن نبود و از جمله امور ظاهرة الاختصاص بدرجهٔ ولایت

کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد و در بعضی روایات معتبره ذکر یافته که و علی لکل قوم هاد

و همچنین در روایات وارد گشته که بازاء هر مرتبه از مراتب کمالات صوری و معنوی که ختم سلسلهٔ نبوت با آن

مخصوص است مرتبهٔ دیگر از ولایت نیز اختصاص بوی است چنانچه میفرمود که یا علی انا صاحب الوحی و انت

صاحب الالهام و همچنین مفاد آیهٔ شریفه قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب.

که باتفاق مخالف و موالف مقابل کلمه لو کشف الغطاء است بقیه علم بما انزل الله جز صاحب آنکه مخصوص بحضرت

گشته نظر بآن از بسیاری مفسران بعد کاه احدی ممتاز است و در صدر این رساله ذکر یافت از سید الشهداء و خامس آل عبا

و ثالث ائمة الهدی صلوات الله و سلامه علیه ما دامت السموات العلی و الارضون السفلی که از والد بزرگوار در حل

اصیل مجید صوری آن عالم مقدار از کیفیت تعلق علم آن دانای منزه از آلهه که بلاف و گزاف مجیبی مشهور نکوه فت

سؤال نمود فرمود که یا ولی الله انعلم ما وراء قاف فرمود که علم لا یصل الیه احد غیری و انا المحیط بما وراء

کعلمی بدنیاکم هذه و انا الحفیظ الشاهد علیها و از مرویات و مسلمات مرام حدیث منسوب بسید الانام

علیه الصلوة و السلام است که مخاطباً الی اخیه و وصیه و وزیره و خلیفته من بعده فرمود که ان الله خلق

من نور قلبان ملکا و کلمه باللوح المحفوظ ولا یحیط هناک غیب الا و انت تشهده واکرم حضرت

ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم رفع کنوز ربانی و دقایق معنوی آسمانی و عالم معالم عوالم علوی و سفلی اند لکن مرتبه علوم مصون و مستور

در حجابت مرصاعد به وجهی مرتبه گشته که محیط طرفی وجوب امکان است و حقیقت این معنی فهمیده شد باید دانست که آیه شریفه قل

لقی ما تبدالی کر مذکور است در آیه و همچنین کریمه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه الا یه منبسط فیها اذه خصوص علم بطلات قرآن

و تنزیلات آسمانی به حضرت محمد و علوم غیبیه آنحضرت تعلیم خصوص ربانی بر لحن معالم دینی و دنیوی از کاشف رموز مصون و مخزون

در ساحت فیه و بعد لاحظه ضمیمه لو کشف الغطاء و مراعات مکنون در ذوق علما من حیث الظاهر بعضی طرف جلادا زنده

خایب اشتقاش پذیر است اما مضامین عبارات سابقه به رفع توهمات حاصله از ظواهر آیات و روایات که همان حکایت است

که بوده یکی عبدالواحد در دیده احولان در آمد دعوای ظهور مطلوب از مرکز دایره غیوب و غیب الغیوب که سلمان رحمه الله

شرف خطاب الله شرف شده مذکور است که یا سلمان اما قرأت قول الله عز و جل حیث یقول عالم الغیب فلا یظهر

علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول سلمان گوید که فقلت بلی یا امیر المؤمنین قال انا ذلک المرتضی من الرسول

الذی اظهره الله علی غیبه و انا العالم الربانی الذی هون الله علیه الشداید و شیخ بزرگ در تفسیر تتمه آیه

شریفه که فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا است از حضرت باقر علیه السلام حفظ یحفظونه بها الوصل النقل

من النبی صلی الله علیه و آله و قوله من بین یدیه معناه یلقی فی قلبه الالهام لیعلم النبی انه قد بلغ رسالات

ربه

وتبر واحاط بما لديه من العلم واحصى كل شيء عددا وقال علمه بما كان وما يكون من زمن آدم الى

يوم القيمة ومن يموت موتا ومن يقتل قتلا ومن هو من اهل الجنة ومن هو من اهل النار و مناسب مقام آن

روایت وهب بن منبه مضمون که موسی علیه السلام لیلة الخطاب هر حجر و مدر که در کوه طور ملحوظ و ملاحظه حضرت کلیم

گشت تمامی را بذکر سنی شیم اوصیای آنحضرت مشاهده نمود و لباس معامله را طراز تعجب داده گفت الهی لا ارى شيئا مما

خلقت الا هو ناطق بذكر محمد و نقبائه موسی علیه السلام بجواب مستطاب ربانی سرافراز گردید شنید که یا

انی خلقتهم قبل الانوار وجعلتهم خزائن الاسرار دیناهم انوار ملکوتی وجعلتهم خزان علمی ولسان

حکمتی ومعدن سری وجعلت الدنيا والآخرة لاجلهم موسی علیه السلام بعد از استماع اسفلاع و ملاحظه مقامات

اعزاز سید الانام و التماس لحاظ در زمره امت خاتم الانبیاء فتح ابواب سؤال نموده و شجره امیدواری در معرض قبول بار

عرض داده مقیمان شادروان کبریائی حسب فیض آیت سؤالش را بمشعر انوار وصول بمقام مأمول شویر داده باصغای

این نوید مستبشر گشت که یا موسی اذا عرفت محمدا واوصیاءه وعرفت فضلهم وآمنت بهم فانت من امته

و از لطایف آنکه کثیری از کتب معتبره علمای اهل سنت مشحون است بخبر منقول از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که در جواب سؤال

سایل از مصداق مقال ومن عنده علم الكتاب فرموده که مقصود الهی از ذکر کلمه شریفه مذکوره ذات با برکات

شاه ولایت است و این معنی مستلزم صحت قول بکفر خلفای ثلاث و تابعین ومن يحذو حذوهم

و علامه مخالفین خاندان نبوت وی در مان و ایت سبت الی انقراض الدهر و وجه دلالت آنکه علم کتاب مستدعی
علم بجمیع شقوق کلام است از مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر
و مأول بر وجهی که علم بما انزل الله و ما اراد الله حاصر که مقاصد ربانی و ارادات سبحانی از تنزیلات آسمانی
در جریده علوم وی مندرج گردد بنوعی که از حد و حدود ظنون متاخمه علم که تحصیل آن نزد کافه علماء اسلام سمت وقوع
یافته متجاوز گردد تا بدرجات علوم ثلاثه علم الیقین وحق الیقین رسیده اختصاص آن بمرتبه ولایت مستحق عقد یابد
چه با تحت علوم مذکوره از امور مشترکه بین جمهور العلماء نخواهد بود مزیتی و فضیلتی از نسبت آن بذات وحدت سمات سلونی
عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض فهمیده نمیشود و چون مقصود از مدلول علم کتاب فهمیده شد
باید دانست که بنابر قاعده مقرره سکوت در معرض بیان مفید حصر است و قاعده عدم جواز تاخیر بیان از وقت حاجت علم
بکتاب منحصر در آن عالم معالم آلهیه است و همچنین مستلزم انحصار علم بما انزل الله بما اراد الله بعد ما لیس مسند حکام
آل اکبر سابقین ولاحقین من غیر اذنه علیه السلام خصوصاً او عموماً از جمله امکان اجراء احکام شریعت نبوی موافق ما انزل الله
و ما اراد منه نخواهد بود احکام صادره از وی مخالف ما اراد الله بعد از توصیف بموافق ما انزل الله مبرهن است و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون تتمه قبل از این روایت معتبره از اهل بیت علیهم السلام مذکور شد نحن
اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریه و بنابرین اکثر امور عجیبه غریبه صادره از شاه ولایت صدور یافته

از احیای اموات و علم بمغیبات و اطاعت عامه مخلوقات حتی الحیة والسباع والبهایم والحشرات

و بعضی آنکه بایشان مختلف در ازمنهٔ ماضیه واو آن ظهور در صور عنصریه والتصویر بصورت جسمانی بعد از انقطاع

روح از ان از پیکر بشری و امثال این قسم از غرایب امور تمامی از مقولهٔ اسرار الهیه مودعه در هیاکل بشریت

و مخفی نماند که ظهور خوارق عادات که از آن حضرت مظهر آن شده و از دایرهٔ امکان مخلوقات تجاوز نموده موجب

حیرت بلکه ضلالت بحر العقول شده به از آنجهت که تمیز عقل در تمیز آثار خالقیت از اطوار مخلوقیت عاجز آمده

در آئینهٔ اندیشهٔ بعضی از عقلا منوعی که فوق رتبهٔ امکانیه تواند بود ارتسام یافته سالک مسلک غلو گردیده

و لهذا ابن الشهیفتی بهمین معنی اشاره نموده که احیاؤک للموتی و علمک مخبرا بالغایبات عددت فیک

لمن غلا و ظاهر آنست که چون معرفت ذات احدی الصفاتش از دایرهٔ قوت بشریت تجاوز نموده و امور صادره

متجاوز از حد ادراک انسانی ضمیمه آن اصناف مخلوقات مختلف الطبقات در بادیهٔ شکوک

و اوهام سر رشتهٔ حقیقت از دست داده بر طبق الکل همه را بهره قال و قیل آمده چون کوران و حکایت فیل اند

بلاتحاشی بعضی از الفاظ و عبارات اکتفا نموده و درین معنی گفته اند الواصفون بالحد نئون غلوا له

و بالغوا فی علاک و اعتذروا وکیف لا تعتدوه و انی منصوص که رسول الله رب العالمین اورا ب

وصول بمقام مامول انسداد دله میفرماید یا علی لا یعرفک الا الله و انا رهبر عالمانی که سر رشتهٔ دانش در دست

وحدت تمامش مستقر مدحت خدا و رسول بعد جواهر زواهر مفاخر شمار علم متناهیش تا گفتار انسلاک در رشته دانش

الاهی و دولت نبای همی مسلک گشته فضول عقول را مجال هوس و تجویز این خیال را مقام دست رس نبوده بعجز معترف

گردند آری کثرة الفحص کونه ذی حوضة شنا ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا اما همین بس است که زبان خامه بنشر

شمه از شمایم روایح اوصافش دماغ جان را معطر ساخته بذکر بعضی از القاب همایونش استعطار یابد چو حیف آن

لب و دهان که زبان قلم عجب مدار که آب حیوة را بدانند و درین باب بعضی از احباب لا یکی تحقیق در رشته نظم انسلاک

داده جوهری بود که جز خدا و رسول کس ندانست و مقرر است آن جوهر ذات او داده شرع را زینت نام او کرده عرش

را زیور گر نبود کشتی تفکر را بالابان سامان نهاد لا فرم گر کند بسی صد قرن بر محیط کمال او عبور و ترتیب اکثر

درین منهج مربیکه حسان بن ثابت که متضمن اعتذار در مدح آن عالی مقدار است اقتصار نماید شعر قیل

لی قل لعلی مدحا ذکرها یخمد نارا موصدة قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان

عبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب

ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده و باید دانست که اکثر معرفت الهی در غیر

که عبارت لا یعرف الله الا انا و انت مفید آنست اما در شان نبوت از انجهت مینماید که چون لیلة المعراج بر معارج

سبحان الذی اسری بعبده لیلا عروج نمود چنین جا را از دیده ملائک پنهان ساخت بسیر کوی ما و منزل مشاهدات

حجاب

عجایب علویات از مهمانسرای لنریه من آیاتنا بچشم حضرت صاحب سفر تا قفس قالب از این دامگاه
مرغ دلش رفت بدار احکام مرغ الهیش قفس پر شکست قالبش از قلب سبکتر نشست جنبش کلی از این پایه مرکز
فرش دست بدست اعلا تا ساق عرش هم عزائش سپر انداختند ماه شکسته و برانداختند بر دو نشینان که بر عرش
داشتند هودج او یک شبه بلند شدند رفت بدان عالم که همره نبود این قدمش آن قدم که نبود دران شب خرامیدن
خزاین افلاک مفاتیح کنوز علمی و رموز لاریبی و معارف الهی و عوارف متناهی که تقبیل اقصی از سکنه لوح
و قلم و زمره بنی آدم منقطع بود به پرده داران حجرات قلبیه نبویه سپردند تا درجات رفیعه رتبه دنی علما
و یقیناً طرحه تجلیات انوار ذاتی مسند نشین سراچه وحدت و محرم خلوت خانه القاب کرده همه در آمد رخت
دست طلیعت از در قطلم سرای جلال شد دیدن آن همه ملکانی بخود رفتن آن عالم نه بخود خبر سخن از خود بدر آمد تمام
ما یحبش بافیه قبول سلام وارا ثبت تمام آثار را انوار عظمت ربوبیت و عجایب امور فلکی و ملکی و اجرام علوی
در مرآت مشاهده نبوی ارتسام نحوه با صفا، کلام ملک علام و تمکین بر مسند قاب قوسین و اطلاع بر معالم تکوین
که موجب ازدیاد معرفت ذات رب المشرقین و المغربین است اتفاق یافته بیانه پرداز خمخانه اصحاب که سید
و شیخ نظامی رحمه الله در این معنی جرعه خوش شرابی که حق ریخته جرعه آن در دل ما ریخته لب شکر خنده بیار آشنه
امت خود را هم در خواسته و اما انتقاش صور مذکوره در آئینه ملاحظه مرتضوی بنابر فتح ابواب سماوات و کشف

جلباب رفع حجاب تجلیات رب الارباب بران عالم اسرار و فاتح ابوابست که لمعات اشراقات ان بعضی
در لیلة المعراج و برخی در غیر ان بر ساحت عالم آنحضرت تافته و در روایت شیخ طوسی قدس سره از ابن عباس که شیخ
ابراهیم رحمه الله در رساله فرقه ناجیه امامیه ذکر نموده مثبت مدعاست و مضمون روایت حکایتیست از حلقه سلسله نبوت
که متضمن اعزاز شاه ولایت مدار بدرگاه احدیت سبحانه آنکه آنحضرت سؤال از رب العزت بان امتیاز از ماکانی
مایه باعتبار رهبر عظمی مواهبی به شاه ولایت کرامت شعار چنانچه بازای نبوت خلافت و در برابر جوامع الکلم
جوامع الحکم مقرر و در مقابل کوثر سلسبیل و در عوض وحی الهام و در تخصیص منبر بابشری لیلة المعراج فتح ابواب فلکیات
و رفع حجب مانعه از ملاحظه امور عجیبه علویات از ان واقف معنی سلونی عن طرق السماوات بنوعی که
در ان شب بعد از صعود نور وجه حواجب لولاک بر معارج افلاک قرب و بعد مسافت ملکی نمانده و آفتاب جلال نبوی
از مشرق رؤیت مرتضوی طالع گشته روشنی صباح جبهه منیره مسندنشین سرای آنما بر تو انگیزه فرمه مشاهده
صاحب راز ثم دنی فتدلی گردیده منظور ربوبی در ملکوت سماوی عین ملحوظ مرتضوی بوده و این قسم از غرائب
امور نسبت به تعمیق اسرار عجیبه مخفیه مودعه در ان سر الاسرار و نور الانوار از قبیل نزول قطره بدریاست و در
عبارت احیاء ایمانی با هو المقصود در قم است که جمیع اقطار ملکوت السموات و الارض میدان بالعرض فیتقلبون
منها حیث شاء من غیر حاجة الی ان یتحرک الیها بنفسه و جسمه و شخصه فهو من مطالعه

جمال الملکوت فی جنته عرضها السموات والارض بدانکه راوی حکایت گوید که اول بعین گوهر از محیط کلمات

احدیت که در رشته سامعه رسالت انعقاد یافت این بود که یا محمد انظر الی تحتک بعد از آن آن حضرت

مأمور بدین رخصه که فنظرت الی الحجب قد انخرقت والی ابواب السماء قد فتحت فنظرت الی علی وهو رافع

رأسه الیّ وکلّمته وکلّمنی ربی عز وجل بعد رفع حجب ما بین المحب والمحبوب از میان برخاسته و ابواب امکان افتتاح

یافته و سر مبارک شاه ولایت که آفتاب طالع از برج هدایت است از افق توجه بجانب حضرت رسالت ارتفاع پذیرفته

و حقه مخزونه مودعه اسرار ربانی باذن الله تعالی منها مفتوح گشته مضامین آن تکلم مفهوم شد و خلاصه مطالب الهی

بر بیان مناهج تخصیص خلافت و وصایت شاه ولایت و اعلام این امر بآن عالی رتبت است که یا محمد انی جعلت

علیاً وصیک ووزیرک وخلیفتک من بعدک فاعلمه فها هو یسمع کلامک فعبر آن حضرت در آن مقام

خیر الانام فرمود که فاعلمته وهو بین یدی ربی عز وجل فقال یعنی امیر المؤمنین قد قبلت واطعت

و چون آن گوهر ثمین خلافت نبوی بتوقیع فرمان الهی و قبول مرتضوی موقع شد نیر این بشارت از افق بهجت افلاک

و افلاک سر کشیده صفوف ملائکه به تهنیت سید بشر قیام نمودند همعنان ساکنان درگاه احدی به تحیت سلام بر آن

امام ایام و خلیفه سید الانام مأمور گشته بامر مذکور تا در چشمه خانه عرش نیز استیذان نظاره آن مظهر انوار

نموده و از غرف افلاک سر بدر کرده از پرتو انوار آفتاب جمالش کسب کیفیت نور مشعل افلاک می نمودند و بعد از

بهبوط آفتاب خجسته آن جناب بسیر زوال سیده جهان آنچه از بستان سرا را فریدگار افتاده فیه بود خفی بود

از منظر آن با آن واقف یگانه روز در میان گذشت آن عالم معالم غیبی نیر مهر خفا از حلیه ملک شعر برداشته

با برار آثار حقایق معلومه نبویه حیرت فزای خاطر مصطفوی گشت و عبارت حضرت رسالت در بیان

حقیقت این حکایت سر انمیوال است فلما هبطت جعلت اخبره و هو یخبرنی بما فعلت انی لم اطلع علیه

اما و قد کوشف لعلی بن ابی طالب عنه حتی نظر الیه و همانا شیخ عطار که منور مشکوة گفتار

فیض آثار است رمزی از این قضیه بنظم مصطفی با حق تعالی راز گفت مرتضی با مصطفی آن باز گفت

مصطفی گفتا که حق با من چه گفت مرتضی گفتا که با حق با زگفت و به بعضی دیگر از ملفوظات مستفیضه که بر زبان اهل کشف و تحقیق

جریان یافته و شاه منبر آرای ساز دلها اندیشه رقم یافته که مصطفی را جبرئیل الله به پیش مرتضی را خواند حق

در پیش خویش مصطفی رفته بمعراج آنگه مرتضی دید او هم از جای خویش و مضمون این بیت مجمل لول روایت

مذبور است مطابق المنقول بتنصیص و رقم شیخ مذکور در کتاب موسوم بمظهر العجایب ایراد افتاده و در قسمت

آن مظهر انوار ذات ذکر یافته غالب آن منظوم بر مضامین صحیحه صادقه روایات منقوله از سلسله نبوت و ولایت

مشحون بالصدق و الصواب و مقرون بتصدیق مضمون سنت و کتاب است و اما اظهار معرفت نبی و ولی

در حضرت احد اظهر و اوضح از آن است که بذکر حجت و برهان مبین گردد چه ظاهر است که حقیقت خلقت ایشان

در عوالم

در عوالم نوریه و اشراع آن از نور مطلق ذات منزه مقدس و نعوت مستحسنه و صفات معنیه و اختصاص
بامور مخصوصه و در بارگاه احدی که خارج از حیطه ادراک ملکی و بشری است منحصر در مبدع وجود و موجد
کل موجودات است و کلام حضرت صادق و باقر علیهما السلام امرنا صعب مستصعب لا یحتمله نبی مرسل
و لا ملک مقرب اشاره باین معنی است و همچنین است روایت منقوله از آنحضرت انّ الذی ظهر للملائکة
المقربین من معرفة آل محمد صلی الله علیه و آله قلیل من کثیر لا یحصی و از مناسبات مقام روایتی
شیخ در بیت الکتاب [illegible] که روزی مستوجب شدید عذاب و عقاب عمر بن خطاب داخل مسجد منور شد
چون ساحت فیض آیت آن مسجد را از نور وجه نبوی و [illegible] منور یافت حضرت را مطلق صحیفه صحیحه رسالت گوی
ابی ذر غفاری که لسان شراره تصدیق نبوی ارتباط یافته مدالیل اسرار کذب نبوی را مستلزم تکذیب حضرت رسالت
صلی الله علیه مخدوش کرد اینه و سر جبلتش نفاق صمیمی [illegible] کدورات خفیه قیام نماید و بنابر تمنا
کهنه ضغینه دیرینه گفت عجب جرئتی داده کفت بار بعد آنها بوذر که ممدوح نبوی گشته کلام صدق انجام
حضرت رسالت [illegible] عبارت اصدق لهجة ابوذر جریان یافته و حالا که حقیقت جلوس نبوی و کثرت
و وحدت مجلس از ابوذر سمت سؤال می یابد جهرا جواب بیانی خلاف [illegible] کفت فی المسجد
وعنده رجل لا اعرفه و امیر المؤمنین که در آن وقت جالس مجلس رسالت بعد از رشته معارف زنجیر [illegible]

باینهمه کز شبهه و سلوک را حایل و واقف تواند بود حضرت فرموده که صدق ابوذر را [illegible] هو دجال که لایعرف [illegible]

و در وصول و کلام شیخ عطار در کتاب مظهر العجایب مشیر باین قضیه و اعتقاد و [illegible] مظهر سر عجایب ما است

پر تو نور خدا اسرار الهاست این کتب یکسر تمام از نام اوست دین و عقبی هم یک جام اوست هیچ میدانی که اسرار خدا

از که شد پیدا بکه آمد ندا هیچ میدانی که طور و نور کیست پر تو انوار حق بر طور چیست هیچ میدانی که در معراج کیست

با محمد هم سر و هم تاج کیست زینهار از من شنو این سر نو هر که گردانی از خود بیخود شو رو تو از پیوند او آگه شو

ورنه باین بیچون [illegible] در روایات از جمله امور غیبیه منسوب بان مخزن اسرار از روایت اصبغ بن نباته است

مضمون که [illegible] از حقایق [illegible] علیه من الله التحیة المقدسه [illegible] الصوب کوی روشن بخش ضمیر ایشان گشته

فیوضات [illegible] احاطه جهات سته نموده [illegible] ملازمت آنحضرت [illegible] فایز بوده

و از آنجمله عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله البجلی با پنج نفر دیگر از منافقین سعادت صحبت و وقت

آن نور پاک و نفس نفیس لولاک از دست داده و شقاوت ازلی وسیله تخلف ایشان گردیده عنان عصیان و خسران

بجانب خورنق که [illegible] گردانیده با مطیه دیو [illegible] سرگرم شدند و چون دخان آتش نفاق

و شقاق که از کانون سینه پر کینه ایشان طغیان نموده بود دیده بصیرت ایشان نابینا و از طریق معرفت [illegible]

بر طبق لهم اعین لا یبصرون بها از ادراک انوار تجلیات غیبیه و واردات نوریه باز مانده [illegible]

الضعفا [illegible]

لصفای ضلوعهم با آن سوسمار رسید شده که جنّیت علت ضمیمه شده بود سعت نحو او را ملتقی با امام و خلیفه
و هادی سید الانام گردانیده روانه مداین گویند روز جمعه که آن جامع مجامع عوالم غیب بر منبر مسجد مداین بکلام
اعجاز التیام مفرّح خواطر مصاقع خطبا گردیده بود آن ملاعین داخل مسجد شده بزعم آنکه مکر اخفای قبایح صادره
از ایشان شده‌اند بیعت و در پس پردهٔ نفاق استتار یافته همان باطنها را صفای عقیدت در جریدهٔ اهل بدخلق خواهند بود
و چون نزدیک به سریر غیبت و حضور و آشکار و پنهان در آئینهٔ ملاحظهٔ المظهر انوار ربانی بنحو اعیان و اعمال
و تصورات و نیات و ظاهر و باطن و وفاق و نفاق و غیر ذلک من الاخلاق الحسنة والذمیمة و کیفیات حالات و کمالات
افراد کاینات علی ما هی علیه فی نفس الامر رقم زدهٔ کلک معارف آنحضرت است بعد از آنکه علوم مرتضوی احاطهٔ
اعمال قبیحهٔ صادرهٔ ایشان بنحو نقیراً و قطمیراً در مراتب معالم آن مخزن اسرار الهی صورت ارتسام پذیرفته بود مقامات
حلم و کظم غیظ و عفو از جهال و عدم رضا به هتک ستار معایب ناس مانع از اظهار قبایح ایشان شده لکن
مدخول امور مستوره و اقعهٔ از ایشان در جریدهٔ علوم آن عارف معارف لو کشف الغطاء علی سبیل الاجمال
اشاره نموده فرمود که ان الله تعالی یقول فی کتابه العزیز یوم ندعوا کل اناس بامامهم أقسمت
بالله لیبعثن یوم القیمة ثمانیة نفر من هذه الامة امامهم ضب و لو شئت ان اسمیهم
لفعلت و آن مردودان بیگانه از دین و مطرودان درگاه رب العالمین سر خجلت بجیب حیرت فرو برده

از مسجد بیرون رفتند سبحان الله ما اعمی قلوب هذا الخلق که گاهی بباد نخوت اخگر شقاوت را اشتعال داده

و خرمن سوز مزرع ایمان گردیده لب به سماری صحبت نا یند و گاهی بخاکستر گلخن نفاق و شقاق دیده بصیرت را

از ملاحظه اشعهٔ انوار فیض آثار تجلیات الهی باز داشته به بیعت شیطان و اخوان و اعوان وی مسند

خلافت و نیابت نبوی را به پسر ابی قحافه اختصاص داده او را مسمی باسم خلیفه گردانند چنانچه روایت سلیم بن

قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه مبین آن است حاصل کلام چون نیّر فلک رسالت در مغرب انک

میت و انهم میتون غروب نمود اصحاب صحیفه اعتقاد بسواد مداد افان مات او قتل انقلبتم

علی اعقابکم تسوید یافت هنوز سیلاب دیده اکثر ساقی کوثر در تغسیل جسد شافع روز محشر انقطاع نیافته بود

که طوفان خلاف اطراف مدینه مطهره را محیط گشته و سفینه ایمان ارباب طغیان بگرداب عصیان فتاده سلمان گفت

با قلیلی از اصحاب بر طبق مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق از آن

مخاطره عظیمه نجات یافته چنین صورت بست که بعضی از اصحاب بعرض حضرت رسانیدند جوهری کلام حقیقت نظام آن حضرت

جوهر کیفیت حال برین منوال در رشته سؤال السائل کشید و او پرسید که هل تدری من اول من بایعه علی منبر

رسول الله سلمان گفت رایت شیخاً کبیراً متوکئاً علی عصاه بین عینیه سجادة شدید التشمیر

صعد اول من صعد وهو یبکی و یقول الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رایتک فی هذا المکان

و بایعها

و با ابی بکر بیعت نموده از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود که هل تدری من هو سلمان گفت ما ادری من هو
و لقد سائتنی مقالته کانه شامت بموت النبی حضرت فرمود که ذاک ابلیس لعنه الله و در اطلاع حضرت
بر بیعت سقیفیان قطع نظر از اندراج آن در تحت علوم شامله ان واقف اسرار و نهان از اخبار نبوی نیز باین
قضیه مرکوز خاطر اقدس مولود آن سرا بود چنانکه عبارت منقوله از آنحضرت مفید مرام است اخبرنی رسول الله
صلی الله علیه و آله انه لو قبض ان الناس سیبایعون ابا بکر فی ظلة بنی ساعده بعد ما یختصمون ثم
یأتون المسجد فیکون اول من بایعه علی منبری ابلیس فی صورة رجل شیخ مشمر یقول کذا و کذا و تا
ابتهاج ابلیس از ضلالت و سبقت بر سایر اقران در امر بیعت متعلق بآنست که چون روز غدیر کتاب دیوان احدی
شان عالیشان خلافت شاه ولایت را بطغرای غرای یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
موشح ساخته و بتوقیع منیع الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی موقع گردانید منادی بارگاه
رسالت ندای فیض انتمای من کنت مولاه فهذا علی مولاه بگوش گوش کنان منازل سما و رهروان محفل
نبوی رسانید علناً الا فلیبلغ الشاهد منکم الغایب جهات سته را پر آوازه ساخت شیطان بدین
طیلسان نفاق در گردن و جبه مکر و حیل در بر و عمامه کینه دیرینه بر سر و ردای ریا و مرا بر دوش و نعلین
تزویر در پای و زنار ازآرخیا بر میان و عصای فتنه در دست و سبحه زرق و سالوس بر قلنسوه عجب

وجود منبع استقرار داده وصیحه واویلاه بگوش مرده وا بالسرسا سینه همگی نزد وی حاضر آمده و اضطراب و

در سؤال وجواب وسؤال عمر در جواب ایشان بدین عنوان تکلم نمود فعل هذا النبی فعلا ان تم لم ینقض

ابداً که وما یوس از تصرف در امر ایشان افراد نه شده متفرق گردیدند تا روز رحلت نبوی چون اصحاب بر طبق

والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات بهتک ربقه اسلام

ظاهری جرأت نموده صریح القهقری حیثیر رکون در ضلالت روز غدیر و تسلیم امر خلافت با مر الهی بحضرت امیر

وقبول قول سید المرسلین بعبارت سلموا علیه بامرة المؤمنین راکان لم یکن شیئا مذکورا دانسته

وعلم عصیان بسبب حمیم طغیان معلّم گردانیده وعنان مطایای کفر ذاتی به بیابان ملت سابقه انعطاف داد

مصدوقه فعادوا الی الخلاف الاول گردیدند این قضیه وسیله انفراج هموم شیطان و اعوان و انشراح

صدور ایشان شده با یه یعنی وعدوان ابوبکر را به سقف بیعت بلند گردانیدند و در کلینی بروایت جابر

از حضرت باقر علیه السلام مذکور است که صرخ ابلیس صرخة بطرب بجمع اولیاؤه ثم قال اما علمتم

انی کنت لادم من قبل قالوا نعم قال آدم نقض العهد ولم یکفر وهولاء نقضوا العهد وکفروا

بالرسول ثم قال لهم اطربوا لا یطاع الله ابدا حتی یقوم امام و بروایت معتبره مذکور است

که روز رحلت جناب سید عالم از مشرق ملال ساطع گشته محزون واندوهگین از حجره بهشت آیین بیرون فرمود

ایطورت

این صورت مقصور صور الام صوری و محوی مر الصور گشته بی اختیار مصدر این قسم از کفار گردید که ما لی اراک

یا رسول الله کئیبا حزینا آنحضرت نیز مرآت حقیقت جواب بصورت استبعار انتعاش داده فرمود که کیف

لا اکون کذلک وقد رأیت فی لیلتی هذه ان بنی تیم وعدی وبنی امیة یصعدون منبری

هذا یردون الناس عن الاسلام القهقری فقلت یا رب فی حیاتی او بعد مماتی فقال بعد

موتک ودر کتاب کشف الحجاب از ثعلبی و زمخشری نقلست بروایت منقوله از سید المرسلین که رأیت فیما یری

النایم کان القردة اولاد القرد یصعدون منبری وینزلون قالوا فما اولئک قال

بنی امیه ودر روایت دیگر لفظ خنازیر اضافه شده که القردة والخنازیر ودر بعضی من الروایات الکلاب

وبهانا اقتصار بر قرده وخنازیر اشاره به تیم وعدی ونسبت بهیهات حیاکه خفائی ندارد ومنقولست که بعد از

ذکر روایت سابقه حضرت صلی الله علیه وآله میفرمود که لولا انی اکره ان تعالى ان محمدا استعان بقومی

حتی اذا ظفر بعدوه قتلهم لضربت اعناقهم واین روایت واضحة الدلالة بر ارتداد امت بعد از

حضرت رسالت وانکه صعود بر منبر نبوی اگر مستلزم رجوع اصحاب از دایره اسلام ودخول در زمره کفر نبودی حضرت

اراده قتل ایشان مرکوز طبع شریف نشده صفحه ذیه سینه بی کینه وی با نتعاش صورت این قسم از امور مرتسم

نگشتی واینها مشهورست باکنه تقاعد شده ولایت از مجادله ایشان نه از مقوله الصفا الجماعت بوصف ایمان

یا عدم جواز اراقهٔ دماء آن طایفه یا رضا با خوف و اعمال ایشان است بلکه بنا بر حلم و مصالح خفیه و رفع
مفاسد متصوره و لزوم انقراض طایفهٔ موسومه باسلام و تنفر طباع مردم و عدم رغبت طوایف مختلفه در خطهٔ
مسلمین و امثال آن است و بنابرین صفحات اوراق و اجزای کتب و رسایل که مخالفین مغشوش ساخته اند و از
عدم معارضهٔ آنحضرت با اهل ضلال استدلال بر صحت اعمال و افعال ایشان نموده اند بطلان آن نهایت ظهور دارد
و چون قبل از این تحریر یافت که خلافت حضرت به تنصیص الهی و تعیین رسالت پناهی است پس لا محاله تمهید مطلب
آن بود بر حسب فرمودهٔ الهی ارادهٔ اخذ حقوق واجبی داشته عدم مجادله و منازعه من حیث الظاهر یا بنا
بر عدم اعوان و انصار است چنانچه عبارت حضرت در شقشقیه با آن مشعر است که و طفقت ارتئی بین ان
اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یا بنا بر وصیت نبوت چنانچه سابقاً بیان شد یا بنا بر دفع
بعضی از مفاسد متصوره آنست که علت تقاعد آنحضرت شد و بنا بر آنچه قاضی میر حسین در شرح دیوان ذکر نموده
با این عبارت که تصور نمی کند که مرتضی بعد از موت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت می خواست و مغلوب ابوبکر بجهت ضعف
آن در کهف قوت است و طرفداران ایشان و غیر او تصریح به نقیض این مدعا نموده چنانچه وی در کتاب مذکور از مسلم از عایشه
نقل نموده که روزی امیرالمؤمنین طایفه از اصحاب طلب نموده و با جمعی از ابوبکر نیز بشارت علیه شرف صدور یافته
بدون رفاقت عمر طلب فرموده مقصد بنا بر آنکه غلظت عمری علت مفسده نشده خللی در مقصد مرتضوی ترتب
نیابد

فتی و بود از انعقاد مجلس و شیخ ارباب کلام بحمد و ثنای ملک علام پرداخته فرمود که اما بعد فلم یمنعنا ان

نبایعک یا ابا بکر انکارا لفضیلتک ولکنا کنا نری ان لنا فی هذا الامر حقا فاستبددت

علینا و قرابت خود برسول الله صلی الله علیه و آله ذکر نمود بر وجهی که ابو بکر را درون تیره ظلمانی که از احجار کفر و نفاق

حدیدات جحد و شقاق التیام یافته منزل جنود ابلیس و محفل خیالات فاسده شده بود از حرارت گفتار آتشبار

آن مظهر انوار روز بان یافته و منبعث زفت سنوت گردیده و با بخار دموع گریه قیام نموده از آب دیده

ندامت لباس غلظت و خبث را لطافت داده و زبان معنی را بیان اذعان بما هو الحق ارشاد نموده سالک مسلک

انصاف گردید و مضمون روایت و حکایت مذکوره با وجود قلال رتبت مفید آنست که حضرت صحیحه پناه علی به اظهار

حقیت خود و غصب و غلبه عدوان ابو بکر در امر خلافت مرتسم گردانیده و عدم بیعت با ابی بکر معتذر بعدم

استحقاق وی در امر خلافت و ظهور استحقاق آن مرکز دایره خلافت و وصایت گردانیده منافی امور مذکوره

باشد با وجود آنها و آنچه قاضی میر حسین سابقا صفحه اواخر باب تسوید نموده بود از ذکر خلافت و عدم اراده آنحضرت

با مر مذکور و انتفای مغلوبیت از جانب آن غالب کل غالب تناقضست در غایت ظهور و همچنین مشعر است

بعدم بیعت آنحضرت با ابی بکر وقتا من الاوقات چه عذر از عدم بیعت گاهی صورت صحت تواند داشت

که طلب امر خلافت ابی بکر به بیعت آنحضرت مزین نگشته تا توقع قبول آن نفس رسول موقع نشده باشد

الی مصر استکشاف کفرت و از سعت مدلول علیه عبارت منسوبه بآن عالی منزلت بعد دعوی سعت علوم از

ملائکه الله بر مدعاست کیف لا و قیام بمقام خلافت که بخصیصات الهی و تخصیصات رسالت پناهی بر آن حضرت

تحتم و تعین یافته ترک مطالبت آن که موجب مخالفت اوامر و نواهی الهیست چگونه پیرامون خاطر خطیرش تواند شد

و از طرایف امور آنکه قاضی مذکور در شرح دیوان از ثعلبی بروایت ابوذر غفاری گفته که چون دست دریا نوالش

به ترشحات فیض آیات حضرت زمین بی پایان کشت زار جوابح السن و صاحب نضرت و طراوت پذیرفت مزرع سؤال

سائلی از آن سیراب گشته باعطای خاتم سلیمانی که از مجموع حصر و مدار حصر کرده از مقتبه جهایت نماید خصوص یافته

غبار مسکنت و اقتدار بآستین کرامت آن عالی مقدار را ازاله یافته بر مسند غنا و استغنا تمکن یافت حضرت رسالت را

ابواب سؤال بدرگاه ملک متعال افتتاح یافته جواهر ثمینه ضراعت نبوی در رشته عرض درگاه احدی بدین

عنوان منسلک ساخت کرده که اللهم ان اخی موسی سئلک فقال رب اشرح لی صدری

و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون

اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک

ونجعل لکما سلطانا اللهم انا محمد نبیک وصفیک اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری

واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری فما استتم رسول الله صلی الله علیه واله حتی

نزل

اتی جبرئیل بهذه الایة وهی انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤ
تون الزکوة وهم راکعون واز احضرت مذکورست درکتاب مذبور که حضرت رسول صلی الله علیه وآله درانوقت کسوت
نبوت را بطراز اعزاز ولایت مطرز ساخته وبس محبت شاه ولایت را پیرایه استغاثه بدرگاه الهی داده مجموعه مسئول
لهرا بتحریر قبول موصول محرز فرموده میگفت اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی اخی علیا اشدد به ازری و
اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا واینچنین از ترمذی نقل نموده از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله که اللهم ادر الحق مع علی حیث دار ودر کتاب مذکور مسطور است که از حروف مقطعه در تمام
در اوایل سور قرآنی بعد از حذف مکررات علی صراط حق نمسکه درجه ظهور می یابد شعر از مصحف آیات الکرسی رویت
وی نسخه ای ولایت مویت سر حلقه زنده لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت با تکلف کنایتی و عبارتی
حقیقت حکایت از مدلول کلام بهجت نظام موضح از مادحین سمت وضوح می یابد شعر ای ساز قبول محوی ماه نجات
در این شیمن اداء بر کلبه آفات زخبط طاعت شاهی که شرع پاک سلت بمودت زنده چه خضر نبی آب حیاتم
بحق خالق هفت آسمان و هفت زمین بحق کعبه و ارکان و مشعر و عرفات که بی ولایت آل رسول نیست قبول
نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکات وچون این فهمیده شد باید دانست که احتجاج امیرالمومنین برابابکر بسوگ
که در کتب و رسایل بسط یافته اکثر از آن کثیر است و خطبه شقشقیه مشتمله بر عبارت لقد تقمصها ابن ابی قحافه

واللّه لیعلم انّ محلّی منها محل القطب من الرحی که شکایت در لباس اظهار عدوان و عصیان زمرهٔ

اصحاب منصوصًا اوّل ظالم ظلم حق محمّد و آل محمّد بغصب الخلافة الظلوم الغشوم الملعون ابابکر

ابن ابی قحافه دلیلی ظاهر و برهانی باهر است بر اظهار غصب حقوق آنحضرت و بیان استحقاق مرتبهٔ عظیمه

خلافت من عند اللّه تعالی بآن حضرت اختصاص پذیر است و امّا حکایت احتجاج آنحضرت بنوعی که شیخ برسی ذکر

نموده برین وجه است محمّد بن الحسن الصفّار عن ابن عمّار عن ابی عبد اللّه علیه السلام انّ امیر المؤمنین صلوات اللّه

علیه لمّا احتجّ علی ابابکر و ادّعی انکر دعواه و قال ما اعرف لک حقًّا فیما انا فیه فقال

اترضی برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بینی و بینک فقال ابوبکر و این رسول اللّه و کیف لی

به فاخذ بیده و جاء الی مسجد قبا فاذا رسول اللّه جالس فی القبلة حقًّا لا مجازًا فقال

له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یا ابابکر عصیت مولاک و جلست مجلس الرسالة و چون تنبیه

بنفسه نبوی متنبّه نشده جرأت که بر طریق لبس آنرا اشتباه کرده ناشنیده انگاشتی در مبتدا از فضایح اعمال

صادره باز آمد و عنان عصیان از طریق اعتساف انحراف داده سالک مسالک انصاف گردد عمر خطاب که فاتح

ابواب معصیة و عذاب و عتاب است او را منع نموده سدّ سبل ایمان نموده معلّم طریق عصیان وی گردید و آنچه موضح مقامات

مطالب آنحضرت در امر خلافت بوده اند بعد ازین شمّهٔ از آن بر غصب حقوق مرتضوی در حجّه ظهور رسانده بنابر آن بعض از کلمات

ملوّم

منظومه منسوبه بحضرت است که الکافی مذکور شد برامون حجت این شواند شد ولذا نجار است لقد

علم الاناس بان سهمی من الاسلام یفضل کل سهم وفی القرآن الزمهم ولائی واوجب طاعتی فرضاً

بعزم کما هرون من موسی اخوه کذاک انا اخوه وذاک اسمی کذاک اقامنی لهم اماماً

واخبرهم به بغدیر خم وویل ثم ویل ثم ویل لمن یلقی الاله غدا بظلمی وویل للذی یشقی

سفاها یرید عداوتی من غیر جرم و این عبارت بعض آیت خطبه موسومه به طالوتیه که مرحوم

[illegible] که ایها الامة التی خدعت فانخدعت

وعرفت خدیعة من خدعها فاصرت علی ما عرفت واتبعت اهواءها وقد استبان لها الحق

فصدت عنه والطریق الواضح فتنکبته اما والذی فلق الحب وبرأ النسمة لو اقتبستم

العلم من معدنه وشربتم الماء بعذوبته واخذتم من الطریق واضحه وسلکتم من الحق

منهجه لنهجت بکم السبل وبدت لکم الاعلام واضاء لکم الاسلام فاکلتم رغدا وما عال

فیکم عائل ولکن سلکتم سبیل الظلام فاظلمت علیکم دنیاکم برحبها وسدت علیکم

ابواب العلم فقلتم باهوائکم واختلفتم فی دینکم فافتیتم فی دین الله بغیر علم واتبعتم الغواة فا

غوتکم وترکتم الائمة فترکوکم فاصبحتم تحکمون باهوائکم والذی فلق الحب وبرأ النسمة لقد

علمتم انّ صاحبكم والذی به امرتم ووصیّ نبیكم وخیرة ربكم ولسان نوركم والعالم

بما یصلحكم فعن قلیل رویداً ینزل بكم ما وعدتم وما نزل بالامم من قبلكم والله لو كان لی

عدة اصحاب طالوت او عدة اهل بدر لضربتكم بالسیف حتی تؤلوا الی الحق وتنیبوا الی

الصدق ودر خطبه طویله موسومه بخطبه وسیله بعد از حمد وثنای الهی وبیان منجیات ومهلكات وتنبیهات

وترهیبات وبشارات وتلویحات واشارات متضمن نصایح ومواعظ ووجوه ممیزه بین اهل

السعادة والشقاوة كه چشمه صافیه عذبه ایست از حقایق بینش كه زلال معانی دقیقه در وی تعبیه فرموده وسلسال

افاده تبادر حقیقه واداء سامعه مستمعان از ان ملال نشده ببلبل گلستان بینش بر شجره مباركه روضه

مطهره افاده حقایق داستان سرا گردیده كه مراد از وسیله كه درشان اهل بیت بخیر البریه خصائص یافته ارفع درجات

جنت وذروه ذروه ایست كه بلطف ونهایت غایت امنیت ارست مبتنی بر هزار مرقاة از مراتب لؤلؤ وزبرجد

ویاقوت وزمرد ومرجان وعنبر وكافور وطلا ونقره ومرقاة نور ومابینهما وبین المرقاتین مسیر صد سال

اسب دونده است وبعبارت بیان جلوس نبوی بر مسند قرب الهی وذكر درجه رفیعه مخصوصه بنفس النفیس وذات

اقدس مرتضوی واستضائت موقف از اضائت نور وجود نبوی وعلوی وتجلی تجلی نور كرامت بروجه اغتباط

واقفین اسرار رقیّت ونداء مسموع از رب العزة بوسیله مذكوره بعبارت یا اهل الموقف طوبی لمن احبّ

الوصیّ

الوصی وآمن بالنبی العربی ومن کفر فالنار موعده فرموده که لا یرانا ملک مقرب ولا

نبی مرسل الا بهت وعجب من ضیائنا وجلالتنا و بدار ارشاد کشف خود و نیابت رسول

داربداد است ولکن اصحاب جلال بصخه میفرماید که ان الله تعالی امتحن بی عباده وقتل بی اضداده

وافنا بسیفی جحاده وجعلنی زلفة للمؤمنین وسیفه علی المجرمین و شد بی ازره و سوله

اکرمنی بنصره وشرفنی بعلمه وحبانی باحکامه واختصنی بوصیته واصطفانی بخلافته فی امته

و بعد از آن بذکر عبارات نبوی و وصایای مصطفوی درین باب قیام نموده و جواهر معقول قول رسالت را در سلک عبارت

انسلاک داده که انا قلاده علی النبی العربی میفرماید که یا ایها الناس ان علیا منی کهرون من موسی الا

انه لا نبی بعدی فقفل المؤمنون بعز الله نطق الرسول اذ عرفنی انی لست باخیه لابیه وامه

کما کان هرون اخا موسی لابیه وامه ولکن کان ذلک منه استخلافا لی کما استخلف موسی هرون

علیهما السلام حیث یقول اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین و بعد از آن بذکر

روز غدیر که آفتاب طالع از آسمان حجت و برهانست مستند گردیده و عنایات ربانی و اصطناعات سبحانی که در آن

روز بنا بر تجلیات افعال ذات بابرکات مرتضوی مظهر آن شده و از امور صادره نبویه نیز که در آن روز سمت

وقوع پذیرفته بوجه دلپذیر میفرماید که واخذ بعضدی حتی رای بیاض ابطیه رافعا قایلا فی محفله

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و کانت علی ولایتی ولایة الله وعلی

عداوتی عداوة الله و بعد از آن رشته کلام صدق التیام را بذکر نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و دیگر

لطایف آسمانی که از ورای سرادقات اسرار ربانی در حجب ظهور یافته بود ارتباط داده و بعد دشمنان دین مبین

اوامر رب العالمین خصوص اول و ثانی را که زمره منصوبیه اند و لمن تقمصها ودنی لها سفیان

و نازعانی فیما لیس لهما بحق و رکباها ضلالة واعتقداها جهالة فبئس ما علیه تصاروا فها ان باللعنة

و بئنا عقبان با طره مالهما من راحة ولا من عذابهما منه وحده و مقامات عصیان و طغیان عامه

اصحاب و خروج آن طایفه از دایره اسلام و ترک وصایای سید الانام و انحراف از قواعد ملت و رجوع بقانون

جاهلیت که از ایشان مشهور بود که رجعوا علی الاعقاب وانتکصوا علی الادبار و غیروا آثار رسول الله

صلی الله علیه و آله و رغبوا عن احکامه و بعدوا من انواره واستبدلوا بمستخلفه بدیلا واتخذوه

و کانوا ظالمین وزعموا ان من اختاروا من آل ابی قحافه اولی بمقام رسول الله ممن اختاره

الرسول صلی الله علیه و آله لمقامه ولئن کانوا فی مندوحة من المهل و شفاء من الاجل وسعة

من المنقلب و استدراج من العزة و سکون من الحال و ادراک من الامل فقد امهل الله تعالی

شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعورا و اسبغ علیهم نعمه ظاهرة و باطنة و حرون

ایزد اللهم

ایضاً دانسته شد بباید دانست که ابونعیم صاحب کتاب حلیه نقل نموده که کان علیاً علیه السلام یقول بایع الناس
ابابکر وانا والله اولی بهم منی بقمیصی هذا فکظمت غیظی وانتظرت امری والزقت کلکلی
بالارض ثم ان ابابکر هلک واستخلف عمر وقد علم والله انی اولی بالناس منی بقمیصی هذا
فکظمت غیظی وانتظرت امری ثم ان عمر هلک وجعلها شوری وجعلنی فیهم سادس ستة
کسهم الجد فقال اقتلوا الاقل فکظمت غیظی وانتظرت امری والزقت کلکلی بالارض حتی
ما وجدت الا القتال او الکفر بالله وهمانا این عبارت کنایه از سبب مستحقه مقاتله طلحه وزبیر است
دیگران که حسن تقاعد از نصرت سابقین که بنا بر وجه اعوان وانصار در این مرتبه وفقدان شرایط در مرتبه
اولیت وایضاً در روایت ابونعیم از عمرو بن حریث مذکور است که حدثنی والدی ان علیاً علیه السلام
لم یقم مرة علی المنبر الا قال فی آخر کلامه قبل ان ینزل ما زلت مظلوماً منذ قبض الله نبیه
واز سلمة بن کهیل ومسیب بن نجبة در بعضی از کتب معتبره ذکر یافته که بینما علی علیه السلام یخطب
اعرابی یقول وامظلمتاه فقال علی علیه السلام ادن فدنی فقال لقد ظلمت عدد المدر
والوبر ودر کتب مذکوره صحیحه منقوله از عبدالرحمن ابی بکره منقول است که سمعت علیاً علیه السلام علی المنبر
یقول قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وما من الناس احد اولی بهذا الامر منی ودر روش است

که مضامین سطور را اماثیب طالع از مشرق مطالب شاه ولایت در احقاق که پرتو اکبر فضای اذهان
و قبول اهل ایمان گشته و نزد اهل درایت و روایت شهرت تامه دارد که لازال آل حضرت و اولاد طاهرین و شیعیان
و منتسبان ایشان در هر زمان از ممالک ... از غصب حقوق آن حضرت مظلوم و متألم بوده کتب و رسایل مدونه در این امر
شاهد حال و موضح این مقال است لکن در مراتب ظهور و خفا مراعات ضعف و قوت معاندین نحو موافق تقیه
و قوانین مقرره ملیه عمل می فرموده و پوشیده نیست که حضرت معجز آیات در عبارات بلاغت سمات خطبه سامیه
شقشقیه و غیرها که عقود لآلی مکنونه مسجوعه ایست از لجه غامره فصاحت که فارس خزینه معارف آن حضرت
باهر از آن توضیح ابریز حقایق امور نموده دلیلی است روشن و امری مبرهن بر ارتداد بر اعقاب و ارتداد اصحاب
و نقض از عهد شریعت بمدارس جاهلیت و سکون در مواطن غفلت و تبدیل عرف جنان بدرکات نیران و تحویل
مقصود از ایمان بمسبوقه لهو و طغیان بر وجهی که در مشتبه خطبات پایشه یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا شده
مصدوقه اولئک الذین خسروا انفسهم گردیدند و کمتر جای واو داده اند که ... ایشان در برابر معترف بزوال
معدلت ... بلکه مستحق استعداد عذاب و هلاک گردیده ... با همه در شدت ... و اهل جهد و عنا مجبور گردیدند چنانکه فقرات
خطب شریفه بر این اشعار تمام دارد چنانچه اطاعت حضرت امیرالمؤمنین بر کافه آدمیان بلکه عامه عالمیان
با ایمان توأمان بلکه عین ایمان است چنانچه در احادیث مصححه بآن اشارت شده که اقسمت بعزتی و جلالی
ان ادخل جنتی

ان ادخل الجنة من اطاعه وان عصانی وان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی بنابراین
مراد از ارتداد عدم اطاعت و متابعت ائمهٔ واجب الاطاعه است اعم از مخالفت صریح و غیر آن و از این جهت
در طریق وثیق اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم حکم با ارتداد عامهٔ اصحاب شده الا قلیل چنانچه عبارت علامه
رحمه الله در کتاب خلاصة الرجال از شواهد صدق است و عبارتش اینست روی الکشی عن علی بن الحکم عن سیف
بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی قال قال ابو جعفر علیه السلام ارتد الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
الا ثلاثة نفر سلمان و ابو ذر و المقداد قلت فعمار قال کان حاص حیصة ثم رجع ثم قال ان اردت
الذی لم یشک و لم یدخله شیء فالمقداد و در اصول روایات معتبره بسیار رسیده و باید دانست که از رحلت
حضرت رسالت الی انقراض الدهر هر که متدین بادیان باطله و متعبد بعبادات منقوله از معلمی که نه بعهد ایشان استحقاق
سابقین در خلافت سید المرسلین اعم از ابو بکریون و عمریون و عثمانیون و بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و امثال
و اقران ایشان از ارکاب مطالب ای عبادات کرده باشد اعمال و افعال و اقوال ایشان من حیث هو صحیح و مقبول علیه نمیداند
عمل نماید در زمرهٔ اصحاب ارتداد داخل بلکه اکابر طبق من تقدمین بدین الاوایل فهو من الاوایل بی تفاوتی
محشور و معذور نه و عمومات روایات منقوله در این باب مثل من جحد علیاً ایتنا و مثل من انکر ولایتنا و من
تقدم علینا فهو کافر مفید مقام است و از حضرت رضا علیه السلام در این مقام نقل شده که عرف الله عز و جل امامهم

بموالاتنا وکفرهم بها یوم اخذ وهم ذرّ فی صلب آدم و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر

کریمهٔ بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته منقول است که اذا جحد امامة امیر المؤمنین

فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام در بیان مدلول فک رقبة

صحیفه تحقیق بر سطر افادات عالی مرتبه باین عنوان مسطور گردیده مخاطباً الی ابان بن تغلب که الناس

کلهم عبید النار غیرک واصحابک فان الله فک رقابکم بولایتنا اهل البیت و در همین از تفسیر

بن بیار از حضرت صادق ع وقد ان الله عز وجل نصب علیاً علیه السلام علماً بینه وبین خلقه

فمن عرفه کان مؤمنا ومن انکره کان کافرا ومن جهله کان ضالا ومن نصب معه شیئا کان مشرکا

ومن جاء بولایته دخل الجنة و ایضاً از طریق اهل بیت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در بیان مدلول آیه شریفه

ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی لعمری معارف تحقیق حقیقیه را سلک تحقیق مسلوک

گردانیده که فلان وفلان وفلان ارتدوا عن الایمان فی ترک ولایة امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین کریمهٔ

فلنذیقن الذین کفروا بتعمد مفسّر بولایت آنحضرت گردیده و ایضاً اتمام آیه آتیه با دخال بعض الفاظ که

مذکور میشود بحضرت باقر علیه السلام انتساب یافته که ان الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام حقهم لم یکن الله

لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله یسیرا و روایات

معجزه متحده المعانی درین باب زیاده از حد احصا و استقصاست حذراً من طول الکلام بذکر قلیلی مشت هذا

للمرام اختتام یافته به بعضی از الفاظ منظومه منسوبه به شیخ علاء اوراق رمزی زین گفتار است شعر هر چه خواهی گو ترا کردم

بحل زانکه دارم مهر شاهی یا بدل آنچه او گفتا بگو من گفته ام من بگفت دیگران کی رفته ام پیرو تو شاه است

دیگر پیر نیست در دو عالم هیچ او یک پیر نیست عشق میگوید که حق پیدا شد زان کی گو ازینجا تا چار شد

دین ما و بر حق و کعبه او حق است لیکن این شعار مذهب ما حق است تمت در شرح دیوان مذکور است که چون

آفتاب نبوت از مشرق آدم طلوع یافت به پیوسته ارتفاع یافته تا نقطه کمال اعتدال که ما بین وضع آنحضرت

خاتم علیه السلام منتهی گشت ظل مذکور انعدام یافته بدرجه ضحی پیوست آنکه غنی است بالحظه ذکر شده در بر امر

بنی عدی آنست که قیام بمقام وی بمحض ضابط امور دنیویه و مباشر حقایق یقینیه است و چون اقرب ابنا مصطفی

عیسی است و اقرب اولیا با وی که مرتضی است مقابل عیسی باشد و از آنچه چنانچه عیسی را با وجود ... محمود

آنحضرت را همان معنی پرستیدند تا گویی از مهر محبت کسی که بد عرفان ره یابد هر دم نقش کند بر دل و جان

این نکته ظرفی است که ارباب کمالات یابند ز مقامات منش ایمانی و این تحت ... ظاهر اشاره بر آنکه

منسوب به فاضل دوانیست که خورشید کمال است نبی ماه ولی اسلام محمد است و ایمان علی کرمته

درین سخن می‌طلبی بنگر که ز مقامات اسمات ... شیعه ... که عبارت قاضی ... خلافت نبوی ...

در آنحضرت است ثانیه دیگری از اصحاب را از اهلیت نسبت این امر بغایت دور و بنهایت مهجور است چه ظاهر است
که چون هر شی را احتیاج است برای اقامت بمقام و رتبه مخصوصه بطور آئین شریعت باشد و ما عرف شارع مذکور
اقرب اولیا بحضرت رسالت حضرت خاتم الاولیا است پس قیام بمقام آنحضرت در امور مذکوره بوی مختص خواهد بود و
نسبت آن بدیگری از دایره نسبت شیء بشیء خارج است ولیس المراد بخلافته علیه السلام الا هذا المعنی
و معتقد اصحاب ریاضت آن است که رتبه خلافت مخصوص بذاتیست که علم بمقاصد مستخلف داشته دقایق امور خفیه
و جلیه که مستخلف را بتجلیات اسمائی و صفاتی حضرت اعلا اطلاع داشته از آنجهة مستحق مرتبه خلافت گردد چنانچه
عبارات ایشان بآن اشعار تمام دارد که الخلیفة یجب ان یعلم مراد المستخلف والا لم یکن خلیفة
له بلکه مدلول کثیری از افادات این طایفه افاده اتحاد صفات متحققه مستخلف با خلیفه نموده بزعم ایشان
آنچه مرآت نبوت محل انتقاش آن شده از مبدأ فیاض بآن اختصاص پذیرفته همچنان آئینه صفات
و کمالات ولایت نیز مصور بآن اختصاص پذیرفته بصور مذکوره مرتسمه در مرآت نبوت گشته تغایر بینهما
من حیث الاستعدادات و از شرایط معتبره نزد این طایفه اتحاد خلیفه و مستخلف در عالم نوریه است و در وجود عنصریه
لازم آنست که خلیفه از مشکوة حالات و کمالات آنحضرت اقتباس انوار هدایت و ولایت نموده بر مسند نیابت و خلافت
حقیقی متمکن باشد و شکی نیست که امور مذکوره و شرایط معتبره از خصایص ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بود و دیگری
را احتمال

از جهت اشتراک با ایشان عارف رومی است در مثنوی مولوی اشارتی بامعنی واضح است چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ

چاره نبود بر مقامش از چراغ چونکه شد از پیش دیده وصل یار نایبی باید ازو مان یادگار چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که جوییم از گلاب نی غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری قبیح آید نه خوب نه دو باشد تا تویی صورت پرست

پیش او یک گشت کز صورت برست نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد در معانی قسمت و اعداد نیست

در معانی تجزیه و افراد نیست نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز گر نداری تو سپر واپس گریز در کافی بروایت عبد العزیز بن مسلم

مذکور است که در جامع محروسهٔ مرو قاید توفیق عنان اقبالش بجانب مجلس عالی و محضر متعالی امام عرشی مقام معصوم

مطهر علی بن موسی الرضا علیهما السلام والطاف [illegible] را در حقیقت شرایط امامت و خلافت

است طریق [illegible] استماع یافته در کشف امر مذکور [illegible] و واقف اسرار توسط [illegible] فرموده که یا

عبد العزیز جهل القوم وخدعوا عن آرائهم ان الله عز وجل لم یقبض نبیه صلی الله علیه وآله

حتی اکمل له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شیء وانزل فی حجة الوداع وهی آخر عمره صلی الله

علیه وآله الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الآیة وامر الامامة من تمام الدین ولم

یمض صلی الله علیه وآله حتی بیّن لامته معالم دینهم واوضح لهم سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل

الحق واقام لهم علیاً علیه السلام علماً واماماً وما ترک شیئاً یحتاج الیه الامة الا بیّنه فمن

زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر و بعد از افادات

مذکوره حقایق آنیه را بدین عنوان در رشته بیان انتظام داد که امامت اجل قدراً و اعظم شأناً و اعلی مکاناً

و ابعد غوراً از آن است که دست انداز عقول مختلفه گردد یا بپای مردی آرای ناقصه و اختیار امت بسراپردهٔ

رفعت آن توان شد و این درجه رفیعه بعد از نبوت حضرت خلیل بر معارج خلت و نبوت بوی مفوض گشته و به تشریف

تفضیل از شرف آیه که انی جاعلک للناس اماماً و لایزال مخصوص ذریت طاهره او و بحکم آیه براولاد

که لا ینال عهدی الظالمین سزاوار است به تعویض آن تخصیص پذیر گشته از انحراف انقیاء آن از سایر اولاد

موصوفین بظلم اعم از زمان ماضی و حال و استقبال متبادر به بنابر قاعده منضبطه اصولیه که صحت اطلاق مشتق مستلزم

بقای معنی مشتق منه نیست و از آنجهت بر حسب فرموده ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی

والذین آمنوا والله ولی المؤمنین امر امامت و خلافت بسلسله علیه نبویه منتهی گشته و به تعیین ربانیه به شأن

علیه مرتضویه اختصاص یافته و از آنحضرت با صفیای اولاد اطهار و ذراری معصومین مطهرین آن والا رتبت که

الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث شأن ایشان است مفوض گردیده

و چون معانی مصدق این کلمات بینات رضویه علیه الثناء والتحیه فرح بخش خاطر حضار گردید صحیفه

اراده ایشان بروایه ایضاح مقامات امامت مرتسم گشت ایجاباً لمسئولهم و انجاحاً لآمالهم

لقور

مصدوقه صدور ارادات ایشان سلام فرموده که امامت منزلت انبیا و ارث اوصیا و خلافت خدا و رسول

و مقام امیر المؤمنین و میراث حسنین علیهم السلم نظام مسلمین و عز مؤمنین و اساس اسلام و امضای حدود و احکام

و امام محلل ما حلل الله و محرم ما حرم الله و داعی الی سبیل الله و حجت بالغه و شمس طالعه و بدر منیر

و سراج زاهر و نور ساطع و نجم هادی در غیاهب دجی و دال بر هدی و منجی از ردی و سحاب ماطر و غیث

هاطل و آفتاب مضیئه و آسمان ظلیله و ارض بسیطه و چشمه غزیره و انیس همدم و پدر مهربان و برادر شیرین

زبان و مفزع عباد در دواهی و امین خدا بر خلق و حجت او بر عباد و خلیفه او در بلاد و مطهر از ذنوب

مبرا از عیوب مخصوص بعلم موسوم بحلم نظام دین عز مسلمین غیظ منافقین متفرد در دهر وحید عصر بی بدل

در مکارم بی مثل در معالم بی نظیر در فضایل من غیر طلب و کسب بل اختصاص من المفضل الوهاب و بود ازان

میفرماید که من ذا الذی یبلغ معرفة الامام او یمکنه اختیاره هیهات هیهات ضلت العقول

وحارت الالباب وتصاغرت العظماء وتحیرت الحکماء وتقاصرت العلماء وکلت الشعراء

وعجزت الادباء عن وصف شان من شانه او فضیلة من فضایله وکیف یوصف بکله

او ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه فاین الاختیار من هذا

واین العقول عن هذا واین یوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك یوجد فی غیر آل الرسول

محمد صلوات الله علیه کذبتم وانفسکم [?] الاباطیل قاتلهم الله انی یؤفکون وزین

لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله واختیار رسول الله

صلی الله علیه وآله الی اختیارهم پوشیده نیست که اگر اختیار امت در امور متعلقه ببارگاه احدیت مطابق

اراده ربانی و مقاصد سبحانی بود از شائبه مخالفت ما اراد الله مصون بودی خطاب مستطاب وربک یخلق ما

یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة من امرهم و همچنین کریمه ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله

امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم به هیچ وجه صورت نزول نیافتی اراده خجسته رسولان در امور شان مستحسن و مرغوب

نبودی پس پیشه ساختن این امر احتیاج نبود و اگر مقتضیات عقول آدمیان و آراء مختلفه بنی نوع انسان در صحت اعتقاد

و لوازم معرفت و طاعت و احکام ملت بی قصور بودی از آنجهت سالک مسالک ولایت عقلیه مفضی بتاویلات قرآن

و سنت و تغییر و تبدیل در ظواهر احکام شریعت بمؤاخذات کتاب نگشتی جمیع مذاهب فاسده و ملل متفرقه اسلامیه

و غیر آن که عقول عظیم المنزله و افهام عمیقه و انظار دقیقه مرقوم صحایف اراده و اختیار داشته مرجو القبول اند تمامی

صورت صحت پذیرفته از شوائب بطلان بری بودی و فساد امور مذکوره بحکم بدیهه عقل ظاهر و هویداست شعر رهبری جو که

درین بادیه اسرار رهست تو سرگشته چه دانی که کجا باید رفت وظاهر است عارف رومی [?] نیز گفته خبر کجا

صد هزاران جان ها هست ساری چو در سینه ماست جان همه روز از لگدکوب خیال در زیان و سود در خوف زوال

رفت

نه صفا میماندش نه لطف و فر ـ نه بسوی آسمان راه سفر ـ کرده تاویل حرف بکر را ـ خویش را تاویل کن نه ذکر را

بر هوا تاویل قرآن میکنی ـ پست و کژ شد از تو معنی سنی ـ و بعضی از عرفا در بیان مذمت متابعت مقتضیات

افکار نه در تاویلات تنزیلات آسمانی چنین افاده نموده که بتاویل المنصوص مترخصا و متقولا علی الله

متحرضا لقد هلک السائل والمسئول واعن القایل القایل والمقول و توضیح مقام آنست که معارف

از القول

عقلیه که کافر و مسلمان و یهود و ترسا و گبر و ملاحده و فلاسفه و دهریه و امثال آن بمقتضیات آن متمسک شدند

بوجه اکمل اعتراف نموده اند از امور مشترکه میانه سایر افراد ممکنه بشریه است و کریمه و لئن سالتهم من خلق السموات

والارض لیقولن الله و آیه و ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی که مراد از اول حکایت حال کفره

و از ثانی مقول قول عبده اصنام است باین شهادت مینماید و بعد از اتفاق بر اثبات ذات اکثر مخالف طوایف

مخلوقات در صفات الوهیت و تعدد و قبول امر نبوت و امامت که منشاء اختلاف در آن مجرد مقتضیات عقول

بشریه است پسندیده بهر یک از آنها و انظار رهبرانیه از طوایف علی حسب طاقتهم و بذل جهدهم فی ... موجود

بر ثبوت صحت مثبوت بهر یک باندازه استعداد و ضعف و قوت انظار و افکار با عدم انضمام نور ایمان و عدم اقرار

به نبوت و ولایت و اطاعت مدلولات کتاب و سنت هر فرد از افراد مکلفین مامور بمتابعت مقتضای عقل بعد طریق

نجات منحصر در طبقه واحد از نبهم مجموع فرق منقسمه بهفتاد و سه فرقه را طریق نجات مسلوک بهر یک از طبقات ترجیح لصورت

محوی و درین مقام از بعضی از عزه ذکره رقیقه که اذا تملکت درجة الانسان الکامل فی مقام الاستدلال

نودی من مظان الصمدیه و سرادقات الجلال والکبریاء اخلع نعلیک فان کل دلیل مرکب من

مقدمتین وهما تان المقدمتان کالنعلین فی قدمی العقل بهما یتحرک العقل من السفر من الخلق الی

الحق ومن الممکن الی الواجب فاذا وصل الی نداء الصمدیه وبساط الجلال الاحدیه یومر بخلع هاتین

النعلین فاذا قال العبد لم اخلعهما قال الآمر بالواد المقدس فمن وصل الی الوحدة کیف یلتفت

الی الکثرة ومن وجد المدلول کیف یبقی مشغولا بالدلیل و بر تقدیر اعتبار استقلال عقل سلیم در بعض امور

الهیه عقل از زنگ کدورت غبار و غبار فساد اعتقاد تصفیه یافته و بتصقیل صیقل توفیق مستعد انعکاس حقایق اشیا

گردیده در بادی النظر بعد از تخلیه آن از صور تعصبات بارده بارتسام مناصحه حقیقیه عدم استکشاف از مقتضیات

حق و اوصاف مرتسم گردد تحلیه تتبع آثار انوار متمایزه شده مر تصوف از سایر اصحاب مصطفوی و لطوف قربات و اطوار

وقایع و وصایای نبوی و حالات علمی و عملی و کیفیات حسبی و نسبی و مقامات قرب الهی و قرابت رسالت پناهی که آن نقطه

دایره ولایت باتفاق مخالف و موالف با آن حضرت مخصوص و منحصر گشته حاکم عقل که معیار نقود خالصه از مغشوشه

و تمیز امور حسنه از قبیحه است بتقدیم دیگری بر آن حضرت حضرت ختم پناه صحیحه الها بنیابت حضرت رسالت

در آن مظهر انوار هدایت بر بسیط بسیط را اذعان و قبول مزین نسازد لاسیما که مدعی خلافت دیگران از شرایط

تعهد

مصحح واوصاف لازمه امامت که در طی عبارات منقوله از حضرات طاهرین مندرج یافته بخلاف گزاف شعوبیه فرقه

اثنی اعشریه فاقد توانند شد مگر بواسطه حصول بغض آنحضرت که نتیجه نطفه حرام و آنکه که رحم برطوبت میاه خبیثه

منتجه بعداوت خاندان نبوت ملعون است بتقدیم دیگری بر آنحضرت قایل گردد و مؤید مقام است آنچه بروایت

جابر بن عبد الله انصاری ذکر یافته خلاصه که کان جابر یدور فی سکک الانصار وهو متکیاً علی

عصاه وهو یقول یا معشر الانصار علی خیر البشر من ابی فقد کفر یا معشر الانصار اعرضوا

حب علی علی اولادکم فمن ابی فانظروا فی شان امه ولاشک این نیز مقامی است که حلال زاده در آن

متأمل باشد و در این مقام از کمال تعجب این نوا را م جان بی نواست امام نص خدا باید و وصی رسول نه آن کس

که تورش نام میسری بگزاف لقمی بدان که سلوت به از اقیلولت است چرا روز روشن از ظلم از مکان فرقه وجواهر نظم

منتظم در سلک عبارات فصیحه منسوب بدان حضرت این امیدوارم بسرجان موافق مرام است ... و دری که همه جواهر آن در رشته

در بیش که قرآن تو او را جا کرده بالکیمیای قدر تو مکرمی لقا تو حضر معجزات و سحر کلیم است و ... شاهان ... قدر تو ...

سرمایه سعادات و اقبال برود ... مجموع غزلات و کمالات ... موجود در وجود تو لاسیما ... از بدو کاینات بجز ذات مصطفی

از هر که بود و هست و بود جمله بهتری بالای ... مسند خرام روضه فردوس اکبر و مذکور است

که سلطان سنجر ملک ... از حاسدی که ... دانای حکیم سنائی اشعار حقیقت حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم

و دیگر مذاهب مختلفه با ملاحظه وی در جواب سؤال مذکور باین قسم از نغمات مطویه در طی کلام نظم انتظام موفق گشته

[illegible] مصدر نشسته تا توانند در انجمن رتبت باشد حسین را بر عرش آذر دلکش احمد بر سر نشسته [illegible] دارد [illegible] دل آید

[illegible] درویش [illegible] لیکن [illegible] خوف [illegible] نوع سؤال [illegible]

[illegible] تا توانی [illegible] حیدر [illegible] حیدر [illegible] حیدر [illegible]

[illegible] حیدر [illegible]

[illegible] حیدر [illegible] حیدر اندر صدر ملک

[illegible] ولی الله

[illegible]

[illegible] صحرا [illegible]

[illegible] حیدر [illegible] اکرم حکایت

روز غدیر اظهر از افادت شمس منیر و بدر مستنیر است و از [illegible] نیز بروایات مختلفه و طرق متعدده بصورت ثبوت پیوسته

چنانچه جمهور علماء [illegible] نیز از ذکر روز غدیر و کیفیت وقوع آن [illegible] ذکر نموده که روی هذا الحدیث من الصحابة عمر بن الخطاب والبراء بن عازب وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله والعباس وابنه عبد الله والحسین بن علی و [illegible] بن مسعود

بن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر الغفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران الحصین و زید بن الحصین و ابو
هریره و جابر بن عبدالله و ابو رافع مولی النبی علیه السلام و جریر بن عبدالله و انس بن مالک و حذیفه بن اسید الغفاری و زید بن
ارقم و عبدالرحمن بن عمر الدیلمی و زید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و حبشی بن حرب و سعد بن
عباده و عمرو بن شراحیل و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و ابو ذویب الشاعر و عبدالله بن ربیعه و لکن
بتحریر مجملی از ان مزین اوراق این رساله قبل از شروع در مقصد صحیفه حسن کلام را بذکر شمه از مفاخر سید الانام
انتظام داده میشود که چون تباشیر صبح سعادت محمدی و اشعه لمعات نبوت احمدی از افق عالم قدس
لامع و ساطع گشت شواهد ولای حسن و ملاحت و عشق و حزن بسرادقات جلال اجلال آنحضرت علیه بقیه ملازم گردیدن
هدایت پس هر یک را محلی لایق و مقامی مناسب مقرر گشت و نقش هر یک از لوح قابلیت ایشان زدوده ملاحت
عنقای حسن و حزن عنقای عشق که هر یکی طواف هر دو در اطراف آفاق ان را بهم منزلت فیما بین مرتفع گشت و آنچه از آثار
ملاحت که در مظاهر اغیار بنقاب محتجب بود در مظهر خاتم صلی الله علیه و آله چهره برداشته منصه ظهور گردید و کلام قدس
انوار منیره آیت شد. ای ظاهر مصطفی شاه سلام علیک ای مهر جهان تو ماه منظور و آفاق
کاتب قرآن تو شاه سلام علیک ای مصحف تو شاه ملاک تو معصوم صادق تو شاه سلام علیک صد ولایت پناه
سبحان ربی تو ماه خصم ترا روسیاه شاه سلام علیک ای آیت محکم تو اعلم و اکرم تو ای جام تو جم تو شاه سلام علیک

و نور و ظلمت و غیرها من الامور الخارجیة والذهنیة والفرضیة والماضویة والاستقبالیة تمامی موجب فرق وحدت و کثرت

نحو جهات سته مع ما فیها من الامور الممکنه یک نظر من غیر تفاوت منظور در یک مدت یک چشم زدن ملحوظ ملاحظه ادراک

گردیدی و از نظر الف امور در این باب حکایتی است که محقق رومی مولوی از چهره پرداز پرده که اسرار حق مکتوم کرده

قبل از آنکه طریق الفت مساعدت به خدمت شمس الدین تبریزی مسلوک گشته سالها مالک امیری صوری شاه بوده رفته رفته بر مسند کشف

اسرار ربانیه و رموز سؤال از جناب شمس الدین مذکور سائل و لایح غیر منقبه معروف مخفیه را در رسته استفاده

استدراک و الهام و طالب بوده ... مرتبه منظور و بایزید و درجه رفیعه مصطفوی رسانیده و نیز موجب اعراض

و اعراض مولوی گردید که صورت سؤال سایر که مبتنی بر غرض صحیح است نه معلومیت شبه نبوت با رتبه بعضی از امت

مشابه و ... مقام ملک از کره ارض جانب کره قمری نجوم و طبقات سموات در اندیشه خیالش از نقل سؤال

مذکور مقصور بصورت انشقاق و انفلاق گردیده و صحیفه جوابش با نقاش حسن عقیده و اعراض آوازه در

از آنچه شنیده منتقش ساخته که جهات مهمات چه نسبت و کدام مناسبت علت شرکت صفت با

احمدیت و جهان عدد ... رسید کمالیات تواند بود و چنین موضوع با برابر از حقایق بعضی از امور مخفیه در

مراتب ضیقه عبارات و کلمات بعضی از اشخاص موصوفین به کشف و تأمل تعلق پذیر نیفتد از آن جهت سهام

مرتبه محقق رومی را به سیر بعضی از کلمات و الفاظ بطور ارتباط از عبارات در فهم نحو و سایر کلام مالک تعجب و تحیر گرداند

و از لطف

و از تطبیق کماهو عارفه از ذرات ممکنات حادثه از السنه متنطقه با انا الحق و سبحانی ما اعظم
شانی و کلام صدق التیام سید انام که مشعر بر عبارت ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک
حق عبادتک است عجز آمدا مقیم مقام استعلام مرام بود تا بیمانه تحقیق از رحیق تدقیق محقق مذکور که
خمخانه پردار مدام لبطون و ظهورست ملاءان شد او با اعتراف جرعه از چشمه غریزه دانش مشمول که بر زمین
ادغان و قبول سایل الفصاب پذیرفته ریان و سیراب کردند خلاصه جواب آنکه گوهر قابلیت منصوری
و بایزیدی بنا بر تضییق تدویر حباب آن اهلیت ظرفیت لجه عامره اسرار نداشته جهر جوشش بر آورده سر بیرون
شد و قلزم قابلیت محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سعه خمخانه فیوضات غیر متناهیه الهیه در رشته
هر چند مدام مغفیات سرایر بر صبت مصطبه و حوصله الفصاب باید ساقی میخانه ذات وحدت تماشیش
جز ترانه هل من مزید نسراید غیر قاسم شد از شراب ازل مست لم یزل هل من مزید میزند از بهر قیامت
و مولوی در این مقام میفرماید یکی از بوی دردش لا ابالی آمده یکی از رنگ صافش ناخوش آمده یکی از نیم جرعه گشت
صادق یکی از نیم صراحی گشته عاشق یکی دیگر فرو برده سبکبار ز مردانه و خمخانه بیکبار کسیطا جله و جامه
و هم باز رهی دریا دل رند سر افراز یکی از عرفای روزگار سمانه معروف از خمخانه تمتها غرق باشد
و بلبل طوطیش در گلستان سان با همین دستان سرا گردیده که خیر نوبت جمال عاشق بمقصد افتاد و در با که نهند

در پرورش سودا ادا شد و در کشف راز عشق به پایان کرد قلم حوصله را شراب پیر زود ز ادوار و همانا نظر باین

قسم از هم عاصم اسرار زبان شیخ عرفا مظهر بیان معانی مخفیه در آن جام جامع علوم و عرفان و واقف موقف تکرار

و نهان و خازن مخازن اسرار به پایان که دیباچه خورشید آسمان مرام عجب مدار شد در ذات کاینات اگر گشته مقام

ارواح قدس حیات نمود از مینم شیخ انس حیات که بدایه کرم بحر محیط رشحه از فیض ما فیض ملکان کرام

شمه از لطف گوهرش از عرش تا به فرش هم ذره بود در پیش آفتاب ضمیر منورش روشن بود روشنی ذات من جهانش

گر یک صفت چو او هم فرو درم آنکه از نشاء کشت از آن خضر جاودان زان آب حیات قطره از حوض کوثرش

ما ورده بردن چو من در سیار از قرن شد آنک تو آید در فلک و من آید درم و باید دانست که ثبوت غیبیت و شهادت

ذات با برکات مصطفوی و مرتضوی در عالم غیب و شهادت نزد اصحاب بینش حقیقت بر دلهای روشن و مبرهن گشته گر

اگر خفاش ظلمت سرا از خواطر فاسده و ضمایر کاسده پی به سر حقیقت این مرتبه مدعی و متیقن ارباب مجد و طغیان

و اصحاب بغض و عصیان نگردد از نقصان قابلیت و عدم استعداد اهلیت ادراک این قسم از مقاصد علیه است مغز

گر نه بیند به روز شپره چشم چشمه آفتاب را چه زیان شد و از این جهت از استعلام صحت اشتغال بود نه پیدا در واحد

در دریای احوال در آمد و بعضی به توفیق الهی بر آینه ملاحظه اصحاب کشف و شهود پرتو انداخته بعضی از عبارات

آن طایفه متضمن اشارات و کنایات و تلویحات در سلسله مرام به ذکر آن مزین کتب و رسایل گشته از آنجمله مرحوم آقا احمد

دستور العمل

و مذکور است چنانچه شیخ زاده لاهیجی رحمه الله در شرح عبارات گلشن راز که گلستان اصحاب نیازست بتحریر
جمیع ارضالات و حدیسات آن مظهر اسما و صفات مذهب و مهذب صفحات اوراق کتاب مذکور معنی
تا صورة و معنی باسم شارح گلشن راز تسمیه یافته بود و در زمره ارباب راز و نیاز منخرط گردد در عبارت مذکوره آمده است
که چون خورشید حقیقت محمدی که در ملک ظهور و اظهار سیر دوری مینماید و بطریق بروز و ظهور خود را در مظاهر
کمل ظاهر میگردد در مرتبه استوا که زمان آنحضرت بود رسیده چون نور حقیقت محمدی که از مشرق نبوت ظهور یافته
بود درجات مغرب با نهان بود مذکور و ولایت که باطن آنحضرت است سایه گستری کرده ظلال تعینات اولیا پیدا آمد
و مشارق و مغارب برابر بود و در موازی یکدیگر گذاشته شد پس هر آینه در مقابل هر شخص از اشخاص انبیا تعینی از تعینات
اولیای امت مرحومه واقع شد چنانچه اولا از افق شهادت ظهور یافته بود در افق غیب مختفی گردد و مبدأ و معاد
یکی شده دایره حکمت اتمام یابد و چون خورشید از استوا گذشت و روی بجانب انحطاط گذاشت که زمان ولایت است
نحوه هر آینه در دایره ارتفاع و انحطاط در مقابل هر شخص از اشخاص انبیا علیهم السلام معینی و شخصی از اولیا واقع
تواند بود و درجات نبوت که بمثابه مشرق است تصور نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست
از جانب مغرب نیز که کنایه از طرف ولایت است مبدأ ظهور سر ولایت امیر المؤمنین علی مرتضی صلوات الله علیه
گشت و از اینجهت حضرت رسالت فرموده که ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و ایضاً لحق

نبی وصی ووارث وان علیا وصیی ووارثی وایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل

علی تاویل القرآن وایضا کفی وکف علی فی العدل سواء وایضا انا وعلی من شجرة واحدة والناس

من اشجار شتی وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابیطالب علیه السلم فمن تولاه

فقد تولانی فقد تولی الله وایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیا فی السماء

فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی

الاقرار بنبوتک والولایة بعلی بن ابیطالب وبعد از ذکر کلمات بینات وآیات محکمات داله بر جلالت

وکمالات واختصاص خلافت ووصایت بآن مرکز دایره ولایت دلهای صفوت خصوص عقیده کاملان از نیت تحقیق دلها

میفرماید که دو دلیل بر آنکه علی مبداء سر ولایت است آن است که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله بآنحضرت منتهی گشته

بحضرت رسالت ایشان میرسد شعر داری دلا هوای سلوک طریق حق باید قدم نهی بره شاه لافتی شاهی که از

بلندی قدرش خبر دهد ایزد به جای آنکه دست تا بیدا اما شعر بر تخت ملک فقر جواد است مطلق است شاهان فقر جمله باو

کرده اقتدا وصف کمال او است سلونی و لو کشف کس را بجز عمر این بود ابتنا پس هر آینه امیر المومنین در مقابل

عیسی ابن مریم دلیل صحت این امر است و کمال آنحضرت رده الله در مرتبه اعتقادات فاسده طایفه عظیم از بنی آدم

کما اینکه در سوابق ایام غیر عیسی علیه السلم مرتبه الوهیت بهمت پذیرفت و در ازمنه وجه کثیر الجود آنحضرت

طاد

طوایف مختلفه از این سبب که مسالک غلو گزیده درباره عقیده فاسده ایشان بربوبیت الظاهر باشد

بیّار از شعرای عرب در لباس نظم این اشارت نموده که شعر احیاؤک الموتی و علمک مخبراً بالغائبات

عدّدت فیک لمن غلا دلیلا ابن الشهیفنی کفته است چنانچه قرآن عزیز از زبان عیسی علیه السلام ما حکی

نموده و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم این از روایت ثقات منقولست که در دربای

ولایت مطلقه مرتضویه راز خلافت محمدیه جهت تفهیم مراتب حالات و کمالات علمیه و معارف لدنیه میفرمود که

اگر توهم تصورات فاسده امت در بارهٔ خیر البریه دامنگیر بیان و تبیان معالم مخفیه آنحضرت نبودی شما را بجمیع

صرف کمالات منقوله و سوانحات بدیعه آن مذکور گشته دادمی و مدلول عبارت مذکوره منسوبه بآنحضرت عین مفهوم

کلمات فرقانیه حاکیه از حالات مخفیه عیسویه است و چنانچه دانسته شد باید دانست که شیخ جیستری و شیخ زاده

لاهیجی در متن و شرح گلشن گلشت از تحقیق مراد از همت داده و جوبها رموز را بغیر از آنچه مشتهر بیان رنگ در آفات

عنوان کرده اینه و عقده اشکال از بعد از زلال سلسال کلام صدق التیام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

بر دانسته و پرتو اشعه لمعات فیض اقتباس مخصوص ساحت عالیه و خطه متعالیه ولایت اولیاء امت مرحومه

که معبر عنه بعلمای دین و کاملان طریق شریعت خیر المرسلین است دانسته عموم مستفاد از مدلول علماء امتی که

باعتبار ملاحظه جمع مضاف کیاد از مقامات دوام تعمیم است مخصص کرده اینه رافع توهمات در اشکالات

واقع در این مقام است و دلالت میدارد که مبحث اراده اولیا از لفظ علما در شرح مذکور هست که حدیث شبیه علما بانبیا

از جهة اختیار جهات علم و عرفان نحوه همچنانکه علوم انبیا لدنی بعضه از دایره نظر و کسب میراث علوم علما از همین نحو

نحوه ارث بیه عبارت مخالفت موارث و بعضی مخصوص عوارف کملین و عرفا و اولیا بعد ارض قلوب دیگران

محرم سرادقات جلال آن نتوانند شد و در عبارت شرح ذکر یافته زیرا که انبیای عظام اسرار بینی علوم وهبی کشفی هم

بجوهره کسبی علم کمال نموده همه بی واسطه اند بیابید همچو رنگ ماشطه همان نقش بهر هوا این بار علم تا ببینی در

درون انبیا علم همچو آهن ز آهنی بی‌زنگ شو در ریاضت آینه بی‌زنگ شو تا ببینی علمهای انبیا

بی کتاب و بی معید و اوستا سر امسینا لکردیا بخوان راز اصبحنا عرابیا بدان و بعضی بر صفایح ارباب

دانش و بینش غایت نمایش دارد که شروط مذکوره و نعوت مسطوره و حالات و کمالات مذکوره باعتراف دوست

و دشمن و شناسا و بیگانه در مخازن اسرار الهیه و مصابیح انوار سماویه و مفاتیح کنوز غیبیه و لوامع سنای صمدیه

و ائمه عظام اثنی عشریه و ذریت طاهره مصطفویه و اولاد امیر مرتضویه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در حد

کمال سرآیه حجاب منزه مراتب اختصاص است یعنی اوصاف معینه مرقومه مصاعد مراتب مخصوصه منحصره در این ذوات

دون غیرهم من الامور المجادیة اللفظیة قال حجة الاسلام قد کان اسم العالم یطلق علی العلماء

بالله بآیاته وافعاله فی خلقه الذین کانت عنایتهم فی مراقبة الباطن والتفتیش عن صفات

النفس

النفس ومكايد الشيطان وغوايل الدنيا وتحصيل مقامات الدين من الورع والزهد والتقوى

والخوف والحزن والتفكر والمجاهده والتوكل والاخلاص فلما حدث مصنفات الكلام في القرن

الرابع وكثر الخوض فيه بانواع الجدل اخذ علم اليقين في الاندراس فصار اسم المجادل

المتكلم عالما واسم الفاجر المزخرف كلامه بالاشعار والقصص واعظا وصار اكثر

همهم في التدريس والقضاء وتولية الاوقاف والوصايا واموال الايتام والمخالطة بالسلاطين

وليس الخبر كالمعاينه علماء روزگار اكثر اهتمام بان به تدبير حظوظ نفس و تحصيل اسباب مستلذات

دنیوی صرف شده سالک مسالک اهل هوا و ارباب ریا و مراءاند از هواهای که رهبر جام هوش از بهر قانع شدها

با نام هوا که بی رغبت با دولت شوند و انهار از غم وحدت هست شوند همینه وسواس سر و ان لکن از فروغ تا نگوئیت

ایدار گر هوای خود مکش که حسد جسم را از موی عیشت تا به بینی باغ و سروستان غیبت دفع کن از مغز و از بینی

زکام تا که ریح الله در آید در مشام دار وی گو کن و عیش مپوش تا برون آید صد گون جو بردت و چنین باطن

نبوت محمدیه علیه الثناء والتحیه یعنی خاتم ولایت آنحضرت نشاء نبوت را و منع رسالت مانع اظهار کمال

ولیت چون باطن آنحضرت در صورت خاتم الاولیا بروز و ظهور یابد اظهار آن کمال بروجه اتم واکمل صورت بندد

و چنانچه در آن نشاء ختم نبوت نمود در این نشاء خاتم ولایت گردد و خاتم الاولیا همان خاتم الانبیا و باطن

نبوت آنحضرت حسنه از حسنات ولیت و درین معنی از شیخ عراقی منقولست * بودیم یکی و هر دو خود نابود شد

این مقصود در قبول گویند که عشق را بپوشانند * خورشید بگذارند پیدا اندهد * و در شرح مذکور محرر گشته که ختم ولایت

و ختم نبوت شاه خاتم الاولیا که مظهر تام باطن خاتم الانبیاست تحقق پذیرفت از این جهت عبارت خاتم تعبیر

حقایق بهیه که پیمانه طهورش از رحیق تدقیقات سنیه مملو گشته چهره پرداز صورت دلدار تحقیق

مقام است * ولایت شد بخاتم جمله ظاهر * بر اول نقطه هم ختم آمد آخر * یعنی ولایت که قیام بمهدات معبوده

در حالت فنا از حضور حق جل و علا کمالات بخاتم الاولیا که در این مقام مراد از آن قائم آل محمد است صلی الله علیه و آله

ظاهر گردد و ظهور ولایت در مظاهر مختلفه بحسب اختلافات استعدادات و قابلیات مختلف بود چه از انصباغ آثار

و تحقق باسما و صفات الهی بر وجه اجمال توانند بود و تحقق آن در مظاهر مراتب ولی و اظهر متجلی گوهر یکتای دار

خلافت ربانی و نیابت نبوی ذات بابرکات مرتضوی بود بنا بر صرافت اطلاق و عدم تقییدات هویت ذات

و وحدت سمات نشأتین صورت و معنی و عالمین غیب و شهادت و تفاوت بحسب اختلافات ازمنه ماضی و استقبال

و تباین نشأتین حال و مآل بسبب تبدل احوال و تغییر صفات و کمالات و عدم اقتدار بر تهیئات و اشکال مختلفه متفق

و استعداد در ظهور صفات متباینه و حالات مختلفه نشأ امور مذکوره معرّا از جمیع قیود و اعتبارات و مبرا

از صور متباینه واقعه در ازمنه مختلفه در مرآت چشم وحدت بین و آئینه دیده علم الیقین در ادراک قیود اضافه

اعتبار ..

اعتقادیه که اوراق توقیعات حاویهٔ تحریر آن مرتسم گشته بر زوال شبههٔ اطلاق و وحدت ذات شاهد است
گردد و در شرح لاهیجی مذکور است که تحقق را وقت ظهور در عالم شهادت بعد از استتار بعالم غیب صورت حصول یافته
لازم الوقوع است و ایشان در برازخ مقید نشده و بر اطلاق صرف باقی بعد از آن وجود در عالم شهادت با وجه
حجب ظلمانی و جسمانی از عالم غیب و اطلاق ممنوع گشته و مطلق الشأن در جمیع عوالم ظاهری و باطنی نافذ التصرف باشند
بنابرین در عالم غیب از ظهور در عالم شهادت نیز مانعی متصور نیست فرق بین الصورتین از ضرورت محتاج به دلالت
و دلیل بر صحت مقصود بوجهی که مفاد عبارات اصحاب بدان مفید است آن است که چون غرض از ایجاد عالم حصول معرفت بتعیّن است
و معرفت مذکوره موقوف است بر هدایت تام و ارشاد بر وجه کامل و هر یک از هدایت و ارشاد حقیقیین منتهیان
در جمیع ادوار و ازمنه بحقیقت آن حضرت اختصاص یافته در وصف انحصار پذیرفته است و جمیع امور مذکوره از ظهور و بطون
و بروز و تجلی و ولایت و نبوت و ظاهریت نبوت نسبت بولایت و باطنیت ولایت نظر به نبوت بلکه عینیت
امرین مذکورین در حقیقت ذاتیه و مغایرت اعتباری و غیرها من الامور مشترکه بین النبی و الولی فی الجمله ذکر شده
باید دانست که تفاوت بینهما در تسمیهٔ آن حضرت بخاتم النبوت و آن شاه ولایت بخاتم الولایه بعد از آنکه مباهله و دیگر
آیات و روایات شاهد اتحاد صفات بینهما بود باریک شد و آن راه معرفت را خار حجاب خاطری و غم کبر اعتقاد
گشته اگرچه عبارات ایشان من حیث الاطلاق اوفق و ارجح است ولی بر بنی نحو در تعمیم توهم حیرت در اذهان بیابان معرف

بلی یا این آن زمره سالکه مسالک صدق و تحقیق گردد محمول بر عدم التفات بمدلولات کلمات مصطلحه دایره بر السنه
آن طایفه است یا عدم تتبع عبارات سابقه و لاحقه بعضی از اوراق کتب و رسایل که در بادی الرای منظور نظر ایشان
و عدم اعتبار ربط بسبب بعضی از اعتراضات است چنانچه ابن شیخ سر رشته عذار که در مرتبه بعضی از تعلیقات که بر حواشی
حضرت شاه شرح رباعیات رقم زده پرورده تعلیق مجدد و طغیان است در این مقام نیز از مشرع بی توجهی بحصول آن
طایفه آب خورده و میدان بیان را جولانگاه اعتراض و اعتراض ساخته و کمیت قلم بتصحیح زیر و بم آواز بر آورده
که حضرت شیخ محیی الدین قدس سره در تصانیف خود ذکر خاتم الولایه بر وجهی کرده که ظاهرش بر ترجیح او در حقایق و معارف
بر خاتم النبوة است علیه السلام و دیگر عبارات که مدلول آن قریب بهمین مضمون بوده و در ظهر آن ابواب تشنیع افتتاح داده
و دانسته شد که امور مذکوره منسوبه بآن طایفه یا از عدم ملاحظه عبارات سابقه و لاحقه است که تنقیح و توضیح مقاصد
مهمه آن زمره بمراعات آن از جلباب حق منصه ظهور رسیده یا محمول بر عدم مبالات است از تعریف کلامی که
چهره محصل از ترکیب عبارت قصور مبراست چنانچه بعضی از کلمات ماخوذه از کتب و رسایل آن گروه در شکوک که بر صفحه تحریر
تسطیر پذیرفته است و رافع شکوک و اوهام و دافع اعتراضات مذکوره در این مقام است و از آن جمله کلمات شیخ
ربانی مولانا عبد الرزاق کاشی است در شرح فصوص که مبین فرق میانه وصف نبوت و ولایت و غیرها
من الفوائد انک لا تجد الذاتین الموصوفین احدیهما بالنبوة والاخری بالولایة فانه غیر مقصود
حصر

عندهم وان كانت العبارة تدفعهم منها ورجحان احدى الذاتي على الاخرى كما يتوهم

بعض العلماء، وعبارت اثبت للرسل صلوات الله عليهم جهات ثلث جهة الرسالة وهي حمل

الاحكام الالهية المتعلقة بافعال الامم الموجبة لاصلاح معادهم ومعاشهم وهم في ذلك

امناء لا يبلغون الا ما حملوا وجهة الولاية وهي الفناء في الله بقدر ما قدر لهم من كمالات

صفاته واسمائه وجهة النبوة وهي الاخبار عن الله بقدر ما رزقوا من معرفته فعلوم

كل واحد منهم من جهة الرسالة ليست الا بقدر ما يحتاج اليه امته المرسل هو اليهم لا ازيد

ولا انقص لانه انما ارسل لسؤال استعدادهم ومقتضاه ولا يكلفهم الا ما يسعه استعدادهم

فبقدر ما يتفاضل الامم في الاستعدادات يتفاضل الرسل في علوم الرسالة ولهذا قال

تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض اي في علوم الرسالة لدلالة الرسل عليه وترتيب

الحكم على الوصف دليل بما يطوى الله عنهم بعض العلوم الذي لا يحتاجون اليه في الرسالة

وثانيهما ظاهر كالعلم بسر القدر فانه يوجب فتور الهمة في الدعوة من طلب ما هو غير

مقدور ومقتضى الرسالة الجد وقوة العزم فيها ولذلك في مراتب النبوة بحسب ذواتهم

والحيائهم يتفاضلون في العلوم والمعارف والاحكام على مقتضى استعداداتهم الاصلية قال

ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض ولما كانت النبوة ظاهر الولاية والولاية باطنها
كان تفاضلهم في النبوة بعدد تفاضلهم في الولاية وايضا الولاية هو الفناء في الله
والله هو المحيط بالكل وكل شيء هالك الا وجهه يقتضي احاطته بالكل وعدم انقطاع
الولاية لان الكل به موجود وبنفسه فان هالك وايضا الولي باق جار على عباد الله
دنيا وآخرة فلم يبق اسم يختص به العبد دون الحق بانقطاع النبوة والرسالة الا
ان الله لطيف بعباده فابقى لهم النبوة العامة التي لا تشريع فيها اي الاخبار عن الله تعالى
بصفاته واسمائه وافعاله وكل ما يقرب العبد اليه وابقى لهم التشريع في الاجتهاد
في ثبوت الاحكام وابقى لهم الوراثة في التشريع فقال العلماء ورثة الانبياء فاذا رأيت
النبي يتكلم بكلام خارج عن التشريع كيبا فالتخلق باخلاق الله وبيان قرب النوافل وقرب
الفرايض ومقام التوكل والرضا والتسليم والتوحيد والتفريد والفناء والبقاء والجمع
والفرق وامثال ذلك فمن احيثه هو ولي عارف ولهذا مقامه من حيث هو عالم اتم واكمل
من حيث هو رسول او ذو تشريع وشرع فاذا سمعت احدا من اهل الله يقول او ينقل
اليك عنه انه قال الولاية اعلى من النبوة فليس يريد ذلك القايل الا ما ذكرناه من ان النبي
لو نهاه

له مقام الولاية ومقام النبوة ومقام الولاية هو الجهة الحقانية الابدية التي لا ينقطع
ابداً ومقام النبوة هي الجهة التي له بالنسبة الى الخلق لانه ينبئهم عن الله وآياته وهي منقطعة
فالجهة الحقانية الابدية اعلى من الجهة الخلقية المنقطعة او يقول الولي فوق النبي فانه
يعني بذلك في شخص واحد وهو ان الرسول عليه السلم من حيث هو ولي اتم من حيث هو
نبي ورسول لا ان الولي التابع له اعلى منه فان التابع لا يدرك المتبوع ابداً فيما هو
تابع له فيه اذ لو ادركه لم يكن تابعاً فتأمل غرض از طول كلام وذكر شمه از عبارات اين طبقه عالي مقام جهت
توضيح مرام وتنبيه بعضى از علماء اعلام است كه حسن مروت وحقوق اخوت واحتراز از ظنون فاسده حمل كلام
بر معنى حسنه ولو كانت ابعد المحتملات مقتضى اجتناب از تشنيعات وتكفيرات وتوبيخات وشبهات
وتشكيكات وانكار مختلفه از اساليب اعتراضات وتشنيعات مشتمله بر اسناد مذاهب فاسده واعتقادات كاسده
به ... از تعمق تام در تحقيق مقام وابتلاء ايقاع ايشان بر اخوان واداء شعبه منفرجه از انهار فائض
الانوار تاويلات حسنه ومحتملات ممكنه بجمله محيله اغماض عين از بعضى امور محتمله الورود بر مدلولات
عبارات مرتسمه با اصطلاحات جديده وتحقيقات مستغربه علماء موقنين واخوان مؤمنين مناسب اطوار عارفان
دار وواقفان اسرار ومعماران جويبار الفاظ رواكه اين ... سلك ترشحات ... مترشحه از سيلاب منحدره از شواهق

قلم بر ساخته شبهات و اعتراضات صفات معلومات خفیه الا علی اظهار را که مطلع هر انوار غیب و مصادر اسرار

لاریب است مغشوش و معیوب نسخه سالک مسالک زواید تعمقات عمیقه و تتبعات انیقه باشند و همانا مولوی

اسماء ما نحن فیه از قسم از فی‌طارات و مناظرات نظم و نثر نایب هر دو لرزه‌ها موزون قافیه رازهای هر دو گوی و سنجام سنبه

ما نیک بر رسته زبر لسته بدان تا چو شاهان را ز تاج بدهد آن حرف هدو لیشان و نکته عارفان لب بسته آمد

این هیچ پایان بر زبان واقف در این مقام از مولوی در مثنوی دلربا سخن بی پایان جز کفی خلاصت

گمان و بیان غفلت و نقصان نباشد پیش مینا باشد هوشی نقض تو بهار آمد خطاب الفتوا که لعزمایه بلوبر لوی

خوش لیلا این کلی در از اندر کشش حیثیه لولی از جمیع و بیضا از فنون دیو پیش مصطفا صد هزاران هم

دارند امیر کرده هر یا عمر از انها آنچه گفت عملش آنچه آن سر آب جذب نغز لغز لغزش بر رهو بالا مغز

لب به بند اره مفتوحست دست داد دم فرزان والله اعلم بالاسرار تیشه جز فرق میانه ولایت و نبوت

فی الجمله مرقوم رقم بیان گشت به دلالت که رشته مرتبط اتصال معرفت مراکز ادوار نبوت بمحیط

پرکار ولایت در رفتار ولکن از عالی غیب و لب طاکیش الانبساط عرفه لاریب نوعی سرار از فوق جلال و هیبت

بیرون افکنده ولا یر خواص صوری و معنوی ذاتی اقدس بین برشاخسار رجوبار نجیبهم و یحبونه نظاری

نفحات فیض آیات انا من اهوی و من اهوی انا آب بر نه سبحه طرازان ملاء اعلی بر سینا و معمار حجاز

مصدر لاز

وحدت لا اثر از امتزاجات مظاهر ربوبیه و مظاهر خلقیه گردانید اوراق مختلفه متغایره ذات وصفات از شجره مبارکه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء بهبوب ریاح لوازم الارتیاح من تاب توجه از الطاف حقانی لا تذر غلط که
از اوام پایه گردش قطره شده و دایه دلنوازی یا علی انا و انت من شجرة واحدة و اهله من اصل واحد شود
واحد محمد عهد صباح وحدت را ابجد فالیفا الحمد ان نورین نیرین برج دلهم و برطبق مدلول صدق مشمول
هر دو یکی زیر کلید فلک بودند هر دو بر پا شرف بعد از هر دو قطرت تا اوان تجدید صورت حرف مغایرت لذ
صفحه هستی ایشان مجمع علوم دینیه و اسرار ربانیه حکم الهیه و مصالح خفیه بین الله و بین البریه در صورت
دین و دنیا و نشاتین عقبی و اولی در مرآت استعدادات شمسین منورین همانا نبوت و ولایت المبوریه و احکام
ارتسام یافته و مناسبات تامه خفیه منهما و بین خالق البریه احدهما به نبوت و دیگری بولایت اختصاص یافته
و در عالم شهود باین اسم از یکدیگر ممتاز گشته اقتضای نفس نفیس محمدی و ذات با برکات مرتضوی گوهری را اتحاد صدف
هست صوری و معنوی گویا مصباح های نورانی هر یک از نورین منورین زجاجه قلب نورانی دیگری گردید و اسرار
ربانی و معارف آن نور علی نور بر احقیه مصدوقه کلام قدسی اشتمام لا یسعنی ارضی و سمائی و لکن یسعنی
قلب عبدی المؤمن شد مخزن اسرار غیب و معدن اسرار لاریب ماند و درین معنی گفته شد شعر ان دل که
گشت نامه دار حق رسته زهستی غرقه دریای حق ان دل که از آسمانها برترست ان دل که مجمع جان بر گوهرست

وظاهرا این نوا از همان ترانه خاسته که ارباب ریاضت را ویژه سعه مشرب است که بعد از قطع نظر از
اعتبارات حقیقت محبت و محبیت و محبوبیت بر مظهری واحد جلوه‌گر شده باعتبار دو نشاه در پیش از
صفحهٔ وجود حقیقی محو کرده گفتم که کرانی تو بدین زیبایی گفتا خود را که خود منم یکتایی هم عشقم و
هم عاشق و هم معشوقم هم آینه هم جمال و هم بینایی از آنجهت ولایت در نبوت مندمج و نبوت در ولایت
مندرج گشته حقیقت کلام عین پیغام ولی و عکس نقش حقیقت واحده موجب به تسمیه معینه موسوم اند
و آیت وافی هدایت یوم التصدق که از شواهد مدعا است و شعار صادره مشعره بواقعات یوم التصدق
کلام صدق انتظام حسان بن ثابت است که ملباهی نظم الحقائق است: اباحسن تفدیک نفسی
ومهجتی وکل بطیء فی الهدی ومسارع فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا
زکوة فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک الله خیر ولایة وبینها فی کتاب الشرایع
و در کتاب موسوم بخصایص و حرمین مذکور است بروایت ابونعیم از ابن عباس که در بیان مقصود از مدلول
کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین صفحه تحقیق را بتحریر عبارت
هو علی بن ابیطالب محرر ساخته و از حضرت صادق علیه السلام صفایح اوراق کتاب مذکور بتهذیب
معالم آنحضرت مهذب گشته و صحیفه افاده را بحسن کلام صدق انتظام مزین ساخته و در بیان تعلق

امر و اراده

امر و اراده ربانیه مأمور به مدلول کریمه وارد کلوامع الوالعین است چنین افاده نموده که انها

نزلت فی رسول الله صلی الله علیه واله وعلی علیه السلام خاصة وهما اول من صلی

و رکع و مصنف کتاب مذکور یعنی یحیی بن الحسن رحمه الله که ظاهر آنست که علامه رحمه الله در کتاب

خلاصه وی را بدین وجه ذکر نموده یحیی بن الحسین بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب علیهم السلام بعد از ذکر آیه شریفه بدین وجه محرر مسطور جسته افاده را به بهترین وجهی

شیقه داده که وهذا دلیل علی وجوب اتباعه علیه السلام فی حیوة النبی ومماته والکون

معه علی حد وجوب ذلک لرسول الله صلی الله علیه واله من غیر فرق وذلک مضاد

لقوله تعالی انما ولیکم الله الآیه و در آنجا معنی که شده خمر علوت عن المدایح حیث

کانت اذا کان القدیم علیک شیئی و در کتاب مذکور روایت الحمیم ایضاً عن ابن عباس

قال اخذ النبی صلی الله علیه واله بید علی بن ابی طالب ونحن بمکة وبیدی وصلی اربع

رکعات ثم رفع رأسه الی السماء فقال اللهم ان موسی بن عمران سألک وانا محمد

نبیک اسألک ان تشرح لی صدری وتحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی

وزیرا من اهلی علی بن ابی طالب اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری قال ابن عباس

سمعت منادیا ینادی یا احمد فقد ادیت ما سألت و حکایت یوم المیثاق و جزوم ذراری

آدم علیه السلم از ظهر آنحضرت بنوعی که در رسالهٔ مذکور یافته و تسمیه آن نقطهٔ دایرهٔ ولایت باسم امیر المؤمنین من

جانب الله تعالی مرارا متعددا سمت تحریر یافته و در کتاب مذکور الصفا بطریق اهل خلاف مرقوم گشته که

انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و در بعضی از نسخ کلمه و سیدکم نیز ذکر یافته و در کتاب سبعین

منسوب بمولانا العالم الکامل مولانا حسام الدین علامه بروایت انس بن مالک رضی الله عنه قال رسول الله

ما من نبی الا وله نظیر فی امته الی ان قال و علی بن ابی طالب نظیری و اینها مدلول کلام مولانا حسن کاشی

امثال از عبارت و لفظ هدایت آنحضرت ماخوذ گشته مثنوی تو حیدر شبه ایزد و در همه حالها ورنه ممکن نه الا

رحمة للعالمین حاصل کلام مضامین عبارات کتب و رسایل و علامات بینات فرقانی و روایات نبوی مظهر اسرار

نبوی و وصی در سایر مزایا و خصایص و مقامات قرب ربوبیت و غیرها من لوازم اسرار الربوبیة و انوار الملکوتیة

به نفاوت منعوت بنعوت معیه اند شعر رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها فتشاکل الامر فکأنما

خمر بلا قدح و کأنما قدح بلا خمر و فی الجمع بین الصحیحین فی تفسیر قوله تعالی قل لا اسئلکم

علیه اجرا الا المودة فی القربی عن سعید بن جبیر القربی آل محمد علیه السلام و عن ابی

نعیم قال القربی علی و فاطمة و ابناهما علیهما السلام قال یحیی بن الحسین و هذه الآیة

صریحة فی وجوب مودتهم و یدل ایضا علی وجوب طاعتهم قوله تعالی و من یطع الرسول فقد

اطاع الله و قال النبی من اطاع الائمة من ذریتی فقد اطاعنی قال یحیی بن الحسین و هذا

من ادلّ دلیل علی وجوب الاقتداء بهم و الیه و الیه ذهب عمرو بن بحر الجاحظ فی کتابه الذی

صنفه للمامون فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام و یکی از شعرای عرب بمدلول آیه شریفه مضمون که

اذا اوجب الرحمن فی الوحی ودّه ٭ فاین عن الودّ العزیز ذهاب و بنا بر مقدمات مذکوره مناسب ادب

آنست که در نسبت صفات حسنه و نعوت مستحسنه و حالات انسیه و کمالات ملکیه بذات این اقدسین نبی و ولی

زبان بیان رجحان احدی الطرفین قطع شده حقیقت تفاضل و تساوی که علم بآن از احاطه ادراک انسانی

متجاوز است مورد تمیز و تخصیص ساخته و ایشان را در حقایق ذاتی و دقایق صفاتی صنوان و توأمان دانسته

مدلول این کلام مصداق حال ایشان داند شعر محرمان سراچه قدسی لوح خوانان سترنه کرسی پادشاهان

تخت روحانی غوطه خواران بحر سبحانی شاه بازان در قفس مانها هیش عنان باز پس مانها تا بر محنت کشیده

چون ایوب ٭ زهر فرقت چشیده چون یعقوب و بنا بر این عبارات واقعه در متون کتب سیر اگرچه

معطی اختصاص منقبتی با حدیهما بعینه خصوص اعتبار مدلول لفظ مذکور تخصیص منع سیلی از ذات ایشان است لکن به

استعمال لفظ مذکور در این مقام از مقوله مفید اتحاد معنی و ذکر احد المترادفین است و از این مقوله است آنچه در کتب

و سایر ذکر یافته متضمن اختیار ولی که عرصهٔ قیامت بنور اختیار و اقتدار ولیت موهم تفضیل پیغمبر بر ولی نبود

اولاً مشیر بآن است که آنچه از نبی پیغمبر علیه السلام در آن روز سمت صدور پذیرد از جهت ولایت محضهٔ آنحضرت

نه بجهة امر نبوت را من حیث هی هی در امور اخرویه مدخلی نبوده مدار انتظام مهام عباد در یوم النشاء بر ولایت

محضه است چه نبوت منقطع بانقطاع التکلیف است و ثانیاً بر تقدیر اختصاص امور واقعهٔ آن محطهٔ عظیمه و مهلکه

وخیمه بذات وحدت سمات مرتضوی آن نیز موجب تفضیل ولی بر پیغمبر نبوده تواند بود که چنانچه آنحضرت در نشأهٔ

اولی خلیفه و قایم مقام خاتم الانبیا بود انتظام مهام عباد منوط برای عالی و ذات متعالی آن والا رتبت است

در نشأهٔ عقبا نیز برین قیاس تارةً للنیابة عن النبی و تارةً للولایة المختصة التی هی باطن النبوة

لکفیل انتظام مهام متعلقه بآن روز است و باین معنی در کتب و رسایل ارباب شریعت و اصحاب حقیقت تصریحات

کثیره و تحقیقات بشیره بسیار است و به بعضی از آن درین رساله اشاره شده و جهة توضیح مقام بذکر بعضی دیگر مزین

اوراق این رساله است و از آنجمله روایت ابن بابویه در کتاب خصال بر همنوال عن النبی صلی الله علیه و آله

قال اذا کان یوم القیمة نادی منادی السماء من بطنان العرش این سید الانبیا فاقوم انا

ثم ینادی این سید الاوصیاء فیقوم علی بن ابی طالب و یاتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یاتینی

مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله امرنا ان ندفعها الیک و یامرک ان تدفعها

الی علی

الی علی بن ابی طالب فیکون علی قسیم الجنة والنار و ایضاً از طریق اهل‌بیت نبوت قالوا اذا کان

یوم القیمة ولانا الله حساب خلقه وجعلنا امرهم الینا و در بعضی که بمیان اِنّ الینا ایابهم ثمّ انّ علینا

حسابهم بروایات کثیره و طرق مختلفه متصله بحضرت صادق علیه السلم ذکر یافته که از انجمله روایت مفضل بن

عمر است از حضرت صادق بر این وجه قال سألته عن هم فقال نحن واللّه الینا یرجعون و علینا

یعرضون و عندنا یقفون و عن حبّنا یسألون و نحن السادة والقادة و موافق مضمون مسطور رجب

شیخ برسی است که اللّه اوّل ما تبدأ المُلک محمّد و السّلطان علیّ فالملک یومئذ له مقام الاسنی والسلطان

له الحکم والتصرف قالوا الی فی ذلک الیوم والحاکم والمالک فی ذلک الیوم علیّ منّا من اللّه

و در کتاب اسماء الآیات بروایت برقی از حضرت صادق علیه السلام عن ابی عبد اللّه علیه السلام انّ النبیّ صلی اللّه علیه و آله قال

لعلیّ علیه السلام انت دیّان هذه الامة والمتولّی حسابهم و انت الرکن الاعظم یوم القیمة الا و انّ

المآب الیک والحساب علیک والصراط صراطک والمیزان میزانک والموقف موقفک و مخفی نماند

که مضامین مسطوره شاهدی صادق و ناطقی واثق است که مصدّق نطق اصحاب حقیقت و موافق نقل ارباب

شریعت است چه هر کدام از فریقین زمام احکام مهام یوم القیمه را منوط بآنجناب روا داشته‌اند و هر کدام را ان عالم عقیده را ورد داشته

هر یک بعبارتی اشارت بمقصود نموده‌اند و در معنی مقصود همگی در مرآت موافقت بصورت واحدا چهره نموده [illegible]

که اثبات احیاء روز القرار بآن مطلب بتازه است وازو جا حسنه در استفهام عبارت شیخ بر سبیل برین وجه قلت

سئل الصادق علیه السلام عن معنی قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم فقال ابرهیم من

شیعة علی واذا کان من شیعته الانبیاء وحساب شیعته الیه فحساب الانبیاء الیه وتعویلهم

فی الشهادة بالتبلیغ علیه ومفاتیح الجنة والنار بیده والملائکة یومئذ ممتثلین لامره

وتمهید منا من الله علیه و بعد از ذکر این کلام صفحه افاده تحریر این عبارت محرر گشته که فکیف ینکر انه

ولی یوم الدین وحاکم یوم الدین وتدعی انک تحبه وتدین کلا انک من العمین الاخسرین فویل

للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین فهم سادة الاولین والاخرین من اهل السموات

واهل الارضین فالکل لهم والیهم فلهذا لا یبقی یوم القیمة ملک مقرب ولا نبی مرسل ودر کتب معتبره مذکور است

که الاولیاء قسمان الانبیاء والاولیاء الانبیاء لیس الیهم حساب بنص الکتاب من قوله سبحانه فکیف اذا

جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هولاء شهیدا فالانبیاء شهود علی الامم والاولیاء فتعین

ان امر الموقف الی الاولیاء بحکم یوم ندعوا کل اناس بامامهم والدعوات کلها مرفوعة الی صاحب الجمع

الاکبر وذلک امیر المومنین الذی له الولایة من البدایة الی النهایة فهو والی یوم الدین بامر الله رب

العالمین ودر کتب اخبار روایات ربانی بسیار از طرفین من لفظه ومولف مذکور است که لوای حمد بعد از آنکه جمیع ملائکه کرام که

ان امام لهم

ان مامور گشته بجز معترف شدند انحضرت که جهان قیام نهضه و ما بقی امور که کوثر و میزان و صراط و جنت و نار تمامًا

بانحضرت متعلق بهجه معلوم شد که کلیات و جزئیات صحرای محشر منوط با مر و نشر راسا که کوثرست و منهم مرام تفسیر

کریمه وذکرهم بایام الله فهو امن بها فقدنا امن ما ابتدا ست که از حضرت صادق علیه السلام بنقل معتبر درست

شده که مراد یوم الرجعه و یوم القایم و یوم القیمه ست و عبارت منسوبه بصادق علیه السلام اینست که و ذلک

حق لان ذلک الیوم منوط بآل محمد فاللواء لهم والحوض لهم والشفاعة لهم والمنزلة لهم

والوسیلة لهم والاعراف لهم والجواز علی الصراط لهم والمیزان لهم واهل النجاة لهم وقف

الخلق فی مقام وقفوهم انهم مسئولون لهم یعنی مسئولون عن حب امیر المومنین وحشر الخلایق

الیهم وحسابهم علیهم ومالک و رضوان وملائکة العذاب مامورون لطاعتهم ممتثلون لامرهم

ونهیهم و عارفی بجریان زلال استدلال در مجرای حقیقت حال توفیق یافته و مزرع خلوص عقیدت را از چشمه

صافیه محبت ائمه بدان لتقیه داده و در بیان توقف ایمان بر ولایت آن مشهور بر زمین و آسمان من الازل

الی الابد لائی تحقیق در سمط تدقیق کشیده مرگوید که علی ولی الله من الازل ولم یزل دلیله ان رجلا قال

لامیر المومنین انی احبک فقال لست کما تقول لان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام

ثم عرضها علی فما رایتک یوم العرض فاین کنت فهو الولی الذی عرضت علیه الارواح و تعرض

علیه الاعمال و یعرض عند الممات و یعلم مقامها بعد الوفا و تعرض علیه عند القیام و الیه

امرها فی ذلک المقام فهو ولی الارواح و ولی الاشباح و ولی الادیان و ولی الایمان و بعد از ذکر
حقیقت ما ارتباط صوری و معنوی و انبساط بساط دینی و دنیوی میانه نبی و ولی و بیان تشبیح کوت خلقتشان
از نار و نور و محبت ذاتی و امتزاج پیکر فطرتشان از صلصال معرفت و سلسال محبت و مظهریت حقیقت هر یک لذ
ذاتین اقدسین که فی الحقیقه عین یکدیگر اند نظر بمراتب موجودات علوی و سفلی بنا بر اشتراک در جهات حاصله انسان
کامل من حیث الکمال مستلزم سریان حقیقت ایشان در جمیع موجودات است چنانچه صفحات صحایف تحقیقات عرفا
به بیان آن انتقاش یافته که چنانچه حق جل و علا در جمیع موجودات بصفت سریان موصوف است لا بمعنی الحلول
المنزه ذاته عنه سبحانه همچنان انسان کامل که عبارت از حقیقت ذاتین کاملین نبی و وصی است بنوعی از سریان
اتصاف پذیرست چه کامل نزد ایشان ذاتیست که از خودی خود فانی و ببقای حق باقی باشد بیت کامل
درجهان آن کس که دریا عین اوست ٭ عین دریا هر که شد میدان که خود کامل است ٭ ما همه دریا و دریا عین
ما بعد و لیک ٭ مانع ما درمیان ما و دریا حایل است ٭ چشم دریابین کسی دارد که غرق بحر شد ٭ ور نه نقش
موج بیند هر که او بر ساحل است ٭ و مراد از سریان تجلی ذاتیست که بدان تجلی تمام اشیا از کتم عدم جلوه گر
فضای وجود شدند بدانکه در شرح لاهیجی مذکور است که بنا آنست که از ذات و صفات و اسماء الهی و احکام خبر دهد

وایجاز

واختیار حقیقی پیش اهل تحقیق اولاً بالذات از آن عقل کل است که مبعوث است بلا واسطه بجانب نفس کل و بواسطه
بسوی نفوس جزئیه و همین پس از انبیا از زمان آدم تا خاتم مظهریست از مظاهر نبوت روح اعظم که عقل اول است
پس نبوت عقل کل دایمی ذاتی باشد و نبوت مظاهر نامی عرضی و حقیقت محمدی عقل اول است که روح اعظم است که اول
ما خلق الله حقیقته العقل و اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله روحی و صورت محمدی علیه السلام صورتیست
که روح اعظم بتمامت اسما و صفات در وی در مرتبه ظهور رسیده و اینجا آنچه نبوت ذاتی که اخبار از ذات و صفات حضرت
الوهیت است اولاً و بالذات روح اعظم است که تعبیر از وی بحقیقت محمدی شده در آخر نیز ختم نبوت
عرضی بر صورت پر معنی آنحضرت گشته پس اول بحقیقت و آخر بصورت در امر نبوت که اخبار و اعلام است
اختصاص بآنحضرت یافته بقیه سلسله نبوت هر یکی مظهر بعضی از کمالات حقیقت آنحضرت اند الا حقیقه
آن خاتم اولاصیا که بعبارات مختلفه توضیح آن شده که عین حقیقت احمدی و مستعد قیام بمقام امور
محمدیست و ابن فارض در اینمقام از چشمه صافیه ابوه از زبان حقیقت بیان خاتم الرسل چنین ترشیح
انگیز است ء وکلهم عن سبق معنای دایره بدایرتی اوواردمن شریعتی وما منهم الا وقد
کان داعیا به قومه للحق عن تبعیته و حزن حقیقت محمدی علیه السلم باصطلاح این طایفه مظهر
اسم جامع الله است والله اعلم ذات مستجمع جمیع صفات اسما و تمامی اسما و صفات در تحت اسم مذکور اندراج

پذیرفته است چه هر اسم از اسما عبارت است از ذات مسمی باعتبار معنی از صفات است کالعلیم باعتبار العلم

والقدیر باعتبار القدرة وعلی هذا القیاس بخلاف کلمهٔ شریفهٔ ربانیهٔ الله که اسم ذات جامع جمیع صفات است

و از اینجاست که نزد اصحاب تحقیق اسم اعظم عبارت از کلمهٔ مذکوره است والله اکبر بهمانا اسما ما ثبت

منقوش گشته بنابر آنکه کلمهٔ اولی از صفات سلبیه و ثانیه از اضافیه است حقیقت محمدیهٔ الهیه منافی است بر سلوب و اضافات

و صحیفهٔ مسطوره بما هو مظنونهٔ بعضی که کلمهٔ شریفهٔ لا اله الا هو الحی القیوم محرر گشته ان نیز بسلامت انما حقیقت

سمائی علامه نشیب بود از صحابه اعتبار محو کردیدا بر بزیم که الحی هو الدراک الفعال و هذا لیس فیه غلطه و نیز

صفة و اما القیوم فمعناه کونه قایما بنفسه مقوما لغیره والاول مفهوم سلبی و هو استغناؤه عن

غیره والثانی اضافی و بنابرین چنانچه الله بحقیقت و مرتبه مقدم بر تمامی اسما بعد ظهور و تجلی و نسبت بجمیع اسما حقیق

یافته ان انسان کامل که عبارت از حقیقت مصطفوی و مرالعرشیت باعتبار مظهریت اسم الله باید که بذات و مرتبه بر جمیع

مظاهر مقدم باشد باعتبار انکه مظهر ولی هر و متجلی بر باقی مظاهر نیز گردد و بنابراین جمیع مراتب مرجحه است که مظاهر اسمای

الهیه اند مظهر انسان کامل بجهت جمیع اسما مشمول حقیقت انسان کامل باشند اشتمال الکل علی الاجزاء و باید دانست

سرچشمهٔ میاه عذبهٔ صافیهٔ تحقیق و تدقیق یعنی چهره پرداز مخدرات زوایای سرایر اسمائی شیخ الشیوخ محیی الدین العربی

الاندلسی الطائی زلال حقایق خفیه و دقایق مخفیه در بیانه سان ریخته و لجهٔ عمیقهٔ معانی انیقه را که از دقایق حقایق

علم

جواهر ثمینه مالامال گشته و از بحار عظیم المقدار عجایب قرآنی انشعاب پذیرفته ما بین عنوان تموج سازد که

که الحضرة الالهیة جامعة للاسماء کلها ولا واسطة بینها وبین الذات فکذلک الحضرة الانسانیة جامعة

لها اذ الوجود حین تنزل من احدیته رجع الذات الی الحضرة الالهیة وفاض فی مراتب الممکنات علی الصورة الا

نتشاریة حتی انتهی الی الانسان منصبغا بصبغ جمیع المراتب فصار الانسان برزخا جامعا لاحکام

الوجوب والامکان کما کانت الحضرة الالهیة جامعة للذات والاسماء کلها فظهر فیه ما فی الحضرة الالهیة کلها

العالم بوجوده مرآة مجلوة ولم یبق واسطة بین الحضرة الانسانیة والذات الاحدیة واذا

کان جلاء مرآة العالم کان روح صورته و در موضع دیگر از شرح فصوص ذکر کرده که الانسان الکامل الجامع للحضرات

کلها اذا غاب عن مخلوقه فی حضرة الحس شهده فی حضرة المثال التی اعلی منها فمثل الحضرة التی حفظه

فیها مثل الکتاب الجامع لکل ما وقع وما سیقع فلا بد ان یکون ذلک الانسان قرآنا جامعا للحضرات

کلها وله مرتبة القرآنیة ای الجمعیة الاحدیة والا لم یعرف ذلک ولم یمکنه اشارة غرض از نقل کلام

ذکر شده صادقه عادله از عبارات عرفانی عالی مقام مذکور است با امتزاج و اشتباک روحانی و جسمانی و ارتباط صوری و معنوی

در عوالم نورانیه و ظلمانیه و رفع غشاوه اثنینیت بین النبی و الولی و اظهار اشتراک حالات و کمالات مرتبه بر صفحه

نبوت و ولایت و ظاهریت احدهما بالنسبة الی الآخر و باطنیة الآخر بالنسبة الیه است که [illegible] که در مراتب

نبوت و ولایت که درجه حصول یافته و عوالم علوی و سفلی را مناط نظام و انتظام بعد تکوین و عالمین را قیام توجه کثیر

الجهه فاتین یا قدسیین تحقق یافته به هیأت عنصری و صورت بشری خاتم النبوه جهت ارضیه هستی صوری صورت محو و اراده

پذیرفته باطن و قدسی مواطن نبوی در صورت مبنی سریرت مرتضوی که باعتبار قیام بمقام وی معبر عنه بخاتم الولایه و خلیفه الله

و امام و نایب وصی و وارث و غیرها من الاوصاف است جلوه بروز ظهور یافته بدانکه آثار مآثر نبوت و رسالت که تحقیق و تشریعی

انفسی در این صورت از لوازم نظام عالم و انتظام امور بنی آدم بعد و خلافت حقیقی و نیابت تحقیقی که من حیث الاوصاف و الشرایط

عین نبوت و رسالت است الا در تسمیه ذات متعالی سمات آنحضرت بآن اسم نبی که بظاهر جلیله شرع بی از اطلاق آن لفظ بذات اقدس

مفید مانعیت است و بنابرین فی حیث الصدق و النفس و الحقیقه و الرتبه عین همه از منه آتم از ماضی و ما سوا تعقب تحقیق

منتفی نفس نبوی بعد ما رام که ذاتی از ذوات مقدسه مطهره که مکررا بعبارات مختلفه ذکر اوصاف و شرایط آن تجمع

در لباس نبوی ظاهراً آرا و عا نیابت بر مسند مماثلت و مشابهت تامه مصطفویه متمکن نبوده مصدوقه فهو هو

لوجوب طاعته و امتثال اوامره و نواهیه نباشد امرا است و استمرار و ادامت قوانین ملت ملتی پذیر شده

معرض انهدام اساس شریعت و کریاس حقیقت که هو چنانکه اصحاب حقیقت ظهور و بطون اوراق تالیفات و تصنیفات

این مسئون بذکر این حکایت شده و صحیفه اوقات را در این امر تأکیداً للمقام موجب لزوب تکرار کرد این عده

نتایج نفیسه تحقیقات را اجرا نیز تأسیسات و تأکیدات و تلویحات و توضیحات و اشارات و کنایات و غیرها

الالبر

باسالیب العبارات و فنون الاستدلالات داده بشیر فیض بخش رقم زد و تدقیقات منسوبه بمولوی برطبق شرح بکر شد
خورشید را که گرد داغ عارها بخود بر مقام او چراغ شمرازدیار فیض آثار رشیح اعرابی بیرون کشیده که بنیاد فرع فراز فما
صحت الخلافة الا للانسان الکامل مزدوین زوایای انظار رواج مضمار را مقتبسه شعشعه و به بشارت قدسی بشارت
الخلیفة یجب ان یعلم مراد المستخلف و ینفذ امره فلو لم یعرفه بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذ امره مستلزم
جوامع عقل و نقل را مستبشر ساخته نوید رسید و ان لم یکن فیه جمیع ما فی العالم من الاسماء والصفات و ما به مظاهر
الرعایا التی استخلف علیها لم یکن خلیفة علیهم مکوس هوس سکنه بلاد شرق و غرب سلاطین برده که معنونا
بیان ازان بر او آن آراسته مضامین مسطور که جمیع مدلولات روایات معتبره معتقد است که تصرفات از گردایره ولایت
و هدایت نظر با مور متعلقه کارخانه خلقت من الازل الی الابد بر طبق قوانین ملت زاهره تارة للنیابة عن الرسول
و تارة لذات المقدسة المنزهة عن الشبه والمثال صورت پذیرد به خلیفة الرسول و امام امام و مرشد عباد
و حاکم یوم التناد درست تفضلاً من الله و در کتاب اصحاب به حق و نیز از انداز اشعار مذکور است که
خاتم الاولیاء قد یکون تابعاً للشرع فانه فی الاحکام الشرعیة تابعاً لمحمد صلی الله علیه و آله و فی
للمعارف والعلوم الحقیقیة یکون جمیع الانبیاء والاولیاء تابعین له کلهم ولا یناقض ما ذکرناه لان
ما طلبنا ما بطن محمد و در فص عزیزی از کتاب فصوص منقوش گشته که اعلم ان الولایة هی الفلک المحیط العام

ولهذا انه منقطع ولهذا الانباء العام ودر بعضی از شروح مشروح است که الولایة هی الفناء فی الله والله

هو المحيط بالكل وكل شيء هالك الا وجهه فيقتضي احاطته بالكل وعدم انقطاع الولاية لان الكل

غير موجود بنفسه فانه هالك وفي بعض التحقيقات ان الله سبحانه جل ان تراه العيون يوم القيمة

لحساب العباد يوم المعاد الى مواليه الذين جعلهم الله في الدنيا قوام امره وخزان سره وفي الآخرة

ميزان عدله لان الافعال مرجعها الى الصفات والصفات منبعها الذات وهم صفوة الله وصفاته

فالافعال لسرهم ظهرت وعنهم نبعت واليهم رجعت فهم المنبع واليهم المرجع فرجع العباد اليهم وحسابهم

عليهم وخبر توجهات که سوای از اطلاق عبارات مخصوص امور مذکوره که از ائمه علیهم السلام خصوصاً المتهم بالبراءة

والمدعي بالفناء عند وله ومرتبه رسالت را از ان بری دانسته و البته زنجیر مقید و مطلق قید اطلاق است

از آنچه تصریحات سعی تاکیدات اصحاب و مدد کتب و رسائل مکرر از آنچه مزید شوایب شبهات و تشکیکات است چنانچه

شیخ مؤید الجندی در فصوص مکرره بایضاح مقاصد مهمه توجه نموده و از اسرار نبوت و ولایت و دفع شافی و ناقض

ظاهری از عبارات را مفصلاً مبین ساخته و در فص شیثی نیز تصریح بان نموده که ان النبی له جهتان

تبليغ الاحكام المتعلقة بحوادث الاكوان والاخبار عن الحق تعالى واسمائه وصفاته واحوال

الملكوت والجبروت وعجائب عالم الغيب فهو باعتبار التبليغ رسول وشارع ونبوته تشريعية

وباعتبار

وباعتبار الانباء عن الغيب وتعريف الحق بذاته واسمائه وصفاته ولى ونبوته بحقيقته

ورسالة التشريع ونبوته ينقطعان لانهما كمال له بالنسبة الى الخلق واما القسم الاخر من

مقام ولايته التي هي كمال له بالنسبة الى الحق بل كمال حقاني ابدى والولاية لا ينقطع ابدا فهو

باعتبار ولايته اشرف منه باعتبار رسالته ونبوته التشريعية فخاتم الرسالة من حيث

الحقيقة هو خاتم الولاية ومن حيث كونه خاتما للولاية معدن هذا العلم وعلوم جميع الاولياء والانبياء

وهو المقام المحمود الذي يبعث فيه فاعلم ذلك حتى لا يتوهم انه محتاج في علمه الى غيره وان كان خاتم الاولياء

تابعا له في الحكم لما جاء به خاتم الرسل من التشريع فذلك لا يقدح في مقامه ولا يناقض فانه من

وجه يكون انزل كما انه من وجه يكون اعلى وچون قلم شكسته رقم نبذی بعضی از حقایق مطالب این سلسله جلیله اکمل و در رق

نبی وعلی مرقوم صحیفه خلوص عقیدت گردانید اغبار روحیت آثار مناقشات لفظیه ومباحثات تعبیریه ومقامات موحشه

نفس اماره وتدلیسات شیطان سالک راه را بزلال فیض حضرت تحقیق مقام لذا لهم بر مرصد صدق ویقین مترصد نزول

امطار رحمات رب العالمین است واز امور مهمه که مشیه بران مقتضی بظهور بعضی از معجزات سرادق خفا منصه ساحات

وطریق متین آن که مسلک اهل شیعه راه داده لاهوت مولی، قدم قلم مسکین رقم سلسله جنبان اظهار بعضی از اغراض

مستلزم طول الکلام معروض زمره فرقه ناجیه علیهم السلام ائمه خمسه مذکور شد که عالم موجودات ممکنه بغیر مخلوقات کونیه مظهر

حقیقت انسانی دوئی بهمه حالات و مقامات مصطلح و مذکور مستدعی احاطهٔ کلی بهمه حاضر و غایب و ظاهر و مستور و جزو و کل

و روشنی و تاریکی و آسیا و دریا و دنیا و آخرت باجمعها و سرّ کل حاضر و شاهد بهمه بود تا از مدلول صدق مشمول لا یعزب عنه

علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء مرقوم صحیفهٔ علمیه آن مخزن اسرار و تربیت بهم مصطفی و مرتضی بارشاد

وحدت پناه ماند از آنجهت مذکور بعضی از امور مستوره بنعوت مسطوره و الفاظ دایره بر السنهٔ آن طایفه و مصطلحات مخفیه که

مجملاً در طی اوراق این رساله ذکر رفته بتفسیر معانی مقصوده از الفاظ مزبوره موضع مقام آن دو لا الانعام است بیم آنکه وارد است

قلب سالک کی بجز عطیهٔ ربانیه علت ورودات گشته بلا مداخلت منع از اوقات کند و بظهور صفات نفس و غیر آن از جانب

… رو از آن نیابد از احوال گویند چون صفت مذکوره معتبر عنها بحال بدوام و استمرار یافته ملکهٔ سالک گشت و در این هنگام

باسم مقام تسمیه پذیرفت لاقامة السالک فیه و از جمله الفاظ مصطلح جمع و فرق است که باعتبار تقابل هر دو

مراد از فرق احتجاب است از حق بخلق یعنی همه خلق بیند و حق را من کل الوجوه غیر داند و مقصود از جمع مرتبه شهود حق

بدون خلق است و این مرتبه فنای سالک است چه مادام که از هستی صوری اعتباری سالک اثری باقی باشد شهود حق بی خلق رو

ننماید و اما جمع الجمع عبارت از شهود خلق است باعتبار قیوم بحق یا بمعنی … در هر ذره از ذرات کائنات حق مشاهد

و ملحوظ بهمه مراتب … صفتی بجز صفت اول ظهور پذیرد و این مقام فرق بعد الجمع و فرق ثانی و صحو بعد المحو نیز تسمیه پذیرفت

چه بعد از وحدت صرف که جمع و محو است تنزل بمقام فرق و صحو نموده صاحب این مقام وحدت در کثرت و عکس مشاهده نموده

چنانچه

چنانچه رؤیت کثرت حاجب وحدت حقیقی نگردد در رؤیت وحدت نیز محتجب از کثرت نشود و از شیخ محیی الدین است

که ولولاه ولولانا لما کان الذی کانا و در این مقام از مولوی معنویست فرق جمع به عین غیر انگاشتن

جمع غیرش را عدم پنداشتن صاحب تعطیل اهل فرق دان کو بدید از حق درین عالم نشان هر که گوید نیست کلا

هیچ غیر در یقین اوست مسجد عین دیر صاحب جمع است پیشش نیست فرق جان او در بحر وحدت گشته غرق

جمع جمع است آنکه بیند حق عیان در مرایای همه فاش و نهان صاحب این رتبه کامل بود زانکه این را که هر دو سو

ست مربوط و بعد از اطلاع بر مواضع سطور و اصطلاحات مسطوره و ظهور جامعیت شاه ولایت نظر بمقامات و حالات

و احتوای بر جمیع صفات و کمالات و ظهور پرتو اشراقات لمعات ساطعه از آفتاب عالمتاب لو کشف الغطاء و رفع حجاب

از چهره پردگیان زوایای فنا و بقا که همه در سطوت جلال محبت کمال معتصم اند و علی الاعراف رجال

در دایره اضمحلال اند باید دانست که اگر غواص ابحار معارف الهی بکشف و تأمل به بروز آن از قعر لجه عظیمه

محتویه بر جواهر ثمینه عوارف حقیقیه و معارف یقینیه اختصاص یافته و در رشته ظهور بروز انسلاک داده [illegible]

سراپرده حالات و کمالات مرتضوی را واسطه تنزه و تقدس گشته بر مسند اختصاص بارگاه قدم و امتیاز از سایر

اشخاص موجوده عالم ممکنه ساحت معقول العقول و مسکور الهمم است فاتحان خزاین حکمت عالیه و عرفان و دقایق

انواع متعالیه افکار و انظار رمیده و ناقلان امثال نفیسه ارباب سوی اخبار صحیحه و آثار مرویه معتبره مسیر کشای دانش

و چون سر راه به پیرایهٔ اظهار بعضی از اسرار مودّت و در هیکل بشری آن مهبط انوار ازل آراسته رخشه و به تزیین
و تبیین خصایص متعلقه بآن مرتبت کسوت کلمات را طراز اعزاز و اعتبار داده مقیم مقام لازم الاحترام
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه گردیدند و از آنجمله مزین اوراق کلام و مهذب صحیفهٔ صدق
استظام بغیر از کبر مراکب صدق و یقین طالب مناقب امیر المومنین و هو شیخ الورع التقی النقی الشیخ الاجل
رجب البرسی حشره الله فی زمرة ممدوحه و امامه و امام العالمین علی قاتل المشرکین والقاسطین والمارقین
و ساقی شیعته من حوض خاتم النبیین یوم لا ینفع مال و لا بنون و لا ینفع احدا احدا الا آل العبا
در کتاب المعالی حیث تفنن عبارات و جزالت الفاظ کلمات مقتضی تفریح خاطر و انشراح طبع و ظاهر بعد تفقد
از زبان فارسی بعربی احسن صور اشتعال رغبات بجالی رسیده بنا بر آنکه در ترجمهٔ شیخ مذکور بدیگران توشیح نافعه
سمات صورت اوراق نافیه نوشته بتحریر ان تفریسین سپرده است و عبارت موعوده اینست الولی المطلق هو
المطلع علی الملک والملکوت دلیله قوله تعالی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
وانما اراه به آیات التی جاعلک للناس اماما فرای ذلک بعین الولایة لان النبی قد یحجب
عن الملکوت والولی لا یحجب عن الملکوت سلونی عما دون العرش لان النبی ص ینتظر الغیب
والولی ینظر الی الغیب لان الولی لو جهل الجهل من ولاه ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط

ولو علم

ولو علم شيئا دون شيء لا تصف بالعلم تارة وبالجهل اخرى فكان جاهلا وهو نقض

الولاية ولو جهل لارتفعت العصمة والولاية فيلزم عدم الولي او كونه جاهلا فلا بد

ان يكون الولي عالما بالكل محيطا بالكل ويجب ان يعلم اهل ولايته احياء واموات وبعد

الموت ايضا والا لكان عالما في وقت دون وقت وهو محال اما علمهم عند الموت فقد ورد

الاثر به كثيرا قال امير المؤمنين عليه السلم للحرث همدان اتحبني يا حارث فقال نعم يا مولاي فقال

لو قد بلغت روحك التراقي لرأيتني حيث تحب وهو اشارة الى حضوره عند الموت و

اما علمه بهم بعد الموت فدليله قوله لاصبغ بن نباتة في تحت الكوفة يا اصبغ ان في هذا الظهر او قال

في هذه المطهرة مجمع ارواح المؤمنين ولو كشف لك ما كشف لي رأيتهم حلقا يتحدثون على

منابر من نور ذلك الحق لان الولي اذا احاط علما بالاحياء وجب ان يحيط بالموتى والا امتنع الاول لا

متناع الثاني الملازمة غير ظاهرة كما لا يخفى لكن الاول غير ممتنع فالثاني كذلك ودليله قوله سبحانه

ولقد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا كتاب حفيظ والكتاب الحفيظ هو الولي او علمه عند الولي

اجماعا شاهده ومن عنده علم الكتاب وذلك لان اللوح المحفوظ في السماء فيه سر الله وهو اسم مفعول

واللوح الحفيظ في الارض هو الولي المستودع لغيب الله واسراره وهو اسم فاعل واسم الفاعل اشرف من

اسم المفعول لانه موضع لستر الغيب ومجهول والولي اشرف من اللوح المحفوظ واللوح ايضا حاو للذكر فقط
بل هو قران مجيد في لوح محفوظ والولي حافظ للذكر وعالم بمعناه وتاويله فاللوح المحفوظ بالحقيقة هو
الولي فمن انكر علم الولي بولايته وعرضا عما لهم فقد كذب بالقران ومن كذب القران فهو كافر فمن انكر علم
الولي فقد كفر وكذا من خصص علمه بوقت دون وقت وحال دون حال فقد خالف وجود الاعتقاد وقضى
للولي العالم بالجهل فيلزم من تكذيب الثاني تكذيب الاول ومن تصديق الاول تصديق الثاني لعدم التخصيص
فيلزمه اذن تصديق ما هو كاذب او تكذيب ما هو صادق ومن الاول يلزم الكفر ومن الثاني تناقض الاعتقاد
الذي يجب ان يكون ثابتا جازما هذا خلف لكن الاول صادق فالثاني كذلك واما القدرة فالولي
المطلق قد دبر لعله وعلمه محيط بالكل فقدرته كذلك لان قلب الولي مكان مشية الله ولسانه منبع
حكمته يفعل ما يريد الله ويريد الله ما يفعل واما الحكم المطلق فكما مر فلان الولاية لها الحكم من البداية
الى النهاية لان الولاية علم اليقين وعلم اليقين لا يتغير بتغير الازمان ولا ينسخ كنسخ الشرايع والاديان ولا
يختم لانه الختم ولا يسبق لانه السابق بالكون والغرض فهذه ماخوذ من الازل ولم يزل سبحان من
خلق الدنيا والاخرة وما سكن في الليل والنهار لمحمد وآل محمد وقال الحجة حجة وقوله لمحمد وولي محمد
هذه اللام للتمليك والتخصيص وحكم الدنيا والاخرة لاهل الدنيا والاخرة لهم من غير مشارك ولا منازع

دالها

والكل عندهم وملكهم دليله قولهم سبحان من استعبد اهل السموات والارض بولاية محمد وال محمد وهذا

صريح ان الكل لهم وعبيدهم ولهم السيادة والسودد على جميع الخلايق فالخلايق لهم وعبيدهم وهم

لله وعبيد حضرته والا لزم كذب المعصوم وتكذيب الصادق وكذب المعصوم محال وتكذيب الصادق

موجب للكفر فثبت وتبين ان ملك الدنيا والاخرة وملكها وحكمها وولايتها لهم واليهم فمن انكر

ان حكم الدنيا وولايتها لهم فقد كفر ومن صدق لهم حكم الدنيا دون الاخرة فقد كفر ايضا للحوق التالي

بالمقدم ووجوب صدق التالي وثبوته لصدق الاول ووجوبه ومن سلم لهم طرفا ومنع طرفا خالف اعتقاده

وبعيد بما يعتقد فقد باء بغضب الله بالحادثه لان صدق بعض ما انكر وانكر بعض ما صدق ومن لوازم تصديقه

ان ما ينكر حرفا من فضلهم مما وجب اعتقاده فهو منكر للكل لان انكار الحرف كانكار الالف لان من امن

بكل من الكتاب وانكر حرفا منه لم يكن مؤمنا بالكتاب لان اللازم له تصديق الكل او انكار الكل

لكن انكار الكل كفر وتصديق الكل ايمان وكذا القول في ال محمد ان حكمهم حكم الكتاب دليله قوله عليه السلام

اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني العليم الخبير انهما لن يفترقا

حتى يردا علي الحوض وجمع بين اصبعيه قال ولا اقول كهاتين فيفضل هذا على هذه وجمع

بين السبابة والوسطى فكل ما يجب للكتاب من التصديق يجب لاهل البيت مثله فمن انكر حرفا من امرهم

فقد انكر الحق ومن اعتقد ان له حكم الدنيا دون الاخرة بعد ثبوت ملكهما له ولا يجاب والوجوب

لزمه من انكار الثاني انكار الاول وتصديق الاول تصديق الثاني لكن تكذيبه الاول موجب الكفر فالثاني كذلك

فبان مما اتضح ان له ملك الدنيا والاخرة والانكار له كذلك الكفر لصدق دليله والشك فيه سد الوضوح

سبيله والريب فيه ارتداد لصحة تأويله والتصديق له ايمان ونجاة لتتميمه الدين وتكميله وعلو

مقامه وتفضيله فتعين ببيان واضح بهذه البراهين الموجبة لعلم اليقين وحق اليقين ان عليا عليه السلم

هو المالك يوم الدين والحاكم يوم الدين والوالي يوم الدين بامر مالك يوم الدين وذلك ان الملك

والتملك والحكم والتحكم اما حقيقة على الاطلاق من غير قيد او مجاز فمالك يوم الدين الرحمن الرحيم

مطلقا هو الله الذي لا اله الا هو فتح الفاتحة بحمده وتعديد صفاته وختمها بالتضرع اليه ومالك

يوم الدين بالولاية والتولية على امير المؤمنين اذ ولايته مخصوصة من الازل ولم يزل دليله قوله اليس الله باحكم

الحاكمين قال علي بن ابراهيم في تفسيره قال امير المؤمنين ما حكم الحاكمين وفرق بين الحقيقة والمجاز لان تسميته

على بانه مالك يوم الدين والحاكم ذلك اليوم مجاز لانه مالك يوم الدين وحاكم يوم الدين ووالي يوم

الدين عن امر الله ورسوله فاذا اطلقت على مالك يوم الدين وحاكم يوم الدين ووالي يوم الدين دل بالتضمن

انه مالك مجازا واما اذا اطلقت الرحمن الرحيم مالك يوم الدين دل بالمطابقة ان مالك يوم الدين مطلقا

من غيره هو الله رب العالمين الذي خص عليًا هذا المقام يوم القيامة وهذا مثل ما يقول المتكلمون الله
واجب الوجود حي والانسان واجب الوجود حي حال وجوده فاشتركا في لفظ الوجود وامتازا بالامكان
والوجوب فالله سبحانه حي واجب الوجود لذاته والانسان حي واجب الوجود لغيره فكذا اذا قلت علي هو
مالك يوم الدين والحاكم يوم الدين فهذه لا يحتاج العقل السليم مع معرفته الحكم المقيد بالبرية
الى قرينة اخرى كما اذا قيل فلان مالك ديوان العراق وحاكم ديوان العراق فلا يذهب الذهن السليم
الى انه هو السلطان ولا يحتاج الى قرينة اخرى لو صحة بل الملاك اللفظ يدل على انه هو الوزير
صاحب الدفتر وكذا اذا قلت علي مالك يوم الدين فلا يذهب ذهن المؤمن الموحد العارف الى
انه هو الله بل الى انه ولي الله والولي له الحكم والولاية بامر الله الذي حكمه وولاه وفوض اليه امره
وارتضاه فواعجبا كيف يرضى ما الله وانت لا ترضاه ومن لم يرض بما يرضى الله فعليه لعنة الله الم
تعلم ان الدنيا والاخرة له خلقت وبهم خلقت ومن اجلهم خلقت واليهم سلمت والله غني عن العالمين
وما هو بهم ولهم ولاجلهم فهو ملكهم وملاكهم من غير مشارك ولا منازع وثبوت ذلك من اقوال المعصوم
وصدقه وتصديقه واعتقاده لان من رد على الله فقد لفرو من رد على الحجة الولي فقد كفر
فعلم ان من انكره ولايته علي وحكمه في الدنيا والاخرة فقد كفر ومن انكر احد الطرفين لزمه من انكار الاول

الكفر ومن انكار الثاني تكذيب الصدق فملك الرب وحكم يوم الرب ثابت لامير المؤمنين من

وجوه الاول ان ولايته صفر وضة من الازل ولم يزل دليله قوله صلعم كنت نبيا وادم بين الماء والطين

ولا ماء ولا طين ومعناه تعيينه في الارواح رسولا برهانه قوله تع هذا نذير من النذر الاولى

واخذ العهد هناك له بالنبوة ولعلي بالولاية الثاني ان الدنيا والاخرة ملكه وما لكه من غير مشارك

كما بين الثالث ان العطايا الربانية والنيابة الالهية اما بالاستحقاق او بالتفضل وكلاهما

صفتان لامير المؤمنين اما الاستحقاق فلان الله تع وجد فيه من الاسرار الالهية والقدرة

الربانية والقوى الملكية ما لم يجده في غيره واما التفضل ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء قال الصادق

عليه السلم هو علي بن ابي طالب لان العدل يقتضي ايصال الحق الى مستحقه ويوم الرب ملكه اما انه

كما مر واضيف اليه عوضا عن حقه الممنوع في الدنيا ملك يوم الرب وحكمه ففوض الله اليه امر العباد

جعله حاكم يوم المعاد فهو حاكم يوم الدين وولي يوم الدين ولا ينكر هذا الحق المبين الا من ليس له

نصيب من الايمان ومن الى الايمان له كافر فمن انكر هذا فهو كافر فوجب على من شم روايح حقايق الايمان

استنشاق نسيم هذه الاذهاد والتصديق بها والاعتقاد انه بهذا هو الايمان وكمال الايمان

وهي النعمة والدين ومن انكر شيئا منها ولو حرفا فقد عاوض ذكام الكفر خيشوم ايمانه فليداو

بسوء

بشروط التصدیق و ذلک فیمن حقق التحقیق و من اعرض عن واضح الدلیل فقد ضلّ عن
سواء السبیل پوشیده نماند که کلمات مسطوره منسوبه بارباب شریعت و بعضی عبارات منقوله از اصحاب حقیقت بنابر آنکه
کمالات سابقه معروضه در تبیین فیض آیین عقیده صافیه متنزهه بارها رغایب الانوار شجره مبارکه مرضیه منوره
محبت صادقه زمره رفیعه یعنی ذریت طاهره نبویه و طبقه منیعه و سلسله علیه مرتضویه است که ارض طیبه قلوب مطهره
اصحاب حقیقت و ریاضت مغرس آن گشته و بزلال سلسبیل ماخوذه از چشمه صافیه طاهره قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی نضرت پذیرفته و لب تیغ صلوات حقایق خفیه و دقایق مخفیه از آن اهتزاز یافته و به تربیت
دهقان شریعت طاهره و شیمه لیقه باغبان ملت زاهره از حیطه اذهان صاحبان آثار رسوخی و نما قلاع اخبار
مصطفوی بر کشیده و اغصان فیض اجتنان بستان بینش ثمرات کثیر البرکات صفات آل کرام و سمات نامتناهی بر دور
گردیده تا صادرین و واردین شاهراه شریعت کامله و همچنین مترددین معموره حقیقت شامله بتظلیل امر امید اصول حقایق
آن که نور شفقت یعنی حقایق از سرچشمه سایه پیش عرصه عریضه علم و عرفان گشته ارباب معنی و صورت و اصحاب شریعت و حقیقت
درین امر اسرار گریبان وفاق و کسای اتفاق بپیرایند الله و غبار رحمت آثار مخالفت فیما بین بزلال اشتراک کلمات و اتحاد
مدارک عالیه مرتفع شده و جمیعاً در ظل ظلیل شجره مبارکه دانش و بینش و حالات و کمالات و ذات اصول العقائد سلام و حیات
سایه استظلال جسته از ثمره جنیه اقتراف باصور مذکوره ربانیه بهره ور گشته طایفتین مذکورتین باسرهما و جمیعها از خوان

منتسبان
ولای آن دودمان نبوت وولایت بمایده کثیر الفایده خلوص عقیدت کامله وخصوص مودت شامله ظاهراً وباطناً

وصورةً ومعنیً بسهر آمده ونصیبی اکمل حایز گردند مذکرة چون عنوان اوراق مرقومه بذکر بعضی از امور مسموعه معنون

به بیان حکایت یوم الغدیر گشته تا خیران متقلب بر قسطیر شمه از حقایق جهة گردیده الحال زبان قلم معذرت رقم سر تقسیم

تتمیم آن لب گشوده وپرده تعویق از جبهه شاهد تحقیق برداشته حقیقت حال بر این منوال است که چون مراتب حالات نبوی

چهل سالگی بنای تکمیل مراسم ایام معلومه کوه حرا وطی قایق معینه حجة الوداع استفاضات فیض جبرئیل علیه السلام تا اول سوره عنکبوت هبوط

نموده صفحه دانش مصطفوی را بتحریر فیض نزول بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم

لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین آراسته دل در بیان حقیقت

فتنه مذکوره سبیکه معلم نبوی با این عنوان مسکوک سکه علم وعرفان شد که قد آن لک یا محمد ان تصیر الی ربک

وهو یقول لک انصب لامتک من بعدک علی بن ابیطالب اماماً فهو الوصی المؤتمن علی امتک القائم فیهم

بامره وهی الفتنة التی ذکرت لک وان الله تعالی یامرک ان تعلمه جمیع ما علمک من العلوم وتستودعه

جمیع ما استودعک من اسرار النبوة ودر ارشاد منسوب بشیخ المشایخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید رحمه الله

باین عبارت مذکور است که فاقمه للناس اماماً وخذ عهدهم ومیثاقه وبیعته وذکرهم ما اخذت علیهم

من بیعتی ومیثاقی الذی واثقتهم به وعهدی الذی عهدت الیهم من ولایته ولیی ومولاهم ومولی

کل مؤمن ومؤمنة علی بن ابی طالب علیه السلام عبدی ووصیّ نبیّی والخلیفة من بعده وحجّتی
البالغة علی خلقی مقرون طاعته مع طاعة محمد نبیّی ومقرون طاعة محمد بطاعتی من اطاعه
فقد اطاعنی ومن عصاه فقد عصانی جعلته علماً بینی وبین خلقی فمن عرفه کان مؤمناً ومن انکره کان
کافراً ومن اشرك ببیعته کان مشرکاً ومن یعتنی بولایته دخل الجنة وحضر مقدمه عقاید اصحاب نحله
استرجاع لسوابق ملت و ترتیب الانحلال بحقوط مارا اقرار الشأن بادعان لوازم ایمان هنوز از مبانی محققه مندرجه در طی
کلمات معجز آیات انّا وجدنا آباءنا الآیة تخلیه بیافته و قلم سرگرانه نظام واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انّا
معکم انّما نحن مستهزؤن مرقوم رقم شقاق ونفاق مرقوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله جبرئیل را از این معنی خبر
داده ولقد حقیقت حال بمعیار طهر سنجیده ولآلی کلمات اعجاز آیات رسول در سلک معالم ایمان بارگاه احدیت نظام
دلله که یا جبرئیل ان قومی حدیث عهد بالجاهلیة واخاف ان یتهمونی استخلافی لابن عمّی ویتفرّقوا
لما اعلم من بعضهم له فاذا قدمنا المدینة ما قمنا اماماه در همان روز هجره محققه نبویه رسول از تفوت العبار
اعیان تصفیه نمود و خزاین اسرار الهی ودفاین شرایع رسالت پناهی و مصالح حقیقیه ربانی که نزد ان محرم بارگاه احدیت مرسم
الایداع منضبط شده بود به فتح ابواب آن نشاد در نمود وصحیفه دانش مرتضوی را به تصویر تمامی آن تزیین داده جمله
معالم الحضرت مدلول کلام صدق انتظام علّمنی رسول الله صلی الله علیه وآله الف باب من العلم فتح الله علی عن

کلّ باب منها الف الف باب مرتسم گردیده است و عبارت عنبر بشارت انا مدینة العلم و علی بابها از دُرر و لآلی جلایب

علوم نبوی جلوه جلباب پذیرفته شاهد نهان خانه سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض مسند نشین

بساط فیض انبساط لو کشف الغطا گردیده چهره عالیشان مخدره از پس پرده اشتغالات ذهنیه سر برافکنده و طالب افشا

و اسرار کامنه که چهره جلوه گشا نه ما رأیت بین النبی و الوصی گویا در استعلام حقیقت ملکوت از حضرت رسالت بمقتضه همکلامی

ملکت گشته طریق ابرام موطا اقدام الحاح استعلام در گردید حضرت صحیفه مدعای او را بحیز این عبارت اسقاط

داد که اذا اخبرتک به فلا تخبری به احدا و لئن خبرت به احدا لتکفرنّ و ودی در شنید مبانی اعتقاد

و عدم ادعای و رشد عدم کفایت عبرات بساحت لغت [illegible] سید ابرار با بیان مغلظ توبیخ حسنه

و تصحیح خلوص عقیده را بعبارت ما کنت اذیع سرّا استودعتنی ایاه ارتباط دل طرب مسلک استغاثه به

و بعد از آنکه طرفا ربگرار [illegible] ما لجاج امانتی و امانت تحریر پذیر گشته نزول جبرئیل و امر ربانی محذوف [illegible] رقم زد

ملک بیان مصطفوی شده واقعه موافق صدق و یقین گشت معتمد مصادرت بر کتمان امر مذکور پیرا مخمر و

مخالفت بر بسته همشیره مخدره مضغه متقیه عمری حفصه بریده را آگاه مخبر و مخبر حامله منهما عمر نیز

از واقعه مذکوره خبر یافته و ابوبکر و جمعی دیگر از رؤسای اهل نفاق مثل ابوعبیده جراح و عبدالرحمن عوف و عثمان و معاویه

و بقیه حسادان که سمت تحریر [illegible] یافت بر جمله یشه گوارا اطلاع یافته ارای فاسده ان گروه بر دشمنان

دامان سید المرسلین با هلاک نبوی و اطفای نور مصطفوی منتهی شده واقعهٔ لیلة العقبه که مرقوم قلم حقیقت رقم گذشت
با ایقاع آن شعله فروزنده نیران عصیان و طغیان گردیده سر مکنون ابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون
در حیز ظهور پذیرفته و قبل از آنکه هبوب ریاح عواصف عداوت آن طبقه ضاله مضله به انهدام بنیان ایمان و اقلاع بقاع
شریعت رسول آخر الزمان تحرک یافته شمول پذیرد هر که وقوع پذیرد کریمهٔ و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الی
شرف نزول یافته حضرت رسالت عایشه مطرود و [illegible] و حفصه [illegible] با افشای سر نبی فالله مجازیک [illegible]
و خاطر خود و در طی مسافت منتهیه بمدینه مطهره سرعت نموده چنین موضع غدیر خم [illegible] از پرتو اشعه انوار فیض
آثار قدوم نبوی شوریده گشت [illegible] عتاب آمیز [illegible] بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک
[illegible] و بنا بر [illegible] مرات حالات نبوت بصورت [illegible] از [illegible] و شدت نفاق ارباب شقاق
و ترصد امری جدید انجام مرام ربانی را تاخیر و توقیف اولی دیده در امر [illegible] تا که در موضع غدیر خم
سرادق جلال نبوی گشته [illegible] عنایات خفیه الهیه از مشرق امر و اراده جدید شارق شده به نزول کریمه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس مستبشر گردیده و در همان
ساعت شاه ولایت را بامر الله تعالی تو کیده بخلافت و نیابت بارگاه نبوت و رسالت [illegible] زمام نظام ایام
و انتظام مهام کافه انام بذات اقدس و نفس انفس آن ولی الله که در حق رسول الله [illegible] عامه [illegible] بردی

صد و بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار و کمتر از این نیز گفته‌اند تمامی با مرة المؤمنین بر آن سید الوصیین سلام تهنیه

ارکان صوامع قدس این نواب مع جوامع انس می‌رسید ... از مصطفا تا بعد همت او نوکش بسته بر بهر تو ازید دهر جوهر المعنی

بس لما رواه الدار جابت حتی کنداها سلام درج را بر دست بیش انگه بند و چنین جبرئیل و در شکوه بر اپیران معنی بر کند

در وده خفت کم امید توجیه بس از نکودس ولاکن در طریق حیرت مضیق مقاصد ربانی و مطالب سبحانی غیر از استفادت ما بود آثار

مضمون بر صوص چراغی که روشنی بخش فضای ظلمت زدای نجات تواند بود منور بنور ظهور گشته هر که دامان عروس آرایش

تاج سر نیافت دست چنین بر گرد تا دستار یابد بر سر نیافت هر که گام جابر بر گشت امید افکند چه درود دوش هیچ ندرود در کشته بر نیافت

و ظاهر و هویدا و روشن و هویداست که بزرگت عنصری بشارت ظاهر آن که زیور انگشت نوکش خاتم عصمت نگین و ماه و سلطان آل

و حقا العالمین استطلاع نشئه صحیحه تحقیقا مانحه نحوه نصب الیقین ضمیر منیر ذهن مستبین باید داشت که حسن خاتمه آمر و در کی فاتحه جابر

مروم مراعات مقامات مبر بعدالله عنا و امر و نواهی بار شاهی که مستقر سریر سلطنتش کبریای حجاب است والکون و ساوله آتقد و خاتم

النبیین مثبت اوراق روزنامچه سپیده و نهار باید محو که گفته‌اند که دای حضرت او باش و پادشاهی کن مکنی فی الغد او دهر جواهر کن

و مذکور است که حسان بن ثابت که از شعرای زمان نبوت و رسالت و ارباب ... حضرت بطلوع استیذان از حضرت منت

حضرت رسالت نقود خالصه کلام نظم انتظام را بسکه منظومه را از دار الضرب مسکوک حشمت رسالت یلاد و صدق و سداد رواج داده و عبارت

منظومه این است یناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالنبي مناديا وقد جاءه جبرئیل من عند ربه ما انک

معصو

معصوم فلا تك وانيا وبلغهم ما انزل الله ربهم اليك ولا تخشى هناك الاعاديا فقام به اذ

ذاك رافع كفه بكف علي معلن الصوت عاليا فقال فمن مولاكم ووليكم فقالوا ولم يبدوا

هناك التعاديا الهك مولانا وانت ولينا ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا فقال له قم يا علي

فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له انصار صدق

مواليا هناك دعى اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا وحسان بن ثابت را که مکرر در ربیع

سازی عزیز اوراق ایمان انشاد حضرت سید رسل و سرور مطاب مستطاب جلیل مخصوص بود فرمود که یا حسان لا یزال مؤیداً بروح

القدس ما نصرتنا بلسانك و انفعال علما ، ودر ... در اینمقام جویبار کلام بجریان زلال ... که و انما

اشترط رسول الله صلی الله علیه و آله فی دعائه لحسان لعلمه انه فی عاقبة امره یخالف علیا امیر المؤمنین ولو

علم سلامته فی مستقبل الاحوال لدعا له رسول الله علی الاطلاق كما اشترط الله تعالى في مدح ازواج النبي

صلی الله علیه و آله یا نساء النبی لستن كاحد من النساء ان اتقیتن لعلمه انه منهن من یتغیر حالها

من الصلاح الذی استحقت علیه المدح من الله ... کلمات که از ارتفاع ... عطیه غدیر ... مرابع

امر و اراده الهی ... خم ... انوار اشراق لمعات آن بر معمورۀ مسکونۀ ایمان

داده ... انواع مخلوقه از ملائکه و جن و آدمیان ... که در و بام کفر و اسلام را ... شرق و غرب ...

مخالف و موافق از بوارق ثبوت و وضوحش منور گشته و جویبار بیتین علم و عرفان از آن زمان الی زماننا

هذا از بس بمقالات سابقه کتب و رسایل غیر محصوره مدونه با سر و سرگردیده و آثار رسالت الانوار شهادتش از حد

اخبار معتبره صحیحه متواتره المعنی سر کشیده بر وجهی که عامه هر نوع انسان بپایه لایقش اعتراف و اذعان داشت

و کلیه هر بصیر آگاه و هر خبیر در رتبه صلالت اگر اختیار چه تواتر معنوی که تواتر لفظی از سرحد تواتر گذشته و کلمه مخصوصه ملفوظه نبویه

بلفظ من کنت مولاه فعلی مولاه که بر زبان دوست و دشمن و در کتاب کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه

مشهور و مکتوب است کسی را مجال تامل یا جحود و انکاری نمانده منکر این قضیه منکر حدیث الهی است و در این مقام

گفته شیخ عطار دل انگیز زمره اخیار است پس بفرموده او که بزرگ شد از جهاز اشترش در یا چند

رفت بر منبر رسول هاشمی بود حاضر بر آن منبر علی بعد از آن گفتا که من اولیترم بر جمیع مؤمنان از خویشتنم

هر که او باشد بدین معنی یقین مهر حیدر بود ز دلش باشد درست هر که را باشم من او را پیشوا بود بدین باشد امیرش مرتضی

هر که داند کو خدا پیدم بنی هم بداند بر محمد را ولی و بعد از تتبع کتب و رسایل مخالفین در این امر و اطلاع

بر کمیت و کیفیت راویان امور واقعه یوم الغدیر شرعی که عنوان حکایت مذکوران معنون گشت هادی طریق

عقیده صافیه بهدایت ازلیه عنان تفحص و تتبع بجانب مسلک قویم و صراط مستقیم توفیقات ختمه الحفاظ

داده و دیگر باره بمطالعه کتابی از کتب مخالفین موسوم بعجایب المخلوقات تالیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی

مسرور و محبور گشته و در یکی از ابواب کتاب که خزینهٔ مخزونهٔ جواهر اعتقادیهٔ زمرهٔ حقهٔ ناجیه است از ابن کثیر

ذکر نموده که سعد و طلحة بن عبدالله و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و ابن عباده و عمر خطاب و جریر بن عبدالله

و ابی هریره و اجمعهم نقل حکایت واقعهٔ یوم الغدیر الخ و عبارت منسوبه بجماعت مذکوره که بطریق نقل از رسول

صلی الله علیه و آله و در کتاب مسطور مذکور گشته اینست که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد

من عاداه و دیگر تمامی مذکور از قول علمای آن طایفه است و اتفاق طایفهٔ عظیمهٔ اثنی عشریه در این امر و روایات

کثیره و اخبار شهیره از جمهور مخالفین افاده تواتر اخبار غدیر نموده اگر صحیفهٔ انکار منکری و طومار جحد جاحدی

مرقوم رقم شقاق و نفاق گردیده بتصویر صور خلاف و عقائد مصور گردد از مقولهٔ خرافات و ترهات و توهمات

فاسده و تصورات کاسده و بنات شیطانی و نزوات نفسانی و حکایات مسیلمهٔ کذاب و ما شابهها من

الاکاذیب و الاباطیل است و در این باب از شیخ برسی رحمه الله عبارتی مخالفانه مذکور است که والشک فیه شرک

لوضوح سبیله و الریب فیه ارتداد لصحة تأویله والتصدیق له ایمان و نجاة لتسمیة الله الدین

و تکمیله و علو مقامه و تفضیله فالمعرض عن فضل علی و المرتاب فی اسراره و المنکر لآیاته لا ینفعه

ایمانه لانه من الاول لم یرض بذاک و لم یؤمن بها هناک فلا یؤمن لها الیوم و موافق عقیدهٔ صاحب

صاحب شیخ مذکور و سایر اخوان مؤمنین کلام صدق التیام حضرت صادق علیه السلام است اعدائنا مسوخ

هذه الامة وما انكر ولايتنا في الامم السابقة الا من مسخ ولا ردّ ولايتنا الا من يؤمن بالجبت
والطاغوت وما مسخ الا من اعرض ولايته علي عند عرضها عليه فمن انعم الله عليه وجد حب علي
بين جنبيه ووجد صدره منشرحا بقبول اسراره وفضائله ولم يجد الشكوك تنازعه
ومتناقضه فقد طاب مولده وزكى محتده وهو طيب العنصر ذاكي المنجر غير ممسوخ ولا موسوخ

و در روايت محمد بن يعقوب هاشمى از علي بن موسى الرضا از حضرت موسى بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علي از علي
بن الحسين از حسين بن علي بن ابي طالب از رسول رب العالمين محمد سيد المرسلين الاولين والآخرين از ذات بارگاه
رب العالمين خبر ميدهد از ميكائيل از اسرافيل از رب العالمين جل جلاله وكثر افضاله مذكور است كه حضرت عزت شانه
و بهر برهانه صحيفه اجلال سنى و صحيفه را بتوقيع منيع تمجيد و تعظيم موقع ساخته و كسوت رفعت منزلت و علو مرتبت
ذاتين اقدستين را بطراز لازم الاعزاز اختصاص درگاه ربوبيت و اعتنا بارگاه الوهيت مطرز ساخته و بر ساحت
شأن سنى و علو مكان مرتضوى صفحات ذرات مخلوقات علوى و سفلى و ملك و جن و غيرهم از السموات والارضين
مرقوم رقم عليه ربانيه كه اينك مجموعه مزايا و خصايص مخصوصه به نشأه نبوت و ولايت را مصدر بذكر حديث
الهيه گردانيد كه انا الله الذي لا اله الا انا خلقت الخلق بقدرتي واخترت منهم انبياء واصطفيت
من الكل محمدا فبعثته الى خلقي وخليقتي وانتجبت عليا فاتخذته وجعلته وليا ووزيرا ومؤديا

نعده الی خلقی وخلیفتی علی عبادی تبیین لهم کتابی ویشرفهم لحکمی وجعلتهم العالم الهادی
وبابی الذی اوتی منه وبیتی الذی من دخله کان امنا من ناری وحصنی الذی من لجأ
الیه حصنته من مکروه الدنیا والاخرة ووجهی الذی من توجه الیه لم اصرف عنه وجهی
وحجتی علی اهل السموات والارض فلا اقبل عمل عامل الا بالاقرار بولایته مع نبوة احمد رسولی
ویدی المبسوطة فی عبادی وهو النعمة التی انعمت بها علی خلقی فمن احببته من عبادی
عرفته ولایته فبعزتی حلفت وبجلالی اقسمت انه لا یتوالی علیاً عبد من عبادی الا احرزته
عن النار وادخلته الجنة ولا یعدل عنه ولایته الا من ابغضه وادخلته النار فمن زحزح
عن النار التی هی بغض علی وموالاة عدوه وادخل الجنة التی هی حب علی فقد فاز لان
حب علی هو النور الا انه قد سبق فی علمی انه مبتلی ومبتلی به وازاین قبیل است روایتی که در کتاب
موسوم بدرر النظم فی مناقب الائمة اللهامیم ذکر شده از ابو سلمان راعی رسول الله صلی الله علیه واله وروی
ازحضرت رسالت صلوات الله علیه نقل نموده برین وجه سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول لیلة
اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل شانه آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت
والمؤمنون فقال تعالی صدقت یا محمد خلفت فی امتک قلت خیرها قال الله علی بن ابیطالب

قلت نعم قال یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسماً من اسمائی

فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیاً

وشققت له اسماً من اسمی فانا الاعلی وهو علی یا محمد انی خلقتک وخلقت علیاً وفاطمة

والحسن والحسین والائمة من ولده من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن

قبلها کان عندی من المومنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین یا محمد لو ان عبداً من

عبیدی عبدنی حتی ینقطع کالشن البالی ثم اتانی جاحداً بولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم

و روایت مذکوره مشتمل بر کثیری از فواید است لکن بر حسب احتیاج اتفاق را اختیار و الله الهادی الی طریق السداد

تکمله و در کتب معتبره مذکور است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر طبق تاکیدات مضامین قرآنی

ربانی رادار خلافت شاه ولایت از شوایب شبهات و تشکیکات بیرون آمده بقلم صحت رقم صحیفه علم الیقین

ثبت و جهه دفاتر خاطر غایب و حاضر کرد از صحیفه کامله امر و اراده ربانیه را بتحریر اتیان ماموریه محرر ساخته

بر طبق کلام صحت انتظام کل امر ذی بال سرورق آن را سبحانیه را به تسمیه الهی و تحمیدات نامتناهی مصدر ساخته

و مرقوم کرد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی علا فی توحده و دنی فی تفرده و جل فی سلطانه

و عظم فی ارکانه و احاط بکل شیء و هو فی مکانه و بعد از طول کلام حقایق نظام دقایق فرجام در ان خطبه

سامیه مشتمله بر تسبیحات و تقدیسات الهی که فکر تمامی ار سعت دایره رساله بر دامن آن جواهر نفیسه مقصد

منوی در رشته تحریر و تقدیس ساحت جلال کبریائی انسلاک یافته و زبان بلاغت و فصاحت آن سرچشمه زلال

رسالت و هدایت بذکر محمد ذات بربوبیت متعلق بدین گشته میفرماید که واشهد له بالربوبیة واؤدی ما

یوحی الی حذرا من ان لا افعل فتحل بی منه قارعة لا یدفعها عنی احد وان عظمت حیلته لا اله الا

هو لانه اعلمنی انی ان لم ابلغ ما انزل الی فی علی ما بلغت رسالته وقد ضمن لی تبارک وتعالی العصمة

من الناس وهو الله الکافی الکریم اوحی الی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وان لم تفعل

فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس معاشر الناس ان الله قد نصبه لکم ولیا واماما مفترضة

طاعته علی جمیع المهاجرین والانصار والتابعین باحسان وعلی البادی والحاضر وعلی الاعجمی والعربی

وعلی الحر والعبد والصغیر والکبیر والابیض والاسود وعلی کل موحد ماض حکمه نافذ امره ملعون

من خالفه مرحوم من تبعه ومن صدقه واطاعه فقد غفر الله له معاشر الناس انه آخر مقام اقومه

فی هذا المشهد فاسمعوا واطیعوا وانقادوا فان من بعدی علی ولیکم وامامکم بامر ربکم

ثم الامامة فی ذریتی من ولده الی یوم القیمة معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا منه

ولا تستنکفوا عن ولایته فهو الذی یهدی الی الحق ویعمل به ویزهق الباطل ولن یتوب الله علی

احدا انكر ولايته ولن يغفر الله له حتما على الله ان يفعل لمن خالف امره فيه معاشر الناس فضلوا

عليا فانه افضل الناس بعدي من ذكر وانثى ملعون ملعون مغضوب مغضوب على من رد قولي

هذا الا وان جبرئيل خبرني عن الله تعالى بذلك وقال من عادى عليا فعليه لعنتي فلتنظر نفس

ما قدمت لغد واتقوا الله ان تخالفوه معاشر الناس انه جنب الله الذي ذكره الله في كتابه المجيد

فقال تعالى مخبرا عن من يخالفه يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله معاشر الناس ان عليا والطيبين من ولدي

امناء الله على خلقه وحكامه في ارضه الا وقد اديت الا وقد بلغت الا وقد اسمعت الا وان

قال الحا انا ملت عن الله عز وجل الا انه ليس امير المومنين غير اخي هذا ولا تحل امرة المومنين بعدي

غيره معاشر الناس ان ابليس اخرج ادم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط اعمالكم الا انه لا يبغض

عليا الا شقي ولا يتولاه الا تقي ولا يؤمن به الا مؤمن مخلص وفي علي والله نزلت سورة العصر

ان الانسان لفي خسر السورة معاشر الناس قد بلغت ما امرت بتبليغه حجة على كل غايب وحاضر وعلى كل

كل احد من شهد او لم يولد الا فليبلغ الحاضر منكم الغايب والوالد الولد الى يوم القيمة وسيجعلونها ملكا

واغتصابا الا لعنة الله على الغاصبين الا ان خاتم الائمة منا القائم المهدي الا انه الظاهر على الدين الا انه

المنتقم من الظالمين الا انه فاتح الحصون وهادمها الا انه خيرة الله ومختاره الا انه وارث كل علم والمحيط به

والله

ولیّ الله فاعضدوه واسمعوا فی سرّه وعلانیته معاشر النّاس من یطع الله ورسوله وعلیّاً امیر المؤمنین

والائمة من ولده فقد فاز فوزاً معاشر النّاس فاتقوا الله وبایعوا علیّاً امیر المؤمنین والحسن والحسین

والائمة کلمةً باقیة یهلک الله من غدر ویرحم من وفی ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه ومن

اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیما و بعد از صرف عنان قلم از نحو بیان معانی تمام فقرات خطبهٔ مذکوره

نخبهٔ منیفه که تشبیهات و تأکیدات و اشارات و کنایات و تفنّن عبارات و الحان مختلفه در اسالیب کلمات معجز آیات

و بیان مجملات و تبیان مفصلات و افصاح از حسد و حقد منافقین و توعید و تهدید و تشدید و تشبیه و الفاظ شریفه و معانی

لطیفه حضرت کشف شد. بلفظ خوش و معنی های پر دراو آب زلالست و جواهر درّ او و ارائه طرق مستقیمه و امتیاز آن

از مناهج هالکه و انحصار اهتدا در اقتدا به آن هادیان رهروان طرق هدی و اظهار ارتداد امت بعد از رحلت حضرت رسالت

و رجوع اصحاب به سوابق ملت و طریق جاهلیت و تکفیر اهل الفتن در مقام ثانی در دار البوار و عدم صحت ایمان و عدم نفع آن

و عدم تخفیف عذاب از ایشان با اظهار ترک و طغیان و تقریح اصحاب لوح بر آنکه ایمان و بیان وجوب اطاعت

ائمه علیهم السلام و ختم سلسله امامت به حضرت قائم و لعن الله علیهم و انتقام از طبقات ظلم و عصیان و کثیری از اسرار

حقیقه و انوار محجبه و فواید مفیده مترشحه از عیون صافیه مطویه در طی عبارات شافیه و کلمات کافیه مندرجه

در فقرات معجز آیات آن خطبهٔ سامیه عاقبت ظهور دارد و باید دانست که راوی روایت متعلقه یوم الغدیر

و بنابر آن نسخه مصحح امور مهاره ان روز را بماء الذهب تحقیقات صادقه و تدقیقات وافیه مذاهب علماء و ائمه مجموعه

تنزیلات سبحانی و تاکیدات نبوی را به تصویر دلپذیر صدق و یقین مصور کرده اند که حضرت مصافقه اصحاب بتلک فاتح ابواب

تحقیق یافته و طوایف مختلفه امت به اندراج در جریده اطاعت امیر و متابعت محمدی صلی الله علیه و آله مبتهج گشته مرضی

و ذمیم الهی بثبت فاتر ادعان و انقیاد ایشان گشت حضرت رسالت حضرت بتشیید مبانی حجت و استحکام مقام وصایت نصب

خیمه سالار مهمه مسند نشین سرادق ولایت و هدایت با کجلوس آن حضرت اختصاص داده تمامی اصحاب حاضرین بارگاه رسالت پناه

ذکورا و اناثا وضیعا و شریفا بر حسب فرموده نبویه بامرة المؤمنین بر آن مرکز دایره اسرار رب العالمین سلام نموده و بعد از مبارکبادات

مطلوبات حضرت نیز که در آن سفر سعادت اثر ملازم بارگاه نبوی بوده اند ایشان نیز بدین سعادت مستسعد گردیدند باد عای

و قبول و تسلیم و رضا بنا در جستند و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رضی الله عنهم منقول است که هنوز در موضع غدیر خم خیمه

سرادق جلال نبوی بود که جبرئیل علیه السلام مهبوط نموده اصحاب را به بشارت نزول این آیه مستبشر ساخت که الیوم اکملت

لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و مرویست که در آن روز جبرئیل علیه السلام مصور بصورت

شخصی حسن الهیئه نظیف اللباس گردیده و بروایح طیبه معطره از کلاله او اهوات عطر انگیز هوای فضای محبت فزای آن

صحرای خلد رشک گردیده و انشا داد و انبساط تمام از وجنات حالات جبرئیل در جلوه ظهور پذیرفته از تاکیدات و تصریحات

و تشییدات ابلغیه رضیه ملاطفه ربانیه که دست قدرت کامله الهیه در ترفیع شرفه منیعه و تاسیس اساس فیض اقبال نبی

اظهار ارتفاع بنیان و الاطلاق من الفضولی مخففه مقصور بر صواب استهام اهدی مصدر گشت جبرئیل ع در این باب نفوذ

خالصه طویت و سریرت را مسلوک سلکه ثانیه سرور و مجبور گردانیده و در تخلیص وی از شوایب مغشوشه موثبه مشتعله

از آتش تحیر و تفکر را بر دراید سماعت ثایره کلام مرافقت انتظام حرارت فرقه و الله ما رایت کالیوم قط

ما اشد ما اکد لابن محمد انه یعتقد له عقد الا یحله الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم و در

طویل لمن حل عقده و عمر را استماع این کلام تشنگی حرص چون اخضری بنیم نوشته با دلی از نایره کفر و نفاق سوزان

و حیرت شان متوجه حضرت رسالت پناه مقول قول جبرئیل ع را بر ورق عرض آنحضرت رسانیده اظهار عقیده فاسده اش

بمدلول مضمون کلام بلاغت انتظام نبوی باین عنوان ارتسام یافت و ما تدری یا عمر ما هذا القایل

ان مطرود لم کرده سلاوه مرده ... بسایه تجهیل حق معترف شده باین معجز بیان نبوی که مترجم اسرار مخفیه کلمات

غیبی و مظهر انوار مستوره مشکوة لاریبی است بابراز لآلی مکنونه از حقه محفوظه بحاتم خزان خزاین اهدی گوهر

فشان گشت که ذلک الروح الامین جبرئیل علیه السلام فایاک ان تعتقد فانک ان فعلت فالله و رسوله

و المومنون منک براء و بر اهل انصاف پوشیده نیست که مقتضی فحوای عبارات جبرئیلی و کلمات معجز آیات

نبوی مقتضی صحت حکم بکفر و ارتداد عمر بعد معتقد براءت ساحت رفاقت و خصوص حضرت رسالت و سایر اهل ایمان

از امت علی رتبت آنحضرت از احوال و اعمال غیر مرضیه آن سر حلقه ضلالت و شقاوت بعد صورت استدلال

اهل ضلال بر صحت خلافت اول که معلق به بیعت ثانی بانی کفر و نفاق به ابو بکر سرشته عصیان و شقاق است از وجوه صحت

خالی بجهت عبارت کبیعة عمر لابی بکر و بیعت عبد الرحمن لعثمان که نزد ایشان مثبت مدعاست از دایره اعتبار بیرون

اولا از مواضع مصادره بر مطلوب بود ثانیا منافی مدلول کلام و خلاف التئام منور است چنانچه عبارت واقع در بدایت ایام

بحکم مفید مرام است و مذکور است که بعد از اشتهار کلام جبرئیل علیه السلام میانه اخبار و اشرار امت سید ابرار ذکر بالا

بحکم با الفاظ معتبره که مجدد عهود و مواثیق واقعه آن روز است بتادر منفعه قیس بن سعد الخزرجی لب بتبیین بهشت آئین

مدحت و مادحیت آن ممدوح رب العالمین و محبوب خیر المرسلین ابا هاشمی رفایف الانوار شمه از شان حالات

و کمالات المظهر تجلیات ذات و صفات معروض گردانیده و بزلال کوثر مثال سلسال کلام مدحت التئام از

غبار الکفار جاحدین و معاندین الصفیه دله و میدان عظیم البنیان مدحت مولا الکلاه سمند عبارت [illegible] کمائنیا

و ببطر طوعش در گلستان زمحمله بیان آن داستان دستان سرائیده که علی اماعنا و امامنا سوانا اتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه فعلی مولاه خطب جلیل و عمرو بن عاص که [illegible] ما ابکه

صلصال وجودش بنهر آب کفر و نفاق تخمیر یافته ماطها روقایع آن روزست [illegible] بعبره

باکی محمد تعرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب و هم حجج الاله علی البرایا بهم و بجدهم لا یستراب

ولا سیما ابا حسن علی له فی الحرب مرتبة سحاب فضربته کبیعته یوم خم معاقدها من القوم

الرقاب

الوثاب اذا نادت صوارمه نفوساً فليس لها سوى نعم جواب و در این باب ... خوارزمی ...

سهما لنبيه احمد ووصيه اعنی الامام وصينا المحمودا اعنی الذی نصر النبی محمداً قبل البرية ناشئاً

ووليداً اعنی الذی كشف الكروب ولم يكن فی الحرب عند لقائها رعديداً اعنی الموحد قبل كل موحد

لا عابداً وثناً ولا جلموداً و در این باب از نوادر عرب ... و اطراف شرق و غرب بلاد منتشر رقم تحقیق

و تتبیع کشته بنوعی که ذکر شده از آن ازمنه صفات امیر رسالة افزون است و بر آنچه از محمد بن طلحه شافعی

منقول است اقتصار رفته تأکیداً للحجة و الزاما للزمرة و کلمات مذکور این است اصغ واستمع آیات وحی

تنزلت بمديح امام بالهدی خصه الله ففی آل عمران المباهلة التی بامرها اولاه بعض مزاياه

والاحزاب ثم تحريم هل اتی مشهود بها اثنی عليه وزكاه واحسانه لما تصدق والعانی بجاه

بلغه فی نيل حسناه تا آنجا که فقر یوم الغدير وزاده بانك مولی كل من كنت مولاه

وفضله لما ارتقی فوق كتفه الی سطح بيت الله لما تبواه الی المحل الاعلی فقال افدی من

الی الارض مكسور الجناح ولباه فمن ذا يضاهی المرتضی علم الهدی وكتف رسول الله ارضی رجلاه

باید دانست که بعضی که در ... فی المناقب صحیفه الصادق این حقیر بتوفیق بترقیم امور روایات متعلقه بیوم

الغدیر پرداخت محرر گوید که سئل سفیان بن عیینه عن قول الله تعالی سأل سائل فیمن نزلت قال

لقد سالتني عن مسئلة ما سالني عنها احد قبلك حدثني جعفر بن محمد عن ابائه عليهم السلم قال لما

قام رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي عليه السلام فقال

من كنت مولاه فعلي مولاه فشاع ذلك وطار في البلاد فبلغ ذلك الحرث بن النعمن الفهري فاتى

النبي ص في ملاء من اصحابه فقال يا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك لرسول الله

فقبلنا منك وامرتنا بالصلوة والزكوة والحج وساير العبادات فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى

رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا وقلت من كنت مولاه فعلي مولاه أهذا شيء منك ام

امر من الله فقال والذي لا اله الا هو انه امر من الله فولى الحرث بن النعمن يريد راحلته وهو يقول

اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل اليها حتى

رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتل فانزل الله تعالى سأل سائل و چون این [illegible]

صحیفه کامله اعتقادیه با نقاش صورت ثبوت حکایت غدیر الطباع پذیرفته از طریق مخالف و موالف بروایات

کثیره معتبره مصححه مشتمله بر تاکیدات و تشبیهات و تحرکات خارجه از دایره تاویلات بعیده و احتمالات فاسده

مشهوره متین و ثابت و متحقق شد باتفاق فریقین و اجماع طایفتین الا ما شذ من اهل الخلاف والله علیم

که حقیقت حکایت روز غدیر انتهای بابه اوضح امور دینیه مترتبه بر اخبار روایات متصله بسلسله نبویه است

و اینکه کتاب کلینی بروایت نیز از ایشان علیهم السلام از حضرت صادق ع موشح بضمیمه اخلاصیت علویه گشته

و حاصل مضمون روایت آن است که چون ثمره شجره موزونه دوحه فضای نزهت فزای غدیر خم که با نامه شریفه

نبویه اقتطاف یافته در زمان اطاعت و انقیاد حضار آن جویبار رفایف الانوار خوشگوار بنحو و اهمی رقعه ای

آن بعرض سعادت اثر بر سر خوان قبول و اذعان جای گرفته پیمانه عهد و پیمان از ینابیع الطاف الهیه نا بوازمنیع

سلّموا علی علی بامرة المؤمنین لبریز شده عطش تشنه لبان ایمان ربانی و سیراب گردیده نه خوش کسی آن ایشان

گردید پس فیض اقتباس ذکر بالا بتر صیص آن از تخصیصات ربانیه و تاکیدات آسمانی و تاییدات سبحانی ابنای قوم

طوایم مواعدات و معاهدات ایشان را بتوقیع و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم

کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون موقع گردانیده در همان روز بعد نزول آیه مبارکه مذکوره چراغ [illegible] درمان ولایت

منور فرمود و رشته مواعد اصحاب باین فاتح ابواب تشیید سدید یافته بحبل متین آسمانی التصاق یافت و مذکورات

که سبب نزول آیه شریفه در آن روز این است که چون عامه اصحاب بعضی لا سیما اول و ثانی چون [illegible] از آتش

صغینه دیرینه سلسله نبویه را از عیون همه فیه اطاعت [illegible] ولایت که از منابع قوام عرش عظیم انشعاب یافته

شریف و شریفه دله من حیث الصورة در جریان اصحاب باقرار کلمات اخلاص مقدار الحاط یافته باطنهای آن

بر جاده نفاق و شقاق راسخ بعضی لعبادت لات و منات در زاویه مظلمه سومنات قلوب قاسیه متکدره

ظلمت جحد و انکار را استحکام داشته بتکرار مدلول کریمه و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون

مواظبت نموده با وجود حصول علم الیقین بلکه حق الیقین به تنزیلات آسمانی و مراسلات ربانیه روایات مثبتات قرآنی و مدلولات

واضحات فقرات خطبه سامیه نامیه مشتمله بر مضامین کلمات فرقانیه تمام را کان لم یکن شیئا مذکورا دانسته و ارجحیت

و ارجحیت واقعه مرتبه محسوس در آن روز که با هر یک و تعلیمات استفهامیه طالب حقیقت امور نازله سماویه و اوامر ظاهره صادره نبویه

که بعنوان صحیفه سؤال بر این عنوان معنون شد که أمن الله او من رسوله رسوله یا رسول الله و از جانب

حضرت رسالت بجواب من الله و من رسوله جواب گردید مقارن حال جبرئیل ع نزول نموده صحیفه معاهده امی ب

از جانب عزت رب جلیل بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه بتأکید شدید و لا تنقضوا

الایمان بعد توکیدها مؤکد گردانید الطلاع صدور انتظام و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا

مردوف ... طلبه انما یبلوکم الله به ... و لیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه

تختلفون تأکیدی جدید و تشییدی شدید فرمود و لکن اصحاب ... واقعه مشتمله بر نقض عهود و مواثیق یوم

الغدیر که و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها کنایه از آن است تمامی آیات نازله و مراسلات مؤکده در تزدادات

جبرئیلی و تأکیدات ربانی و تنصیصات آسمانی و تبلیغات نبوی و تصریحات مصطفوی و معاقدات و معاهدات

که محکم منطوقه ... عهد یوم الغدیر را بیان است که ... بیعت یوم خم معاقدها من القوم الرقاب

رؤوا

تامی را از جملهٔ اعتبار تخلیه نفس و کملات تمامات بجوئی که عین مقصد ربانیت بجملگی از حیز اطاعت خارج دانسته همان

حکایت است که کردند آنچه کردند و از سلمان فارسی رحمه الله ذکر یافته که بعد رحلت پیغمبر و اکثر امت را [illegible]

مجمعه مسلم لهم [illegible] و نکردن حق را از امیر بیرون و ما را مولوی [illegible] حکایت اسنادی شعر از کجا انتقام می‌جوئی از جمال

جان گرا باشد رجا حسن درخت آدمی و بیخ عهد بیخ را تیمار می‌باید بجا عهد فاسخ بیخ و سیله است و شمار لطف بس بنیاد عهد

شاخ و برگ که اگرچه سبز بود چون نبه شد بیخ بس بریش بنیت سعوت ورندارد برگ سبز و بیخ همت عاقبت بیرون کند

صد برگ سدات و حق منظومات مولوی منطوی بر مدلولات کلمات قرآنی و آیات بینات سبحانی و روایات معتبره

منسوبه بسلسلهٔ نبویه است بنابرین اشاره الصحة ما ذهب الیه الامامیه عنهم و مدار ایمان و سایر لوازم دینیه را بر

ایفاء بعهد و میثاق و مواثیق که کنایه از معاهدات و مصادقات یوم الغدیر است گذاشته و لیقرع ما بگوش عرض ارزیان صحیح

مراعات قواعد مضبوطه معتبره حسان روشن است و اظهار اینکه خطیئات صادره از طبقهٔ امامیه معفوون بعفو و غفران بجهه

مجرد سبزی برگ و شاخ که عبارت از تزیین بظواهر اعمال است مداومت صوم و صلوة و امثال آن از عبادات که غالب اوقات

از حق لطیفان خاندان نبوت و ولایت صدور می‌یابد بدون مراعات اصل آن شجره سودمند نبخشد و فواید ما موله یوم الحسرة و الندامة

مترتب نیابد و با تعبیر از حضرت صادق علیه السلام بروایت الی شد که قبل ازین مذکور شد ایمان و اسلام است که لا یبالی الناصب

صلی ام زنی و قد نزلت هذه الآیة فیه عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة و اگر از اوراق حضرة وعظ در طریق

فاما به من حیث الصوره یابس و بی ثمره نماید لکن حجر احمر اصید که عبارت از عقیده صالحه اثنی عشریه است

رعایت سماه و در تقیه مغرس از خشمه ماعیه حسن عقیده مسامله نمیه مدار استثمار ان بر اظهارت و طراوت اصل

گماشته باشد ما با خره ببرکت تقیه و تتمیه آن مذکور اوراق و اغصان که در این مرتبه عبارت از امور مترتبه

بر عبادات و طاعات است از ان شجره طیبه نشو و نما یافته منجر درجات و غرفات است و در این معنی در باب بیان

غیبت از کتاب کلینی در آخر حدیثی طولانی مذکور است از حضرت صادق علیه السلام بروایت عمار ساباطی که اما

والله یا عمار لا یموت منکم میت علی الحال التی انتم علیها الا کان افضل عند الله من کثیر من شهداء

بدر و احد فابشروا و چون دوام عذر بر وجهی که مجمل از ان سمت تحریر یافت انجام پذیرد و نیر اقتدار نبوی

در نظر درجات و مول بمدینه مطهره سریع الحرکه شد و عاون تاییدات آسمانی تجدید توجهات بانی طرب انگیزه

روان طریق پایان که چها به نفرار زنده منافقین و دشمنان دمان نبوی که مدلول ان المنافقین فی الدرک

الاسفل من النار دلها شسته جبهه عقیده فاسده ایشان است مثل ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمن عوف و سعد بن ابی

وقاص و معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری

چون هنوز علیت قلوب کثیف صدورشان از وقوع حیف منتنه صفات کفر و نفاق مسلوث بلوث مخالفت ملت

صاحب و به نرخ ولاء بسیره اطاعت ظاهری قوانین شریعت مطهره نماشته بر حراف کثافت اصابه از آنچه

چشم

چشم اعتبار از رویت شعشعهٔ لمعات انوار آفتاب نبوت پوشیده و بر طبق کلام اهل عرفان السعید من

سمع النداء فاجاب والشقی من ابطل الحق فادحض الجواب مدار کار ستار انکار بر ابواب معشوقه اقرار از

مشاهدهٔ آثار انوار که هر در و دیوار رخسار روشن آن آیینه محجوب گشته و منقلب در اودیهٔ غفلت گردیده موافق مدلول

دین الغافل هو نیل و هو الشیطان تو نیل رسوم دنیهٔ دقائق حق را بر صحت صالحه مکابرت راجح دانسته ارکان فاسدهٔ

ایشان در اطفاء نور نبوت بصعود بر عقبهٔ هرشی و تدحرج دباب کینهٔ دیرینه و کدورات قدیمه قرار گرفته در شبی

ظلمانی بقصد اطفای چراغ خاندان منبر عدنان مقیم المقام گویا منتظر قدوم فیض لزوم موکب جلال نبوی بر مدار

اهلاک آن نور پاک سر قصد نهفتند و چون صعود بر اعلی درجات عقبه کرد بارگاه احدی منوط بتجرع کاسات مرارات

مصابرت است چنانچه گفته‌اند لا وصول الی مقامات العلی الا بمقاسات البلاء و تجرع کاسات

العناء و من طلب الله [illegible] بالاحاج المر حضرت بوجه علم مواد حیله و خدیعهٔ آن طایفه مدد واقف آن سر دفتر حشم

و سپهر صبر و تحمل مسرور گشته بحذیفه یمانی اشاره فرمود که متعلق بر زمام ناقهٔ نبویه گردیده عمار یاسر بسیاقت آن

اختصاص یافته چون سمع نکبت آن رجالت رشحی بخش آن عقبهٔ مظلمه گردید طایفهٔ ضاله مضله با بخار دباب معهود

حملهٔ آلاهی رشاد جسته نوعی که از حدوث آن حادثه قوایم قویمهٔ ناقهٔ نبویه سلالهٔ ثبات قدم از دست داده

و روش رهروان طریق تمکین فراموش نموده و کار از کار رسید ابرار دهان عصیان منفذ کرده که ناگاه شتربان

جانان پایمال ازالۀ تجدید حکایت سلامت وی را که مستقیمه مراعات ادب و اطاعت حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله را مضمون نشاء و توجه خاطر سوی نیز مسکن نائره اضطراب ناقه میمونه مؤتمنه گویا او را به عبارت

عینی بشارت اسکنی یا مبارکه تسکین داده ناقه مسعوده لسعادت مرکوبیت حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله زبان معذرت بیان در استصلاح حال خیر مآل مجرای زلال کوثر مثال محبت و انابت گردانیده و جبه

گوهر بنیاد چهره عبودیت استغاثه معنوی را بر جای قبول معذرت سرای حسن مثال دله که یا رسول الله لا ذلت

یدی عن یدی ولا رجل عن رجل وانت علی ظهری و در بعضی از روایات مذکور است که چون مقتضای لا یحیق المکر

السیئ الا باهله مقدمات مرتبه و احکام رفاسد اصحاب عقبه از نتیجه مقصود عقیم اماد در عقبه ضیقه طغیان

پا بسته خذلان و حرمان گردیده از سیوف مسلوله توشح جسته بقصد قطع شجره مبارکه حرمت مطهره نبویه نزول ایشان

متوجه حضرت رسالت گشته اند و از حذیفه روایت است که فلما رای القوم ان الناقة لا تنفر تقدموا

الیها لینفروها بایدیهم فجعلت انا و عمار نضرب وجوههم باسیافنا و کانت لیلة مظلمة فتاخروا

عنها وقد ایسوا مما دبروه و درین مرتبه نیز سر در ابنیا بمقتضای مدلول قول القائل الشطط عن صدمة

السخط تقاد لا یلیک وعرها و بجاده لا یبلغ قعرها الا عالم عامل و بانع کامل یشد حزام الصبر

علی حیزوم الحزم و یلقی غبیط الغیط علی عزوم العزم فیجوب مجاهل السبل و یصبر کما صبر اولوا

العزم من الرسل عمر نمود و هر قع حلم و وفا را با رشتهٔ مصاحبت ارتباط داد تا آنکه حذیفه ارادهٔ تحقیق حقیقت

آن داشته نموده گفت یا رسول الله من هؤلاء الذین یریدون ما یرتقی حضرت در اینمرتبه بجواب اجمالی اکتفا نموده فرمود

که هؤلاء المنافقین فی الدنیا والآخرة و چون حذیفه اعادهٔ سؤال نموده گفت یا رسول الله من هؤلاء و در سیم مرتبه

حضرت بقدر اراجات تفصیل نموده فرمود که فلان و فلان تا آخر اسامی جماعت مزبوره و چون صفحهٔ ارادهٔ حذیفه بتصویر ناکهی

بصیرت در این امر مرتسم شد بمعد آمینی ذریعه بر فروز نجوم مضیئه اعنی زبنقیه از بروج علم و عرفان شده برقی جهانتاب

سر از گریبان عجبهٔ مذکوره بر آورده نقاب حجاب از چهرهٔ دغای اصحاب کشف نموده و هر یک از ایشان بر طبق یعرف المجرمون

بسیماهم در آیینهٔ ملاحظهٔ دوستدار من ارتسام یافته همگی در بوتهٔ فضیحت سوختهٔ آتش محک طبیعت گردیده و دعوای ایمان

با ثبات نقیض آن بطلان یافت ٭ دعوی بسر زبان خود بستی ٭ در خانه هزار بت بشکستی ٭ گو تا که بت شکستی داد

از بت رستی ٭ فردات کند خمار کاکنون مستی ٭ و کلام محقق رومی صدای این گفت ٭ مادر بتها بت نفس شماست ٭ زانکه آن بت

مار و این بت اژدهاست ٭ بت شکستن سهل باشد نیک سهل ٭ سهل دیدن نفس را جهل است جهل ٭ هر نفس مکری و در هر مکر از آن

غرقه صد فرعون با فرعونیان ٭ در خدای موسی و موسی گریز ٭ آب ایمان را ز فرعونی مریز ٭ و دیگری از عرفا اشارتی بهمین نهج

تو سوداری با این یک قول رستی ٭ نخوردی فردا خمارت را که مستی ٭ مسلمان نیستی از تو جز بنام ٭ منافق نیز بهر کفر بنام

نفاقات بیش چیزی دیگر نیست ٭ زبان گویا و دل را زان خبر نیست ٭ مسلمان گشته بد اکنون یک عضو ٭ بطهر شود آنکه نافع نیست بکنی د

اگر دل با زبان یکسان کنی تو * هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو * مسلمان حقیقت گشته باشی * ز شرک مشرکان برگشته باشی

و باید دانست که واقعهٔ لیلة العقبه منافقه علی امامیه علیهم السلام از آن اشهر است که اثبات آن محتاج بیان باشد و این معنی عند ارباب

انکار مستغنی از روشنی ثبوت و وضوح بازمده بتصدیق اثبات و ایضاح احتیاج ندارد و کتب سیر که مذکر آن تشریح یافته

بر اسامی کلاب مرقوم رقم اهل عدل و انصاف است و دعای صنمی قریش که مشتمل بر عبارت در باب حرج است از دلائل داله

بر مدعاست و بنا برین کاتب دیوان حقیقت را که طومار ارتداد ارباب عناد مرقوم قلم صحت رقم ولیست اگر از مواد مذکوره که مثبت

کفر اصحاب عقبه و کذا من یحذو حذوهم و یقتفی آثارهم من سایر مخالفی رسول الله صلی الله علیه و آله

فی وصیته لامیر المومنین صلوات الله علیهم اعراض نموده بخصوص این واقعه که بحجت است و اخصه مستند کرده دخلی نیست

با آنکه نصوص متواتره و آثار معتبره درین باب زیاده از اندازه حساب است و در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کریمه

فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم مذکور است که هو والله لعلی بعینه ثم لا یجدوا فی انفسهم

حرجا مما قضیت علی لسانک یا رسول الله یعنی به من ولایة علی علیه السلام و یسلموا تسلیما لعلی علیه السلام

و بروایت شیخ الطایفه شیخ مفید رحمه الله از زید بن علی علیه السلام منقولست که مراد از لفظ ایمان در کلام شریفه و من یکفر

بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین ولایت آن سرور است که دایرهٔ صدق و یقین است و پوشیده نیست که

آیتین مذکورتین صریحتین از دلالت و آله واضحه بر عدم ایمان بلکه تصریح به تکفیر ایشان شده اظهر براهین معتبره درین مرات

و ظاهر است که لفظ ایمان باعتبار ترادف با اسلام چنانچه موافق اهل خلاف است حکم با نتفای آن مستلزم ثبوت کفر است

و قطع نظر از ترادف بملاحظه معنی اخص بهمان استلزام ثابت است و باعتبار معنی اعم اگرچه مستلزم نفی اسلام مقابل کفر

شود ابد اما روایات معتبره که مفید نفی اسلام باشد از منقوله عدد و حصر بیرون است و مدلول روایت محمد بن سنان از

حضرت رضا علیه السلام که شیخ بر سبیل ذکر بعضی از مؤیدات قویه فرموده است و عبارت منقوله بعینه اینست الجاحد لولایتنا

کافر والجاحد لفضلنا کافر ولا یبغضنا مومن ولا یحبنا کافر ومن مات علی حبنا کان حقا علی الله

ان یبعثه معنا نحن نور لمن تبعنا وهدی لمن اهتدی بنا ومن لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء

بنا فتح الله وبنا یختم وبنا اطعمکم عشب الارض وبنا یمسک السموات والارض ان تزولا وبنا ینزل الغیث

من السماء وبنا امنکم من الغرق فی البحر والخسف فی البر وبحبنا ینفعکم الله فی حیوتکم وعند موتکم

وفی قبورکم وعند بعثکم وعند الصراط وعند المیزان وعند دخول الجنة مثلنا فی کتاب الله کمثل المشکوة

والمشکوة فی القندیل نور علی نور فینا المصباح محمد ونور علی نور نور علی وفاطمه یهدی الله لنوره

من یشاء یهدی الله لولایتنا من یشاء ومن احبنا کان حقا علی الله ان یبعثه مشرقا وجهه نیرا

برهانه ثابته عند الله حجته فنحن النجباء ونحن النقباء ونحن النور والضیاء ونحن افراط الانبیاء

والاولاد الاصفیاء وشیعتنا الشهداء وهذا کلام فیه الشفاء ودر روایت شیخنا المفید قدس الله سره العزیز

از آنحضرت سید المرسلین رسول رب العالمین منقول است که ولایة علی بن ابی طالب ولایة الله و حبه عبادة الله و اتباعه فریضة الله

و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله و از حضرت شاه ولایت

مذکور است که در زمان حکومت ملاعین ثلاث میفرمود که لیبک علی الاسلام من کان باکیا و قد ترکت ارکانه و معالمه

لقد ذهب الاسلام الا بقیة و قلیل من الناس الذی هو لا دفعه و پوشیده نیست که در ازمنه طغیان امت در غصب خلافت

و جرأت جلوس بر مسند حضرت رسالت ارکان اسلام که بترک آن تصریح شده ظاهرا مراد از آن نماز و روزه و مثل آن

از ارکان شریعت مطهره نبوده معتقد حضرت و هو اعلم بما قالوا ترک ارکان ترک وصایای سید الانام و نزول آیات بینات

ملک علام و ترک خلفای منصوص منصوبه من عند الله است و در این صورت ارکان اسلام عبارت از اذعان و انقیاد و تسلیم

و تعبد و نصوص وارده در امر خلافت و وصایت اوصیای رسول الله و خلفای منصوبه من عند الله است که ترک آن موجب

ترک اسلام و مقتضی الضعف بنقیض آنست و از حضرت از ترک اسلام معنی اعم اشمل بر وجهی که شامل حکم

ترک ضروریات دینیه و فروع ملیه است و صحت آن متعین نیست که جمیع هیئات و کیفیات و امتیازمندیه و جمیع

و مسنونات و علم بقوانین قویمه ملت مطهره از موجبات فساد و صحت و غیر آن از قواعد شریعت منوط باطاعت و متابعت

اقوال و افعال اوصیای صادقین و ائمه طاهرین است بنابر این جماعت مستنکفین از متابعت و منحرفین از اطاعت اقوال

و افعال ایشان در تشییص بنیان رفیع المکان ارکان اسلام و عاملین اقوال جاحدین مخالفین و رهبان و احطان

نبوت و ولایت فی الحقیقه تارک امور مذکوره است و از عهده مکلف به شرعاً بیرون نیامده بر جاده غیر مأموره

منتهیه بارتکاب مخالفت دین نبوی ثابت قدم است و بهر صورت مذکوره مستلزم انهدام ارکان اسلام و انعدام معالم ملت

خیر الانام است و کلام حضرت صادق علیه السلام که در کلینی مذکور است که ابو بصیر بشرف خطاب مستطاب مشرف گشته مفید

مقصود است یا ابا بصیر اما ترضون ان تصلوا و یصلوا فیقبل منکم و لا یقبل منهم اما ترضون ان

تزکوا و یزکوا فیقبل منکم و لا یقبل منهم اما ترضون ان تحجوا و یحجوا فیقبل الله منکم و لا

یقبل منهم والله ما یقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم و موافق مضمون روایت

مذکوره است آنچه حنان از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که لا نبالی الناصب صلی ام زنی و هذه الآیة نزلت

فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة و ملایم روایت مذکوره است آنچه مالک جهنی از حضرت صادق علیه السلام

ذکر نموده که یا مالک انه لیس من قوم ائتموا بامام فی الدنیا الا جاء یوم القیمة یلعنهم و یلعنونه الا انتم

و من کان علی مثل حالکم یا مالک ان المیت والله منکم علی هذا الامر لشهید بمنزلة الضارب

بسیفه فی سبیل الله و چون این مقام رشته ارتباط مقام منظومه در طی عبارات منثوره جاریه به دلالات کلمات

منظومه الصادقه مشعره به تحریر کلام است * بزن ز قبول و کوی سعادت * در این نشیمن ادبار و کلبه آفات *

ز نجب طاعت شاهی که شرع پاک رسول * بدولت بنده چو خضر یافت آب حیات * بحق خالق هفت آسمان و هفت زمین

کعبه و ارکان و مشعر و عرفات که بی ولایت آل رسول بنیت قبول نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکوٰة

و حاصل کلام آنکه روایات مذکوره و مثل آن از آثار معتبره منقوله از سلسله علیه نبویه افاده حکم بسبب اسلام اهل خلاف

با جمیعها و خرافات محضه و غبار تشکیکات شیطانی و توهمات نفسانی بزلال تصریحات صادره از ینبوع صافیه عصمت

و طهارت از الواح تاویلات فاسده و تصرفات طباع غیر مستقیمه در این امر از مخاییل عدو قدیم شیطان رجیم است

و از بشارات عظیمه درین باب روایتی است که در بیان مدعا روایت برید عجلی است از حضرت صادق علیه السلام

فی قول الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و کان جوابه الم تر الی الذین اوتوا

نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین

آمنوا سبیلا یقولون لائمة الضلال و الدعاة الی النار هؤلاء اهدی من آل محمد سبیلا اولئک

الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و از حضرت باقر علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

[illegible] قال الله تعالی استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک ولایة علی و والی اعداءه

و انکر فضله و فضل الاوصیاء من بعده فان فضلک فضلهم و طاعتک طاعتهم و حقک حقهم و معصیتک

معصیتهم و موافق مضمون روایت مذکوره است عبارت منسوبه بحضرت رسول صلعم سیکون من بعدی ائمة علی الحق

من الله من اهل بیتی یقومون فی الناس فیکذبون و یظلمهم ائمة الکفر و الضلال و اشیاعهم الا من ظلمهم

و لذیهم

و کذبهم فلیس منی و لا معی و انا بریٔ منه و از باقر علیه السلام در تفسیر کریمهٔ و یوم القیمة تری الذین
کذبوا علی الله وجوههم مسودة من قال انی امام و لیس بامام روایت کرده و ان کان علویاً قال ع
و ان کان علویا و از صادق علیه السلام مذکور است که ثلاثة لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب
الیم من ادعی من الله لیست له و من جحد اماما من الله و من زعم ان لهما من الاسلام نصیبا و در کلام
صدق انتظام حضرت باقر علیه السلام که تحیات معیده که بر زبان سالکان شادروان عرش اعظم جریان یافته واقع است
کل من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و در
تتمهٔ روایت درج یافته که اصبح ضالا تایها و ان مات علی هذه الحال مات میتة کفر و نفاق
ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا و اضلوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد
اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید و روایت
ابان از فضیل از صادق علیه السلام قال من ادعی الامامة و لیس من اهلها فهو کافر و از نیز روایت
روایت محمد بن سنان از طلحة بن زید از حضرت صادق علیه السلام بدین عبارت قال من اشرک مع امام امامته من
عند الله من لیست امامته من الله کان مشرکا بالله و در تفسیر کریمهٔ والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
الآیة از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده که انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا

كل امام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم من نور الاسلام الى ظلمات الكفر فاوجب الله لهم النار

مع الكفار فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و در ضمن ب[illegible] بيان ثابت شد كه اين نزهت اين اثار

و اخبار متصله سلسله عليه سيد ابرار اربابكه از اندازه بعد اين سال محمدي ذكر آن شده است و حجت اتفاق كه مخالفت حضرت

طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از مخالفت حضور و غيبت و مخالفت زماني غير زمان ديگر و شخصي غير شخص آخر و همه ما

شامل جميع موارد مخالفت است بنابرين كافه ارباب خلاف از زمان خلافت حكومت ثلاثه تا وقوع وقايع جمل

و نهروان و صفين و اوقات محاربه با حسنين عليهما السلام و منازعه با ساير حضرات ائمه عليهم السلام از بني اميه و بني مروان

و بني عباس و غيرهم از تابعين و مصدقين احوال و افعال الطايفه مذكوره مضله با جمعهم در تحت عموم مفهوم تاركين اسلام

اندراج يافته در يكديگر از عتاب و عقاب مصاحب و مصاحب اند و در بعضي روايات صريحه بسيار است و از الجمله روايت مرقومه

در رساله فرقه ناجيه منقول از حضرت صادق عليه السلام بريد بن عن ابي حمزه عن ابيه عن الصادق عن ابيه عن آبائه عن

علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله حدثني جبرئيل عن رب العالمين

جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدي و ان محمدا عبدي و رسولي و ان علي بن ابي طالب

خليفتي و ان الائمة من ولده حججي ادخلته الجنة برحمتي و نجيته بعفوي و ابحت له جواري و اوجبت

له كرامتي و اتممت عليه نعمتي و جعلته خاصتي و خالصتي ان ناداني لبيته و ان دعاني اجبته و ان سألني

اعطیته وان سکت ابتدأته وان اسآء رحمته وان فرّ منی دعوته وان رجع الی قبلته

وان قرع بابی فتحته ومن لم یشهد ان لا اله الا الله انا وحدی ویشهد بذلک ولم یشهد

ان محمداً عبدی ورسولی او شهد بذلک ولم یشهد ان علی بن ابیطالب خلیفتی او شهد بذلک

ولم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی وصغّر عظمتی وکفر بآیاتی وکتبی ان قصدنی

حجبته وان سألنی حرمته ان ناد انی لم اسمع نداه وان دعانی لم استجب دعاه وان رجانی

خیّبته وذلک جزاؤه منی وما انا بظلام للعبید راوی روایت چنین حکایت مینماید که جابر عبد الله انصاری

شجرهٔ طیبهٔ مبارکهٔ مودت خاندان نبوت از اوراق ثمره مراد از بستان اعتقاد بر تسییر عقل سلیم و فهم مستقیم در

فیض پذیر از پاکیزه سخن را قوت نطق داده پرسید که یا رسول الله من الائمة من ولد علی بن ابیطالب

گفت الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین ثم الباقر

محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه عنی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم

موسی بن جعفر ثم الرضی علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم

ابنه القائم الحق مهدی امتی الذی یملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً هؤلاء یا جابر

خلفائی واوصیائی واولادی وعترتی من اطاعهم فقد اطاعنی ومن عصاهم فقد عصانی ومن انکرهم او انکر

واحداً منهم فقد امکنونی بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وبهم یحفظ الله الارض

ان تمید باهلها ودر کتاب اکمال الدین ابن بابویه رحمه الله منقولست که از حضرت صادق علیه السلام که من مات منتظراً

لهذا الامر کان کمن کان مع القائم فی فسطاطه بل کان بمنزلة الضارب بین یدی رسول الله صلی الله

علیه واله بالسیف وعن الصادق ع من اقر بالائمة وولدی وجحد المهدی من ولدی کان کمن اقر بجمیع

الانبیاء علیهم السلام وجحد محمداً صلی الله علیه واله نبوته فقال الراوی قلت سیدی ومن المهدی من ولدک

قال الخامس من ولد السابع یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسمیته وچون مضمون روایات مسطوره فهمیده شد باید دانست

که مدلول روایات مذکوره نمونه ایست از بذور ظاهره از افق تحقیقات آسمانی که غرمه کفر وشقاوت مخالفین خاندان نبوت وولایت

از تیرگی ظلمت شکوک واوهام متاهلین در انتقام تخلیه نموده دیدار ارتداد امت بعد از حضرت رسالت ایشان بمثابه افشای آن

تا بنده از مشرق عنایات ربانی که رخت شقاوت علمای مخالفین ومحبان آن گروه بدین را ظاهر نموده وبوارق تاثیرات آن

ارض معدنه قلوب مطهره عامه محبین خاندان نبوی را به تنویر علم وعرفان متعلقه به طرائقه مذکوره وزمره قائله بالسلام

صاحبت مذکوره منور ساخته چراغ منورسرای علم وعرفان وشمع سرای ایمان وایقان است لاسیما نظر به طوائف مختلفه ضاله

مضله مستدلین بحقیت خلافت ثلاثه وفرق هفتاد شیعه ازیدیه وغیرها من القائلین لصحة ما نقل عنهم نقلاً او عقلاً که بنا

بر ظهور آثار اعتقادات فاسده واستدلالات باطله آن طایفه هالکه مشمول احکام شرعیه از مضامین صدق آیین روایات معتبره

مذکوره متضمن ارتداد است بیقین و کفر لاحق است حشرهم الله فی زمرة المشرکین و عذبهم عذاباً لا یعذب احداً

من العالمین من الاولین والآخرین و در این مقام بر عبارت منسوبه بسید المرتضی علم الهدی جعله الله ممن ینصر به الاسلام

و نظمه فی سلک اجداده المعصومین علیهم السلام اقتصار می نماید چنانچه در کتاب احتجاج مذکور است که و الذی یدل

علی ان المعرفة بامامة من ذکرناه علیهم السلم من جملة الایمان و ان الاخلال بها کفر و رجوع عن الایمان اجماع

الشیعة الامامیة علی ذلک فانهم لا یختلفون فیه و اجماعهم حجة بدلالة ان قول الحجة المعصوم الذی قد

دلت العقول علی وجوده فی کل زمان فی جملتهم و فی زمرتهم و قد دللنا علی هذه الطریقة من مواضع کثیرة

من کتبنا و پوشیده نیست که روایات صحیحه کثیره غیر محصوره در این باب مع انضمامها باجماع الفرقة المحقة مفید یقین

بعدم کفر کثیری از صحابه و تابعین و کافه اهل عناد است بیقین و لا یخفی علی احد بل یکون شاملاً للعلماء و المحدثین درجه

ظهور ربا فقه از شائبه شکوک و اوهام مبراست فاین مدلولات روایات مذکوره از الفرقیات واقعه در تعیین و تخفیف حضرات

طاهرین است من عند الله رب العالمین و از این جهت که منزله میر دیدگان خارجیان و ناوک سینه ناصبیان بعد رغم

انوف ملتصقه زمرهٔ هالکه بر آب ارزام واقع است و از روایات معتبره دال بر حقیقت حال و حقیقت مقال روایت

منقوله از زبر کرده سلسله طاغیه منغمره در دجله هالکه عداوت اهل بیت نبوت و نقطه دایره زمرهٔ باطله مخفیه در حیازه لقمات

طبقه مطهره رسالت و ولایت موسومه بابلیسه و ملقبه بحمیرا است انزلها الله منازل ابیها مع سایر طبقات الجحده والملاحده

فی اسامی دوازده امام الائمة و آله الاطهار مضمون روایت آنکه روزی محمد در درگاه رب العالمین جبرئیل امین عرصه

منورهٔ نبویه را به تشریف نزول حضور مسعود و قدم نور [illegible] نور کرد ناگاه جلیس مجلس رسالت شاهزاده که پرورش یافتهٔ کنف عصمت و طهارت

و نونهال بستان هدایت و ولایت غصن غصین شجرهٔ مبارکهٔ نبوت و رکن رکین کعبهٔ معظم امامت و خلافت هادی رهروان

راه خدا ثالث ائمهٔ هدی خامس اصحاب کسا یعنی قتیل کربلا و ملقب بسید الشهدا علیه سلام الله الملک الارض و السما [illegible] جوار آن کعبهٔ جلال

تزیین چراغ دودمان نبوت را روشنی فرزند کنار رسید محمد [illegible] مشکوة مصباح انوار آن نور الانوار را که دید جبرئیل صحیفهٔ استعلام

صدر المصطفی [illegible] مصور [illegible] له من هذا یا رسول الله فرمود که ابنی الحسین ع و [illegible] جبرئیل

سیلاب [illegible] شفقت [illegible] از جبهه مبارکه [illegible] از [illegible] ساکبه جبرئیل [illegible] صورت اشعار اما انه

سیقتل [illegible] صحیفه [illegible] بقتله امتک [illegible] مرتسم [illegible] عبارت و ان شئت اجزیک ما لارض التی

یقتل بها [illegible] تحفه [illegible] قبضهٔ خاک حمرا از آن سر رشتهٔ محبت و بلا افزا [illegible] مسموع حضرت

علیه السلام کردید که هذه من تربته [illegible] و [illegible] دریای [illegible] عظیم [illegible] مبارکهٔ نبویه [illegible] جبرئیل

تسکین [illegible] اضطراب [illegible] را بزلال [illegible] که یا رسول الله لا یقتل فسوف یقتلهم الله منهم بقائمکم

اهل البیت و بعد از سؤال سید الانبیا از حقیقت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل [illegible] جواب [illegible]

اجوبه [illegible] در [illegible] قیام [illegible] فرمود که امام نهم از صلب حسین علیه السلام و ذکر ائمه تسعه از ذریت آن امام [illegible]

اجزی

اخبرنی ربی جل جلاله انه سیخلف من صلب الحسین علیه السلم ولدا وسماه عبده علیا خاضع لله خاشع

ثم یخرج من صلب علی ابنه وسماه عبده محمد قانت لله ساجد ثم یخرج من صلب محمد ابنه وسماه

عبده جعفر ناطق عن الله صادق فی الله ویخرج من صلبه وسماه عبده موسی واثق بالله محتجب فی الله

ثم یخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علیا الراضی بالله والداعی الی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه

عبده محمد المرغب فی الله والذاب عن حرم الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علیا المکتفی بالله والولی

لله ثم یخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن بالله مرشدا علی بریته الی الله ویخرج من صلبه ابنه

کلمة الحق ولسان الصدق مظهر الحق حجة الله علی بریته له غیبة طویلة یظهر الله به الاسلام واهله

ویخسف به الکفر واهله وختم این روایت کلمات منقوله از ابی سلمه است مصنف گفته روایتی نزد عایشه که بدین مثل

کتب که از جمله عبارات مندرجه در ظهر اوراق آن کتاب است که بر زبان عیسی مادر نبوی بیان نماید که من احسن فی

ما بقی من عمره غفر الله له ما مضی وما بقی ومن اساء فیما بقی من عمره اخذ فیما مضی وفی ما بقی ابو حکیم

ودر استقلال شخص معینه وافراد متعینه خلفای ربانی واوصیای نبوی که مسند اختصاص الشان بامر خلافت ومطالب به تنصیص

الهی وتشخیص رسالت پناهی تزیین پذیر گشته طومار سوال را باستظهار جواب از جانب ایشان مرقوم رقم توضیح مرام گرداند

با وجه تسویه صحیحه فاش ما خفی ما هو الحق در انفهام بر طبق انه الکذب قد یصدق زبان بیانش مظهر

حقیقت در مظهر کیفیت امر مذکور که بعلاوه و ظهر خفا از مضامین مسطوره کتاب مذکور برداشته روایت منقوله جبرئیل که صحیفه
کامله ملهم شامله شش عرض از لجه عمیقه سلونی عما دون العرش یا حرفی از صحیفه انیقه لو کشف الغطا ما ازددت
اشراقات فیوضات وارده سمت جلال ز نصوصات که عوضه تلمذ جبرئیل از پرتو انوار آن متنورست تمام آنچه
از کتاب مذکور بتفصیل مسطور نقل نموده و مستدعی التماس آن از ابو مسلم بعبارت اکتمه علی یا ابا مسلم ما دمت حیا نموده
در تشیید مبانی آن بتاکیدات لفظیه مؤکد ساخته و باید دانست که اجماع فرقه حقه ناجیه اثنی عشریه که بنابر دخول معصوم
در میان ایشان مخالفت ازان مصون و محروس است انعقاد یافته و اخبار صحیحه متواتره منقوله از سلسله علیه نبویه بر ضمیمه
اجماع مذکور مشعر است بثبوت نزول بدر بر آن حضرت و مشیر بر اوج امامت و هدایت بدر برج اثنا عشر و مستعار که به
حضرت او در انقضای ستاره عنبر سور وجود اکسیر الجود ش منوط و مربوط گشته و قیام عالم علوی و سفلی بهستی آن نور خلق
و حلیه کمالی متعلق است برتر سد وجه لطف و لطف فیه لطف آخر که مقول قول محقق طوسی قدس سره العزیز است که ممکن نیافته
جلباب خفا که اعضب گشته در [illegible] و صلاح ربانیه است [illegible] مصالح خفیه غیر معلوم بر نشاء انسانیه مرتفع گشته
ظلمت ظلمتکده دنیه دنیا و تیرگی زوایای غاسقه این ظلمتکده عمیا بروشنی طلیعه صباح نصرت و اقبال آفتاب ساطع
از سپهر هدایت و اجلال ازاله یافته محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی
بن ابیطالب صلوات الله علیهم که صاحب الزمان و امام عصر و خلیفه الرحمن و اخر الاوصیاء الرسول المبعوث
من لم خو...

من بنی عدنان رسید از زیر پرده لو لم یبق من الدنیا الا ساعة واحدة لطول الله تلک الیوم حتی

یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا

ظهور نمود منادی غیبی حجاب ستر را ز بدایت برداشت از سواد صاحب الزمان از دست رخت موکب او در رکاب کشی

در عرصه تا ز رخش رستم ستان نه کز شرم از ستون خیمه افراسیاب کشی ای شهسوار سپهر کمند نزول خویش

گیسوی زهره تا رسن آفتاب کشی تسبیح چرخ که نه در دُر حیدرست در کف سلطان جهنم طناب کشی از چار حد کفه

فرح خویش را بسوز چندین گناه همت ترا کیب کشی انگور زهر دلو خود دل امام میخانه قبله سازد و ضو از شراب کشی

مراد از آثار حشر روشنی بخش معجزه و جهه و مهر فردا فرضا شود گرد دار جمله اخبار معتبره در این باب روایت ابن بابویه رحمه

در کتاب مرسوم به کمال الدین و اتمام النعمت از ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام بر این وجه من اقر بالائمة

من آبائی وولدی وجحد المهدی من ولدی کان کمن اقر بجمیع الانبیاء علیهم السلام وجحد محمدا

صلی الله علیه وآله نبوته فقلت سیدی ومن المهدی من ولدک قال الخامس من ولد السابع

یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسمیته و در کتاب مذکور از محمد حمیر از حضرت صادق علیه السلام ایضا ذکر شده

که هو السادس من ولدی وهو الثانی عشر من الائمة الهداة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله اولهم

امیر المومنین علی بن ابی طالب وآخرهم القائم بالحق بقیة الله فی ارضه صاحب الزمان والله لو بقی

فی غیبته ما بقی نوح فی قومه لم یخرج من الدنیا حتی یظهر فیملأ الارض قسطاً وعدلاً
کما ملئت جوراً وظلماً حاصل سخن آنست که هر که را شمع شبستان ایمان از مشکوة توفیقات آسمانی
و تأییدات ربانی اقتباس یافته و از ظلمت سرای مجادله در امور متعلقه بسلسلهٔ علیهٔ نبویه و زمرهٔ مقدسهٔ هاشمیه
و ذریت طاهرهٔ مرتضویه و حجج بالغهٔ الهیه رخت اقامت بر فار بکنجی انصاف گذاشته و بر طبق کلام
قدسی نظام من قال هناک لم و لم و بم فقد کفر مدلولات روایات مصححهٔ مسلسلهٔ معنعنه
مشهوره به نقطهٔ دایرهٔ نبوت و محیط مرکز رسالت را تمامی بسمع قبول اصغا نموده و از تهدید سدید و وعید شدید
افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی
الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما یعملون نائرهٔ
خوف را اشتعال داده و طومار کردار را از ارقام معانی مطویه در طی کلام صدق انجام یسمعون
کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون تخلیه نموده و نامهٔ اعمال و صحیفهٔ اقوال و افعال را
از مشابهت مضامات و متابعت و مماشات کلمات ناقصات ارباب خلاف و تاویلات و تشکیکات
اصحاب اعتساف که جبههٔ ضلالات و چهرهٔ مقالات ایشان بکلک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق وان الذین

اخلا

اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید مرقوم رقم عذاب عقاب بسبب تصنیف داده که مسلک قدیم و صراط

باشد عشوه طلبان تیره مضایقه از پیش دیدها فی حجر بر دوشته داشته اند و چند که اخبار مشهور را و آثار مسطور معتبره کتب و رسایل معتبره

اما ده وجوه صحاح الزه ان نحو استحکام بنیان بنیان دین از بنوعی بر صیص منیر بر فته که تیشه عجاله وهمی صم رخنه گر

حصن حصین آن نتوانند بود و تحقیق مقام آنست که علمای اهل سنت با وجود دعاوی کاذبه اطلاع بر مطالب عالیه

و استحصال مقاصد متعالیه و اظهار الکشاف و شروح و اشارات خفیه و وقوف بر مضامین متون مواقف جلیله و ادراک

مشکلات مطولات و مختصرات مبانی محققه در جلباب مطالع انوار و طوالع اسرار علم و فی لفت مراکز دوایر علم

و عرفان و اساطین فسطاط ایمان و ایقان بر افراشته و حیون معارف عموماً که بر سیره عداوت دودمان

نبوت و ولایت انبر شته و نامه اعمال و اقوال ناشایسته را بدول یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر

صغیرة ولا کبیرة الا احصیها استقش دلعه ثبته فاترکتا بصدق اش بسوجد و اما عملوا حاضرا

نحوه و تبوقیع منیع و لا یظلم ربک احدا موقع سخه نقم ذلک رد صرار بر الحظاط درجات معینه اهل بیت

اخیار و صفات کمالیه و مهارات را تویدنحو بجز بر ان مباهات نحو و یوما فیه ما در تسطیر کلمات و اکثر مشتمله

بر نقض مقامات علیه زمره نبویه فرقه و طوامار کردار مخالفین در معان سیله ابرار را بذکر وجوه فاسده صحت

امور صادره الطایفه هالکه خاسره باغیه طاغیه منقوش کرداینده و همچنین شعله فروز درکات نیران طغیان ایشان شده

مدلول صدق مشمول کریمه فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا صفت کاشفه آن طایفه کم کرده‌اند و آن مصدوقه یا حسرتی علی ما فرطت فی
جنب الله شده نامه کفار و کردار را مکتوب کتابت فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون
گردانیده و عامه امت را از سلوک طریق وثیق اطاعت ذریت طاهره مصطفویه که بر طبق فرموده فضلک
فضلهم و سنت مستمرشان عین متابعت شریعت طاهره و ملت محمدیست صلی الله علیه و آله منحرف و در شعب و لجه
عمیقه ثم قست قلوبهم من بعد ذلک فهی کالحجاره او اشد قسوة راه هوای آن چنین روا داشته
و مستغرق بحار ضلالت و غوایت شده و هوی و مهوی و غاوی و مغوی با جمعهم کما سلکوا اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون گردیدند تتمه چون نشاء ولایت و امامت من حیث هی مستلزم ظهور و موجب تجلیات انوار
جمال و جلال است هر یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مظهر امور مستوره مخفیه در زوایای خصایص آن درگاه
قدم بوده مخزن اسرار ربانی و مشکوة انوار سبحانی اند از این جهت کرانچه از خوارق عادات و کرامات و آثار غریبه
خارجه از امکان بشری که در وقت ولادت نشأه ولایت سمت ظهور یافته بنوعی که قبل از این از کتب معتبره نقل نموده
صفحات بینات بیان و تبیان بذکران محرر شد آنچنان که هم ولادت حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه نیز مشتمل از معجزات
باهره و کرامات زاهره از ورای استار بطون و کمون چهره گشوده صفحه معارف عالمیان بصورت تحیر و تعجب انتقاش یافته

سواد مجامله صحت ملازمت آن والا رتبت گشت و مجمل از امور واقعه مشتمله بر کرامات عظیم البرکات مذکور آنکه در

که چهارشنبه سیم شعبان سنه ۱۲۰۳ آفتاب عالمتاب صاحبقران از برج سعادت اقبال و اجلال سر بر آورده و از مشرق عهد آل

لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم طلوع نموده و مشارق و مغارب کره غبرا از پرتو انوار وجود فایض

الجودش منور و پرتو پذیر گشته کتابه ایوان ایمان بمدلول کریمه و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی مصور گشت و قلم صحت

رقم محرران سپهر ستاره صحیفه عقاید انس و جان را بماء الذهب و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا محرر [illegible]

سنه و ارکان اربعه و اصول خمسه و موالید ثلاثه و ایام سبعه و شهور اثنی عشر این مواهب عظمی [illegible] میرسد سنقر

ای شهسوار معرکه لفرالزمان از دست روش معرکه‌ها در رکابش در عرصه تازه و خرش مرتهم شان [illegible] ربع ارستون خیمه

افراشته که [illegible] رسول خورشید کیوان سرها بارس [illegible] عارج ز کنیه فرخ خویش سو بنور خبیر کناه [illegible]

ملکوت کشیده تسبیح خارجی که زدر ذکر حیدرست [illegible] جنبش طاب کیش القصه حضرت کارخانه صدورشان زیر تو لمعات انوار

ذات آن مظهر تجلیات شاهد صفات منور گشته و عرصه مکان از لوایح نشار تجلیات ذات متواصف قش نمونه از مدلول

کمشکوة فیها مصباح گویا و فروزان عظم البنیان [illegible] ستاره گرفتار [illegible] زاز شمع شبستان کانها کوکب دری

یوقد من شجرة مبارکه روشن گوهر دار انوار قدر لمعات تا برکات الطاف دینها یضئ مانند عقد شبهه

دودمان مرتضوی منور پذیر گوییا و حاوی قلوب صافیه آن طایفه عظیم و زمره فخیم از لوامع انوار خلوص عقیدت

صمیمی مصداق منطوق لولاه لما تمسک نافذ علی محمد سلام بود از نزول جلال الله الحرم سراپرده وصال و محرم کعبه

اتصال و عنوان صحیفه فرع الاعراف رجال سمت اطاعت ربانی را با نور سجدات صادره ما را مراتب علیات

سبحانی مؤید داده و کاتب دیوان ازل کتابه ایوان عظیم البنیان معموره حصینه ذات ولایت سمات الخوارق

دودمان نبوی و شمع شبستان مرتضوی را بماء الذهب قل جاء الحق و زهق الباطل به تذهیب نموده و انوار درر

دریای امامت و هدایت را بجلوه ظهور در بر فقه مفاخر و خواص آنجمله عمیقه حالات و کرامات آنحضرت بقیه خاندان سید الکاینات جواهر

از هر وجه اظهر و لوامع انوار زهرا و حیدر را منور از انوار وجه و مظهر اسرار الهی را آیات مشهوده کرده و لمعات متشعشعه نیر

ذات سعادت پرور شاهزاده ان فرزند ارشد ملکان عسکری علیه سلام الله الملک المنان رشک بهشت برین انوار ازل و المولود مبارکه

رب العالمین گردانید بعد از ظهور نشأه دنیا به صادره از جناب عسکری علیه السلام فرموده تکلم یا حجة الله و بقیة الانبیاء

و نور الاوصیاء و آنحضرت نیز حقه یاقوتی لجواهر کلام اعجاز نظام تزیین داده فرموده اشهد ان لا اله الا الله

و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان علیاً ولی الله و بعد از آن تمامی حضرات ائمه علیهم السلام قیام نموده بنام نامی تا حضرت

اختتام فرموده بعد از آن کلمات کتب منزله سماویه از زمان نوح و ادریس و صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی

و فرقان محمد صلی الله علیه و آله مشتمل بر قصص مرحمه انبیا علیهم السلام فرموده و بوقایع ایام آن زمره مقدسه

صفات سابقین مشروح بحسب کتاب بعد از ذکر این روایت چنین افاده نموده که هذا بقیة الله فی خلقه اعصار

سیده

شجرهٔ طوبی و اوراق سدرة المنتهی و ریحان جنة المأوی و فاکهة الفردوس الاعلی خاصة الله

و خالصته القرآن حامل الحی القیوم المخصوص بالمعجزات الباهرات و الآیات القاهرات و الحکم علی حرکات

والمتصرف فی الکائنات والاطلاع علی الغیوب والعلم بما فی الضمایر والقلوب و شهد لهم بذلک الذکر المبین

من قوله تعالی و کل شیء احصیناه فی امام مبین و از زمان ریحانه حرم محترم حضرت عسکری علیه السلام نعمت

که چون ستاره رخشان آسمان تولد صاحب الزمان رخشان گشته کرهٔ غبرا از شعشع انوار هبوط آن مشکوة

فیها مصباح کوکب درخشان سرور جهان از پرتو نور وجودش منور گشت انگشت سبابه بر داشته و به تحمید

مشحونه عقیب عطسه با این عبارت تکلم نموده الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبیه محمد و آله عبداً

داخراً غیر مستنکف و لا مستکبر و بود از آن جوهر کلام عجبت نظامش جواهر منثور نخبه ترا بعنوان در

سلک بیان انتظام داده که زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو اذن لنا فی الکلام لزال الشک

و چون این دلبستگی با نکه امت مرحومه منشعب بشعب مختلفه متعدده و هر فرقه بنابر کدورت آیینه خاطر از زنگ امور عصبیه

و اعتقادات وهمیه و خیالات فاسده از طریق سلوک مسلک دین قویم و صراط مستقیم از دست داده الا فرقه و احاد ممتنع

محجوب از درگاه اله و مغضوب غضب صاحب آن بارگاه اند بنابرین مناسب مقام خلوص عقیدت کاملان آن آیت

که در انقشاع غمامهٔ حایله استناره از انوار اطاعت مردمان سیله را بحبل المتین حسن محبت الٰهی اعتصم

قبلهٔ مقصود و کعبهٔ منتهیهٔ مراحل طلب وجاهدوا فی سبیل الله حق جهاده بانجام مجاهدت در مسلک حقیقت توان بنیان

مکارم مرتضوی و طبقهٔ مطهرهٔ مصطفوی مقدسه که زمرهٔ صفاتی و اسمائی تجلیات انوار اشعهٔ پرتو به تا نماید در بنیاد شهود

شدا تحکیمن سبلنا لنهدینهم برسند ظهور مظهر الذین جاهدوا فینا نشانهٔ از نهانی مظهر همت جهد آنست مجاری و

شده برداشته حجاب ملکوتش تا ملک عرصهٔ در گرد منور عرفان و علم نور یافته کتابت تشکیکات و ترددات ظلمت از

تنعم و دردا که گمراهش نه بیند تو در درد چو لیکن مشفق و است مسیحادم عشق طبیب نمانده جهان جام همت که کسی

نیست مرد که پرورشش در دعوی مدعی که گوئی نیست درد جانان وصل و هجر از دل در اگر هر مشغول است بوری یافته عارف از

گرد عطار زبان بار غیر از باش فرد نیست درد در او که اگر نیست درمان هیچ کند درمانش یار تا بود باید درد

اولاد حیدر شجرهٔ که عمری عنیفهٔ ضعاین شوراب که دانست باید و نیست خود او جز عشق او خود وصل است او دوست رانکه

چشمه پرداخته اند آن بقیهٔ بر نحیرهم و سنت اهل از را دانند عجب ظرایف و باقیه نتیجهٔ آل و علیه الله صلی نبوی بیت اهل

کفر اودیهٔ نزرفه به انشعاب ایشان قاسیهٔ قلوب منتنهٔ عفنهٔ چشمهٔ ب تلخی که از است قاطعه سموم منتنه

ملت و دعائم مبین دین قوائم که نوعی بگوئیا اجاجاً ملحاً میاه مجاری از که اکثر فرقه این جبلی نفاق و دائی

روایات و بینات آیات ظواهر وجه با دیده کرده مرا و مضیقه مخاطرهٔ جملهٔ در او چرا چون عمیقه لجهٔ غرقاب مستبین

هادی مهدی ظهور و وجه صحت بر آدم بنی اتفاق و نقلیات و عقلیات از منتجه مقدمات وضع و الدلالات صریحة

صراحاً

صاحب الزمان از ذریهٔ طاهرهٔ مرتضویه و عترت مطهرهٔ فاطمیه که ختم مرتبهٔ علیهٔ امامت ائمهٔ اثنی عشر

صلوات الله علیهم و انتهای ولایت مقیدهٔ مخصوصه بوجود آن سفر قرآن مجید مراسم ایمان و امام معصوم

مطهر از شایبهٔ زیغ و بطلان تحقق پذیرفته چنانچه ختمیت نبوت بوجود خاتم الرسل منوط گشته

ختمیت امامت و ولایت مطلقه بآن مرکز دایرهٔ خلافت و هدایت متعلق گشته امر مذکور من عند الله تعالی

بظهور و اختتام پذیرفته است و از اینجاست که ما بین نزهت آیین مشابهت و مضاهات از ختم سلسلهٔ امامت

تا خاتم الرسل و خاتم الوصایه معروض کثیری از صفات مشترکه گشته در اسم و کنیت و خلق و خلقت و کتمان

امر امامت الا بر بعضی از خواص امت و اختفاء از مطالبت و منازعت و انزوا در زوایای عزلت و تقاعد

از مبارزت و تحمل اتفاق مصابرت و تجرع کاسات مرارات مشاهدهٔ غصب و غارت در امر موروثی

مع قیمی متیقن متعین منقول مروی متفق مبرهن مدلل مستدل محقق مدقق منصوص مخصوص مذکور

از امهات روایت و درایت بر وجهی که چهرهٔ منیره بر دلیل آن سراپردهٔ کتب و رسایل از وراء نقاب عبارات شافیه

و کلمات کافیه و اشارات خفیه و بشارات جلیه و نصوص ظاهره و ظواهر منصوصه و تعمیمات شامله و تخصیصات کامله

و تنزیلات حسنه و تاویلات مستحسنه و مجملات مرموزه و مفصلات مطلوبه در حیز ظهور و بروز پذیرفته آثار انوار

مشکوة نبوت و فروغ خورشید پرتوانگیز رسالت افهام عموم ارباب الباب بخصوص امی اصحاب طالب علم و حسن مآب کرده

از شائبه تامل و توقف مصون و از احتمال تصرف و تبدل محفوظ است   دانسته شد از وجوه مذکوره و تاییدات

معتبره که چراغ دودمان نبوت و شموع شبستان رسالت و شموس سماء خلافت و نجوم فلک هدایت و مراکز دوایر امامت

و اثمار اشجار طهارت و اشجار روضه عصمت و نزاهت و مصابیح فلاح امت و سفینه نجات کاینات و ذوی حیوة

کافه مخلوقات و معتمدان بنی آدم و پیشوایان اهل عالم و اغصان شجره طوبی و اوراق سدرة المنتهی و ودایع رب العالمین

و حجج ذریت خیر المرسلین و حجج خاتم ربانی و حجج فاطمه سبحانی و گوهران فتوت و جواهر معدن مروت و عقود سمط

علم و عرفان و مطالب طالبان ایمان و ایقان و ید الله الباسطة و عین الله الناظرة و امناء الله فی ارضه و خلفائه علی عباده

و حجابه دهره و نوامیس عصره و عیبه ... و براهین معبود و مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و مناهج قویمه و مسالک مستقیمه

و معادن حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و معدن هدی و اوصیاء نبی و امناء امین الله و اولاد رسول الله و بقیة الله

و خیرته و عیبة علمه و حجته و صراطه و نوره و خلفائه فی ارضه و انصار الدین و حفظة سره و خزنة علمه و تراجمة وحیه

و ارکان توحیده و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاده و هم الذین اختارهم الله لعلمه بقیة من آدم و خیرة

من ذریة نوح و مصطفی من آل ابراهیم و سلالة من اسمعیل و صفوة من عترة محمد صلی الله علیه و آله معصوما من الفواحش کلها معروفا

بالحلم و منسوبا الی العفاف و العلم ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون حجج الله و دعاته علی خلقه جعلهم الله حیوة الانام

و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام و دعائم الاسلام هم القوم ... مواطن التوفیق لهم ... علی العالم العرش

رموز الصفا والعشق والصدق والوفا لهم من لدى الغیب عدد عشاق و ذ علیهم سلام الله ما هبت الصبا قبیل

ابتسام الصبح فی طالع السعد شهود ذوات مقدسه مذکوره بنا بر مصالح خفیه ربانیه موافق عدد مبارک حروف لوح کبار

بتصویر صور منوره مطهره ایشان مزین گشته مفاد روایات متواتر شواهد صادقه و بینه علی دلیل و حجج واضحه و براهین

ساطعه و دلایل قاطعه است برآنکه اجماع فرقه ناجیه انعقاد یافته که امام زمان از ائمه اثنی عشر محمد بن حسن بن علی بن محمد بن

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم است و زنده و موجود و مهدی و غایب مستتر

تا اینکه مسیحا نفسی برآید که از انفاس خوش او هر کسی مرا به ازغم ابجر مینا که در افغان زده ام فائده دهد بخت مراد کس

که منزل معشوق بی بت نقد روانه نماید بعض مراتب و از طرق اهل بیت علیهم السلام بروایات معتبره ذکر یافته که حضرت

حجت قائم ربانی و سیف مسلول سبحانی دابة الله العظمی و حجة الله علی اهل الدنیا ظهور نموده و از ادله آلهیه یا فهمیدن

ادیان باطله محلق یافته خواهد که حضرت هر صدق و یقین را پیرایه امروز حلم بر مسند اشتهار و انتشار متمکن ساز و افتاب

شریعت نبوی و طریقت مرتضوی را از عقده انکساف مخالفت ارباب خلاف بیرون آورده پرتو انوار فیض آثارش مشارق

و مغارب رسانند و در اینمقام خفافیش ظلمت سرای ... در آنکه مدلول کریمه مثلهم کمثل الذی استوقد نارا

فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون عنوان حقیقت حال است ... زهره مقابله

و یارای مجادله است لا سیما که متون کثیری از روایات معتبره به بیان بعضی از بشارات آسمانی توشیح یافته که چون کوهر

گران قیمت دریای امامت از لجهٔ عمیقهٔ احتجاب صورت سر برآورده جوهری حمایت پروردگاری وی را بخازن
خزینه ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق وانتم تعلمون سپرده بشیر و نذیر و بشر الذین آمنوا و عملوا
الصالحات سکنهٔ صوامع قدس و ساکنان مجامع انس را بشیر ساخته طبقات فلک و ملک را مایهٔ حضور و سرور کرده درین
هنگام رایض تقدیر الهی از مرتع دلدل توقیر لشکر بهر دلدلت بر پشت بام گنبد نیلوفری ابلق عنان گردانی
اختیار زمین و زمان که بزیب و زین سعادت قرین شده هر روز بامداد راهبر سواریست بر سبزه خنگ چرخ کشد
ادهم سنگ شب پر زین پذیریست گرفته بر در بارگاه عرش اشتباه ان شاه ملایک سپاه که مرابط خیول اشاعه مقدسه
و الدواح مطهره است حاضر ساخته حبابی پیر را تا از نکهت صبای زندگانی از افق جوانی طالع گشته یعقوب درگاه که فرق
وابیضت عیناه من الحزن دیدهٔ انتظارش را از رویت آثار انوار شریعت سید ابرار باز داشته بود سیاری کحال
فیض حضرت انی لاجد ریح یوسف روشنی پذیرفته و میدان کارزار جهد را بقدوم عصمت لزوم شاه ذوالفقار رونق
دیگر کرده مستعیان جرایم ملک الیمن نوامیس زمرهٔ ملک رسانیده اند اندران میدان که عنان سعادت حسن از سر دوی
عنان اراده بربایند فرش تشنه بشمشیر سیران رود فرات را بر باد دهد چون طبیب مرگ گیرد ساعد جابر انجس
از میان مشرق میدان برای ظهور انوار رایت رسالت پرتو افشان گشته آیت نصرت پیش خلق هفت اقلیم ظاهر ان روند همداستان شوند
از سر نور منیر دمای دستان ناموس صورتگر مجسم فتح گردیده نگارش لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار العقده مضمون
روایت

روایت آن بارت آئین و مکنون طهارت مشحون عزت و تزیین پرده حجاب از چهره دلگشای نهانخانه عنایات ربانیه مرتفع ساخته

مفید آنست که چون سپهر ربانی برقع امامت و ولایت که برج حمایت هم از بروج اثنی عشر مظهر و جلوه نور

و پیکر اطهر آن بقیه خاندان زهرا و حیدر است به بهترین طالعی از مشرق اجلال و اجابت طلوع یافته ادیم زمین و زمان

از پرتو لمعات اشراقات فیوضات لازمه ذات هدایت آیات آن خاتمه قوایم نظام عالم و جزو اخیر علت تامه انتظام

احوال بنی آدم رنگ دیگر گرفته و تیرگی لیالی ظلمات اختلاف امت در طرق متضاد و متفاوت از افاضات آفتاب هدایتمآب

شریعت و اقتباس از مشکوة لازم الهدایات اطاعت شریعت ملت و قواعد مضبوطه ماخوذه از پرتو اشعه انوار فیض آثار

زجاجه موقده از شجره مبارکه ثابته الارکان مقدسه منوره رسالت و ولایت بروشنی طلیعه صباح سعادت از

مشرق ظهور ختم سلسله امامت و هدایت تبدل یافته بارقه سطوت ذات و اشعه انوار صفات پرتو انبیر جهات سته

زمره کاینات گشته لوحه قابلیت عامه مخلوقات مرقوم رقم اتفاق در متابعت ملت مهدی و اطاعت شریعت محمدی

علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات گردید مخدرات اسرار کامنه مخفیه در نهانخانه مصالح مبهمه ربانیه از سرادق

استار و اراده الهیه جهرها منصه سریر دلپذیر ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة جلوه گاه اظهار در منصه بروز

انوار اسرار گردد در این مقام منادی عنایات ربانی و برید سدید اصطناعات سبحانی بر طبق فرموده نبوی لو لم یبق من

الدنیا الا ساعة واحدة لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجلا من ولدی اسمه اسمی و کنیته

كي يملأ الله الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا آنگاه بزبان حرف اشارت يا ضجيع

الحطام الرميم ووقت الفطام يا ناسي القلب ذكر نفسك تكن لها مذكرا ويا عبد الهوى

دبر امرك تكن عبدا مدبرا يا خليفة الله لم تخدم السلطان ويا مسجود الملك

لم تعبد الشيطان وما بعل الحور لا تضاجع هذه العجوز الشوهاء ويا صفي الحرم

حذار هذه الحية الافعى خل دنياك فانها انتن من جيفة المزابل واجزع منها

فانها اضيق من كفة الحابل طالما نعها فانها صحيفة ابناءك وخالعها فانها حليلة

اباءك واغتنم فودك الفاحم قبل ان يبيض والنجا فانما الدنيا جدار يريد ان ينقض

اشتر جوفاء وواومة عجفاء يودنيا عباؤها ولا يدفيك عباؤها ولا يغرنك قطفها

النضيج ونورها البهيج فهو غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج ودر انتقام ظلام ظلم از صفحه ايام

ومحو كيف اعمى انام بنور ظهور آن خليفه سيد الانام وحجة الله على خليفته الى قيام الساعة وساعة القيام ازاله يا بجمه

متقلبين اوديه غفلت وتائهين فلوات معصيت را علامات صادقه واسباب رادعه از تورط ورطات مهلكه

وسيئات موبقه كرديده محجه كشف واحده سايرين طرق علم وعرفان وراكب مراكب ايمان وايقان بجهه طالب

زلال هدى ورواغب سلسال التقى كه نزد ودرويست كه اوان ظهور صاحب الزمان صلوات الله عليه نشانه ولايت ما ثقف

بقيم

تبعیه ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین حجه حجاب مرتفع ساخته و مرآت رجوع بنشاه دینویه از زنگ شرک

و اوهام تصقیل داده و علم نصرت پرچم امداد دوستدار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را بشر علوم ظهور در عوالم عنصری

و هیئات بشری مرة اخری معلم ساخته و بتجلیل طلعت روزگاری که از زنگ کفر و عصیان تیره و تاریک گشته به صیقل

تیغ ابدار ذوالفقار مهابت آثار منجلی ساخته بر طبق کلام صدق انتظام ذوالفقاری که از نهیب صدایش بر تارک نیلوفری گردون ردائش

جهنمی از شرک بود ایمان بود آن و کافر کیش بی‌ایمان فوج فوج چنانچه زمره سابقین از ضرب تیغ بیدریغش مظهر

غضب ربانی گردیده مصداق معنی کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر گردیده‌اند طبقه اخرین

نیز از نهیب آن مراره تیغ کام گردیده و سالک مسلک لحوق باسابقین شده مدلول صدق مشمول ان جهنم لمحیطة با

لکافرین صورت انکشاف حقیقت مرموز یعنی گشته و سر کریمه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن از مکمن خفا

ظهور نموده کاشف رموزات مودعه نهانخانه غیب و مرموزات مخزونه خزانه لاریب گردیده پرده از چهره مقصود فیض

جمهور ملکون بلاشبهت مستحق گردیده کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم

و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم را

پرده خفا از چهره منیره ارتفاع داده و درجه رفیعه محبت و محبوبیت بارگاه وحدت سمات الوهیت که مقصود ها

مفید الحضرات این منقبت علیه و مرتبت منیعه در آن مرکز دایره صحبت مشمول کلمه طیبه اولئک هم خیر البریة

که از مکنون صدق مشحون علی خیر البشر من ابی فقد کفر که مقول اقوال مخالف و موالف است طلایع تحفه بر مسند عرض

ما آنحضرت ممکن دیده دیده مجوس و گمراهان سپاهان خلاف که غبار آلوده حکم تیره و وادی اعتساف است از حد قوه تشکیکات

نفس اماره و دمدمه تلبیسات ابلیس ستمکاره بیرون امام معصوم که هو که بر دل او تنزل عنایات مخصوصه ربانیه و عنود ... صنایع

مستمره سبحانیه از نقایص مشابهت و مماثلت اغیار منزه و مبرا است در کلیات که از انوار دریای اسرار ربانی و مشکوة

مصباح انوار آسمانی است و ملام ناظم مناظم دانائی حکیم سنائی مغفور مرحوم از مثنوی بیت بیت کس را تا توکت

حق پروریده گاه بر مهد قبول گاه بر سعت ظفر فرد فخر الجهان و امیر جهان گشته چو داد شیر بستانش فخر و میوه آن

از پستان فقر تو برده از آسمانی و دیگران از آب خفت تو عزیز از کردگار در دیگران از اهل خویش سگ را محمد هم در خلایق در اوا

عاشق را محمد اسهاد سفر هم در صدر محمد صلی الله علیه لسان خوش الحان لسان معانی و بیان بر عجز ... مستان

مدایح ... لال و خارج از دایره معقد بعیز ... لا احصی ثناء علیک زبان گشوده مترنم ما بین ... انسان

انا فی مدیحک الکن لا اهتدی وانا الخطیب الهبرذی المصقع بنابرین تقلید ... مشد مسود این سطور و محقق

این مسطور که ... و دیار ... الکبار اسرار ربانی و منشور رجاجه انوار سبحانی از تلاطم امواج ان دریای عظیم

سراسیمه گشته ... از ... از مجموعه صفات ... از ... نعوت و ذات احمدی ... ادنی توانند که کفر است

ملیک مکرمت امده از ... در سخن ... امد از ... گر ... بگیرد ... اجابت در ساعتی

دارد

چه بینی ما نیز مثل بهار از دایره مکاتبات خود توسیع نمود از مرکز حیات بیرون نوشته است دوئی که یافت کرد سینه

در دست ضعف هرگز سکون نگیرد چون نیست سو سمارش آنکه دیده آتش عزت کند چو دام دریم لطف چنین برخی را کنار

هرگز سیاه وهم نیاید برابر ظهر از انچه دارد از عمل و علم تو حصار و دو پوشیده نیست که منطوق آیه شریفه مذکوره

مشتمل بر کلمه طیبه یحبهم و یحبونه که ذات معدوم صفات مر اتصاف آن با اتصاف بآن فیه و من عند الله تعالی مطلع شرار اعظم

وصفین مذکورتین که بیان و اقوی خبر و روایت معتبره مشهوره لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله

و یحبه الله و رسوله متمم صحیفه کامله مشتمله بر انحصار مقامات محبیت و محبوبیت بعد مفهومها اینی بر پایی دوا سازند

آسمانی و لب رتبه نبوی و لو نیستی مصطفوی است با آنکه طوماری عقیده اول و ثانی از تحریر مرتب محبت منهما و نباید الله و

رسوله خالی بجهه تبعیض آن که مستلزم عداوت و مستدعی غیظ و غلظت است اتصاف فیه منهم عصیان طغیان و منع

عزی و خذلان و خلود نیران است و بر تقدیر تسلیم که انتفای محبت مستلزم عداوت ببعض نفر احدهما مثبت دیگری گردد

لکن حصر مراد از محبت بنده بر طبق اصطلاح اصحاب ملک شعر امتثال اوامر و نواهی و احتراز از مناهی و اراده ادراک

مقامات علیه و کمالات رفیع المنزله است و بر تقدیر انتفای مدلول نقیض آن که عبارت است از عدم امتثال اوامر و ارتکاب

مناهی و عدم میل بمقامات قرب الهی و کمالات مترتبه بران تحقق یابد و محبت الهی که عبارت از اراده او بمقام قرب

بنده بود که او را باز داشتن و از اذلال بمقام [illegible] است و نظر به ظاهر بیان است از کدورت جسمانیه و رفع حجب ظلمانیه و غیرها

من لوازم المحبة آن نیز در صورت انتفاء بنقیض امور مذکوره اتصاف پذیرفت و از اجتماع امور مذکور که عبارت
از انتفای محبت خدای به بنده و محبت بنده بخدا است مستدعی عدم ایمان و سوء اعتقاد است اعوذ بالله
وسایر اخواننا المؤمنین مما یوجب بعد العبد عن درجة الغفران والرضوان بحق نبیه المصطفی
المجتبی المبعوث من بنی عدنان وآله المعصومین المطهرین من دنس العصیان من اول عمرهم الی
دخول الجنان فهذه نکته مدلول آیه شریفه مصدره به یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه آن است که رتبه ربانی و منزلت روحانی ملکیه بر ضمیر صافی فرقانی و ضمیر مستنیر بهجت پیکر حضرت احدیت جلت
عظمته قلوب منوره زمره مطهره ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم را ادعیه معارف صوری و معنوی گردانیده و بواطن
زاکیه آن طبقه علیه را بانوار عشق ربانی و اسرار نورانی سبحانی تنویر داده و بر قابلیت تجلیات جمالیه و جلالیه
احدیه جل جلاله و شایسته عطیه عظمیه معارف بیکران و عوارف بی پایان رسته تا سرائر کریمان صفات الوهیت
و ذات ایشان را محب ربوبیت سرمدی آورده مستوجب تاج و لوای محبت و مستوجب انوار تجلی آثار سمات وحدت کردند
و بر این تقدیر که پردگیان خلوتسرای مقتضیات عقلیه دفع جلباب خفا از چهره مخدره عقیده ملائمه مخصوص اوراق
مواضع مندرجه در تحت کلمات متینات داله بر خصوصیات حالات آن حضرت را زینت بیان داده نهضت شود که غرض
از آیه شریفه مصدره به یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم الآیه والعلم عند الله اطهر

علو رتبه و سمو مرتبه و مبادی محبیت و مقبولیت طرفین است که نتایج الفت صحت وحدت صفاتی و مناسبت اسمائی و افعالی

و اختصاص مقام نیابت و خلافت و محرمیت در سراپرده وحدت و خلوتخانه احدیت است بر وجهی که اوامر و نواهی صادره

از آن زمره عظیمه طبقه علیه طاهره عین اراده مشیات ربانی بود از شوائب بطرق مخالفت اراده سبحانی مصون و محروس است

و طاعت ایشان مستلزم [illegible] مولانا حسن کاشی آن کس را که فرمان قضا موقوف فرمان شماست

[illegible] شماست امه پاکان در دل اخبار است پرتوی از لمعه نور کریمان شماست

چشمه کوثر محیط آفرینش قطره ایست قطره از بحر دریای احسان شماست پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل

با همه دانش و دانش طفل دبستان شماست هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است از کمال لطف در رحمت خامه در شان شماست

آنچه گردون [illegible] چشم جهان بین روشن است جز [illegible] سینه ایشان نخواهد گشت اما بعد بدانکه مقصود از تعیین این

[illegible]رات عظمی و سلطنت کبری و جاه و جلال نبوت سید الوری و منکرین خلافت ائمه هدی آنست که هر کلمه از کلمات دیوان ذلک

الکتاب لا ریب فیه بقلم صحت رقم توضیح و تکریم محجوب ضلالات و جهالات ایشان بدان ملائک ملک را تحریر رشحه توقیع

منیع اذعان و قبول ملاء اعلی ساخته و در روزنامچه و احقاق احکام ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و ایای

فارهبون را مرقوم رقم تنبیه و تاکید ساخته و به تهدید سدید یحرفون الکلم عن مواضعه تعریض به انحراف از مقام تغییر

و تحریف نموده و مقتضای فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا من السماء

بما کانوا یفسقون اشتمال مبالغات و مجاوزات مخالفین بهم و در تشدید مقاعد ان عنایت تاکید مبذول داشته و عوا

متحدره بحذور شبهات ربانی را برانکه ظهور رسانیده دلهره که و من یبدل نعمة الله مشیرا الی خلافة امیر المؤمنین

من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب ولکن ان طایفه باغیه طاغیه [illegible] تا که دیده‌اند از دخان

آتش عدوان خاندان تیره و تاریک ساخته و بتقلید [illegible] دلگاه جوانان کلمات ربانی از صفایح صحایف آسمانی محو

در تحت وعید شدید اولئک الذین حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا گرفتار شده و من اضل ممن اتبع

هواه بغیر هدی من الله اند و در الحجه پرورده بستان طغیان و سرگشته بیابان عصیان فخر الدین رازی که شجره خبیثه

وجودش در شوره زمین مخالفت اهل بیت نبوت عرش [illegible] و بر هر باب موافقت معاندین دین مبین پرورش داده و در این ایام

چهره شاهد ملت مطهره را بناخن الکفر خراشیده و اوراق تفسیر منسوب بوی بتحریر کلمات مخالف آیات و شبهات فاسده

المقدمات که مدلول صدق مشمول یغلط کلها و بحثش مستها [illegible] از آن حکایت [illegible] محررش محل حصول عبارت

در آن است که چنین عقیده امامیه متضمن حکم بارتداد اصحاب [illegible] نزد الطایفه صحیحه صحیحه بنصوص جلیه دال بر خلافت

مرتضویه مرتسم الصدور مختلفه [illegible] گشته [illegible] ظاهری [illegible] ان عالی مقدار

مرقوم رقم [illegible] مسلک دین نبوی [illegible] طریق [illegible]

مرجب [illegible] ملت [illegible] اقدام ان [illegible] وخلاصه اعتراض فخر الدین

تفره

به نقیض اجمالی راجع شد مقصود من از استدلال دلیل مذکور به جمیع مقدمات صحیح بعضی و اصحاب منکر نصوص جلیه شده از جهت

در زمره اصحاب ارتداد منخرط شده باشند بایستی که بر طبق مضمون صدق مشحون من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله

بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین الایه اراده الهی بانبعاث طایفه موصوفه به محبیت

و محبوبیت تعلق یافته و نیران غضب الهی تهییج نموده عرصه هستی زمره ارتداد از بادیه سطوت ربانی که ماده

اشتدت به الریح فی یوم عاصف گردیده و چون بار انتقام و استیصال از خیر اشرار برچیده زلال فیض نوال

علیه اهل ایمان بر زمره اصحاب کفر و طغیان مجاری میاه عذبه و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون شده ملکوت

و مقهور گردیدا و فرمان الا ان حزب الله هم الغالبون عنوان غزای عرصه امامان گویی وجیه قضیه منعکس

بعضی و لا یزال فرقه اثنا عشریه کثیر لشان محبت کذا مغلوبیت بعضی از ائمه بر هان واضح است زیرا که نصوص جلیه مفقوده بعضی

امور مرتبه بر آن از دایره صحت بیرون است و عبارت علامه تفتازانی در تفسیر و بعد از ذکر آیه شریفه بر این وجه محرر گشته

قالت الشیعه نزلت فی علی علیه السلام لما روی انه صلی الله علیه وآله دفع الرایة الی علی یوم خیبر وکان من قال

لاعطین الرایة الی رجل یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله ولاتی ما بعد هذه الایة ما ذکره فیه ما اتفق

اکثر المفسرین و بعد از بیان آنچه فیض بیانش حسنی ترشح یافته که قال الامام فخر الدین الرازی هذه الایة

من اول الدلایل علی فساد مذهب الامامیة لان الذین اتفقوا علی امامة ابی بکر و لو کانوا انکروا نصاً

جلیا علی امامة علی علیه السلام لکان کلهم مرتدین ثم لجاء الله بقوم یجاهدهم ویردهم الی الحق ولما

لم یکن الامر کذلک بل الامر بالضد فان فرقة الشیعة معهودون ابدا کما حصل الجزم بعدم النص وبواز

دکر این مقدمات که مقدمات فاسده رش کالشمس فی رابعة النهار در دیده ظهور دارد حسن افاده مخوکه ولناصر الشیعة

ان یقول ما یدریک ان الله تعالی لا یجیء بقوم یجاهدهم ولعل المراد بخروج المهدی هو ذلک فان مجاهد

من دان بدین الاوایل جهاد بتر الاوایل و پوشیده نماند که کلمات نامفقات منتسک کها، فخر الدین رازی در جواب [illegible] مسند

ان جهل پردازیها بود که لازم افحام وی گردید اول آنکه مضامین منقبت مثبته صفات مدلولات این شریفه

منطوقاً و مفهوماً از افاده اتیان طایفه موعوده بجهاد با مرتدین دله و مقاتله قائلین بجهة مفید اذلال مؤمنین و اعزاز بر کافرین است

و مراد از اذلال نه تواضع که در متون تفاسیر معتبره بزرگان موشح گشته آمده است که ای عاطفین علیهم او المراد انهم مع

شرفهم واستعلاء حالهم واستیلاءهم علی المؤمنین خافضون لهم اجنحتهم و مراد از اعزاز بر کفره

اظهار غلظت و ترفع بر ایشان است و در تفسیر نیشابوری مسطور است که ای یظهرون الغلظة والترفع عنهم و بر منصف

غیر متعسف خفا ندارد که اذلال و اعزاز بر طبق عبارت منقوله از نیشابوری بهیئته تحقق یافته و کلش جستی [illegible]

وجه وجیه عنصری بر جبین مطهره ذوات مطهره و شقایق زاهره حضرات مقدسه ائمه اثنی عشریه صلوات الله وسلامه علیهم

اوکته بیه موسته مبلبان خوش الحان شیعیان خاندان ولایت مطاف بر شخص را ادوه استغنا از آن مظاهر انوار

بحکیمات [illegible]

تجلیات الهیه بهارستان بستان سرائر جهان را بآب آن مبادی فیض رحمانی بانواع عطیات و صلات و اصطناعات
اختصاص بخشیده و برتبه علیه عالیه جالسیت مجلس بهشت آئین و محفل عصمت تزئین فائز گشته و باقتباس انوار ایمان از مشکوة هدایت
ایشان منور ضمائر دلگشای بعلم و عرفان لدنی از سایر اقران زمان ممتاز و بشرف اختصاص بسدّه سنیه و عتبه علیه آن
زمره طاهره مطهره سرافراز بوده‌اند و اما اصحاب ارتداد لا یزال مغلوب و مرتفع علیهم بارقه هدایت و عنایت اهلبیت
رسالت صلی الله علیه و آله پرتو اکسیر بنای بوارق ایشان نگشتی و ثانیاً آن است که مضمون بشارت مشحون آیه شریفه
متضمن اتیان الهی بطائفه موعوده بر وجه فوریت بجهة لوایح شئون الهیه و مشیات ربانیه در هر جزو از اجزای
ازمنه چون متصور بصورت اتقاع امر مذکور و کفایت مینماید لاسیما که اکثر طوامیر مواعید و اخبار الهیه بتوشیح تأخیر
و تراخی موشح گشته مرقوم رقم سرعت و فوریت نگشته نه بینی که مخدرات سرادقات مکنونات کلمات صادقه
اقتربت الساعة و انشق القمر و اقترب للناس حسابهم و امثال آن که قبل از این بهزار سال در وراء حجاب
مواعید الهیه اختفا داشته و الی الآن پرده پیش زدای حکم الهیه و مصالح ربانیه است و لهذا اتیان بکلمه سوف که
منافی فوریت است در وقوع امر موعود است از مؤیدات مقام است و ثالثاً مغلوبیت طبقه مؤیده مستمره شامله جمیع
ازمنه و شهور که مفاد عبارات معانده مذکور است در حیز منع بجهة خلاف آن غایت ظهور داشته و واقعه نهروان و قتل خوارج
و صد و چند هزار نفس خسیس از ایشان که در عرض صد و ده روز توقف صفین عرصه شمشیر دلاوران میدان ولایت گشته

از شواهد صادقه عادله دالّه بر مطلوبیت وظایف امور صادره از زمره اثنی عشریه و غلبه ایشان بر طوایف
ضالّین مضلّین و مغلوبیت جماعت مذکوره در ازمنه کثیره که صحایف مجاری حالات و سوانح واقعات اوقات
ماضیه بنیات ثبات آن محرر گشته از تطرق شوایب ابطال مبرّاست و ایام سلطنت و حکومت پادشاهان آل بویه که بدیلمیه نیز
موسوم اند اظهر حجج و براهین قاطعه است در تواریخ معتبره ذکر یافته که چون عماد الدوله که منشور اقبالش بتوقیع رفیع محبت
خاندان نبوت موقع گشته و پرتو انجم اعمال و افعالش مرقوم رقم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
گردیده در ایام حسن عقیده صفا تمام یافته بود از تسخیر خوزستان و توابع چون بحکومت دار السلطنه بغداد نیز بقبضه اقتدار
در حیطه روی تعلق چهره عشق یافت دعای ترحم اولیائیه و نعمت آیه را امارت نام صمصام فهم قلع و قمع زمره مخالفین
و خاندان طیبین و طاهرین مرتسم رشحه یراع فرمان فرمایی جودی بطغرای غرّای اراده انهدام بنیان ظلم و متغلّبه و غاصبین
حقوق ائمه طاهرین بدو مزیّن گشته رسانیدند که صفحات ابواب مساجد دار السلام بغداد را بسطور کلمات بهجت آیات
لعنات متواتره متکاثره مسطور ساختند و این عبارت محرر گردید که لعن الله معاویة بن ابی سفیان و من غصب
من فاطمة علیها السلام فدکا و من منع ان یدفن الحسن علیه السلام عند قبر جده صلوات الله و سلامه علیه و علیهم
الطاهرین و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن الشوری و رسوم تعزیت شهدای کربلا که الی
الآن استمرار یافته آن نیز از مقتضیات اوامر عماد الدوله مذکور است و حکایت ابو مسلم مروزی و قتل او بتعقیب و هلاک شتر نخعی

و اکره

در استیصال اعداء الله و اعداء رسوله که بر طبق فقطع دابر القوم الذین ظلموا مقطوع الاثر و منقرض النسل

شده مصدوقه لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب الیم گردیدند همانا قرع سمع معترض معاند

نگردیده که در زمره اینکه لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون

بها انخراط پذیرفته و در کتب تاریخ مذکور شده که در زمان عماد الدوله غیر از آنکه در معرکه محاربه مقتول و مخذول

عسکر دیالمه بودند ششصد هزار نفس از دشمنان اهل بیت رسالت روانه جهنم شده و در بعضی نسخ تاریخ هشتصد

هزار مسطور است تتمه باید دانست که در کتاب لوط بن یحیی بن غانم الازدی که از وجوه اصحاب اخبار و آثار است

ذکر شده که چون ابراهیم اشتر از قتال ابن مرجانه بر مرکب توفیق سوار و دفع ملاعین بر میان بسته بقصد انتقام آن خبیث

اشرار روانه گردید پسر مرجانه بدکردار عبید الله بن زیاد پلید در آن وقت اکثر جمله ملاعین کبار را طلب کرده بلاد انبار

با چند هزار سپاه و سعد از جانب مروان بقصد قتل مختار متوجه کوفه بود و چون ابراهیم مذکور همانا از منتهی زمان مع مشی

قاطع بخطاب مستطاب سعادت بشارت مشمول قاتلوهم یعذبهم الله و یخزهم و یشف صدور قوم مؤمنین شده

و نداء امانه و اماته در مورد توصل بدرجه سعادت و تشبث بذیل کثیر الافضال مقربان بارگاه جلال عز داده

با اراده استیصال اهل ضلال سالک مسالک هدایات ربانی و عنایات سبحانی شد از آنجهت در حال اصحاب و اتباع

ابن زیاد بی مروت را از حضرت رب الله اولا اعدا عزیمت و رکاب قلعه حصینه لطف داده که صد و سی نفر

از اولاد و زوجات و جواری عبید الله ملعون با هشتاد صندوق مملو از طلا و نقره و خزف و دیباج و سایر امتعه ثمینه

در ان قلعه محصون و متحصن شده بود تمامی بمدد و استظهار حاکم ان قلعه مقهور و ماخوذ ابراهیم سلطان الفرس خجسته خصایل

از کفار جهنمی بجیبه صورت خواهش داد امتعه نفیسه را متصرف شده بود از ان ما بقی را پیش حاکم مذبور بود

که بجهت توفیق و مرتبت تحقیق و استعانت از خدمات مستحسنه در امر قریه عبید الله مذکور در قید قهر و غلبه ابراهیم مقهور

و ملعون شده بود و از ان سبب که کوتوال قلاع سبعه ستاویه نبظاره در ان میدان انتقام خاندان ولایت ملکان سر از

عرف فلاکت بر آورده و مسلمانان شادی در دل کینه جلال الدین را مصحف رب مسنون فمن تبع هدای فلا خوف علیهم

ولا هم یحزنون در و زبان که بیابه جهد از نفس از نفوس مظلم ضاله مضله مسلمین در اودیه غفلت و متوطنین بادیه

غلالت و جهالت و تابهایم ماویه ضلالت و غوایت متحجبین امت والا رتبت حضرت رسالت متنجسین بالکاس

واد ناس عداوت خاندان نبوت و ولایت و متلوثین با لوث مخالفت قرآن و ملت و متشبثین بحبل الکفران

نعمت و مرضی ما انزل الله من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین

علم عدوان بر افراشته و سپر جرم طغیان و عدوان در ضرب طرد بیت الله الحرام صلی الله علیه و آله معلم حشمه و شعار نفاق مکحل

عصیان و عدوان را که رایع مراتع اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء بود ملجم بلجام صمدانی و اعظام

فباؤا بغضب علی غضب وللکافرین عذاب مهین لکفا ابتدا تمامی معوث سنوت مذکور را موصوف با وصاف سلطنت

عز و بهر

عرصهٔ شمشیر شکرگزار عنبر قرار ابراهیم سیر سپهر شکوه که دیار و مملکت [؟] که احاطه آن فیفای خونخوار

و سپاه بی‌حصر آن لذا نمونهٔ هبوب ریاح عاصفه رماح لازم النجاح فیروزی نشان مظفر به جانب خراسان بنوعی شتافتن

متوسل به بود و مان ولایت که چون افاعی متسلطه مردم خوار و کینه گذار رند اصحابات اولیه و حملات عظیم غفرته

مسلاشی سنا و بدین موکب آن سرکردهٔ زمرهٔ اعداء الله عبید الله نامرسیاه بد اختر که دیده ادبار [illegible] ارازل

بزرگ امرود شاه ابراهیمیه ازدحام مظلمه صدقه بیرون امداد و لوم شمار روی بخنجر قهر و غضب ذره ذره شده

و آتش مستعد از مقدمه مصیبت خاندان رسالت شنوی کشته و ان جوعان نیران عصیان [illegible] نیان

خسران ما کیدان مامور گشته با بین اعزاز ولوازم روانه خانه کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم

نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء گردید سرچشمه و رسوا و ان یستغیثوا

یغاثوا بماء کالمهل مکان استیطانش گردید لعنه الله و اخزاه و اعد له عذابا مهینا [illegible] چون خبر

مصیبت اثر قتل عبید الله روسیاه روسیاه و سقیت الطبع ما که بر حال کیفی سوختن رسید عام من رسم

شیبانی را با چند هزار سوار رالب مراکب اشقام کواینده روانه کرده ساخت و آن بخس بحجوم بروع کوه عصیان

اجل گریبان آتش گرفته که شان بی ب ابراهیم را بینده منهی اقبال که لیس دلیدیر معمورا ایمان و دم پرتو شان

ضمیر قلمرو خسرو تخته و محبوت خاندان رسول آخر الزمان است سعادت قرینی وعده محبت اهل عقیده مامصه

صافیهٔ ابراهیم را بنور موفور این نوید سعید مؤثر داده و بشارت نامه قصیده را چون اجر آیه سوی صبا در قفو نگارش
خزینهٔ ضمیر منیر ابراهیم سپرده و بنوای بهجت فزای یا خلیل الله ادکیوا صحیفه کامله حسن عقیده جبلیه زمزمه تحسین را
مرقوم رقم نیاتا هم تن بمردن همه مبادا که وحشت بیزنی دهم گردانیده قبل از آنکه مدبر کارخانهٔ تقدیر بتحریر
تصویر اجتماع فرقتین در ملاقات طرفین صحیفهٔ خاطر خطیر ویرا محرر ساخته نایرهٔ محاربه و مقاتله اشتعال پذیر و معمار جویبار
توفیق در چمن گلستان گلشن ضمیر الهام پذیر ابراهیم بسقیهٔ اشجار نابته از ارض امانات و اما مقتضیه دوحهٔ مقدسه حسن مال
وی پرداخته رای رزین کرغان تمکین تلقین انامل صدق و یقین است بر طبق مدلول فصل الخطاب که نامه کلید رست
چو واهبی نه فقط راستان کلید دست نسخهٔ مصحح اخلاص مطهر را موقع توقیع وی ساخته و سرورق دفاتر مقتضیات ازل
کامه را که اموزج دقایق رقایق دیر ربا بیت بتوشیح آن موشح گردانیده و عنوان صحایف مرقوم برقم کیفیت مقاتله
محاربه در آیینهٔ ملاحظه بر نوعی جلوهٔ ظهور داده که چون ترتیب مشتمله بر وضع واقعه در معرکهٔ مجادله از امور مستحسنات
تغییر هیات عارضه و صفات متزایله داده حدود اختلاط حالات مختلفه مخفیه عارضه کواینها و مابقی بقا از حواس
وارده از جانب عالم نور که داعیان وقایع مواضع و مراتع وی مقید ساخته بدار الحضور بارگاه مختار وحی خاص
وی برد اید الطاف و اعطاف بتبدیل کسوت نفاق بخرقهٔ وفاق داده در جریدهٔ محبین منخرط گشته بود دانه ارزی
عالم که وجه تاسیس مورد و ترصیص معاقد آن و تمهید قواعد اتمام و انجام مهام و اخلاص نیت و القان اعمال و اعتناق

ابطال

الجده و هجران الکسل والرزانة في الشجاعة از فیفای بعیده و بیدای دور است که رهبر اطراق در ارجای

و در قصص کهن رهبر است که دوام عزم بر جزم دم دانش بسته و عبط ملاحظه بر عزم و عزم گذشته و از آنجهت

مطیه عطیه ربانیه مرکوب مرغوب ابراهیم شد چنین جرد پرادق حشمت علی حریم جلال در کشت کلاب عفره

مشدود القلادة عامریه مامور به محافظت طرق مختلفه داماد اعتاب و اذیال جلالش گرفته علی و حبسان طرید

در رکاه اکه کوانیدند و در اینمقام سفینه اهل عتیقه ابراهیمیه ملکه در اضطراب امواج و مدّ باعشار علی تموّج

وجله صفینه قلبیه با دبان اختیار روسکان قرار و فرار در هم شکسته درین هنگام ابراهیم دست امید بحبل المتین

مودت خاندان نبوت استوار ساخته و راکب سفینه منجیه توسل بذریت طاهره گردیده موجه دریای اضطراب و اضطرار را

بلنگر استعانت از معرکات تبیان امامت و ولایت فرونشانید و به قطعات خشبات هدایت آیات اعتماد بر شفقت

یوم المعاد مرجو النجات لجه لفرجه علی سر کشتی شر محبوس ظلمتکده زندان گردیدند و بحرات و مخطف سفینه نفس از

نفوس شقیه ثمره احتمال انهزام و بی سر و گشته علی و مذکور در این سب علی لباس باش طاو لابس کار اسباب گشته

و به افتتاح ابواب ملاهی در لجاج و مقاصد ارباب مناهی بر عزف غفلت و شتان و در فراش طغیان و عصیان منسحق

الاشان کوبیدا و از بداری خروف اشمار ایها الملک الجبار ولا تجر ذیل الاصحار فان الکل نایره خمودا و لکل

عاصفة رکودا ولا یغرنک هذه العقود المشیّده والجنود المحشوّة والسیوف المشهودة الاعداء

از مملوک القاهره — الجمع — الروفه — از ابداع — بالجمره

المعهوده والکتائب المجنده والقواضب المهنده می‌نموده و در شب لیلیه ظلمانی تیره استیفای مواد ظلم و عناد را

به تشکیک عزم فسیخ‌ها از آفاق رفع ساخته متضمن املاک ابراهیم السلاک دالله بر مسند عز و مرصد طلوع صباح سرور می‌بود و این

معنی عاقل که بهام و مرتبه صادره از کلام ربانی اما عند المنکسرة قلوبهم که بهدف امّن یجیب المضطر اذا دعاه اتفاق

پذیرفت چنین از انامل اجابت شمایل مظلومان زندان من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا

گشاده یافته در طبق کفه‌ای که عمر ده سپهر ما بکشت دعا ادبار تیرانوش مالد چکش برنشانه سینه کثیر الضغینه زمره

ظلمه و فجره کارسازیمه ترفع شان و تدلیع لسان نمودند نتیجه بر بستر افرایت من اتخذ الهه هواه متربصین و مترصد

بجه ممانه حیوة از مدامه علیل شغف و مریض لا یرجی ... که اینکه بود از ارحار ستور ... اساس وطن

لباس که جبهه منیره صباح نصرت ابراهیمی از ورای جلباب ظلمت اشابش نمایان و در رشته طلیعه لمعات ... آیات

آفتاب غلبه آن سمی خلیل الرحمان با بار رویه ظلام ظلم اعراض تو امان بود عام مذکور مجددا در تشید مبانی غیظ و غلظت

تعقید اوابد عبارات بقیود محکمات داده بر وفق سلسله سدرات و ایران را بدان زیورسات تبار تناصر نسب

و تفاخر حسب مینهای مسند نشین مقام اعتقام گویا و منادی الا ان حزب الله هم الغالبون سمور اعتقیده خالقه آن ابراهیم سرا

بر آوازه رضه الرحمن جنان الطاهر کنج نشین محنت‌خانه مغلوبیت میمود اما بر بدیع سدیه ملک جهان زار تو خواهد شدن

دهر بفرمان تو خواهد شدن نامه بشارت آیین و صحیفه محبت قرین سوانح احوال او را بتوقیع رفیع وما الله بغافل عما

...

یعمل الظالمون مرقع گواه انبیاء و مترصد نزول رحمت ربانیه می‌بود و در این حال از عرب عرباء بلقب قیفالب که

در طریق معرفت راه جلی و از اسرار مندمج در ظواهر امور تغافل چشم دیده گریانش جوشان و در عقب سینه نالانش

سوزان و خروشان که یک ناله و افغان بملائکه هفت آسمان میرسانید و ابراهیم بزبان فصیح بیان گفته او را مجهول در تربت

لازمه شهادت تمامت دلها به خجل در زمرهٔ منیعه محبان خاندان رسالت مستبشر و خاصه با بحرا حاد در حظیرهٔ شهدای کربلا

مسرور میخواست و سخنان ابراهیم در اینحالت شعله فروزند از آن خوف و خشیت صاحب اختیار امور زندان گردید با نگهبان زندان

به لکنت دلبند صدمات غیبیه مستحق میکند از ورطات کفر و شقاق بیرون آورده عزم خدمت ابراهیم نمود و برای دیدار

سرشار از الطاف نائرهٔ غضب باری نموده و از تیه ضلالت و جهالت بیرون آمده گریبان مشکوه دل قیود مستحکمه بر دست و پای

ابراهیم قیام نموده او را از آن ورطهٔ عظیمه نجات داده و بعد از لمحه‌ای ترکتاش ابراهیم آواز برآورده در آن حال رجعت عامل مذکور

با چهار هزار سوار و پیاده که مدلول و جنود ابلیس اجمعین از آن حکایت مینماید رو بصحرا نهادند و ابراهیم نیز در میان سپاه طغیان

روان گردید و متوسل بحمایت اهلبیت رسالت شد و در پس حجابه ظلمانیه النسب که چهره مخدرات فتح و نصرت از نظر دور بود آن

ظاهر بود مشغول شد و مترصد لطیفه از لطایف الهیه می‌بود تا که بشیر دلپذیر الیس الصبح بقریب او را از ظهور کوکب

طلیعهٔ صبح سعادت قرین الهی دلها مبتهج عظیم کثیر الاعوان و الا اوراق که در آن صحراها تا عارض صورت خاندان نبوت

اعراض دلها بود رهنمون گردیدند ابراهیم خود بر مدارج آن نموده مشرفه عنایت پرورد دلها مرحله تا که حکم عطا از روز گذشت

و هوا گرمی مفرط و صحرا را حرارت فرموده و لشکر عالم در اطراف آن بیابان سرگردان و ملال و ملول بمقام ماحول پریشان

و پریشان گشته در این اثنا عالم مذکور از شدت تأثیر نیران طغیان و عصیان کار را که در درون و بیرون وطن هر بطن

در مفعه سراسیمه گویا تا الماه درخت مذکور در موسم رؤیت در جای مفعه بر طبق کلمهٔ طیبه و شجره اصلها ثابت و

میوه از اطراف مفعه و باستظلال آن محروم گشته و در حمایت مودت اهلبیت رسالت صلی الله علیه و آله کریمان دامن

گرفته کسانی که بی جانب آن شجرهٔ مبارکه روان که بیده در آن وقت نهال اعتبار ابراهیم و نخل برومند طالع ارجمندش

ثمرهٔ مراد بار آورده میوهٔ خیر توفیق الانصاف تحفیات طیبه مثمره سدره خلوص عقیدهٔ کامله نسبت بسیّده عترت طاهره کام

جان و ذائقه روح و روان و دل را التذاذ داده و دست امید بحبل المتین محبت خالصه دودمان رسالت و ولایت استوار

ساخته در هدایت های صدق نیت و صفای عقیدت و تسلیم معلم خالق علیم سرای بقا نام عرش عظیم توسل بمعان رسالت متوسل

و به اسطوانهٔ قویمه توکل ببارگاه احدیت متوکل گشته نوعی نزول نموده با عالم مذکور مطلبیه و چون از ترادف مفعه او را در عرصهٔ

حفظ اسعه بر زبانش از جهت دست و پایش بر لبان سقو و از لیه عالم تیه محکم بسته و خنجر قهر و غلبه که از کار خانهٔ

الحق یعلو و لا یعلی ابداله بهان مدبر سرین را اسرار نمی صدا نفعه بر مرکب و در سوار نشا روانه کوفه که به جهت

چهار ملحق سلاهورت صاحب بر نیزه از مشاهده و در گشت با اتفاق با بیست و چهار هزار سواره سپاه هر نیت با فکران

لشکر عالم را تعاقب نموده ازان کرکا ابوه که صد هزار نفس بلکه بیشتر بهم قتیلا که عبارت از بیست هزار کس باشد جان بسر برده

ثمّ عرصه شمشیر هواداران اهلبیت سیّد مختار و ذریّت اطهار حیدر کرار گردیدند امیدوار غلبه و تسلّط که از شیعیان

خاندان ولایت سوای مخالف در ولایتی واثار عظیم از کار بر رونق آن و استیصال فرقه مخالفین و غیر ذلک من الامور

بر آن مترتّب شد و در تحقیق حقیقت مدلول این رباعی کفایت مینماید قال الهادی الی سواء الطریق و بیده ازمّة

التوفیق والتحقیق منبّه مقرر است که این مذکور را که کلام کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لکی اعرف مقصود از بروز بعضی از انوار سبحانه در مظاهر جسمانی و منظور از تعلق اراده ازلی بظهور موجودات اعیان اظهار

کمال جلال و کشف غطا از چهره حجاب ذوالجلال است جمال مطلق از قید مظاهر بود خویش هم بر خویش جلوه میکرد

ولا از شاهدی در عالم غیب مرادش اهل تهمت عیب نه از آیینه نه شمع رونق بهر جا جلوه از وی گشته ظاهر

از او یک لمعه بر ملک و ملکوت ملک سرگشته خود را چهره از ان لمعه دگر بر گل افتاد ز گلش شور در جان بلبل افتاد

رخ خود شمع از ان آتش بر افروخت به هر کاشانه صد پروانه را سوخت ز نورش لیلی در چشم کار آراسته بهر زلیخا مجنون خود را شیفته

لب شیرین شکر ریز بگشاد دل از پرویز ربود و جان ز فرهاد سر از جیب مه کنعان برآورد زلیخا را دمار از جان برآورد

بهر پرده که بینی پرده دار اوست قضا جنبان هر دل بر دلی او بعشق اوست دل را زنده جانی بهرا اوست جان را کامرانی

پس حکم حکیم الا امید لیری فی الوجود انواع مخلوقات علی اختلاف الدرجات در طلب کمال و محبت ظهور جمال و جلال

و مظاهر ولکن ببصر آگاه و بروح عدیم الشعور بند در امی تحقیق... که هی لا لامی در صحیح ایمان باغ که از عشق باید بر جلوه داغ

بینایی سبزه بر طرف جویی که بخود صحرا و مروارید عشق بود شعله فلک سرگشته از نوای عشق است ° جهان پر فتنه از غوغای عشق است

و بر مصاحب ذوق سلیم و فهم مستقیم خفا ندارد که تا سالکان این سلسله علیه از دیدن ما سوا باز نداشته و از ظلمت کدورات

لوازم جسمانی رخت اقامت بر عقبات تجرد قناعت نگذاشته و از خارستان متابعت دلایل لفظیه و خیالات رسمیه نرسته

باشند از مرات اقتباس این نور و اقتناص این دولت نهایت محروم است ° از دولت حدیث عشق دیگر بود آن آشنا و زلکین حروف این سخن

افزون است گردید [illegible] بیانی نفسی معلوم شود که ایمان حیات چون آن اهل تحقیق گفته اند که تا سالکان طریق محبت از داغ

هر سر جاروی محبت نیاز نزد هر سب مراد بمیدان من کان لله کان الله له ما تحقق نتازند و تا موحدین [illegible] اسرار حقیقت

از هر جه رنگ تعلق پذیرد تصفیه ساده بخود حجاب حیثیت سوی بایش عزت حضور نشوند به براقت اغیار در بارگاه مناجات

الدار سمع وحدت نیفروزد تا چشم بر نروند از ماسوی الله در خلوت وصال محرم نتوان شد و سایر خصوص افهم معه

که احدی مسالک سالکین منازل تجرید عبارت است از عبارتی کلمه بر وجه هذا ذات مع قطع النظر عن الصفات و این

خالی است از قرب معرفتان درگاه و احدی محرمان بارگاه با آن خصوص شد از قید ملاحظه صفات و التفات با فنای

مرتفع اما محو انوار وجه و مستغرق بحار شهود شده باشد چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را واقع بوده از ملاحظه [illegible]

و سؤال هل رایت ربک که نشستی اعبد ربا لم اراه مرهم درجه ظهور میرسد قال له ذعلب الیمانی وقد

سأله هل رایت ربک یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام افاعبد ما لا اری فقال فکیف تراه قال

لا تدرکه العیون بمشاهده العیان ولکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان قریب من الاشیاء غیر ملابس بعید

منها غیر مباین متکلم بلا رویة مرید بلا همة صانع بلا جارحه لطیف لا یوصف بالخفاء بصیر لا یوصف

بالحاسه رحیم لا یوصف بالرقة و از اینقوله است که یکی از فقرات رسالت مآب در روایات اشاره کرده و جعلت قرة

عینی فی الصلوة و بعضی از اصحاب دانسته اند که قرة الصلوة بود که حضرت رسالت منسوب است بر مقام مشاهده بنفسه و جمعه

و لهذا کان اذا دخل الصلوة ینظر من وراءه مثل ما ینظر من بین یدیه و لم یرد ان هذا الحال کان

مستقیما فی غیر الصلوة و این مرتبه از عبادت شهودیه از آنجهت بهی و دلی خصوص دارد که شیخ که معرفت

ذات احدیت است چنانچه ظاهر است که مورد علم الهی و مصدر معارف الهی سفینه صافیه صدر مسند رسالت و خزینه عامره خاطر

علی سرایر سرکرده سلسله ولایت است که بنا بر مرصد دقت وجه حق و مشاهدت وجه مطلق بنفاذ رسالت و از محیط ازلی معارف

حقیقی به اودیه قلوب الیه الفیاض شد و بحر مواج معارف که بیان و از تلاطم امواج آن بر ساحل انسان چشمهای

علوم حقیقیه ظهور یافته تشنگان زلال یقین از آن سیراب شدند میاه معارف حقه حقیقیه سرچشمه اول ادراک و سواقی

افهام انسان از آن جریان یافته هر کس بنا بر مناسبت طهارت نفوس و نورانیت ارواح از آن بهره گرفتند و چون

این دانسته شد باید دانست که در تحقیق معنی محبت علما را در آن اختلاف است بعضی گفته اند که محبت آنست که خزینه خاطر

از غیر پرداخته و جراحت قلبیه از غبار تعلق بآنچه غیر مراد محبوب است پاک کند اینکه چنان از خود محو گردد که مرغ

در چمن بربسته حضار محبت فغان برآورده چنین نغمه سرائی تواند نمود که عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست نامیست ز من بر من و باقی همه اوست اجزای وجودم همگی دوست گرفت و از علامات

محبت ایثار رضای حبیب است بر رضای خود تو عرله در طریق محبت نقد جان بر کف گذاشته و سهل است نقدینه مراد دوست

با آن خریداری نموده در مقام جان سپاری تواند گفت بر دارم هرگز ز جهان فرمانت برهم زنم ار سعود یاران فرمائی

بنشینم اگر بر آتش کوئی برخیزم اگر از سر جان فرمائی و این مرتبت علیه و منزلت سنیه مخصوص اهل دل در آن

مظهر انوار جلیه درجه تخصیص یافته است که از هواهای نفاق دشمنان بسوی جنگ بحیث ایشان فلمانی وحی الکلکا در دو قسمان

تیره و دود خانی شده و ظلمت عداوت ملاندیشان راه دیدن بر دیده جهان بین بسته و بعضی بنیان سرا پرده کره ارضیه سر بجیب

انزوا کشیده در چنین هنگامه اصحاب جناب سبزواری مراتب درسهای بخفا میدر خفا نموده و از خوف هجوم اعادی که در آن

متحقق الوقوع مینمود قرار هجرت داده محنت بر محنت گزیدند و درین اندیشه اگر مراعات جانب عزیزی که رشته عبودیت صوری

و معنوی جهانیان با آن ارتباط پذیرفته است نموده رخش برنشستن و عزیمت بر وطن رکاب دولت عنان براق عاطفت

بجانب مدینه مطهره انعطاف ملوان جلالی ماین الکبیر بعقود صافیه فیوضات لدنیه ساحت روزانه اصوب نموده و ودایع نبویه

و نوامیس الهیه و حقوق لازمه الاداء معطل ماند و اگر ملاحظه امور مذکوره نموده اصحاب جناب سبزواری مقتضای

والشمس تجری لمستقر لها روی بخدمت حضرت وطن اصلی شده عزیمت رفتن افغان نمایند و از غلبه کفره قریش

و منافقان و هجوم لشکر ان مبادا رخنه در بنای وجه کبیر الحجه نبوی یا ثلمه در حصن حصین نبوی مصطفوی سلام الله

یافته شرف رضوان بنیان ایمان بالکلیه انهدام یابد و چون از جمیع امور مشکله غبار شکوک از چهره احوال نبوت بشستی

عطوفت مرتضوی مرتجی الزوال بود درین واقعه نیز ان مهر سپهر شجاعت و تمکین یعنی حیدر جان ارادت مهر و شرح دین

حنه و سنت و تحقیق تحت مرطبق آنکه او دلیل تو پس تو سلام محجوب از زبان تو بسمع تو محکوم هر چه او گفت

راز مطلق دان هر چه او کرد گفت حق دان دل بر در دار المرتبه و شریف هیچ تیمار دار چه او سنیت

عقد اراد و ناموس مهوسات که در ان کارگاه مردود است لهذا از استشاره نبویه با مرافقت اهل بیت بن عم

مستحق رد شمشیر قطع بر دو روده که انعقد محبت در امتیین و ابلغ فتوت در تمام اخوت مصطفوی و رای دیوار بنا

فتح این باب بعضو و توجه نبوی را بر توقف رجحان داده و نایره آتش اضطراب آنحضرت را بزلال خلوص نیت و صفای

عقیدت اطفا داده و صفحه اندیشه به تصویر آنچه مرتسم خاطر آن سفینه نجات امت بیات و کشتی نجات عامه مخلوقات را

دران لجه کثیر الخطر و ورطه عظیم الضرر بیرون آورده امواج افتنان اهل مدینه را مطلع اصحاب بسلامت از مظهر العدالت

کردانیده اروا الصواب غایه خیر نفس نفیس و ذات اقدس سپهر تاییه عظیمه این قضیه بنا الکرار معجزه حیشته

منشئه کدورت دشمنان دین که در ممرض عداوت خیر المرسلین عرش با قبه اقطاب و شره مراوی نمایند کما کان

بوده از مراده آن آتش نرسیده دردانه اخلاص شاه ولایت شاهنشین سرتبه جوش تجوار داده بر طبق قول النبی که

جان فدای جانان میکنیم خلع لباس حیوة صوری نموده و حقه نفیسه نسبت گوهر شب‌تاب عمر عزیز المقدار که همیشه در

کنف جان سپاری جانبی لله بود در بحر واقعه حرف توشه سفر سعادت اثر خیر البشر نماید و در بعضی از کلمات منظوم

آنحضرت ایمائی بما هو المقصود واقع گشت و قیت بنفسی خیر من وطأ الحصا و من طاف بالبیت العتیق وبالحجر

رسول الله الخلق اذ مکروا به فنجاه ذو الطول الکریم من المکر و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه

توقف فرموده بعد از آن بجهت کیان سلسله نبوی بر داشته رایت عزیمت بجانب مدینه افراخته و حق سبحانه در صفت ثنای او

نموده بتعجب و تعظیم تزیین داده به تشریف ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله مشرف و حضرت

ختمی منظور ساخته است که ایمائی باین واقعه است ذبت اذا علیهم متی ینشروننی وقد وطنت نفسی علی القتل

والاسر اذ ذاک بنصر الاله تبلغا واضمرته حتی اوسد فی القبر و بر سر زبان رحیق محبت در راه

طریق محبت پوشیده است که خلاف غلت در حوز قابلیت محبت که از مضایقه در گنجینه زندگی گشته نثار و رضای دوست

نمود و در کتاب احیا مذکور است که چون ملک الموت متوجه روح حضرت خلیل الله شد گوید آنحضرت با وجود اختصاص که مقام خلت

و امتیاز از سائر انبیا باتصاف باین صفت در اول مرتبه از تسلیم ابا نموده فرموده که هل رأیت خلیلا یمیت

خلیله تا آنکه از جانب الهی بتمسک نمود هل رأیت حبیبا یکره لقاء حبیبه تمسک نموده گفت یا ملک الموت

الآن فاقبض روحی و شاه کشور محبت سرور ارباب مروت مصدوقه کریمه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله

لایزال زلال حیوة در جام رضا و تسلیم ریخته به طلب و تقاضای محبتهای ایشان را آنسان میفرمود که و اللّه لابنی

لطالب انس مالبوت من الطفل بثدی امه و از اینجاست که آن حضرت ابراهیم در ذائقه اشتیاق خاکساری او

چاشنی ثمره محبت و له صلاة فرزند بر رب کعبه در طفلان رسان اندخت به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

و تحقیق این مبحث مناسب آنست که قلم محبت رقم بتحریر معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مذکور پرداخته پرده اشتباه از چهرهٔ

پرده‌گی محبت مرتفع سازد اما من حیث اللغة بعضی گفته‌اند ماخوذ از حبه بکسر حاست که مراد از آن تخمهاست

که در زمین افشانند و وجه تسمیه ظاهر است و بعضی با جیم در اکثر الصحاح گفته اولست بنابرآنست محبت لب حیاتست

و در منتخب قشیری مذکور است که الحب هی الخشبات التی توضع علیها الجرة فسمی المحبة حبا لانه

یتحمل عن محبوبه کل عز و ذل و در اصطلاح عبارتست از اراده قلبیه بچیز از آن التذاذی حاصلست و در صحاح مذکور است

که المحبة فی وضع اللسان عبارة عن میل النفس الی موافق ملائم و بنابر عدم صدق این معنی بر محبت الله بنده

محبت منزلا نیز بحق تم در رساله قشیریه بمشایخ تجوز که مغالیق ابواب الفاظ و عبارات باز افتاده بدیشان شکل حجبه

که محبة الحق سبحانه للعبد ارادة لانعام مخصوص علیه کما ان رحمته ارادة الانعام و بنابر این مراد از محبت

الله به بنده کمال اراده اوست باختصاص بنده بمقام قرب و اصطفا و بدرجات علیه و کمالات سنیه و مقصود از محبت بنده

بحق سبحانه حالتیست قلبیه که ثمره آن اتیان بعبادت و تعظیم اوامر و نواهی الله و ایثار رضای ربانی و استیناس بدوام

ذکر او است جل شانه و بنا بر این محبت خالق بمخلوق و عکس او اتصاف بحقیقت مبرا البعد از مقوله تجوز باشد و در کشف
ذکر نموده که محبة العباد لله مجاز عن ارادة نفوسهم اختصاصه بالعبادة دون غیرهم و رغبتهم فیها
و محبة الله عباده ان یرضی عنهم و یحمد فعلهم و لکن حجة الاسلام این طایفه که محبت مخلوق بخالق تسوار از عبارات
اصطلاحیه انکار نموده و در کتاب احیا در موضعی لباس تشنیع بطراز تعجب داده که و کیف الحب بالطاعة و الطاعة تبع الحب
و ثمرته فلا بد و ان یتقدم الحب ثم بعد ذلک یطیع من احب و در کتاب مذکور بعد از ذکر مذهب اکثر متکلمین در تاویل
محبت بنده بامتثال اوامر و نواهی نموده اند چنین افاده نموده که و هولاء مرحومون بجهلهم بحقایق الامور و تفاوت میان
قول وی و بلغة علی ان آنست که جمهور علما محققین را از ارباب مجاز دانسته اند و حجة الاسلام محبت خالق را از ایشان
مجاز و عکس آن را بحقیقت بخشیده و در کتاب احیا ذکر نموده که محبت خدا به بنده عبارتست از نزدیک گردانیدن
او بمقام قرب و رفع سواتر جسمانی و دفع موانع و مناهی از وی و تطهیر باطن او از کدورات دنیویه و رفع حجب
قلبیه تا بمقام مشاهدات القائیه برسد و محبت بنده بخدا عز و جل عبارتست از میل او است بادراک کمالات که کونها
منبع کمال ادراک هر مرتبه از مراتب کمالیه که موجب قرب بارگاه احدیت است فی نفسه حصول لذتی از آن لذات
مترتب بر آن است و شک نیست در بصیرت باطنه اقوی از ظاهری بود و ادراکات قلبیه اشد از ادراکات حسیه و صور
جمیله و جهات مناسبه مدرکه بعقول کامله اعظم از جمال صور ظاهریه است و بنا بر این تلذذ قلوب از ادراک آن ابلغ

مراتب منصور را التذاذ است و از این جهت طباع سلیمه با آن آمیزش تو به حیثیتی که او فوق اشیا نظر بآن باید لذیذ

لذیذ است نظر بعقول بعد مراتب معارف الهیه خواهد بود و چون مدار محبت بر میل و التذاذ و بنده را اینحالت

و [illegible] ز امکان این عارضه او را نظر بر بارگاه احدی ممکن الحصول است فلا یقلوا اذا احب الله تعالی الا من قعد به

القصور فی درجة البهایم اینست خاص کلام غزالی و باید دانست که چون لطیفهٔ محبت نه گوهریست که از قیمت

که هر عوضی حوالت عوض لجهٔ عمیقه وی تواند کرد و نه طایری بلند پرواز که دام هر صیاد پیرامون صید او تواند شد

بلکه لمعهٔ نار شجرهٔ وادی ایمن است که بر طور طلوب طالبان قبس هدایت تافته و رشحهٔ دریای معرفت است که بر سواحل سینه

عارفان معارف الفت القلوب تابیده از این جهت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در دوام [illegible] بنا بر حصول خفیه ربانیه

و اظهار مقامات محبیت و محبوبیت مرتضویه در بارگاه الهیه مرتبه اول رایت سرداری به لسان [illegible] تحفه فرحت بخش

آن جناب ذکر [illegible] اولین علم قرار برقرار و ناموس اسلام برکنار گذاشته رجع القهقری نموده و روز دوم شکوفه [illegible]

خطاب [illegible] نیز [illegible] اما اولین نمونه [illegible] در صحیح بخاری مسطور است که [illegible] هو

ایضا منهزما [illegible] آتش [illegible] که از [illegible]

صبح نصرت نمایان و [illegible] روز [illegible] آیت [illegible] اسلام [illegible]

سالکی بلند مرتبه [illegible] محبوبیت

ایشان منور به علم لدنی حضرت پیغمبر بیهمتا بسر علم انا فتحنا لک فتحا مبینا مفتخر و رایت بهروزی غایت رفعت

رتبه و ینصرک الله نصرا عزیزا محکم حصه وار ازو بر کنار روزگار ازو عرصه شمشیر آبدار حمایل کفر و الحاد

کیش بطغیان و بزم دیوانیش منهزم بر گرد از بیم گشتن حیران نتیجه او جواب سئوال سیر آنکه هم این خبر حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله در دانشمند اقطاب بانهایت معرفت که لا اعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله

و رسوله بنا بر این غیر از اهل بیت امید که در این ستاره جهان بر در و بام این فتح و ابواب اقبال بر روی آن

دارای ایشان گشاده بعادت رجوع بخدمت مستعد خواهد شد مترقب این امر بوده که چنین روزگار خلقت قلع این باب

بنای فاتح ابواب ایشان باشد و از بدو فطرت علم لدنی این علامت آخر خاص پذیرفته با عدل آن که شمه دلدار

آسمان از پرتو آفتاب صاحب نور انا سید در جهان کسب کیفیت مویز شده و سپهسالار جنود قلاع سبعه سماویه رایت اقبال

افاضات بقصد خدمت رسالت برافراشته و شمشیر عنایت از نیام مشرقه استظلام بر درگاه آورده مارقه محبت نبویه که بحجره

قلب محبوبیت مد تقویه سعد انگیز گردیده و ساحت دل از نیر وحدت حقیقی را از ظلمت کثرت اهوای باطله و آرای فاسده

منجلی ساخته شاه ولایت پناه که ذات هدایت و علم لدنی حضرت پیغمبر جامع صاحب لسان است طلب و فهم و بر طبق تکبیر

فقط دین است برگشای نقاب مهر تابش کن بصبح الباب سر گشاده رسید که کس کی گو به مجانه گشت تابش مکن تعویض

این امر موعود سلاطین برای نصرت از سپهر متوجه قلع و قمع حیدر کرار رسالت و عرشه برج افلاک نشان قلاع خیبریه

۱۰۸

در زمان برنظر ناکسان عرف سماویه اندوختند بر طبق امکنه مهابت تیغ آن کرار کیف بر زمانه زند و قطره بقیه ایام یکم شد

اهل عصر از نشئه مقاومت از دست داده باید که زمانی مسخر و مقهور و سلاطین مظفر و منصور گردیده و محمد بن طلحه

شافعی در کتاب مطالب السئول بعد از ذکر واقعه خیبر چنین میگوید که وکان صلعم قد اطلع بنور النبوة على

ان علیا علیه السلام ممن یحبه الله تعالی واراد ان یحقق الناس ثبوت هذه المنقبة السنیة والصفة

العلیة التی هی اعلی درجات المتقین لعلی علیه السلام فاحب رسول الله صلی الله علیه وآله ان یثبت

ذلک لعلی ع فی نفوس الجمیع فلا یتوقف فیه احد و بعد از ذکر این کلام صفحه اعتقاد را باین عنوان رقم زد

که سداد گواهی کرد و فی ذلک دلالة واضحة على علو مكانه وارتفاع درجته وسمو منزلته واتصافه

بکون الله تعالی یحبه وانه ع احب خلقه الیه وکانت حقیقة هذه المحبة قد ظهرت علیه آثارها

وانتشرت لدیه انوارها فانه کان قد ازلفه الله تعالی من مقر التقدیس فانه نقل الترمذی فی

صحیحه ان رسول الله صلعم دعی علیا یوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه

فقال رسول الله صلعم ما انتجیته ولکن الله انتجاه ومخفی نماند که روایت فرخنده آیت لاعطین

الرایة غدا الی آخره بمضمونها بر بروی قدسی و نویدی عرشی است بلکه صحت اعتقاد اول و ثانی از پرتو لمعات آفتاب

محبت الهی خدای وار ظلمت شقاوت اصحاب جیش ممتلیست و بعضی صحت وجهه جسمانی از آثار اشراقات انوار محبت ربانی

لا بد به نقیض آن موصوف باشد در این صورت اگر امر مذکور عین عداوت بوده اهل مجادله را دایره جولان فراخ

وسیع نماید عداوت مذکوره با ثمره و نتیجه مترتبه بر آن از لوازم عدم محبت مینماید چه هرگاه مراد از محبت بنده

امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و میل ادراک مقامات کمالات است و بر تقدیر انتفاء نقیض آن که

عدم امتثال و ارتکاب معاصی و عدم سیر مقامات قرب الهی و کمالات مترتبه بر آن موصوف خواهد بود و محبت الهی

که عبارت از اراده اوست بمقام قرب بنده درگاه و باز داشتن او از معاصی و تطهیر باطن از کدورات جسمانیه

و رفع حجب ظلمانیه و غیر آن از اسباب محبت آن نیز در صورت انتفا مستلزم اثبات نقیض است و لا اجتماع

نقایض مذکوره یعنی مساوق کفر و عدم اعتقاد عقیده می‌شود و با وجه تحقیق این قسم از امور جلالیت حلاوت بجانب حضرت

نحوه امری که بمحض مناسبت تامه بین الخلیفه و المستخلف وقوع پذیرد با وجود اینقدر از مباینت و فقدان مناسبت

و سلب کاه صرف و بعد تمام از مقام قرب چگونه درست تواند شد و هذا چنانچه مذکور است که لم یستحق آدم

خلافة الله الا بتلك المناسبة تتمه صاحب کتاب منازل السایرین پرده حجاب از روی جمال شاهد معنی محبت

باین عنوان مرتفع ساخته که المحبة تعلق القلب بین الهمة و الانس فی البذل و المنع علی الافراد بعبارت

که اولا الفاظ مفرده واقعه در تعریف که در سلک [illegible] منتظم شده معانی آن [illegible] از اینجا به

هر دلی که معنی محبت هم پرده بر مسند ظهور متمکن سازد پس اگر بر طبق اصطلاح عرفا مراد از قلب لطیفه ربانیه باشد بر صفحه

دار

ذاکریت و عارفیت که مسقط انوار الهی و مهبط اسرار نامتناهی بعد و بر ازالهٔ خبث شهوانیه و کدورت
بهیمیه تصفیه پذیرفته بانوار ذکر و معرفت متنور شده باستعداد قبول حقایق بر نعت صحت و استقامت موصوف
باشد و مراد از همت قوتیست که موجب انبعاث بنده است بطلب مقصودی که منزه از شائبهٔ امید ثواب
و خوف عقاب باشد و گفته اند اعظم مراتب همت عدم تعلق سالک است به تجلیات اسمائیه و صفاتیه و واردات
غیبیه که موجب تأثر نفس و استعار درجات جنات عالیه و منازل رفیعه است بنوعی که تجلیات مذکوره متعلق
همت وی نشده و تجاوز از شهود حق در آیای صفات نموده و تعلق وی مقصور گشته در عین احدیت
و انخلاع از رتبه انیت و اثنینیت است و مقصود از لفظ بذل و منع که در تعریف مذکور واقع شد آنکه بذل
روح محب بر ساحت محبت محبوب و منع قلب از تعلق بما سوای اوست بر وجهی که بنعت او اوصاف گردد یعنی از
افعال و صفات و ذات خود فانی شده محض فنا فی الله باشد و چون منتهی همت که در پایان طلب عبارت
سیر الی الله است در رشته ملتهای سفر وی ادراک انوار تجلیات مستغرق مانس بجناب محبوب است لاجرم محبت بین الهمه
و الانس بحقیقت نامیده حرف الا من حیث هی مقتضی بعد و مستدعی انس بجناب است و دست طلب از دامان
وصال بذل نفس منقطع چنانکه جنید اشاره نموده والودع اول نقدة یاتی بها فی حل ملکات ان
کنت من خطابنا و انس بجاب منع قلب از التفات بماسوی ممنوع است بنابرین محبت عبارت از تعلق

تبارت به محبوب بی ملاحظهٔ تجلیات اسمائی و صفاتی بر وجهی که نقد صافی زندگی را نثار روماک کرد اینده عبار

تفات بالوی از میانه برخیزد تا فنای فی الله تحقق یابد زلال محبت کامله از چشمهٔ صافیهٔ عینا یشرب

بها عباد الله یفجرونها تفجیرا ظهور نماید و گفته‌اند اولین منزل از منازل اودیهٔ فنا محو افعال در افعال

محبوب و بعد از آن محو صفات و بعد از آن محو ذات است و چون محبت از شائبهٔ کدورت اغراض و اعواض خالی

بود محبت کلف را غیر نبود و چه باقی مقصودی نیست و اعتلا برین عقبهٔ عظیمه و ارتقا برین درجهٔ رفیعه بذات

احدی الصفات آن مخزن اسرار محبت و مطلع انوار ولایت سالک مسالک سلوک عن طرق السموات مالک الملک

ان لنا مع الله حالات چه خاصیتها دیده که بعد از طی منازل اودیهٔ محبت و دفع سواغل مانعهٔ محبوبیت و مطالعهٔ حسن

صفات ازلی و تجلیات لم یزلی و جاذبهٔ شهود ذاتی و احراق عوائق و اعراض لمعات حال باقی در خلوتخانهٔ

راز با محبوب قدیمی همساز آمده و پردهٔ کتمان از چهرهٔ پردهٔ محبت برداشته که ما عبدتک خوفا من نارک و

[بل وجدتک]
شوقا الی جنتک ولکن رأیتک اهلا للعباده فعبدتک و در کتب تفاسیر مذکور است که محبت نوریست

مفید و سروری مستفید حضوری از مطلع وحدت تافته و بر ظلمات کثرت کونین تافته و وهم را از مکمن امکان و غیب

اعیان به عرصهٔ عیان اعلا آورده عشق از کوی خود سفر کند به هر مرتبه‌ها که گذر کند صورتی و جهتی کسب کند در حالت

هم کتم عدم کلمه‌ای بسر کند هر حرفی از صورت هم جز در دل کسی ما نظر کند و آیا فت نهایت خواند گنج اکثر خرمکه بیا میم در کو

همان بر کوی بود که اول زانجا به جان سفر کرد و آن مغناطیس جذب اکسیر محبت است که از ریزه وجود عاشق را

ابریز حقیقت معشوق گرداند و کبریت فخر حقیقت تربیت سوء جهه شکسته موفق ... خلقت بنا را جذبت

در گداز آورده سبائک حقایق و اکوان از آن ... کمالات و لطف صنع تجلیات

بسکه عرفان رسانند و ذوات مقدسه را از اشراقات انوار تربیت نبوت ربوبیت مبعوث گردانند از آن جهت

آن مظهر انوار جلاله مربای تربیت ازلی است در مقام خلوص عبدیت و فضای دلگشای معرفت و کشف سحاب استار

عبودیت و مراعات ادب در بارگاه ربوبیت میفرمود که الهی کفی لی شرفا ان تکون لی ربا یعنی ربیا و کفی

لی فخرا انا اکون لک عبدا و چون محبت ثمره اختلاط طرفین و نتیجه ارتباط جانبین است این رابطه از جانب محبوب

نیز شعله فروز گردید و جذبات این راز را آواز بر آورده چنانچه در بعضی قدسیات از رب الارباب البریات ذکر شده که مخاطبا

لملائکة السموات میفرمود که الا انی احب علیا فاحبوه محبتی و این شعشعه بر طبقات فلک تا غایتی رسید که ساکنان سموات

و مقیمان علویات را در بوته محبت شاه ولایت به آتش اشتیاق گداخته ادراک مرحلت الفت مسلک میشوند

و مشاهد این کلام روایتی است که کتاب کشف الغمه مآثر موشح گشته مضمون آنکه چون شب معراج طبقات فلک بنور حضور نبوی و صفا

سرور مصطفوی منور گشت و بر طبق آنکه ... برداند از این درجه ... بران درگاه ولا دست بر دست ... ملک

یافت ... ... که ... ... و جان ... ... و جوب الاتش امکان را داشت

از تیر که سلطان السلاطین رسته پرتو انوار وجوب بر ساحت وجود شتافت و غلغله تهنیت در طبقات فلک ملک انداخت شور

شد از سبوحیان کروبیان ندا در داد که سبحان الذی اسری بعبده و امور عجیبه ملکوتیه بر ان مسافر افلاک و مهمان خانه

لولاک عرضه دادند انچه از ان میان دیده دوست بین و نظر محبت اثر عزیز رب العالمین بان حضرت مخصوص بعضی صور که بصورت لیه که سیمای

فرشته و سیرت ملکی داده روشنی بخش قبه سماویه و عرصه فلکیه کردیده و بر طبقی از نور که محفوف بصفوف ملائکه مقربین

متمکن شده چون بعد از انکشاف حقیقت امر ازو کشادند صلی و سلم علیه چون جاذبه محبت مرتضوی

عنان توجه مصطفوی بطرف الطاف ولله الغرض منیره و ساحت منیره از پرتو لمعات افتاب حسن صحبت صفیانه تا از دو روشنی

باندازه باقیه و دست فیض ازلی کشف غطا از چهره منیره ان مظهر انوار رهبرات نموده صورت برادر ما جان برابر و پسر عم حمیده سیر

ولی خدا وصی مصطفی و برگزیده مخلوقات ارض و سما منظور نظر سعادت اثر خیر البشر شده بود از حقیقت کیفیت استفسار فرمودند حضرت

جبرئیل امین حقیقه مکتومه اسرار ربوبیت را که بعرض رسانید که نزول اجلال موکب همایون ذات سبحانی بصورت وجود مرتضوی مسبوق

بنحوه و لکن حین ملائکه مقربین که مشعوف محبت و مشوق ملازمت حضرت امیر المومنین اند اذ لا اکثر بود مولا بشکایت نمودند از تحت او جهه

و بعض خیر الوجود جهه تطمین نفوس قدسیه و اطمینان خاطر زکیه ایشان ملکی از نور شبیه صورت حضرت ان منور انوار

ما عدا و مظهر اسرار لو کشف الغطا بخلوت وجه و خلقت شهود سرافراز کردانید تا موجب اطفاء نوایر اضطراب ایشان شده

در هر یک از شبها و روزها جهه بعضا دهر از نوبت زیارت ... جهه ثواب ان را هدیه محبین الحضرت نمایند و در رساله

الر

و در سنه از ابن عباس منقول است که جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله قال اینفعنی حب علی فقال لا
اعلم حتی اسئال جبرئیل فنزل جبرئیل مسرعا فسأله النبی صلعم اینفع هذا الرجل حب علی قال
لا اعلم حتی اسئال رب العزة فاوحی الله تعالی الی اسرافیل قل لجبرئیل یقرئ محمد السلام و یقول له انت
منی حیث شئت و انا علی منک حیث انت منی و محبوا علی منی حیث علی منک و در کتاب مطالب السئول
تصنیف محمد بن طلحه شافعی از حافظ ابو نعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء نقل نموده از حضرت سید صلی الله علیه و آله که فرمود که ان الله
عهد الی فی علی عهدا فقلت یا رب بیّنه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی و امام
اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین فمن احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی و لاشک
هرکه بمظهریت اسما و صفات الهی موصوف گشته و در خلوتخانه انس بمنزل ملاطفت و مصاحبت مخصوص پذیرفته گاهی سر از
غرفه رفیعه محبت بیرون آورده و گاهی بر شرفه منیعه محبوبیت جای نموده و بمقتضای تحقیق عرفا که گفته اند که بدایة
المحبة و المحبوبیة امر منهم لان المحب لا یکون محبا الا بعد جاذبة المحبوب ایاه و لا بجذبه الا المحبة
ایاه فکل محب محبوب و کل محبوب محب سر از گریبان محبیت و محبوبیت بر زده و لوازم امور جسمانیه از روزنه اتحاد
صفاتی بیرون رفته در این مقام هر که را به ارتکاب تعلق محبت او محبت او است و عداوت او عداوت او است و در خطبات سلمان فارسی
منقول است که یا سلمان ما یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله

فقلبه للایمان وشرح صدره للایمان ومن قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب و معرفت آنحضرت بنورانیت
مسبوق بمعرفت مقدمه ایست و آن اینست که عالم که مراد از آن ما سوی الله است بر دو نحو است جسمانی انقسام پذیر است نظر
بآنچه ادراک با آن تعلق گیرد بحسب عقل موسوم است و نظر باضافه و نسبتی که بینهما متحقق است بعلوی و سفلی اتسام می یابد و ظاهرا
در بعضی اصطلاحات از عالم ملک و شهادت بعالم جسمانی و از عالم غیب و ملکوت روحانی اراده میشود و این اختلاف بحسب اختلاف
عبارات است و مرجع تمامی من حیث المعنی واحد است و فی الحقیقة آنچه عالم با آن انقسام پذیر است جسمانی و روحانی است
که تعبیر از اول بظلمانیه و از ثانی بنورانیه می‌نمایند چنانچه در متن فصوص تحریر یافته که الظلمانیة اجساد العالم والنورانیة
واحد ولیس العالم الا هذه الاجسام الکثیفة والارواح اللطیفة فهو حجاب علی نفسه و چون این مقدمه دانسته شد
بدانکه مراتب ارواح نورانیه بشر پنج است مرتبه اول روحی مسمی بروح حساس که مناط احساس امور محسوسه است و مرتبه
ثانیه روحی مسمی بروح خیالی که واردات حواس خمس را حفظ نموده عند الحاجة الیها بروح عقلی عرض مینماید و صبیان را در
بدو نشاه رضاعت از آن نصیبی هست و مرتبه ثالثه روح عقلی که معانی خارجه از حس و خیال را مدرک میشود و مرتبه
رابعه روح فکری که بتحصیل علوم عقلیه با آن ارتباط پذیر است و مرتبه خامسه روحی مسمی بروح قدسی که با انبیا و اولیا اختصاص
یافته لوایح غیبیه و احکام اخرویه و جمله معارف ملکوت سماویه و ارضیه بلکه معارف ربانیه باسرها در وی منجلیست و باین مرتبه
در قرآن مجید رمز فرموده که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب

ولا الایمان

و لا لا پیان و پوشیده نیست که رتبه ولایت که فوق مراتب ممکنه بشریه است امتیاز آن
از سایر مقامات متصوره با نصرام غواسق طبیعیه و عروج از ظلمات جسمانیه است چه معلوم است که نشأه
بشری در غیر صاحب نفس قدسی بنا بر لوازم جسمانی و قوای نفسانی و تیرگی روح حیوانی در ظلمات صفات نفسانیه
که پرتو انوار اسرار قلبیه تافته محجوب و مکدر گردیده و از آنجهت ابواب مغیبات بر او مسدود شده از
مشعشعه انوار ازلیه که قلوب زاکیه با آن شوند پذیر است بوصف عرفان اتصاف دارد و اگر بحسب خلقت
امتیه مفرقه میانه ولی و ما عدا او از مخلوقات نبوده چنانچه صورت جسمانی و هیکل عنصری که در سایر افراد بشری
پرده دریده عوارف و زنجیرهای معارف صمدیه است در نشأه ولایت نیز همین خاصیت دادی حکایت
مرتبت بی صورت نمودی و بنابراین معرفت آن آفتاب آسمان
ولایت نه بمشاهده صورت بشریه است که حکمت الالهیه آنرا پرده
اسرار و خزینه انوار خود ساخته و مخزونات سرادقات غیبیه را در آن هیکل
جسمانی ودیعت گذاشته و نه بملاحظه آثار کمالات ظاهریه است که دیگری
مثل آن اتصاف تواند یافت بلکه اقل مقامات معرفت آنحضرت
علم است بآنکه او نوریست الهی که بر ساحت وجودات مخلوقات

یافته و فیضیت ازلی که از فیاض مطلق مظهر فیوضات ایجادی گشته و در حبیت
قدسی که اجرام سماویه و اجسام ارضیه ازو نشأه حیوة پذیرفته و درین مقام عمّ
مغفورم رحمة الله جوهر حسن عقیده صافیه را باین دستور در رشته نظم انتظام داده

روح قدسی که ازو یافته جان جسم وجود جسم پاکی که ازو تازه شده جان نجف
عقل کل چون شرف فضل دو عالم سنجید یافت راجح ز همه پلّه میزان نجف

و سرّ این سخن آنست که چون لآلی معرفت کامله در اصداف محبّت مختفی گشته
مستغرق بحار احدیّت شده بود بعد از تموّج آن دریای بی پایان بساحل وجود
افتاده و ذریعه ظهور نور وجود آنحضرت شده مکوّن تکوین فیض اوّل گشت
و عروج بر آسمان روحانیّت و غوص در دریای ملکوتیّه و سیر در سواحل بحار
لاهوتیّه نموده رفع حُجُب بین المحبّ و المحبوب روی نموده و تجلّی ذات
احدیّت متجلّی شده جاذبه محبت الهی او را بخلعت اجتبا اختصاص داد
و کسای صفات مختصّه خود از علم و قدرت و احیا و اماتت و غیر آن اکتسا داد
تا آثار ربوبیّت و افعال مخصوصه الوهیّت بوساطت ولی بر مربوبین رسید

بر مسند خلافت حقیقی ونیابت تحقیقی متمکن گردد وبنابراین بعضی از الفاظ
شریفهٔ منسوبه بانحضرت مثل انا الخالق انا الباری انا محیی الاموات انا
ممیت الاحیا وغیرها که موهم دعوی الوهیت است از ساحت این
دعوی دور واز معنی مجازی مجوّز است وتنقیح کلام آنست که همچنانچه نسبت
فعل بفاعل مختار از غبار انکار حقیقت مصفّاست با آنکه اختیار واصدار
نه باختیار اوست همچنان افعال صادره از ذات احدی الصفات
ان حضرت مترتب بر قدرت واختیاریست که از قادر بحق ومختار مطلق
باو کرامت شده بنابراین اسناد ان بانحضرت بارتکاب مجازی و
مشقت تاویلی احتیاج نخواهد داشت شنیده باشی که مقناطیس بنابر
مناسبت ذاتی بحدید چون اورا بخود جذب کند خاصیت وصفات
مختصهٔ خود بوی داده او نیز جذب حدید دیگر تواند کرد وهمچنین هر مجذوبی
جاذب دیگریست وچنانچه حدید اول بنابر محبوبیت وی بنظر مقناطیس متصل
باو شده اتصالاً ذاتیاً وحدیدات دیگر نیز مجذوب ویند لکن بالتبعیة والواسطه

همچنان نفس قدسی و ذات سماوی آنحضرت که اوّلاً و بالذات بنا بر محبوبیت
ذاتیه بواسطهٔ مجذوب محبّیت الهیت آنچه بنا بر خواص الهیه و صفات
ازلیه که بآن اختصاص یافته مجذوب و محبوب و مخلوق وی شده باشد
انتساب مجموع اینها بآنحضرت بواسطه و بذات احدیت بواسطهٔ اوست
و فیه دقیقة لطیفة لا تخفی علی الفطن اگر فهمیدن معانی مقصوده
در طیّ عبارات شوق انگیز زیادتی ببصیرت طالبی شده به بسط کلام ا
حتیاجی باشد ببعضی از فقرات عبارات قدسی اشارات آنحضرت که
ابوذر و سلمان بخطاب آن تشرّف یافته‌اند رجوع نمودن اولی مینماید و
عبارت اینست انا الامر الّذی قال الله عزّ و جلّ یلقی الرّوح من امره
علی من یشاء من عباده و الرّوح من الله لا یعطی الّا النبیّ او الوصیّ و
من اعطاه الله من روحه فقد اماته من النّاس و فوّض الیه القدرة
فاحیی و امیت و علم ما کان و ما یکون بذالک الرّوح و سار من المشرق
الی المغرب فی لحظة واحدة و علم ما فی الضمیر و عرج به الی السّماء و ینزل

الی الارض ودران مخاطبه فقرات علیه که ذکران فوق مدرک ما و امثال

ماست ذکر یافته و برانکه ازان اقتصار میرود وانا اللوح المحفوظ مثلا

لم یمت و قتلینا لم یقتل کالرجل یلبس قمیصا اذا اراد خلعه خلعه انا

تکلمت علی لسان عیسی ابن مریم فی المهد و انا آدم و نوح و ابراهیم و موسی

و عیسی و محمد صلعم لا تسمعونا اربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم و لن

تبلغوا من الفضل کهیئة الذی جعل الله لنا الا معشار العشر نحن الآیات

و دلایل حجج الله و امنائه علی خلقه و امینه و لو قال قایل لم و بم و فیم

لکفر و اشرک لانه لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و فرموده که احیای

موتی و اماته احیا و اعطای حواس اکمه و ابرص و بیان ما فی الضمیر و علم

بذخایر تمامی از عطیات الهیه است که ما را بان اختصاص داده فالوی

بل لمن انکر حقنا و ما فضلنا و ما خصنا به الله و ما اعطانا ربنا الا من انکر

شیئا مما اعطانا ربنا الا من انکر شیئا مما اعطانا الله و انعم علینا به فقد

انکر قدرة الله و مشیته فینا و فرموده که از عطاهای الهی امتیاز ما

از سایر عبا دالله بان تحقق پذیر است اطلاع ما بر اسم اعظم است که مفتاح ابواب
مغلقه و امور معضله است و فرموده که اراده بخلق آسمان و زمین و بهشت و دوزخ
و عروج بر افلاک و هبوط و وصول در اندک زمانی بعرش و جلوس بین یدالله
عزوجل و تسخیر سماوات و عرض و بحار و جبال و نجوم و شمس و قمر و شجر و غیرها
تعلق یابد بلحظه تحقق یابد و اختتام ان مخاطبه علیه بر این عبارت نموده جعلنا
الله معصومین مطهرین و فضلنا علی العالمین والحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یا سلمان و یا اباذر هذه و معرفتی بالنورا
نیة تمسکا تره شدا والحمد لله رب العالمین رموز خفیه نموده میشود
که کتاب مشارق الانوار که مطلع انوار و مشرق اسرار و افق مبین
کلمات تامات و آله بر کیفیات بعضی از حالات ان مرکز دایره صدق
و یقین است و از ان جمله روایت مینماید از رسول رب العالمین صلعم
انی تارک فیکم ثلاثة الکعبة و القران و اهل بیتی فانظروا کیف
تخلفونی فیهم صاحب کتاب که ناطق بصواب و حاکی از مدلول

صدق مشمول سنت و کتاب است میگوید که فاما الکعبة فهدموا واما القران فحرقوه واما الآل فقتلوا وضیعوا و بنا براین وصیت رسول آله صلعم در باب اهل بیت و ذریت آنحضرت متروک شده و به نقیض ان قیام نمودند در وجهی که منتهی به قتل اولاد و سبی ذراری ان حضرت گردیدند و در استیصال دودمان رسالت اره بیداد و تیشهٔ فتنه و فساد ان طایفهٔ ضاله سرشته ظلم و عناد بنوعی قطع و قلع شجرهٔ مبارکه دوحه نبویه نمود که زبان قلم شکسته بیان را تاب تحریران نبوده بذکر مجملی ازان کمیولانا محتشم کاشی مدة کران شعله فروز نیران ناله وافغان دوستان خاندان ملایک مکانست توضیح مقام مینماید برخان غم چه عالمیان را صلا زدند اول صلا بسلسلهٔ انبیا زدند نوبت باولیا چو رسید اسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند پس آتشی زاخگر الماس ریزه ها افروختند و بر حسن مجتبی زدند وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود کندند از مدینه و در کربلا زدند

از تیشهٔ ستیزه دران دشت کوفیان بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند

و چون وصیت نبوی بر وجهی که مذکور شد مخالفت نموده دامان عصیان را
بر میان طغیان و عدوان زدند مبالغت احکام ربانی و فرمان آسمانی را
نیز که از تنزیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ظاهر و هویداست
به بغضیت و عداوت تبدیل نمودند و چون طبعیت فی الجمله اصحاب
از نماز و روزه و امثال ان در غایت ظهور است از این جهت کریمهٔ
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در بعضی از کتب
ارباب حقیقت به فاتبعونی فی ولایت علی و حبه و تفضیله مفسر
گردیده و خلاصهٔ معنی آیهٔ مبارکه بر این تقدیر اینست که هر که دعوای
محبت الهی نموده خواهد که در جریدهٔ محبین بارگاه ربوبیت منخرط
گردد باید بر جادهٔ محبت و ولایت آن مرکز دایرهٔ حدایت
به ثبات قدم موصوف شد تا این معنی ذریعهٔ محبت ربانیه

وغفران عصیان وی کردیده در زمرهٔ مغفورین ومحبوبین جای نماید وچنانچه
مفاد آیه مقتضی اشتراط غفران ومحبت الهیست بجمع که محب ومطیع وفرمان
بردار الله تعالی مقدار ند حضرت رسالت نیز برحسب فرمودهٔ ربانیه فرموده
لن یؤمن عبد بالله حتی اکون احب الیه من نفسه ویکون اهل بیتی احب الیه
من اهله وچون غالب اوقات محبت اهل بیت وفرزندان وذریه
انکس از نفس وی ومراعات حیوة وزندکی او بیشتر وبهتر بوده تقدیم
ایشان در بقای وجود عنصری ولوازم حیوة صوری نصب العین خاطر وی است
ازینجهت حضرت رسالت صلعم محبت ذات فائض البرکات خود را بمثابه
محبت انکس بنفس وی ومحبت اهل بیت نبوت را بمنزلهٔ محبت
او با اهل بیت وفرزندان کرامی معین ساخته فرموده که ویکون حب
اهل بیتی احب الیه من اهله واین معنی ایذانیست از حضرت رسالت
بجواز زیادتی محبت اهل بیت رسالت نسبت بذات القدس و
نفس النفس ان سر حلقهٔ سلسلهٔ نبوت ورسالت وازینجاست که اهل بیت

علیهم السلام در بارگاه احدیت نیز امر واجب سایر خلایق بوده تعبیر از جناب مقدسه
با آیات و بینات محکمات قرآنی نموده هو الذی انزل الیک الکتاب
منه آیات محکمات و از ابن عباس رض منقول است که مراد از آیات
محکمات شاه ولایت و عترة طاهره و ذریه مطهره آنحضرت است چنانچه
مقصود از متشابهات بروایت ابن عباس الله فلان و فلان است و همچنین حق
سبحانه جهة بیان امتیاز ذریت طاهره از سایر اولاد آدم از طبقه انبیاء
و سلسله ازکیا و اوصیا میفرماید که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
و آل عمران علی العالمین نظر باتساع دوایر محبت این زمره رفیعه و اشاره
بانکه عطیه ربانیه که از مقام منح و ایادی الهیه که از تتابع اکرام و انعام
ازلی انشعاب یافته و براراضی قلوب ذاکره محبین این خانه دان عصمت
بنیان جریان پذیرفته حق تعالی از محبت خالصه نبی و ولی و اولاد
طاهرین مطهرین ایشان تعبیر برحمت شامله کامله ربانیه نموده باین
عنوان که و الله یختص برحمته من یشاء و بروایت ابن عباس

مقصود از آیه شریفه اظهار محبت خاندان نبوت است و کلام ربانی را
پیرایه جمال ما را آرایش حسن بیزوال بدین منوال است که والله یختص بمحبة
محمد و علی و ذریتهم المعصومین من یشاء من عباده و از جهت تنویر
عرصه امالی و امال ارباب ایمان تعبیر از قلوب زاکیه صالحه صادقه
اصحاب ایقان بحرم محترم مامون از ورود نوایب دنیا و آخرت
مبت
نموده بر این وجه او لم یروا انا جعلنا حرما امنا یعنی دل مؤمن حرم
از حرمهای الهی که بواسطه محبت امیرالمؤمنین و ذریه طاهرین او
مامون است در دنیا از دخول شیطان بر وجه تسلط و غلبه و در
آخرت از رایحه منتنه نیران چه ظاهر است که حبل میان ربانی
در رشته قویمه یزدانی که حق تعالی را مناط ثواب و عقاب
و مدار کتاب و حساب و سؤال و جواب است امر امامت و ولایت
سلسله جلیله و زمره نبیله ائمه اثنا عشریه است که در قران عزیز از ان
جز داده و عامه مکلفین را باعتصام وی مامور ساخته که و اعتصموا بحبل الله

جمیعًا ولا تفرّقوا و از ابن عبّاس منقول است که علیّ حبل المتین که امیر المؤمنین است

فلا تفرّقوا عنه و چون اعتصام بحبل متین ربّانی مأمور بگشته واجب و متحتم گردد

پس تارکین اعتصام و منقطعین از حبل متین من غیر انصرام باید که در یوم

الجمع از یکدیگر ممتاز بوده هر کدام از فریقین بهیأتی و صفتی اختصاص داشته

باشند از این جهت اصحاب ولایت به بیاض وجه و ارباب عداوت

بسواد وجه امتیاز یابند چنانچه میفرمایند که یوم تبیّض وجوه یعنی بولایت

علی و تسوّد وجوه یعنی ببغضه و توضیحًا للمقام فرموده که فامّا الّذین اسودّت

وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم مراد از کفران بعد از ایمان حکایت یوم الغدیر

و عهود و مواثیق ان روز و اقرار بولایت و رضا بخلافت و امامت آنحضرت است

و بعد از ان نقض ان نموده و انگاه عهود و مواثیق واقعه در ان روز نه نموده

و از مکنون صدق مشهون و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها مهابا نکرده مشمول

مدلول ناکسوا رؤسهم عند ربهم گردیدند و موید مضامین مذکوره است

آنچه در کتاب موسوم به ظلامة الفاطمة بروایت ابی ذر رح مرقوم است

که بعد از نزول آیهٔ یوم تبیّض وجوه و تسوّد وجوه حضرت رسالت ص

فرمود

فرموده که تحشر امتی علی خمسة رایات یوم القیمة رایت مع عجل هذه الامة
فاقول ما فعلتم بالثقلین فیقولون اما الاکبر فمزقناه وحرقناه واما
الاصغر فابغضنا وعادینا فاقول ردوا ظماء مظمئین مسودة وجوهکم
ثم ترد علی رایة فرعون هذه الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلین بعدی
فیقولون اما الاکبر فخالفنا وعصینا واما الاصغر فقتلنا وعادینا
فاقول ردوا ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم ترد علی رایة سامری
هذه الامة فاقول ما فعلتم بالثقلین بعدی فیقولون اما الاکبر فخا
لفنا وعصینا واما الاصغر فخالفنا وعادینا فاقول ردوا ظماء مظمئین
مسودة وجوهکم ثم ترد علی رایة ذی الثدیة معها روس الخوارج وآخرین
فاسئلهم ما فعلتم بالثقلین فیقولون اما الاکبر فخالفنا وعصینا واما
الاصغر فمزقنا وبرئنا منه فاقول ردوا ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم
ترد علی رایة امام الثقلین وخاتم الوصیین وسید المؤمنین فاسئلهم
ما فعلتم بالثقلین بعدی فیقولون اما الاکبر فتبعنا واطعنا واما الاصغر

فوازرنا ونصرونا حتى اهرقت وماؤنا فاقول ردوا رواء مبرورين مستبشرة وجو
هكم ثم لبشر شيعته والموفون بعهده فقال واما الذين ابيضت وجوههم قال رسول الله
يا علي شيعتك بيض الوجوه يوم القيمة لا يمسهم سوء مغفور لهم على ما بهم من
عيوب وذنوب وانت قايد الغر المحجلين الى الجنة اتباع حب علي رضوانه واتباع
اعدائه السخط فقال افمن اتبع رضوان الله وهو حب علي كمن باء بسخط من الله وهو من
وهو حب فرعون وهامان ثم جعل لطاعة طاعة الله ورسول وعصيانه كذالك
فقال ومن يعص الله ورسوله ويتعد حدوده التي حدها في ولاية علي يدخل نارا
خالدا فيها ثم جعل من كتم فضل علي وعصى الرسول في تقديمه له كافرا فقال له
فقال يومئذ يود الذين كفروا وعصوا الرسول في ولاية علي لو تسوى بهم
الارض ولا يكتمون الله حديثا من فضايل علي ومناقبه الذين اخفوها وامروا
الناس ان يكتموها ولا يقولوها ثم جعل من خالفه مضروبا عليه الذلة فقال
ضربت عليهم الذلة قال ابن عباس هم الذين جحدوا آل محمد حقهم الا بحبل من الله
وحبل من الناس قال ابن عباس حبل من الله القرآن وحبل من الناس علي ابن

ابی طالب و قال النبی لما رجع من احد یا علی انت اول هذه الامة ایماناً باللّه و رسوله
و اوّلهم هجرة الی اللّه و رسوله و لقد عهد الرسول لا یحبّک الا مؤمناً و لا یبغضک
الا منافق ثم جعله و عترته موالی الخلایق فقال و لکل جعلنا موالی مما ترک
الوالدان فالموالی هم الائمة و الوالدان محمد و علی و من قوله انا و علی ابو هذه الامة
و بنابر امور مذکوره نعوت مسفور است که استحقاق بهشت منحصر در زمره
محبین و دخول نار مخصوص طبقه مخالفین گردانیده میفرماید که القیا فی جهنم سعیرا
اشارة لمن اعرض عن ولایته و ثمرة طاعت ان نقطه دایره هدایت
و ولایت اشتراک این طایفه است در مقامات علیه و درجات رفیعه و
طی منازل قرب و منزلت و امثال آن از اختصاص بمراتب زلفت
و ارتقا بر مدارج رفعت و صعود بر معارج معیت و مماثلت این طبقه
عظیمه با سلسله رفیعه نبوت و جلوس بر بساط فیض انبساط مخصوصین
بدرجه منیعه خلت و محبت بر وجهی که شاهد صادق فاولئک مع الذین
انعم اللّه علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین که در کتب مشارق

در این امر ذکر یافته مبیّن مقام است و از حضرت رسالت ملاء مرویست که مراد از
نبیّین ذات بابرکات سیّد کاینات و از صدیقین نفس نفیس آن مظهر تجلیات ذات
وصفات و از شهدا حمزه و از صالحین فاطمه است و بعد از افادهٔ این بشارت عظمی
و سعادت کبری بسبب محبّین و مطیعین خاندان نبوت و رسالت فرموده که و ذالک
انّ الله خلقنی و خلق علیاً و فاطمه والحسن والحسین قبل ان یخلق آدم حین لا سماء
مبنیّة والارض مدحیّة و لا ظلمة و لا نور و ذالک بان الله تعالی تکلّم بکلمة
فخلق منها روحاً ثم مزج النور بالروح فخلقنی و خلق علیّاً فکنّا نسبّح حین لا تسبیح
لا مسبّح فلمّا اراد ان ینشئ الخلق فتق نوری فخلق منه العرش فالعرش من نوری
فانا اشرف منه ثم فتق نور اخی فخلق منه الملائکة فالملائکة من نور علیّ و اخی
افضل من الملائکة ثم خلق السموات والارض من نور فاطمه فهی افضل من
السموات والارض ثم فتق نور الحسن فخلق منه السموات والارض ثم فتق
نور الحسین فخلق منه الجنة والحور العین ثم شکت الملائکة الظلمة فخلق الله لهم من نور
الزهرا نورا ازهرت منه السموات والارض فقالوا ربّنا ما هذا النور فقال الله

لهم

لهم هذا نور جبین و زوجه صفی و ام اولیائی اشهدکم یا ملائکتی ان ثواب تسبیحکم و
تقدیسکم لها و لشیعتها الی یوم القیمة و چون مرتبه محبت و خلت درجه علیا
پذیرفته و شعلهٔ آتش محبت و محبوبیت خرمن سوز مزارع اعتبارات
مغایرت در این امر گشته و کلمات بالسقه یحبهم و یحبونهم در جویبار خلد
اشاره الا انی احب علیا فاحبوه کمی معروس شده از این جهت حق سبحانه
جهت تفهیم مراتب مودت و محبت حاصله بین المحب و المحبوب تعبیره
از بعض آن حضرت بشرک و از محبت بغفران نموده میفرماید که ان الله تعالی
لا یغفر ان یشرک و بروایت ابن عباس در کتاب مشارق مذکور است که
شرک بآنحضرت شرک بحق سبحانه و ایمان باو ایمان بآفریده کار است
و کلمه تامه و یغفر ما دون ذالک لمن یشاء اشاره بغفران سیئات اثنی
عشریه نموده این زمرهٔ منیعه با بشارات خفیه و بشارات روحانیه مستبشر اند
و از رسول رب العالمین صلعم نقلست که مؤمن چون از دار دنیا رحلت نموده
بصدمات فوت و طی عقبات بعد از موت مختبر گردد و علیه مثل

ذنوب اهل ارض کان للموت کفّاره له و بعد ازان اشاره بامیرالمؤمنین نموده و
مرآت مقامات اعتبارات الحضرت را بنور دایرهٔ الوهیّت صیقل بیان
داده تا چهره نمای مخدّرهٔ سراپردهٔ درجهٔ رفیعهٔ شیعهٔ اثنا عشریّه شده صیرفی
نقود کلام وحی انتظام سیّد الانام نقدین خالصین مرتبهٔ سامیهٔ ولایت
و خلافت سلسلهٔ عصمت و طهارت و درجهٔ منیعهٔ لولاک نجابه وان عظیم البنیان
هدایت و امامت را بر محک اظهار و استبشار تمام عیار دیده در بلاد
معمورهٔ قلوب زاکیهٔ معتقدان دودمان نبویّه مسکوک سکّهٔ مخاطبهٔ علیه
علویّه گردانیده که یا علی بشّر شیعتک فانّ اللّه یغفر لهم ما دون الشرک
وانّهم یخرجون من قبورهم وهم یقولون لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه علیّ ولیّ
ولیّ اللّه فیرکبون علی نجائب من نور تطیر بهم الی الجنّة لا یحزنهم الفزع الاکبر
و چون اصحاب عناد و ارباب حسد بنا بر ظهور ضغاین قلبیّه که در مکامن
جحد و انکار استتار یافته و بعدم اجتماع نبوّت و امامت و سلسلهٔ واحدهٔ
غبار انگیز میدان جدال شده منکر وقوع امرین مذکورین میبودند حق سبحانه
کلابس تکذیب این فرقه پرایهٔ توبیخ داده میفرماید که ام یحسدون الناس علی
ما اتام